



نقد اقتصاد سیاسی

کارل مارکس

”توضیح“

این اثر از جمله آثاری است که توسط هواداران سازمان ما ترجمه و تنظیم گردیده و در اختیار ما قرار گرفته است .

از آنجا که انتشار آثار جنبش کارگری و آزادیبخش جهان می‌توانسد در ارتقاء دانش سیاسی و پیشبرد مبارزهٔ ایدئولوژیک در سطح جنبش موثرواقع شود ، ما با تأیید کوششهایی که در جهت ترجمهٔ اینگونه آثار انجام می‌شود ، اقدام به انتشار آنها و از جمله این اثر می‌کنیم .

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، ضمن ارج نهادن بر کار هواداران ، در حد امکانات خود در بهبود کیفی ترجمهٔ این آثار می‌کوشد و از کلیهٔ حواسندگان سارر این کتاب بفاضا دارد که انتقادات و پیشنهادات خود را در مورد این اثر و بطور کلی کلیهٔ انتشارات سازمان ، برای ما ارسال دارند .

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

مهرماه ۱۳۵۸

نقد اقتصاد سیاسی

کارل مارکس

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	دبیاجه
۵	<u>بخش یک: سرمایه بطور اعم</u>
۲۵	فصل اول: کالا
	۱- نکات تاریخی تجزیه و تحلیل کالا
۳۲	فصل دوم: پول یاگردش ساده
۳۲	۱. مقیاس ارزش
۴۰	الف. تئوریهای معیار پول
۴۸	۲. واسطه مبادله
۴۹	الف. دگردیسی کالاها
۵۷	ب. گردش پول
۶۳	ت. سکه ها و علائم ارزش
۷۵	۳. پول
۷۷	الف. اندوخته راکد
۸۶	ب. وسیله پرداخت
۹۳	پ. پول جهانی
	۴. فلزات قیمتی
۱۰۰	الف. تئوریهای واسطه گردش و پول

دیباچه

من نظام اقتصاد بورژوازی را بترتیب زیر مورد بررسی قرار میدهم: سرمایه، مالکیت ارضی¹، کار اجرتی²؛ دولت، تجارت خارجی، بازار جهانی، شرایط اقتصادی معیشت سه طبقه عظیمی که جامعه بورژوازی از آنها تشکیل مییابد تحت سه سر فصل اول مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد؛ ارتباط فی مابین سه سر فصل دیگر نیازی به توضیح ندارد. بخش اول کتاب اول که به سرمایه اختصاص دارد مشتمل بر فصلهای زیر میباشد:

۱ - کالا؛ ۲ - پول یا گردش ساده³؛ ۳ - سرمایه بطور اعم. کتاب حاضر مشتمل بر دو فصل اول میشود. کلیه مطالب مربوطه بصورت تکنگاریهای⁴ در پیش روی من قرار دارد که نه برای چاپ شدن بلکه بمنظور روشن شدن مطالب برای خود من در فواصل زمانی دور از هم نوشته شدهاند؛ تدوین این نوشتجات بصورت یک مجموعه کامل مطابق طرح فوق الذکر، بستگی به چگونگی اوضاع دارد. مقدمه عامیکه^۵ قبلا^۶ پیش نویس کرده بودم را حذف نمودم زیرا با بررسی مجدد آن چنین بنظر آمد که پیش بینی نتایجی که هنوز باثبات نرسیده اند باعث سردرگمی شده خواننده ایرا که واقعا^۷ در صدد دنبال کردن مطالب است مجبور بدان خواهد نمود که مسیر حرکت خود را از مورد خاص به مورد عام بکشاند. بهر حال در اینجا ذکر چند نکته پیرامون مسیر حرکتی که من در بررسی اقتصاد سیاسی اتخاذ کرده ام بی مناسبت نیست.

با وجود آنکه تحصیلات من در رشته حقوق بود با اینحال آنرا همواره بعنوان موضوعی دنبال میکردم که تابع فلسفه و تاریخ است. در سالهای ۴۳ - ۱۸۴۲ بعنوان سردبیر اینجیشه زایتونگ^۳ در ابتدا خود را در وضع ناراحت کننده ای یافتم که مرا وادار به بحث در پیرامون آن چیزی می نمود که بعنوان منافع مادی شناخته شده است. بررسی های رنیش لانتاگ^۵ در زمینه تصرف غیر مجاز جنگلها و تقسیم مالکیت ارضی، آغاز مجادلات قلمی توسط هرفون شاپر^۶، سردبیر وقت راین پروونس^۷ برضد راینیشه زایتونگ در زمینه وضع دهقانان موزل^۸، و بالاخره مباحثات مربوط به تجارت آزاد و تعرفه های

1. Landed property
2. Wage- Labour
3. Simple Circulation
4. Monographs
5. Rhenish Lantag
6. Herr Von Schaper
7. Rhine Province
8. Moselle

ضمائم

کارل مارکس: پیشگفتار

تولید، مصرف، توزیع، مبادله (گردش)

۱. تولید

۲. مناسبات عام تولید یا توزیع، مبادله و مصرف

الف. [تولید و مصرف]

ب. [تولید و توزیع]

پ. [و بالاخره مبادله و گردش]

۳. روش اقتصاد سیاسی

۴. تولید

وسایل تولید و شرایط تولید

شرایط تولید و ارتباطات

اشکال سیاسی و اشکال شناخت

در رابطه با شرایط تولید و ارتباطات

[روابط حقوقی. روابط خانوادگی]

فردریک انگلس:

کارل مارکس، "در باره نقد اقتصاد سیاسی"

بخش یک، فرانتس دانکر / برلن، ۱۸۵۹

بررسی

توضیحات

یادداشتهای

۱۲۳۰

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۳

۱۳۶

۱۳۷

۱۴۶

۱۴۹

۱۵۸

۱۸۷

حمایتی، مرا بلافاصله بر آن داشت که توجه خود را معطوف به مسائل اقتصادی بنمایم. از طرف دیگر در آن زمان که نیت پاک "حرکت بجلو" اغلب جای دانش واقعی را می‌گرفت، پژواک سوسیالیسم و کمونیسم فرانسوی با جلوه مختصری از فلسفه، در راینشیه زایتونگ بچشم می‌خورد. من باین هنرپرستی¹ اعتراض کردم ولی در عین حال در مجادله با آلگه مابین آگزیبرگر زایتونگ^{2 4} بدون هیچ پرده پوشی اذعان نمودم که مطالعات گذشته من اجازه نمیداد که در مورد مضمون تئوریهای فرانسوی اظهار نظر نمایم. زمانیکه ناشرین راینشیه زایتونگ دچار این توهم گردیدند که بادنیاله روی این روزنامه از سیاستی تند روانه تر ممکن است نافوس مرگ آنرا بصدا درآوردند، من با طیب خاطر از این فرصت برای کنار کشیدن خود از انظار عمومی و پرداختن به مطالعات خود استفاده نمودم.

نخستین اثری که نوشتن آنرا برای برطرف کردن شک و تردیدهایی که مرا بباد حمله گرفته بود، بعهدہ گرفتم تجدید بررسی انتقادی فلسفه حقوقی هگلی بود؛ پیشگفتار این اثر که در دویچ - فرانکز و زیشه یاربوخر^{3 5} بچاپ رسید در ۱۸۴۴ درپاریس انتشار یافت. تفحصات من مرا باین نتیجه رساند که نه مناسبات حقوقی و نه اشکال سیاسی هیچکدام را نمیتوان بوسیله خود آنها یا بر مبنای باصطلاح رشد عام فکر بشری، درک نمود بلکه برعکس آنها زائیده شرایط مادی زندگی ای میباشد که کلیت آنرا هگل بتناسی از نمونه‌های متفکران انگلیسی و فرانسوی قرن هجدهم در اصطلاح "جامعه مدنی"⁴ بیان میکند، و اینکه بهر صورت تشریح این جامعه مدنی را بایستی در اقتصاد سیاسی جستجو نمود. مطالعه اقتصاد سیاسی را در پاریس آغاز نموده و در بروکسل - جائیکه بسبب حکم اخراجی که م. گیزو⁵ صادر نموده بود رحل اقامت افکندم - ادامه دادم. نتیجه عامی که بدان رسیدم و بمجرد حصول، چراغ راه مطالعات من گردید را میتوان بقرار زیر خلاصه نمود. انسانها طی تولید اجتماعی وجود خود بطور قطع پای در مناسبات معینی میگذارند که مستقل از اراده آنهاست، یعنی مناسبات تولیدی متناسب با مرحله معینی از رشد نیروهای تولید مادی خود. کل این مناسبات تولیدی تشکیل ساختار اقتصادی⁶ جامعه، [یعنی] شالوده واقعی آنرا میدهد که بر پایه آن روبنای حقوقی و سیاسی [جامعه] برپا میگردد و اشکال معین شعور اجتماعی⁷ در رابطه با آن قرار میگیرد. شیوه تولید زندگی مادی، تعیین کننده شرایط روند عام زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. شعور انسانها وجود آنان را تعیین نکرده بلکه وجود اجتماعیشان شعور آنان را تعیین میکند. نیروهای تولید مادی جامعه در مرحله معینی از رشد [خود]، با مناسبات تولیدی موجود یا با مناسبات مالکیتی که در چهار چوب آن، تا آن مرحله از رشد خود عمل نموده‌اند - ایندو در قلموس اصطلاحات حقوقی بیک معنی بیان میشوند - در تضاد می‌افتند. این مناسبات که از بنطن اشکال رشد نیروهای مولده بیرون می‌آیند بدست و پای آنها زنجیر می‌زنند، در این موقع

1. Dilletantism
2. Allgemeine Augsburgur Zeitung
3. Deutsch- Franzosische
4. Civil Society
5. M. Guizot
6. Economic Structure
7. Social Consciouness

یک دوره انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد. تغییرات حاصله در پایه‌های اقتصادی دیر یا زود منتهی به دگرگونی کل روبنا¹ میگردد. در بررسی اینگونه دگرگونیها همواره بایستی میان دگرگونی مادی شرایط اقتصادی تولید که به همان دقت علوم طبیعی قابل اندازه‌گیری است، و دگرگونی حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری یا فلسفی - خلاصه اشکال ایدئولوژیکی ایکه انسان از طریق آنها به این تضاد واقف شده و برای از بین بردن آن به نبرد برمیخیزد - تفاوت قائل شد. همانطور که یک فرد باستناد نظر وی نسبت بخودش قضاوت نمیشود همانطور هم یک چنین دوران دگرگونی را نمیتوان باستناد شعور آن [نسبت به بخودش] قضاوت نمود، بلکه بر عکس، این شعور را بایستی بر مبنای تضادهای زندگی مادی، [یعنی] تعارض موجود بین نیروهای اجتماعی تولید و مناسبات تولیدی توضیح داد. هیچ نظام اجتماعی تا بحال قبل از آنکه کلیه نیروهای مولده مورد نیازش رشد یافته باشند، مضمحل نمیشود، و مناسبات تولیدی برتر جدید هیچگاه قبل از آنکه شرایط مادی وجود آن در چهار چوب جامعه قدیم بحد بلوغ نرسیده باشد، جانشین مناسبات تولیدی قدیم نمیگردد. باین ترتیب بشر بطور قطع تکالیفی برای خود مقرر میکند که قادر به حل آنها باشد زیرا که بررسی دقیق تر همواره نشان میدهد که خود مسئله تنها وقتی مطرح میگردد که شرایط مادی حل آن از قبل فراهم شده یا لاقول در شرف شکل گرفتن باشد. بطور کلی شیوه تولید آسیائی، باستانی، فتوئالی و بورژوائی جدید را میتوان بعنوان دورانهای بشمار آورد که مویده پیشرفت در توسعه اقتصادی جامعه میباشد. شیوه تولید بورژوائی آخرین شکل تضاد آشتی ناپذیر² روند اجتماعی تولید است - تضاد آشتی ناپذیر نه بمعنای تضاد آشتی ناپذیر فردی بلکه بمعنای تضاد آشتی ناپذیری که از شرایط اجتماعی موجودیت افراد نشات میگیرد - ولیکن نیروهای مولده ایکه در درون جامعه بورژوائی رشد میکنند موجبات ایجاد شرایط مادی حل این تضاد آشتی ناپذیر را نیز فراهم می‌آورند. باین مناسبت دوران ماقبل تاریخ جامعه بشری با این صورت بندی³ اجتماعی فرو بسته میشود. فردریک انگلس - که باوی از زمان انتشار مقاله تا بناکش در زمینه نقد مقولات اقتصادی⁴ (مندرج در "دویچ - فرانکز و زیشه یاربوخر") از طریق مکاتبه بطور مستمر تبادل نظر میکردم - از طریقی دیگر (رجوع کنید به "وضع طبقه کارگر در انگلستان") بهمان نتیجه‌ای رسید که من رسیدم و زمانیکه او نیز در بهار ۱۸۴۵ برای اقامت به بروکسل آمد، بر آن شدید که بکمک یکدیگر دریافته‌های خود را در مخالفت با دریافته‌های ایدئولوژیکی فلسفه آلمانی و در حقیقت بعنوان تصفیه حساب با وجدان فلسفی سابق خود، منتشر نمائیم. این مقصود ما بصورت نقد فلسفه بعد هگلی⁵ جامعه عمل بخود پوشید. مدت مدیدی بعد از آنکه دستنویسهای مربوطه در دستفالی⁴ بدست ناشرین رسید خبر یافتیم که بسبب تغییر اوضاع، امکان چاپ آن نیست. از آنجا که مقصود ما - روشن شدن مطالب برای خودمان - برآورده شده بود، دستنویسهای مزبور را با طیب خاطر به دندانهای انتقاد موشها سپردیم. از جمله آثار پراکنده‌ای که مادر آنزمان برای ارائه جنبه‌های

1. Super Structure
2. Antagonistic form
3. Formation
4. Westphalia

مختلف نظراتمان به مردم برشته تحریر در آوردیم تنها به ذکر " مانیفست حزب کمونیست " که کار مشترک انگلس و خود من بوده است ، و " بحثی در پیرامون مبادله آزاد " ¹ که خود من منتشر نمودم ، اکتفا می کنم . نکات برجسته دریافته های ما ابتدا در قالبی آکادمیک ، هر چند جدل وار ،² در کتاب " فقر فلسفه " من عرضه شد این کتاب که مورد خطایش پرودون بود در ۱۸۴۷ انتشار یافت . انتشار مقاله ای در باره " کاراجرتی " ^۸ زبان آلمانی که مشتمل بر سخنرانیهای من در این زمینه در انجمن کارگران آلمانی ساکن بروکسل^۹ میشد بواسطه انقلاب فوریه متوقف گردید و متعاقب آن مرا وادار به ترک بلژیک نمودند .

انتشار نوراینشزایتونگ^{۱۰} در ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ و اتفاقات بعدی مطالعات اقتصادی مرا معوق گذاشت تا ۱۸۵۰ که در لندن آنرا از سرگرفتم . تمرکز مطالب بسیار زیاد در رابطه با تاریخ اقتصاد سیاسی در بریتیش میوزیوم^۳ ، موقعیت مناسب لندن برای مشاهده یک جامعه یورژوائی و بالاخره مرحله جدیدی از رشد که این جامعه ظاهرا " با کشف طلا در کالیفرنیا و استرالیا بدان قدم میگذاشت شوق شروع مجدد مطالعات اقتصادی و غور در مطالب جدید را در من بوجود آورد ، این مطالعات باقتضای طبیعتشان مرا بطرف موضوعات ظاهرا " پرتی کشاندند که بایستی مقداری وقت صرفشان میکردم . ولیکن این ضرورت غیر قابل اجتناب ، بخصوص امر معاش بود که وقت مرا میگرفت . همکاری من با " نیویورک تریبیون " ^{۱۱} - روزنامه پیشتاز انگلیسی - آمریکائی - که هشت سالست ادامه دارد ، موجب ناسامانی بیش از حد مطالعات من گردید زیرا من بندرت روزنامه نگاری بمعنای محدود آن کرده ام . از آنجاکه بخش فاحشی از نوشته های من در این روزنامه مشتمل بر مقالاتی بود که بشرح و بسط وقایع مهم اقتصادی در انگلستان و اروپا میپرداخت لذا مجبور به صحبت در باره جزئیات عملی ای گردیدیم که بطور مشخص در خارج از قلمرو اقتصاد سیاسی قرار میگیرند .

قصد من از ارائه طرح مسیر مطالعات در زمینه اقتصاد سیاسی صرفا " برای نشان دادن آنست که نظرات من - صرف نظر از قضاوت دیگران درباره آنها و صرف نظر از آنکه تا چه حد با منافع مفرضانه طبقات حاکمه جور در میآیند - حاصل تحقیق صادقانه ایست که طی چندین سال صورت گرفته است . در آستانه دروازه ورود به علم ، همچون ورود به دوزخ بایستی طالب آن بود که :

در اینجا سوء نیت را نباید ترک گفت

در اینجا ترس و پروا را نباید سربرس نابود کرد⁴

کارل مارکس

ژانویه ۱۸۵۹ ، لندن

1. Discours Sur Le Libre Echange 2. Polemical

3. British Museum

"کمدی الهی" دانتِه. OUI Siconvien Lasciare ogni Sospetto. Ogni Vilta Convion Che gue Sia Morta

بخش یک

سرمایه بطور اعم

فصل ۱

کالا

ثروت جامعه یورژوائی در نگاه اول بصورت انباشت عظیم کالاهائی جلوه میکند که واحد آن یک کالای واحد میباشد ، هر کالا بهر صورت دارای جنبه دوگانه ارزش مصرفی¹ و ارزش مبادله ای² میباشد . *

کالا در نظر اقتصاد دانان انگلیسی عبارتست از " هر چیز لازم ، مفید یا دلپذیر برای زندگی " ، یک شیئی مورد نیاز بشرو یک وسیله معاش³ در وسیع ترین مفهوم آن . ارزش مصرفی بعنوان یکی از دوجنبه کالا با موجودیت فیزیکی قابل لمس آن مطابقت میکند ، مثلا " گندم یک ارزش مصرفی مشخصی است که با ارزشهای مصرفی پنبه ، شیشه ، کاغذو غیره تفاوت دارد ، ارزش مصرفی ، ارزشش فقط در استفاده از آنست و تنها در روند مصرف است که تحقق⁴ مییابد ، یک ارزش مصرفی معین را میتوان به طرق مختلف مورد استفاده قرار داد . ولی دامنه استفاده ممکن از آن بوسیله خواص مشخصه آن شئی محدود میشود . علاوه بر اینها ارزش مصرفی را نه تنها از لحاظ کیفی بلکه از لحاظ کمی نیز میتوان تعیین نمود ، ارزشهای مصرفی مختلف باقتضای مشخصات فیزیکی شان دارای مقیاسهای اندازه گیری مختلف میباشد ، مانند یک بوشل گندم ، یک بند کاغذ و یک یارد کتان .

ثروت در هر شکل اجتماعی متصورش همواره از ارزشهای مصرفی ای تشکیل مییابد که در ابتدا متاثر از هیچ شکل اجتماعی آن نیست . از روی طعم گندم نمیتوان تشخیص داد که آنرا یک سرف روسی ، یک دهقان فرانسوی یا یک سرمایه دار انگلیسی عمل آورده است . با وجود آنکه ارزشهای مصرفی در خدمت نیازهای اجتماعی قرار گرفته و بنابراین در چهار چوب اجتماعی موجودیت پیدا می کنند ولیکن بیان کننده مناسبات اجتماعی تولید نمی باشند ، برای مثال اجازه بدهید کالائی نظیر الماس را بعنوان یک ارزش مصرفی در نظر بگیریم . از ظاهر آن نمی توان به کالا بودنش پی برد ،

1. Use - Value
2. Exchange - Value
3. Means of existence
4. Realise

وقتیکه بعنوان یک ارزش مصرفی زینتی یا مکانیکی برگردن فاحشه‌ای آویخته میشود یا توسط شیشه‌بری مورد استفاده قرار می‌گیرد، کالا نبوده بلکه فقط یک قطعه الماس است. شرط لازم کالا، محققاً "ارزش مصرفی بودن آنست درحالیکه کالا بودن یا نبودن ارزش مصرفی ضرورتی ندارد، از آنجائیکه ارزش مصرفی بالذاته مستقل از شکل معین اقتصادی است بنابراین خارج از حوزه بررسی اقتصاد سیاسی* قرار می‌گیرد. ارزش مصرفی تنها وقتی در این حوزه می‌گنجد که خود دارای شکل معینی باشد، ارزش مصرفی آن ذات فیزیکی بیواسطه‌ایست که برای بیان یک رابطه معین اقتصادی - یعنی ارزش مبادله‌ای - ضروری میباشد.

ارزش مبادله‌ای نخست بصورت رابطه‌ای کمی¹ بنظر می‌رسد که ارزشهای مصرفی به تناسب آن بایکدیگر مبادله می‌گردند. ارزشهای مصرفی در این رابطه در بردارنده مقادیر قابل مبادله مساوی می‌باشند. بنابراین کتاب شعر پراپریتی پس² و ۸ اونس انفیله علی‌رغم عدم تشابه ارزش مصرفی انفیله و مرثیه میتوانند ارزشهای مبادله‌ای یکسانی داشته باشند. از نظر ارزش مبادله‌ای، تمام ارزشهای مصرفی در صورتیکه به نسبت‌های مناسب موجود باشند، دارای ارزشی یکسانند، ارزش مبادله‌ای یک‌قصر را میتوان بر حسب تعداد معینی قوطی واکس کفش بیان کرد. چنانکه تولید کنندگان واکس کفش در لندن ارزش مبادله‌ای قوطیهای بیشمار واکس تولیدی خود را بر حسب قصر بیان کرده‌اند، بنابراین کالاها قطع نظر از شکل وجودی طبیعیشان و بدون توجه به مشخصات خاص احتیاجاتی که بعنوان ارزش مصرفی برآورده می‌کنند، در کمیت‌های معینی متجانس³ اند، در روند مبادله جای یکدیگر می‌نشینند، معادل یکدیگر قرار گرفته و علی‌رغم ظاهر متفاوتشان دارای یک مخرج مشترک میباشند.

ارزشهای مصرفی بعنوان وسایل معیشت مستقیماً "مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی از طرف دیگر همین وسایل معیشت خود محصول فعالیت اجتماعی بوده‌اند از نرژوی مصرف شده انسانی یعنی کارمادیت یافته⁴ میباشند. تمام کالاها بعنوان تجسم خارجی⁵ کار اجتماعی تبلور همان ماده میباشند، اکنون بایستی خصلت خاص این ماده، یعنی کاری که در ارزش مبادله‌ای تجسم یافته است را مورد بررسی قرار داد.

فرض کنیم که یک اونس طلا، یک تن آهن، یک کوارتر گندم و ۲۰ یارد ابریشم ارزشهای مبادله‌ای متساوی المقداری باشند، این اقلام بعنوان ارزشهای مبادله‌ای ایکه تفاوت کیفی موجود بین ارزشهای مصرفیشان نادیده گرفته شده است، معرف مقادیر مساوی از یک نوع کار میباشند، کاری که در آنها بصورت متحدالشکل مادیته یافته⁶ بایستی کار متحدالشکل، همگون⁷ و ساده باشد؛ تفاوت اینکه این کار آیا در طلا، آهن و گندم تجسم یافته است یا در ابریشم، همانقدر فاقد اهمیت است که حضور اکسیژن در آهن رنگ زده، جو زمین، آب انگور یا خون انسان، ولی حفاری برای بیرون

1. Quantitative relation
2. Propertius/sextus
3. Congruent
4. Materialised Labour
5. objectification
6. Uniformly materialised
7. Homogeneous

کشیدن طلا، استخراج آهن، عمل آوردن گندم و تابیدن ابریشم انواع کارهایی میباشند که از نظر کیفی بایکدیگر تفاوت دارند، درحقیقت آنچه که از لحاظ عینی بصورت تنوع ارزشهای مصرفی ظاهر می‌شود، بایکدید دینامیک بصورت تنوع فعالیت‌های ظاهر خواهد شد که بوجود آورنده آن ارزشهای مصرفی میباشد. از آنجائیکه ماده خاص سازنده ارزش مصرفی ربطی به کاری که ارزش مبادله‌ای را بوجود آورده است ندارد، شکل خاص این کار نیز علی‌السویه میباشد. علاوه بر آن ارزشهای مصرفی مختلف، محصول فعالیت افراد متفاوت بوده و لذا هر یک از آنها زائیده شکل کار متفاوتی میباشد، ولی بعنوان ارزش مبادله‌ای نماینده همان کار همگون است - یعنی کاری که در آن مشخصات فردی کارگرها نادیده گرفته شده است. باین ترتیب کاری که بوجود آورنده ارزش مبادله‌ای است عبارت میشود از کار انتزاعی عام¹.

اگر یک اونس طلا، یک تن آهن، یک کوارتر گندم و ۲۰ یارد ابریشم ارزشهای مبادله‌ای متساوی المقداری با معادلی باشند پس یک اونس طلا، نیم تن آهن، سه بوشل گندم و پنج یارد ابریشم ارزشهای مبادله‌ای میباشند که از لحاظ اندازه بایکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت کمی تنها تفاوتی است که آنها در قالب ارزش مبادله‌ای میتوانند دارا باشند، آنها بعنوان ارزشهای مبادله‌ای اندازه‌های مختلف، معرف بخشهای بزرگتر یا کوچکتر مقادیر بیشتر یا کمتر کار ساده، متحدالشکل و عام انتزاعی ای میباشند که جسم ارزش مبادله‌ای از آن تشکیل مییابد، حال این سؤال مطرح میشود که این مقادیر را چگونه میتوان اندازه گرفت؟ یا بهتر بگوئیم این سؤال مطرح میشود که از آنجائیکه تفاوت کمی کالاها در لباس ارزش مبادله‌ای همانا تفاوت کمی کار نهفته در آنهاست، شکل کمی وجودی این کار کدامست؟ همانطور که حرکت بوسیله زمان اندازه‌گیری میشود همانطور هم کار بوسیله مدت کار² اندازه گرفته میشود. تفاوت در طول زمان کار تنها تفاوت ممکن است که میان ارزشهای مبادله‌ای - با فرض معین بودن کیفیت کار - مدت کار بر حسب واحدهای طبیعی زمان مانند ساعت، روز، هفته و امثالهم اندازه گرفته میشود. مدت کار عبارتست از حالت زنده موجودیت کار، قطع نظر از شکل، محتوی و مشخصات خاص آن میباشد؛ مدت کار هم وجه کمی کار و هم مقیاس سنجش ذاتی آن میباشد. مدت زمان کارمادیت یافته در ارزشهای مصرفی کالاها هم ماده‌ایست که آنها را به ارزش مبادله‌ای و لذا به کالا تبدیل می‌کند و هم معیاری³ است برای سنجش دقیق مقدار ارزش کالاها. مقادیر مربوط به ارزشهای مصرفی مختلفی که محتوی مقداری مساوی از مدت کار باشند معادل یکدیگرند؛ بدین معنی که تمام ارزشهای مصرفی وقتی به نسبت‌هایی در نظر گرفته شوند که در برگیرنده مدت کار مصرف شده و مادیته یافته یکسانی باشند معادل یکدیگرند. کلیه کالاها در صورتیکه بعنوان ارزشهای مبادله‌ای در نظر گرفته شوند چیزی بجز مقادیر معینی از مدت کار منجمد شده⁴ نمیباشند.

1. Abstract general labour
2. Labour-time
3. standard
4. Congealed labour-time

قضای اصلی زیر در تفهیم تعیین ارزش مبادله‌ای بوسیله مدت کار، جنبه اساسی دارند، کار، تحویل¹ میشود به کار ساده، یعنی کاری که با اصطلاح مبری از هر گونه صفت کیفی است؛ کاری که بوجود آورنده ارزش مبادله‌ای و در نتیجه کالاها میباشد بنحو خاصی کار اجتماعی است و بالاخره کار تا آنجا که ایجاد ارزش مصرفی میکند از کاری که نتیجه آن ارزش مبادله‌ای است متمایز میشود، برای آنکه ارزش مبادله‌ای کالاها را بوسیله مدت کار موجود در آنها اندازه بگیریم بایستی انواع مختلف کار را به کار متحدالشکل، همگون، ساده و خلاصه به کار دارای کیفیت متحدالشکلی تحویل بنمائیم که تنها تفاوتشان با یکدیگر کمیت آنها باشد.

این تحویل بنظر عملی انتزاعی می‌آید ولی این انتزاعیست که هر روزه در روند تولید اجتماعی انجام میگردد. تبدیل کلیه کالاها به مدت کار، عملی انتزاعی تر یا غیر واقع بینانه‌تر از تجزیه کلیه اجسام آلی به هوا نیست. کاری که باین ترتیب بوسیله زمان اندازه گرفته میشود در حقیقت کار افراد متفاوت بنظر نرسیده بلکه بر عکس چنین بنظر می‌آید که کارگران مختلف صرفاً ارگانهای این کار باشند. بعبارت دیگر ما میتوانیم کاری که در ارزش مبادله‌ای تجسم می‌یابد را کار انسان بطور عام² بنامیم. این انتزاع، یعنی کار انسان بطور عام در شکل کار میانگینی موجودیت پیدا میکند که در یک اجتماع معین یک فرد متوسط میتواند با صرف مولد مقدار معینی عضله، عصب، قوای دماغی و غیره انجام بدهد. کار ساده* کاریست که هر فرد متوسط را بتوان برای انجام آن تربیت نمود، کاری که شخص در هر حال بایستی انجام بدهد، مشخصات این کار متوسط در کشورهای مختلف و دورانیهای تاریخی مختلف متفاوت است ولی در هر اجتماع معین دارای مقداری معلوم میباشد. آنطور که از داده‌های آماری برمی‌آید قسمت اعظم کار انجام شده در اجتماع بورژوازی از کار ساده تشکیل مییابد. اینکه "الف" ۶ ساعت در تولید آهن و ۶ ساعت در تولید کتان و "ب" هم بنوبه خود ۶ ساعت در تولید آهن و ۶ ساعت در تولید کتان صرف میکند یا آنکه "الف" ۲۲ ساعت در تولید آهن و "ب" ۱۲ ساعت در تولید کتان صرف می‌کنند محققاً نشان دهنده تنها [دو] کار برد مختلف از یک مدت کار میباشد، اما تکلیف کار پیچیده‌تری که دارای غلظت و ثقل بیشتری نسبت به سطح عام باشد چیست؟ این نوع کار نیز خود به کار ساده تجزیه میشود، همان کار ساده منتها به توانی بزرگتر بطوریکه مثلاً "یک روز کار با مهارت³ میتواند معادل سه روز کار ساده قرار داده شود. قوانین حاکم بر تبدیل این دو نوع کار از موضوع بحث ما در اینجا خارج است. بهر صورت واضح است که این تحویل بآن دلیل صورت میگیرد که محصول کار بسیار با مهارت در قالب ارزش مبادله‌ای با محصول کار متوسط ساده به نسبت‌های معینی معادل میباشد؛ پس مساوی مقدار معینی از این کار ساده میشود.

بعلاوه تعیین ارزش مبادله‌ای بر اساس مدت کار، مبتنی بر این فرض است که در هر کالای مشخصی مثل یک تن آهن، قطع نظر از اینکه حاصل کار "الف" است یا "ب"، همان مقدار کار، مادیت یافته‌است، باین معنی که افراد مختلف برای تولید ارزشهای مصرفی‌ایکه هم از نظر کیفیت

1. Reduce
2. Humam labor in general
3. Skilled labour

و هم از نظر کمیت برابر باشند مقادیر مساوی‌ای مدت کار صرف میکنند. بعبارت دیگر مدت کاری که برای تولید یک کالا صرف شده همان مدت کار لازم برای تولید آن فرض میشود، یعنی مدت کاری که تحت شرایط موجود تولید بطور عام، برای تولید یک واحد دیگر از همان کالا لازم است.

از تجزیه و تحلیل ارزش مبادله‌ای چنین نتیجه میگیریم که شرایط کاری که ارزش مبادله‌ای را بوجود می‌آورد از مقولات اجتماعی کار یا مقولات کار اجتماعی میباشد، البته اجتهادی نه در مفهوم عام آن بلکه در مفهوم خاصی که دلالت بر وجود یک نوع جامعه خاص مینماید، کار ساده متحدالشکل قبل از هر چیز مبین آنست که کار افراد مختلف برابر میباشد و در حقیقت با کار آنان بواسطه تحویل آنها به کار همگون یکسان رفتار میشود. کار هر فرد تا آنجا که در ارزش مبادله‌ای ظاهر میشود دارای این مشخصه اجتماعی برابری میباشد و تظاهر آن در ارزش مبادله‌ای فقط تا جائیکه مساوی با کار تمام افراد دیگر قرار داده شود.

گذشته از اینها مدت کار منظور شده یک فرد در ارزش مبادله‌ای بطور مستقیم بعنوان مدت کار بطور عام شناخته میشود و این خصلت عام کار فرد بعنوان خصلت اجتماعی این کار ظاهر میگردد. مدت کار بیان شده در ارزش مبادله‌ای مدت کار یک فرد میباشد ولی فردی که با فرد بعدی و یا تمام افراد دیگر تا آنجا که همگی کار مساوی انجام میدهند هیچ گونه تفاوتی ندارد؛ بنابراین مدت کاری که یک فرد برای تولید یک کالای معین لازم دارد عبارت از مدت کار لازمست که هر فرد دیگر برای تولید همان کالا بآن نیاز خواهد داشت. این مدت کار لازم عبارتست از مدت کار یک فرد، مدت کار شخص وی، ولیکن فقط بعنوان مدت کار مشترک بین همه؛ نتیجه اینکه این مدت کار، مختص به شخص بخصوصی نیست این مدت کار عام¹ تظاهر خود را در یک محصول عام، یک معادل عام²، یک مقدار معین از مدت کار مادیت یافته‌ای می‌یابد که در نزد آن، شکل مشخص ارزش مصرفی - ایکه محصول مستقیم یک فرد بقلب آن درمی‌آید - کوچکترین تفاوتی نمیکند، و بدلخواه خود میتوان آنرا به هر شکل دیگری از ارزش مصرفی که در قالب آن بعنوان محصول هر شخص دیگر درمی‌آید، تبدیل نمود. مدت کار عام تنها بصورت یک اندازه عام است که معرف یک اندازه اجتماعی میشود. کار یک فرد تنها در صورتی قادر به تولید ارزش مبادله‌ای میباشد که معادلهای عام تولید نماید، یعنی در صورتی موفق بانجام اینکار میشود که مدت کار فردی معرف مدت کار عام. یا مدت کار عام معرف مدت کار فردی باشد. نتیجه همان است که گویی مدت کار افراد مختلف را برویهم ریخته تکه‌های مختلفی از مدت کار این مجموعه مشترک را به ارزشهای مصرفی گوناگون اختصاص داده باشیم. باین ترتیب مدت کار فرد مزبور در حقیقت آن مدت کاریست که اجتماع برای تولید یک ارزش مصرفی خاص، یعنی برآوردن یک نیاز خاص طلب میکند. اما آنچه در اینجا مورد نظر است صرفاً آن نحوه خاصی است که خصلت اجتماعی کار بردان نحو مستقر میگردد، مقدار معینی از مدت کار یک ریسنده در مثلاً "۱۰۰ پوند نخ کتان مادیت یافته است. فرض کنیم که ۱۰۰ یارد کتان محصول کار یک بافنده نیز معرف همان مدت کار باشد. از

1. Universal labour-time
2. Universal equivalent

آنجاثیکه این دو محصول معرف مفادیر مساوی از مدت کار عام بوده و بنا بر این معادل هر ارزش مصرفی دیگری میباشد که حاوی همان مقدار کار باشد لذا با یکدیگر برابر میشوند ، فقط بدلیل آنکه مدت کار ریسنده و مدت کار بافنده معرف کار عام بوده و محصولات آنها نیز بهمین دلیل معادلهای عام یکدیگرند است که جنبه اجتماعی کار هر یک از این دو فرد بوسیله کار دیگری معرفی میشود ، باین معنی که کار بافنده معرف کار ریسنده و کار ریسنده معرف کار بافنده میگردد ، از طرف دیگر در نظام تولیدی پدرسالارانه روستائی¹ که ریسنده و بافنده هر دو در زیر یک سقف بسر میبردند - زنان خانواده نخ می ریسنند و مردان بافندگی میکردند ، فرضاً " برای رفع احتیاجات خانوادگی - نخ و کتان عبارت بودند از محصولات اجتماعی و ریسنندگی و بافندگی عبارت بود از کار اجتماعی در چهارچوب خانواده ، لیکن خصوصیت اجتماعی آنها باین شکل ظاهر نگردید که نخ بعنوان یک معادل عام با کتان به عنوان یک معادل عام دیگر مبادله گردد ، یعنی به شکل دو محصولی ظاهر نگردید که با یکدیگر مبادله گردند و هر دو تبلور معتبر و مساوی یک مدت کار عام واحد باشند ، برعکس ، محصول کار مزبور مهر اجتماعی خاص روابط خانوادگی را همراه با تکامل طبیعی تقسیم کار خود برپیشانی داشت ، با اجازه بدهید خدمات و دیون جنسی قرون وسطی را در نظر بگیریم ، پیوندهای اجتماعی آن زمان را کار خاص فرد در شکل اصل خود و خصوصیات خاص کار وی و نه جنبه عام آن تشکیل میدادند ، و بالاخره اجازه بدهید کار اشتراکی² را در شکل تکامل خود بخودی آن ، آنطور که در میان تمام ملت های متمدن در بدو پیدایش تاریخشان سراغ داریم در نظر بگیریم .*

در این مورد خلصت اجتماعی کار محققاً " بوسیله کار فردی که شکل انتزاعی کار عام بخود گرفته یا محصول وی که بشکل یک معادل عام در آمده باشد ، تعیین نمیکردد ، سیستم اشتراکی ای که این شیوه تولیدی بر پایه آن استوار است مانع از آن میشود که کار فرد تبدیل بکار خصوصی و محصول وی تبدیل بمحصول خصوصی فرد بخصوصی بشود ؛ نظام اشتراکی باعث میشود که کار فرد بیشتر بصورت عمل³ مستقیم عضوی از اعضای سازمان اجتماعی جلوه نماید ، کاری که خودش را در ارزش مبادله ای نشان میدهد بصورت کار یک فرد جدا از اجتماع ظاهر میشود ، این کار فردی با اتخاذ شکل کاملاً " متضاد خود ، یعنی کار انتزاعی ، تبدیل به کار اجتماعی میشود .

و بالاخره یکی از خصوصیات بارز کار آنستکه ارزش مبادله ای را بثبوت⁴ می رساند که این ارزش مبادله ای بنوبه خود باعث میشود روابط اجتماعی افراد بشکل گمراه کننده روابط بین اشیاء جلوه گ شوند . کار افراد مختلف فقط از طریق مقایسه یک ارزش مصرفی با ارزش مصرفی دیگر در لباس مبدا ارزش مبادله ای ، معادل یکدیگر قرار میگیرند و با آنها بعنوان کار عام رفتار میشود ، اگر چه صحیح است که گفته شود ارزش مبادله ای رابطه ایست بین افراد^{**} ولیکن لازمست اضافه شود که این رابطه در یک حجاب مادی مخفی شده است ، همانطور که یک پیوند آهن و یک پیوند طلا علی رغم خواص فیزیکی و شیمیائی مختلف دارای وزنی یکسان اند همانطور هم دو کالائی که دارای ارزشهای

1. Rural Patriarchal system of production
2. Communal labour
3. Function
4. Posits

مصرفی مختلف بوده ولی حاوی یک مقدار مساوی از مدت کار باشند دارای ارزش مبادله ای یکسان اند ، ارزش مبادله ای باین ترتیب بعنوان تعیین کننده اجتماعی ارزشهای مصرفی ظاهر میگردد ، تعیین کننده ای که متناسب با جنس آنها بوده و در نتیجه بآنها این قابلیت را میدهد که در روند مبادله در نسبت های معینی جای یکدیگر را بگیرند ، یعنی که معادل یکدیگر قرار گیرند ، درست مثل عناصر شیمیائی ساده ای که به نسبت های معینی با یکدیگر ترکیب شده معادل های شیمیائی یکدیگر را تشکیل میدهند ، فقط عرف و عادت زندگی روزمره ما باعث میشود که این حقیقت پیش چشممان بدیهی و عادی جلوه کند که مناسبات اجتماعی تولید بایستی بشکل مناسبات بین اشیاء در آید تا آنکه مناسباتی که افراد در جریان کار خود در آن قرار میگیرند بنظر مانند مناسبات بین اشیاء با یکدیگر و بین اشیاء و افراد جلوه نمایند . این پیچیدگی در مورد کالا هنوز بسیار ساده است ، هر کس کم و بیش به وضوح میدانند که روابط کالاها بصورت ارزش مبادله ای در واقع در حکم روابط افراد مختلف است با فعالیت های تولیدی یکدیگر ، شبهه سادگی مزبور در مناسبات پیشرفته تر تولیدی از میان می رود ، تمام توهمات مربوط به نظام پولی¹ از عدم درک این حقیقت ناشی میشود که پول با وجود آنکه یک شیئی فیزیکی دارای خواص مخصوص بخود میباشد با اینحال معرف یک رابطه اجتماعی تولیدی است ، اقتصاد دانان جدیدی که به توهمات نظام پولی پوزخند می زنند بمحض آنکه با مقولات اقتصادی پیچیده تری نظیر سرمایه مواجه میشوند دچار همان توهمات میگردند ، این نکته در اقرار به حیرت ساده لوحانه شان بوضوح پیداست باین ترتیب که پدیده ای را که تا چند لحظه پیش با وسواس فراوان بعنوان شیئی توصیف نموده بودند بصورت یک رابطه اجتماعی ظاهر میشود و یک لحظه بعد وقتی آنرا بعنوان یک رابطه اجتماعی تعریف می کنند بصورت شیئی ظاهر شده آنان را دست می اندازد ، از آنجاثیکه ارزش مبادله ای کالاها حقیقتاً " چیزی بجز رابطه متقابل بین انواع مختلف کار افراد که بعنوان کار مساوی و عام تلقی میگردند نیست ، یعنی چیزی بجز بیان مادی شکل اجتماعی خاصی از کار نمیباشد ، در نتیجه همانگوئی² خواهد بود اگر بگوئیم کار تنها منبع ارزش مبادله ای و از این رو تنها منبع ثروت است ، البته تا جائیکه ثروت از ارزش مبادله ای تشکیل یافته باشد . بهمین اندازه همانگوئی خواهد بود اگر بگوئیم ماده در حالت طبیعی خود فاقد ارزش مبادله ای^{*} است زیرا که در بر دارنده کار نیست و اینک یک چنین ارزش مبادله ای نیز در حالت طبیعی خود حاوی هیچ ماده ای نمیباشد ، ویلیام پتی³ بدرستی " کار را پدر زمین را مادر ثروت " میخواند^{۱۲} ، بیشاپ برکلی سؤال میکند :

" آیا عوامل چهارگانه باضافه کار بشر منبع حقیقی ثروت نمیباشند؟ " ^{**}

و توماس کوپ⁴ امریکائی به زبان عامیانه چنین توضیح میدهد :

1. Monetary system
2. Tautology
3. William petty
4. Thomas cooper

" اگر از یک تکه نان، کاری را که نانوا روی آرد، آسیابان روی گندم دریافتی، زارع بصورت شخم زدن، بذر افشاندن، مراقبت کردن، درو کردن، کوبیدن، تمیز کردن، حمل و نقل بذر انجام داده است بگیرد چه باقی می ماند؟ مشتی علف که بصورت هرزه از زمین می روید و متناسب با هیچ نیاز بشری نیست، " *

کلیه این ملاحظات با کار انتزاعی که منشاء ارزش مبادله‌ای می‌باشد کاری نداشته سروکار آن با کار مشخص بعنوان منشاء ثروت مادیست، یعنی خلاصه کاری که تولید ارزش مصرفی می‌نماید، از آنجا که ارزش مصرفی کالا مسلم فرض میشود، سودمندی خاص و فایده رسانی معین کار صرف شده در آن نیز مسلم فرض میگردد؛ لیکن این تنها وجه کار بعنوان کار مفید است که به مبحث مطالعه کالاها مربوط میشود. آنچه که در بررسی نان بعنوان یک ارزش مصرفی مورد نظر ما قرار دارد خواص نان بعنوان یک ماده غذایی است و بهیچ وجه با کار زارع، آسیابان و نانوا و امثالهم کاری نداریم. حتی اگر مقدار کار لازم برای تولید نان در نتیجه یک اختراع ۹۵ درصد تقلیل پیدا کند در سودمندی یک قرص نان کامل^۱ بی تاثیر خواهد بود. حتی اگر این قرص نان حاضر و آماده هم از آسمان نازل شود یک دهر از ارزش مصرفی کاسته نخواهد شد، کاری که ارزش مبادله‌ای را به ثبوت می‌رساند خود را در تساوی کالاها بصورت معادله‌ای مجرد نشان میدهد در حالیکه کار بعنوان یک فعالیت مولد مفید، خود را در تنوع بیشتر ارزشهای مصرفی آشکار می‌سازد. کاری که موجودیت ارزش مبادله‌ای را به ثبوت می‌رساند عبارتست از کار انتزاعی و متحدالشکل، حال آنکه کاری که موجودیت ارزش مصرفی را به ثبوت می‌رساند کار پست متمایز و مشخص که تا آنجا که به شکل و ماده‌ای که کار روی آن صورت گرفته مربوط میشود شامل انواع بی‌نهایت متغیر کار میگردد.

اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم کاری که مولد ارزشهای مصرفی است تنها منبع ثروت تولید شده بوسیله آن یعنی ثروت مادی می‌باشد، از آنجائیکه کار عبارت از فعالیتی است که ماده را برای هدف معینی تغییر شکل میدهد نتیجتاً "تحققش موکول بوجود ماده میشود،

ارزشهای مصرفی متفاوت حاوی نسبتهای کالا "متفاوتی از کار و محصولات طبیعی می‌باشند ولی بهر حال ارزش مصرفی همواره دارای یک عنصر طبیعی می‌باشد، کار بعنوان یک فعالیت سودمند در جهت تخصیص^۱ عوامل طبیعی به اشکال گوناگون، شرط طبیعی وجود انسانی، شرط یک تبادل مادی بین انسان و طبیعت بصورتی کالا "مستقل از شکل جامعه است. از طرف دیگر کاری که ارزش مبادله‌ای را به ثبوت می‌رساند شکل اجتماعی خاصی از کار می‌باشد. برای مثال اگر دوزنگی را از جنبه فیزیکی آن بعنوان یک فعالیت مولد متمایز در نظر بگیریم، کت تولید می‌کند نه ارزش مبادله‌ای کت، ارزش مبادله‌ای کت نه آنکه بوسیله نفس عمل دوزنگی بلکه بوسیله کار انتزاعی بوجود آمده است و این کار انتزاعی متعلق به چهار چوب اجتماعی می‌باشد که دوزنده در طرح ریزی آن دخالتی نداشته است.

زنان در صنعت خانگی عهد کهن برای مثال کت تولید میکردند بدون آنکه ارزش مبادله‌ای کت را بوجود آورده باشند. کار بعنوان منبع ثروت مادی در نزد موسی قانونگذار آدام اسمیت - این مامور گمرک - بخوبی شناخته شده بود.*

حال اجازه بدهید به بررسی چند قضیه‌ای که از تحویل ارزش مبادله‌ای به مدت کار نتیجه میشود بپردازیم.

کالا بعنوان ارزش مصرفی دارای نقش مادی برجسته‌ایست. مثلاً "گندم بعنوان ماده غذایی مورد استفاده قرار میگیرد، ماشین جانشین مقدار معینی کار میشود، عملی که هر کالا با ستاند آن یک ارزش مصرفی، یعنی یک جنس مصرفی بحساب می‌آید را میتوان خدمت^۱ آن کالا نامید، خدمتی که آن کالا بعنوان ارزش مصرفی انجام میدهد، ولی کالا بعنوان ارزش مبادله‌ای همواره صرفاً "از نقطه نظر حاصل آن مورد بررسی قرار میگیرد. آنچه اهمیت دارد خدمتی نیست که آن کالا انجام میدهد بلکه خدمتی** است که در جریان تولید کالا بر روی آن انجام میگیرد، از اینرو ارزش مبادله‌ای یک ماشین من باب مثال، با این معیار که آن ماشین جانشین چه مقدار کار میشود تعیین نمیگردد بلکه بر اساس مدت کار مصرف شده در تولید آن و بنابراین مدت کار لازم برای تولید ماشین جدیدی که دارای همان مشخصات باشد تعیین میگردد.

در نتیجه اگر مقدار کار لازم برای تولید کالاها ثابت بماند ارزش مبادله‌ای آنها تغییر نخواهد کرد، ولی سهولت یا دشواری تولید آنها "در حال تغییر است. اگر بار آوری کار افزایش یابد همان ارزش مصرفی در مدت زمان کوتاهی تولید خواهد شد، اگر بار آوری کار کاهش یابد مدت زمان طولانی تری برای تولید همان ارزش مصرفی مورد نیاز خواهد بود. در نتیجه مقدار مدت کاری که در یک کالا موجود است و لذا ارزش مبادله‌ای آن، کمیت متغیری است که بالا و پایین رفتنش با بالا و پایین رفتن بار آوری کار نسبت معکوس دارد. سطح بار آوری کار که در صنعت مانوفاکتور پیشاپیش تعیین میگردد در کشاورزی و صنایع استخراجی تابع شرایط طبیعی غیر قابل پیش بینی نیز می‌باشد، یک مقدار معین کار - بسته به وفور نسبی ذخائر زیر زمینی - منتهی به تولید مقادیر متفاوتی از فلزات مختلف میگردد. با همان مقدار کار ممکن است بتوان در فصل مساعد دوبروشل گندم و در فصل نامساعد احتمالاً "تنه‌ایک بوشل برداشت نمود، کمیابی یا وفور ناشی از شرایط طبیعی در اینجا تعیین کننده ارزش مبادله‌ای کالاها بنظر می‌رسد، زیرا این شرایط، تعیین کننده بار آوری کار مشخص^۲ خاصی می‌باشند که تابع شرایط طبیعی می‌باشد.

مقادیر مساوی از مدت کار یا مقادیر مساوی از ارزشهای مبادله‌ای در حجمهای نامساوی از ارزشهای مصرفی مختلف موجود می‌باشند، هر قدر حجم یک ارزش مصرفی که حاوی یک مقدار معین از مدت کار است در مقایسه با دیگر ارزشهای مصرفی کالاها کمتر باشد ارزش مبادله‌ای خاص آن کالا بیشتر خواهد بود. اگر ما در دورانی مختلف تمدن که فاصله‌های زمانی طولانی آنها را از یکدیگر جدا میکند مشاهده می‌کنیم که ارزشهای مصرفی گوناگونی نظیر طلا، نقره، مس و آهن یا گندم، چاودار،

1. Appropriation

2. Concrete Labour

1. service

جو و جود و سرتشکیل یک سری ارزشهای مبادله‌ای خاصی را میدهند که در مجموع در طول این دورانها ترتیب نسبی خود را در رابطه با یکدیگر حفظ می‌کنند هر چند که نسبتهای عددیشان دقیقاً ثابت نمی‌ماند، نتیجه‌ی گیریم که رشد رو بتزاید نیروهای مولده اجتماعی تأثیری یکدست یا تا حدودی یکدست بر روی مدت کار لازم برای تولید این کالاها بجای گذارده است.

ارزش مبادله‌ای یک کالا بر حسب ارزش مصرفی خود آن تعریف نمیشود، بلکه ارزش مصرفی یک کالا بعنوان تبلور^۱ مدت کار اجتماعی مجرد در رابطه با ارزشهای مصرفی کالاهای دیگر قرار داده میشود، از این رو ارزش مبادله‌ای یک کالا خود را در ارزشهای مصرفی کالاهای دیگر نشان میدهد. در حقیقت ارزش مبادله‌ای کالائی که بر حسب ارزش مصرفی کالای دیگری بیان شده باشد معرفت [یک] معادل میباشد، اگر کسی بگوید که مثلاً "یک یارد کتان هم ارزش دو پوند قهوه میباشد در این صورت ارزش مبادله‌ای کتان بر حسب ارزش مصرفی قهوه بیان شده است و بالاتر از آن اینکه ارزش مبادله‌ای کتان با کمیت معینی از این ارزش مصرفی بیان گردیده است. بمجرد آنکه نسبت مزبور معلوم گردید ارزش هر مقدار کتان را میتوان بر حسب قهوه بیان نمود، واضح است که ارزش مبادله‌ای کالائی نظیر کتان تنها بوسیله نسبتی که کتان با کالای مشخص دیگری مثل قهوه معادل قرار می‌گیرد، بطور کامل بیان نمیشود، مقدار مدت کار مجردیکه یک یارد کتان معرفت است بطور همزمان در مقادیری نهایت مختلفی از ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر وجود دارد. ارزش مصرفی هر کالای دیگر را اگر به نسبتی در نظر بگیریم که معرفت همان مقدار مدت کار باشد، در این صورت یک معادل برای یک یارد کتان ایجاد کرده‌ایم. بنابراین ارزش مبادله‌ای این کالای بخصوص را فقط با نوشتن یک تعداد بینهایت از معادلات - که در آنها ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر طرف دیگر این معادلات را تشکیل بدهند - میتوان بطور کامل بیان کرد. تنها شکل بیان کامل یک معادل مجرد، مجموع این معادلات یا جمع کل نسبتهای مختلفی است که یک کالا به آن نسبتها میتواند با هر کالای دیگری مبادله گردد، مثلاً "سری معادلات

$$\begin{aligned} \frac{1}{4} \text{ پوند چای} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ 2 \text{ پوند قهوه} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ 8 \text{ پوند نان} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ 6 \text{ یارد چلووار} &= 1 \text{ یارد کتان} \end{aligned}$$

را میتوان بشکل زیر نوشت:

$$\frac{1}{5} \text{ یارد چلووار} + 2 \text{ پوند نان} + \frac{1}{4} \text{ پوند قهوه} + \frac{1}{8} \text{ پوند چای} = 1 \text{ یارد کتان}$$

از اینرو اگر ما تمام معادلاتی که در آنها ارزش یک یارد کتان بطور کامل بیان شده است را در دست میداشتم ارزش مبادله‌ای کتان را میتوانستیم به صورت یک سری نشان بدهیم. در حقیقت برای این سری حدی وجود نخواهد داشت زیرا دامنه تعداد کالاها نه تنها هرگز قطع نمیشود بلکه روز بروز گسترش هم پیدا می‌کند، از آنجائیکه ارزش مبادله‌ای یک کالا بوسیله ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر اندازه‌گیری میشود ارزشهای مبادله‌ای تمام کالاهای دیگر

1. Materialisation

بالعکس بر حسب ارزش مصرفی آن کالائی سنجیده میشود که بوسیله آنها اندازه‌گیری شده است.* اگر ارزش مبادله‌ای یک یارد کتان بوسیله $\frac{1}{4}$ پوند چای، ۲ پوند قهوه یا ۶ یارد چلووار یا ۸ پوند نان و غیره بیان بشود چنین نتیجه میگیریم که قهوه، چای، چلووار، نان و غیره با حفظ نسبتهایی که آنها را برابر مقدار سومی چون کتان قرار میدهند بایستی با یکدیگر برابر باشند، از این رو کتان بعنوان مقیاس مشترک^۱ ارزشهای مبادله‌ای آنها بکار می‌رود. ارزش مبادله‌ای هر کالا بعنوان مدت کار مجرد مادیت یافته، یعنی بعنوان یک مقدار معین از مدت کار مجرد، بطور متوالی بر حسب مقدار معینی از ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر اندازه گرفته میشود؛ از طرف دیگر ارزشهای مبادله‌ای کلیه کالاهای دیگر بر حسب ارزش مصرفی همین کالای منحصر بفرد اندازه‌گیری میشود، ولی هر کالائی که بعنوان ارزش مبادله‌ای در نظر گرفته شود از یک طرف کالای منحصر بفردی است که بعنوان مقیاس مشترک ارزشهای مبادله‌ای کلیه کالاهای دیگر بکار رفته و از طرف دیگر صرفاً یک کالا در میان سری کالاهای بشمار دیگریست که ارزش مبادله‌ای هر کالای دیگر مستقیماً "بر حسب آن بیان میگردد.

تعدد انواع کالاها تأثیری بر ارزش یک کالا ندارد، ولی بلندتر یا کوتاهتر شدن سری معادلاتی که ارزش مبادله‌ای آن کالا میتواند در آنها بتحقیق برسد تابع تنوع بیشتر یا کمتر کالاهای مختلف میباشد، سری معادلاتی که بیان کننده ارزش مثلاً "قهوه میباشد نشاندهنده دامنه قابلیت مبادلاتی آن و حدودی است که ارزش قهوه در محدوده آن میتواند بعنوان ارزش مبادله‌ای عمل کند. ارزش مبادله‌ای یک کالا بعنوان بیان عینی مدت کار اجتماعی مجرد بیان متناسب معادل خود را در تعداد بینهایت متنوع ارزشهای مصرفی مییابد.

دیدیم که ارزش مبادله‌ای یک کالا با مقدار مدت کاری که مستقیماً در آن موجود میباشد تغییر میکند. ارزش مبادله‌ای تحقق یافته آن [کالا] یعنی ارزش مبادله‌ای بیان شده بر حسب ارزشهای مصرفی کالاهای دیگر نیز بایستی به درجه تفاوت مدت کار مصرف شده در تولید کلیه کالاهای دیگر بستگی داشته باشد، برای مثال اگر مدت کار لازم برای تولید یک بوشل گندم ثابت میماند در حالیکه مدت کار مورد نیاز برای تولید کلیه کالاهای دیگر دوبرابر میشد، ارزش مبادله‌ای یک بوشل گندم بر حسب ارزشهای مصرفی معادلش به نصف تقلیل پیدا میکرد. در حقیقت نتیجه همان میشد که گویی مدت کار لازم برای تولید یک بوشل گندم به نصف تقلیل یافته و کار لازم برای تولید کلیه کالاهای دیگر ثابت مانده است. ارزش کالاها از طریق آنکه چه مقدار از آنها در ظرف مدت کار معینی تولید میشوند تعیین میگردد، برای بررسی آنکه چه تغییراتی میتوانند بر این نسبت تأثیر بگذارند اجازه بدهید دو کالای "الف" و "ب" را در نظر بگیریم. حالت اول) مدت کار لازم برای تولید "ب" ثابت فرض میشود، در این صورت پائین و بالا رفتن ارزش مبادله‌ای "الف" بر حسب "ب" با کاهش یا افزایش مدت کار لازم برای تولید "الف" نسبت مستقیم دارد، حالت دوم) مدت کار لازم برای تولید "الف" ثابت فرض میشود، در این صورت پائین و بالا رفتن ارزش مبادله‌ای کالای "الف" بر حسب "ب" با کاهش یا افزایش مدت کار لازم برای تولید "ب" نسبت معکوس دارد، حالت سوم)

1. Common measure

فرض می‌کنیم که مدت کار لازم برای تولید "الف" و "ب" به یک درجه کاهش یا افزایش یابد، در این صورت معادله‌ای که میان‌کننده ارزش کالای "الف" بر حسب "ب" باشد بلا تغییر باقی میماند، چنانچه عاملی موجب میشد که بارآوری کلیه انواع کار به یک اندازه کاهش یابد و در نتیجه برای تولید تمام کالاها بهمان نسبت کار اضافی لازم می‌آمد، ارزش تمام کالاها بالاترفته بیان واقعی ارزش مبادله‌ای آنها بدون تغییر مانده ثروت حقیقی جامعه کاهش مییافت، زیرا که تولید همان مقدار ارزشهای مصرفی نیازمند مقدار بیشتری از مدت کار بود. حالت چهارم (فرض میکنیم که مدت کار لازم برای تولید "الف" و "ب" به درجاتی نابرابر افزایش یا کاهش یابد و یا اینکه کار لازم برای تولید "الف" افزایش یافته در حالیکه برای "ب" کاهش یابد و یا بالعکس. تمام این حالت‌ها را میتوان به حالتی تحویل نمائیم که در آن مدت کار لازم برای تولید یک کالا بلا تغییر مانده در حالیکه کار لازم برای تولید کالای دیگر افزایش یا کاهش یابد.

ارزش مبادله‌ای هر کالا بر حسب ارزش مصرفی هر کالای دیگر بصورت اعداد صحیح یا کسرهائی از آن ارزش مصرفی بیان میشود. هر کالا در قالب ارزش مبادله‌ای بهمان سادگی قابل تقسیم است که مدت کار نهفته در آن، معادل یکدیگر بودن کالاها درست بهمان اندازه مستقل از قابلیت تقسیم فیزیکی ارزشهای مصرفیشان میباشد که تاثیر پذیرفتن مجموع کل ارزشهای مبادله‌ای کالاها از تغییراتی که ارزشهای مصرفی آن کالاها در جریان تبدیلیشان به یک کالای ساده جدید ممکن است متحمل بشوند.

تا اینجا ما دو جنبه کالاها یعنی ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دادیم. کالا عبارتست از وحدت مستقیم ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای و در عین حال اینکه فقط در رابطه با کالاهای دیگر کالا قلمداد میگردد، روند مبادله کالاها عبارتست از رابطه‌ای حقیقی که بین آنها برقرار میشود، این روند، روندی اجتماعی است که توسط افراد، مستقل از یکدیگر انجام میپذیرد در حالیکه افراد فقط بعنوان صاحبان کالا در آن وارد میشوند. وجود آنان برای یکدیگر تا وقتی مطرح است که کالاهای آنان موجودیت داشته باشد، از اینرو آنان در حقیقت بمثابه نمایندگان ذیشعور¹ روند مبادله ظاهر میشوند.

کالا هم یک ارزش مصرفی است مانند گندم، کتان، یک قطعه الماس، ماشین آلات و غیره و هم بعنوان کالا یک ارزش مصرفی نیست، اگر برای صاحب آن ارزش مصرفی میداشت یعنی وسیله مستقیمی برای رفع احتیاج خود وی میبود دیگر کالا قلمداد نمیشد، یک کالا برای صاحب آن برعکس، یک ارزش غیر مصرفی² را تشکیل میدهد، یعنی صرفاً "یک مخزن فیزیکی ارزش مبادله‌ای یا عبارت ساده‌تر یک وسیله مبادله"³ است. ارزش مصرفی بعنوان حامل فعال ارزش مبادله‌ای تبدیل به وسیله مبادله میگردد. کالای مزبور تنها وقتی برای صاحب آن ارزش مصرفی دارد که یک ارزش مبادله‌ای باشد. * بنا بر این کالا هنوز باید تبدیل به یک ارزش مصرفی بشود، آنهم در درجه اول

1. Conscious
2. mon-use-value
3. Means of exchange

یک ارزش مصرفی برای دیگران، از آنجائیکه برای صاحبش ارزش مصرفی ندارد پس بایستی برای صاحبان کالاهای دیگر دارای ارزش مصرفی باشد، اگر این شرط صادق نباشد پس کاری که در ساختن آن بکار رفته کار بی مصرف بوده و از اینرو محصول آن کار، کالا نمیشد، از طرف دیگر کالا باید برای صاحب آن تبدیل بیک ارزش مصرفی بشود زیرا وسیله معیشت وی در خارج از آن کالا، در ارزشهای مصرفی کالاهای افراد دیگر موجود است، کالای مزبور برای آنکه تبدیل به ارزش مصرفی بشود بایستی با نیاز بخصوصی که قادر به برآوردن آنست روبرو گردد، از اینرو ارزشهای مصرفی کالاها از طریق مبادله متقابل جایشان با یکدیگر تبدیل به ارزشهای مصرفی میشوند؛ آنها از دست کسانی که برای آنان جنبه وسیله مبادله را دارند به دست کسانی انتقال می‌یابند که برای آنان نقش اجناس مصرفی را بازی میکنند. کار نهفته در کالاها تنها در نتیجه این انتقال عام¹ است که تبدیل به کار مفید میگردد. کالاها در جریان روابط متقابلشان بعنوان ارزشهای مصرفی، شکل اقتصادی جدیدی کسب نمیکنند، بلکه برعکس، آن شکل خاصی را هم که آنها را بعنوان کالا متمایز میکند از دست میدهند. من باب مثال در جریان انتقال نان از دست نانوا به دست مصرف‌کننده، در ماهیت آن بعنوان نان تغییری داده نمیشود، مصرف‌کننده مزبور به آن به‌دیده یک ارزش مصرفی، یک ماده غذایی خاص مینگرد ولی همین نان تا زمانیکه در دست نانوا بود فقط نماینده یک رابطه اقتصادی، یک شیئی مشخص و در عین حال انتزاعی تلقی میگردد، بنابراین تنها تغییر شکلی که کالاها در جریان تبدیل خود به ارزشهای مصرفی دستخوش آن میگردد ترک موجودیت صوری ایستگه‌طی آن برای صاحب خود، ارزشهای غیر مصرفی و برای غیر صاحبان خود ارزشهای مصرفی پیدا میکنند، برای آنکه کالاها به ارزش مصرفی تبدیل شوند بایستی تماماً انتقال مالکیت پیدا کرده در روند مبادله وارد شوند، مبادله کالاها صرفاً "با جنبه ارزش مبادله‌ای آنها سروکار دارد، از اینرو آنها تنها از طریق تحقق یافتن بعنوان ارزش مبادله‌ایست که میتوانند بعنوان ارزش مصرفی تحقق یابند.

یک کالای خاص بعنوان یک ارزش مصرفی در ابتدا بعنوان چیزی مستقل بحساب می‌آمد در حالیکه بعنوان یک ارزش مبادله‌ای از همان آغاز در رابطه با کلیه کالاهای دیگر قرار داشت. ولی این رابطه صرفاً "یک رابطه تئوریک و فرضی بود، این کالا فقط در روند مبادله تحقق مییابد، از طرف دیگر کالا تا جائیکه مقدار معینی از مدت کار، صرف تولید آن شده باشد و از این رو معرف مدت کار مادیت یافته باشد، یک ارزش مبادله‌ایست. با اینحال کالای مزبور همچنانکه با برعصه وجود میگذارد از جنس مدت کار عام نبوده بلکه همان مدت کار فردی مادیت یافته نوع خاص است. از اینرو کالای مزبور بلافاصله تبدیل به ارزش مبادله‌ای نشده بلکه هنوز باید تبدیل به ارزش مبادله‌ای بشود. قبل از هر چیز کالای مزبور فقط زمانی میتواند تبلور مدت کار عام باشد که معرف استفاده مفید خاصی از مدت کار، یعنی ارزش مصرفی باشد، این تنها شرط مادی ایست که تحت آن، مدت کار موجود در کالاها بعنوان مدت کار اجتماعی و عام بحساب می‌آید، بنابراین

1. Universal alienation 2. Formal

یک کالا فقط زمانی می‌تواند تبدیل به یک ارزش مصرفی بشود که بعنوان ارزش مبادله‌ای تحقق یافته باشد و فقط زمانی می‌تواند بعنوان ارزش مبادله‌ای تحقق یابد که انتقال مالکیت یافته بعنوان ارزش مصرفی عمل کند. انتقال یک کالا بعنوان یک ارزش مصرفی فقط در مورد کسی امکان پذیر است که آن کالا در نزد وی ارزش مصرفی داشته باشد، یعنی شیئی ای که نیازهای خاصی را برآورده کند. از طرف دیگر آن کالا فقط زمانی انتقال می‌یابد که با کالای دیگری مبادله شود، یا قضیه از نقطه نظر صاحب کالای دیگر در نظر گرفته شود، شخص مزبور نیز وقتی می‌تواند کالای خود را انتقال دهد - یعنی تحقق بیخشد - که آنرا با نیاز خاصی که آن کالا می‌تواند برآورده کند مابین گرداند، کالاها در جریان انتقال عام خود بعنوان ارزشهای مصرفی در رابطه با یکدیگر بمتابله اشیاء منفصلی¹ قرار می‌گیرند که از نقطه نظر فیزیکی متفاوت می‌باشند و بعلمت خواص ویژه اشان نیازهای خاصی را برآورده می‌کنند. ولی بعنوان ارزشهای مصرفی صرف مستقل از یکدیگر بوده‌اند و هیچگونه رابطه‌ای با یکدیگر نمی‌باشند، آنها را تنها در رابطه با یک نیاز خاص می‌توان بعنوان ارزش مصرفی با یکدیگر مبادله نمود. ولی بهر حال آنها در یک صورت با هم مبادله می‌گردند و آن معادل بودن آنهاست و در یک صورت معادل می‌گردند که حاوی مقدار مساوی از مدت کار مادیت یافته باشند بشرطی که خواص فیزیکی آنها بعنوان ارزشهای مصرفی و لذا ارتباط این کالاها با نیازهای خاص بکلی نادیده گرفته شده باشد، اگر یک کالا بتواند بطور آزاد جای مقدار معینی از کالای دیگر را بگیرد بمتابله ارزش مبادله‌ای عمل کرده است، قطع نظر از آنکه آیا برای صاحب کالای دیگر ایجاد ارزش مصرفی میکند یا خیر، ولی در نزد صاحب کالای دیگر فقط تا آنجا که برایش ایجاد ارزش مصرفی میکند کالا بحساب می‌آید و برای صاحب آن فقط تا آنجا که برای صاحب دیگر، کالا بحساب بیاید تبدیل به ارزش مبادله‌ای می‌گردد. بنابراین فقط یک رابطه و نه بیشتر از یک رابطه بایستی وجود داشته باشد که بطور همزمان هم مبین رابطه کالاها را اساساً² برابری باشد که تنها از لحاظ مقدار با یکدیگر تفاوت دارند، یعنی رابطه‌ای که مبین برابری آنها بعنوان تبلورات مدت کار عام است، و هم در عین حال مبین رابطه آنها بعنوان اشیاء کیفیتاً³ متفاوت، یعنی بعنوان ارزشهای مصرفی خاصی برای رفع نیازهای خاصی باشد، خلاصه آنکه رابطه‌ای باشد که آنها را بعنوان ارزشهای مصرفی واقعی از یکدیگر تفکیک نماید. اما تساوی و عدم تساوی ای که در اینجا مفروض قلمداد می‌گردد مانعاً⁴ از جمع می‌باشند. نتیجه فقط یک دور باطل³ ساده نیست که در آن حل یک مسئله پیش فرض حل مسئله دیگر قرار می‌گیرد بلکه وجود مجموعه مرکبی از مفروضات متضاد⁴ می‌باشد، زیرا انجام یک شرط مستقیماً⁵ تابع انجام شرط مخالف آن می‌گردد.

روند مبادله بایستی متضمن هم تکامل و هم حل این تضادها باشد، تضادهای که بهیچ‌روی نمی‌توانند در روند مبادله مابین شکل ساده نشان داده شوند، آنچه تا بحال دیدیم محدود به آن بود که چگونه خود کالاها بعنوان ارزشهای مصرفی با یکدیگر مربوط میشوند، یعنی چگونه

کالاها در قالب ارزشهای مصرفی در دوران روند مبادله عمل می‌کنند. از طرف دیگر ارزش مبادله‌ای مطابق آنچه تا کنون در نظر داشتیم صرفاً¹ عبارت بود از یک تجرید¹ ساخته دست ما، یا چنانچه موافق باشید تجریدی از شخص صاحب کالا که کالای مزبور را بعنوان ارزش مصرفی در انبار نگاه می‌دارد و در ضمیر آگاه² خود بعنوان ارزش مبادله‌ای بحساب می‌آورد. بهر صورت کالاها در روند مبادله بایستی برای یکدیگر نه فقط بعنوان ارزشهای مصرفی بلکه بعنوان ارزشهای مبادله‌ای نیز وجود داشته باشند و این جنبه‌ها را وجودشان باید بصورت رابطه متقابل خود آنها پدیدار شود. مشکلی که مادر ابتدا با آن مواجه شدیم عبارت از آن بود که کالا بعنوان یک ارزش مصرفی قبل از آنکه بتواند بعنوان ارزش مبادله‌ای، یعنی بعنوان کار مادیت یافته عمل کند بایستی انتقال یافته از دست دارنده آن خارج بشود در حالیکه برعکس، انتقال آن بعنوان یک ارزش مصرفی وجود آنرا بمتابله ارزش مبادله‌ای پیش فرض قرار می‌دهد. ولی اجازه بدهید فرض کنیم که این مشکل مرتفع شده کالای مزبور پوست ارزش مصرفی خاصش را انداخته و از اینرو بجای آنکه کار خاص خود یک فرد باشد، شرط مادی کار مفید اجتماعی بودن را حائز شود. بنابراین کالا بعنوان ارزش مبادله‌ای در روند مبادله بایستی تبدیل به یک معادل عام، یعنی تبدیل به مدت کار عام مادیت یافته برای تمام کالاها دیگر بشود؛ و باین ترتیب دیگر نقش محدود یک ارزش مصرفی خاص را نداشته قابلیت آنرا پیدا کند که بطور مستقیم در تمام ارزشهای مصرفی بعنوان معادلهای خود معرفی شود. بنابراین هرکالا عبارت از آن کالائست که در نتیجه انتقال ارزش مصرفی خاصش بایستی بصورت بهار مستقیم مدت کار عام پدیدار شود. ولی از طرف دیگر فقط کالاها خاص، یعنی ارزشهای مصرفی خاصی که در بردارنده کار افراد بخصوصی می‌باشند در روند مبادله با یکدیگر روبرو میشوند.

مدت کار عام بالنفسه تجریدی است که باین صورت برای کالاها وجود خارجی ندارد. اجازه بدهید سری معادلاتی را در نظر بگیریم که در آنها ارزش مبادله‌ای یک کالا برحسب عبارات مشخصی بیان گردیده است، مثل:

$$\begin{aligned} 2 \text{ پوند قهوه} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ \frac{1}{4} \text{ پوند چای} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ 8 \text{ پوند نان و غیره} &= 1 \text{ یارد کتان} \end{aligned}$$

بطور قطع این معادلات دلالت بر آن دارند که مقادیر مساوی از مدت کار اجتماعی، عام در یک یارد کتان، ۲ پوند قهوه، $\frac{1}{4}$ پوند چای و غیره مادیت یافته است. ولی انواع مختلف کار فردی معرفی شده در این ارزشهای مصرفی خاص در حقیقت تنها بصر مبادله شدن با یکدیگر بمعادله‌ای که متناسب با مدت کار موجود در آنهاست تبدیل به کار عام و در نتیجه کار اجتماعی میشوند. مدت کار اجتماعی در این کالاها با اصطلاح بحالت مستتر وجود داشته و فقط در جریان مبادله است که آشکار می‌گردد. کار انفرادی که بصورت کار اجتماعی در نظر گرفته میشود نقطه آغاز³

1. Abstraction
2. Conscience
3. Point of de Parture

1. Discrete
2. Mutually exclusive
3. Vicious circle
4. Contradictory Premises

نموده بلکه برعکس، نقطه آغاز، انواع بخصوص کار افراد خصوصی میباشد، یعنی کاری که ثابت میکند تنها از طریق ترک خصلت نخستین خود در روند مبادله مبدل به کار اجتماعی عام میشود. لذا کار اجتماعی عام یکی از لوازم از پیش حاضر و آماده نبوده بلکه نتیجه ایست که بتدریج ظاهر میشود. از اینرو مشکل جدیدی پیدا میگردد: از یک طرف کالاها بایستی در روند مبادله بصورت مدت کار عام مادیت یافته وارد شوند و از طرف دیگر مدت کار افراد فقط در نتیجه روند مبادله به مدت کار عام مادیت یافته تبدیل میگردد.

هر کالا بایستی از طریق انتقال ارزش مصرفی خود، یعنی انتقال شکل وجودی اولیه خود موجودیت مناسب خود را بعنوان ارزش مبادله‌ای کسب کند. بنابراین کالا باید در روند مبادله شکل وجودی دوگانه‌ای بخود بگیرد. از طرف دیگر شکل وجودی دوم آن یعنی ارزش مبادله‌ای فقط توسط وجود کالای دیگر بروز میکند زیرا در روند مبادله فقط کالاهایند که با یکدیگر روبرو میشوند. چگونه میتوان یک کالای خاص را مستقیماً بعنوان مدت کار عام مادیت یافته نشان داد، یا عبارت دیگر مدت کار فردی ای که در کالای خاصی مادیت یافته است چگونه میتواند بطور مستقیم خصلت، عام پیدا کند؟ بیان مشخص ارزش مبادله‌ای یک کالا، یعنی هر کالایی که بعنوان معادل عام در نظر گرفته شود از یک سری بی نهایت معادلات تشکیل میگردد، مانند:

$$\begin{aligned} 2 \text{ پوند قهوه} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ \frac{1}{4} \text{ پوند چای} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ 8 \text{ پوند نان} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ 6 \text{ یارد چلوار} &= 1 \text{ یارد کتان} \\ \text{و غیره} &= 1 \text{ یارد کتان} \end{aligned}$$

بیان مشخص ارزش مبادله‌ای یک کالا بوسیله یک سری بی نهایت معادلات بمنابه بیان یک حکم نظری است زیرا کالای مزبور [بطور اختیاری]، بعنوان مقدار معینی از مدت کار مجرد مادیت یافته قلمداد شده است. کافیست که سری معادلات فوق را بصورت معکوس بنویسیم تا یک کالای بخصوص را که بعنوان یک معادل عام است از حالت تجرید صرف بیرون آورده تبدیل به حاصل اجتماعی روند مبادله گردانیم. نظیر:

$$\begin{aligned} 1 \text{ یارد کتان} &= 2 \text{ پوند قهوه} \\ 1 \text{ یارد کتان} &= \frac{1}{4} \text{ پوند چای} \\ 1 \text{ یارد کتان} &= 8 \text{ پوند نان} \\ 1 \text{ یارد کتان} &= 6 \text{ یارد چلوار} \end{aligned}$$

همانطوریکه مدت کار موجود در قهوه، چای، نان، چلوار و خلاصه کلیه کالاها برحسب کتان بیان شده است، همانطور هم برعکس، ارزش مبادله‌ای کتان در تمام کالاهایی که بعنوان معادل‌هایش عمل میکنند منعکس گردیده است و مدت کار مادیت یافته در کتان تبدیل به مدت کار عام. بیواسطه‌ای شده که در حجمهای متفاوت تمام کالاهای دیگر بطور مساوی تجسم یافته است.

از اینرو کتان در نتیجه این عمل عام¹ کلیه کالاها را دیگر با آن، تبدیل به یک معادل عام میکند. هر کالایی که بعنوان ارزش مبادله‌ای در نظر گرفته شود تبدیل به مقیاس سنجش ارزش کلیه کالاها را دیگر میشود. در این مورد بالعکس، بدلیل آنکه ارزش مبادله‌ای تمام کالاها برحسب کالای خاصی سنجیده میشود، کالای خاص مزبور بعنوان یک معادل مجرد تبدیل به تجلی تمام و کمال ارزش مبادله‌ای میگردد. از طرف دیگر سری بی نهایت معادلاتی که مبین ارزش مبادله‌ای تمام کالاها بودند اکنون به معادله واحدی تقلیل مییابد که دارای دو جمله است. معادله ۱ یارد کتان = ۲ پوند قهوه اکنون عبارت جامعی برای بیان ارزش مبادله‌ای قهوه میباشد زیرا در این عبارت، ارزش مبادله‌ای قهوه بعنوان معادل مستقیم کمیت معینی از هر کالای دیگر ظاهر میشود. باین مناسبت کالاها در روند مبادله، در هیئت کتان بعنوان ارزشهای مبادله‌ای برای یکدیگر وجود داشته و بنظر یکدیگر می‌رسند. این حقیقت که تمام کالاها بعنوان ارزشهای مبادله‌ای با یکدیگر مربوط میباشد - یعنی صرفاً بعنوان مقادیر مختلفی از مدت کار عام مادیت یافته میباشد - اکنون باین شکل ظاهر میشود که تمام ارزشهای مبادله‌ای چیزی بجز معرف مقادیر مختلفی از یک قلم جنس، یعنی همان کتان نمیشوند. از اینرو مدت کار عام بعنوان یک چیز خاص، یعنی بعنوان یک کالای اضافه بر کالاهای دیگر و جدا از آنها ظاهر میگردد. در عین حال معادله‌ای که در آن یک کالا معرف ارزش مبادله‌ای کالای دیگر است، نظیر ۱ یارد کتان = ۲ پوند قهوه هنوز تحقق نیافته و بایستی تحقق یابد، تنها از طریق انتقال کالا بصورت یک ارزش مصرفی است - انتقالی که بستگی به آن دارد که آیا آن کالا در روند مبادله میتواند ثابت کند که یک شیئی مورد نیاز است - که آنرا واقفاً قادر میسازد از قالب قهوه بیرون آمده بقلب کتان درآید و باین ترتیب به یک معادل عام تبدیل شده عملاً معرف ارزش مبادله‌ای کلیه کالاها را دیگر گردد. از طرف دیگر باین دلیل که کلیه کالاها در نتیجه انتقالشان در قالب ارزشهای مصرفی مبدل به کتان شده‌اند، [خود] کتان مبدل به شکل تبدیل شده کلیه کالاها را دیگر میکند و فقط در نتیجه این گونه تغییر صورت کلیه کالاها را دیگر به کتان است که کتان مبدل به شیئی مادی² مستقیم مدت کار عام، یعنی محصول انتقال عام و بریدن از هر گونه کار فردی میشود. باین ترتیب در حین که کالاها برای معرفی ارزش مبادله‌ای به یکدیگر شکلی دوگانه بخود میگیرند، کالایی که بعنوان معادل عام کنار گذاشته شده است ارزش مصرفی دوگانه‌ای کسب میکند، این کالا علاوه بر ارزش مصرفی خاص خود بعنوان یک کالای بخصوص، یک ارزش مصرفی عام نیز کسب میکند. این ارزش مصرفی عام خود شکل معینی دارد، باین معنی که زائیده نقش خاصی است که این کالا در نتیجه عمل عام کالاها را دیگر بر روی آن در روند مبادله، بازی میکند، ارزش مصرفی هر کالا بعنوان شیئی که احتیاجات بخصوصی را برآورده میکند نزد اشخاص مختلف دارای ارزشهای مصرفی متفاوتی است، مثلاً برای شخصی که آن کالا از دستش خارج میشود یک ارزش و برای شخص دیگری که آنرا بدست می‌آورد ارزش

دیگری داراست. کالائی که بعنوان معادل عام کنار گذاشته شده است اکنون حکم شیئی را پیدا میکند که یک نیاز عام ناشی از خود روند مبادله را برآورده دارای ارزش مصرفی یکسانی برای همه مردم میشود، ارزش مصرفی ای که حامل ارزش مبادله‌ای با واسطه عام مبادله است. باین ترتیب یک چنین تضاد ذاتی موجود در کالا - یعنی در آن واحد، هم ارزش مصرفی خاص و هم معادل عام بودن و در نتیجه ارزش مصرفی برای همه داشتن یا ارزش مصرفی عام بودن - در مورد این یک کالا حل شده است. در صورتیکه در اینجا ارزش مبادله‌ای کلیه کالاهای دیگر در ابتدا به شکل یک معادله کمال مطلوبی² نوشته شده است که طرف دیگر آن را کالای کنار گذاشته شده تشکیل میدهد، معادله‌ای که هنوز تحقق نیافته و بایستی تحقق یابد؛ ارزش مصرفی این کالا با وجود تمام حقیقی بودنش، در روند مبادله بنظر چیزی بجز یک حضور صوری نمیآید که بایستی از طریق تبدیل شدن به ارزشهای مصرفی واقعی تحقق یابد. کالای مزبور در اصل بعنوان کالا بطور اعم³، یعنی بعنوان مدت کار عام. مادیت یافته در یک ارزش مصرفی خاص پدیدار گشت. کلیه کالاها در روند مبادله با آن کالائی مقایسه میشوند که کنار گذاشته شده است و بعنوان کالا بطور اعم - آن کالا، آن تجسم⁴ مدت کار عام در یک ارزش مصرفی خاص - قلمداد میگردد. بنابراین آن کالاها بمنابه کالاهای خاصی میباشند که در برابر کالای خاص دیگری قرار میگیرند که بعنوان کالای عام* در نظر گرفته شده است. از نحوه برخورد صاحبان کالاها به کالاهای خود بعنوان ارزشهای مبادله‌ای پیداست که کار یکدیگر را بعنوان کار مجرد اجتماعی بحساب میآورند و روابطی مابین کالاها در قالب ارزشهای مبادله‌ای در روند مبادله بصورت رابطه عام آنها با یک کالای بخصوص بمنابه بیان تمام و کمال ارزش مبادله‌ای آنها ظاهر میگردد؛ و این بنوبه خود بمنابه رابطه خاص این کالای بخصوص با کلیه کالاهای دیگر و در نتیجه بعنوان خصلت اجتماعی - ظاهرا " بطور طبیعی تکامل یافته - مختص یک شیئی ظاهر میگردد. کالای بخصوصی که باین ترتیب معرف ارزش مبادله‌ای کلیه کالاهای دیگر است - یعنی ارزش مبادله‌ای کالاهائی که بعنوان کالای بخصوص و منحصر بفردی بحساب میآیند - تشکیل پول را میدهد. پول عبارت از تبلور ارزش مبادله‌ای کالاها بوده در روند مبادله شکل میگیرد. باین ترتیب کالاها در حین که در روند مبادله بسر می‌برند با ترک کلیه اشکال معین، برای یکدیگر تبدیل به ارزشهای مصرفی شده با بیواسطه‌ترین جنبه‌های فیزیکی خود با یکدیگر روبرو میشوند، آنها بایستی بشکل معین جدیدی درآیند، بایستی به پول تکامل یابند تا بتوانند بعنوان ارزشهای مبادله‌ای با یکدیگر روبرو شوند. پول یک سمبول نمیشد همانطور که موجودیت ارزش مصرفی در قالب کالایک سمبول نیست. رابطه اجتماعی تولید، بمنزله چیزی جدا از تک‌تک افراد بشر ظاهر میشود و روابط مشخصی که در اجتماع انسانها در جریان تولید بدان وارد میشوند بصورت خواص ویژه یک شیئی جلوه میکند؛ این ظاهر گمراه کننده، این پیچیدگی لغوی حقیقی که به هیچ وجه تصویری نمیشد مشخصه کلیه اشکال اجتماعی کاریست که وجود ارزش مبادله‌ای

1. Universal medium of exchange

2. Ideal

3. Commodity in general

4. Embodiment

را بثبوت می‌رسانند. این ظاهر گمراه کننده، خود را در پول بطریقی شگفت انگیزتر نشان میدهد تا در کالاها.

خواص فیزیکی لازم کالای بخصوصی که شکل پولی کلیه کالاهای دیگر قرار است در آن تبلور شود - تا جائیکه مستقیما¹ ناشی از ماهیت ارزش مبادله‌ای میشود - بدین قرارند: تقسیم پذیری بیحد و حصر، همگونی اجزاء متشکله آن و کیفیت متحدالشکل تمام آحاد آن کالا، پول بعنوان تبلور مادی مدت کار عام بایستی همگون و قادر به بیان تنها تفاوت‌های کمی باشد. خاصیت لازم دیگر، دوام ارزش مصرفی آن است، زیرا که بایستی در سراسر روند مبادله دوام بیاورد. فلزات قیمتی بطریقی بسیار استثنائی دارای این خواص میباشند، از آنجا که پول حاصل قصد یا توافق افراد نبوده بلکه خود بخود در جریان مبادله بوجود آمده است تعداد زیادی از کالاهای مختلفی که کم و بیش نامناسب بوده‌اند در دوره‌های مختلف بعنوان پول بکار برده شده‌اند. زمانیکه مبادله به مرحله معینی از رشد می‌رسد نیاز به قطبی شدن¹ وظایف ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی در میان کالاهای گوناگون بوجود میآید، بطوریکه یک کالا بعنوان مثال نقش وسیله مبادله را بازی کرده همزمان با آن کالائی دیگر بعنوان ارزش مصرفی بکار برده میشود. نتیجه آن میشود که یک کالا یا گاهی چند کالائی که معرف متداولترین ارزشهای مصرفی میباشند گاه و بیگاه بعنوان پول بکار برده میشوند. حتی در زمانیکه هیچگونه نیاز فوری به این ارزشهای مصرفی وجود ندارد تقاضا برای تحصیل آنها بطور قطع عمومیت بیشتری مییابد تا تقاضا برای ارزشهای مصرفی دیگر زیرا که آنها بیشترین عنصر مادی ثروت را تشکیل میدهند.

مبادله پایاپای مستقیم²، این شکل خودبخودی مبادله بیشتر از آنکه دلالت بر تبدیل کالاها به پول بکند حاکی از آغاز تبدیل ارزشهای مصرفی به کالاها میباشند، تا اینجا ارزش مبادله‌ای شکل مستقلی تحصیل نکرده هنوز بطور مستقیم به ارزش مصرفی گره خورده است. این امر خود را به دو طریق نشان میدهد. [یکی آنکه] منظور نظر کل نظام تولیدی ایجاد ارزش مصرفی میباشند نه ارزش مبادله‌ای و لذا ارزشهای مصرفی تنها زمانیکه مقدار تولید شده بیشتر از مقدار لازم برای مصرف باشد از ارزش مصرفی بودن دست کشیده تبدیل به وسیله مبادله - یا کالا - میگردند. دیگر آنکه آنها فقط در داخل محدوده‌های تبدیل به کالا میشوند که توسط ارزش مصرفی بلاواسطه اشان تعیین میگردد، حتی بهنگامیکه این وظیفه تجزیه شده باشد بطوریکه کالاهائی که قرار است بوسیله صاحبان نشان بایکدیگر مبادله شوند بایستی برای طرفین ارزش مصرفی داشته باشند، یعنی آنکه هر کالا باید برای غیر صاحب خود ارزش مصرفی داشته باشد. در حقیقت مبادله کالاها در اصل نه در داخل جماعات بدوی* بلکه در حواشی و سرحدات آنها، در چند نقطه معدودی که آنها در تماس با جماعات دیگر قرار میگیرند تکامل مییابد. مبادله پایاپای از اینجا آغاز گشته و از اینجا است که بدرون جماعت نفوذ نموده تا اثری تجزیه کننده بر آن باقی نگذارد. ارزشهای مصرفی بخصوصی که در نتیجه مبادله پایاپای میان جماعات مختلف، تبدیل به کالا میشوند، نظیر بردگان، احشام و فلزات معمولاً بعنوان

1. Polarise - 2. Direct barter

اولین پول‌نیزمیان این‌جماعات متداول میگرددند. دیدیم که هر قدر سری معادله‌های یک کالا طولی‌تر یا حوزهای که کالا در آن مبادله میشود وسیع‌تر باشد درجه عمل ارزش مبادله‌ای آن کالا بعنوان ارزش مبادله‌ای بیشتر است. بنابراین توسعه تدریجی مبادلات پایاپای، افزایش روز افزون تعداد معاملات مبادلاتی و تنوع و روبرو شدن کالاهای پایاپای شده منتهی به رشد و توسعه بیشتر کالا بعنوان ارزش مبادله‌ای گردیده محرک بوجود آمدن پول میشود و در نتیجه تاثیر تجزیه‌کننده‌ای بر روی مبادلات پایاپای مستقیم برجای میگذارد. اقتصاددانان معمولا "چنین استدلال می‌کنند که علت پیدایش پول همانا آن مشکلات خارجی است که سد راه گسترش مبادلات پایاپای میشوند، ولی همین اقتصاددانان فراموش میکنند که این مشکلات خود از تکامل ارزش مبادله‌ای و از اینرو از تکامل کار اجتماعی در قالب کار عام برخاسته است. برای مثال کالاها بعنوان ارزش مصرفی بطور دلخواه قابل تقسیم نمیباشند و این خاصیتی است که آنها بعنوان ارزش مبادله‌ای میبایستی دارا باشند. یا برحسب اتفاق ممکن است کالای متعلق به شخص "الف" ارزش مصرفی مورد نیاز شخص "ب" بوده در صورتیکه کالای متعلق به شخص "ب" ارزش مصرفی برای شخص "الف" نداشته باشد. یا آنکه ممکن است صاحبان کالاها به کالای یکدیگر نیازمند باشند ولی این کالاها قابل تقسیم نبوده ارزشهای مبادله‌ای نسبی آنها متفاوت باشد. عبارت دیگر این اقتصاددانان در لابلای بررسی مبادلات پایاپای ساده بعضی از جنبه‌های تضاد ذاتی موجود در کالا را بعنوان وحدت مستقیم ارزش مصرفی با ارزش مبادله‌ای جلوه میدهند و سپس مصرانه مبادله پایاپای را بعنوان شکلی بسیار مناسب برای مبادله کالاها قلمداد می‌نمایند؛ شکلی که فقط دچار بعضی اشکالات تکنیکی گردیده که برای رفع آنها مدبرانه پول تعبیه شده است. با توجه به این نقطه نظر کاملا "سطحی، اقتصاددان انگلیسی صاف و ساده‌ای، به حق چنین نتیجه‌گیری نموده است که پول نظیر کشتی یا ماشین بخار چیزی بجز یک ابزار مادی نبوده مبین یک رابطه اجتماعی تولیدی و لذا یک مقوله اقتصادی نمیباشد. بنابراین پرداختن به چنین موضوعی در اقتصاد سیاسی که در حقیقت هیچگونه وجه اشتراکی با تکنولوژی ندارد عملی شایسته نیست.*

شرط وجود عالم کالاها تقسیم کار¹ توسعه یافته است، یا بهتر بگوئیم تقسیم کار، خود را مستقیما "در تنوع ارزشهای مصرفی‌ای آشکار میسازد که بعنوان کالاهای بخصوص با یکدیگر روبرو میشوند و حاوی همان تعداد متنوع از انواع کار میباشند. تقسیم کار بمثابة مجموعه کل انواع مختلف فعالیت‌های تولیدی است که از کل جنبه‌های فیزیکی کار اجتماعی - بمثابة کاری که تولید کننده ارزشهای مصرفی است - تشکیل مییابد. ولی تقسیم کار با لذاته، تا جائیکه به کالاها و روند مبادله مربوط میشود، تنها در نتایجش، یعنی در تنوع خود کالاها موجود میباشد. مبادله کالاها عبارت از روندی است که در آن سوخت و ساز اجتماعی یا عبارت دیگر مبادله محصولات بخصوص افراد خصوصی بطور همزمان باعث ایجاد مناسبات اجتماعی تولیدی معینی میگردد که افراد در جریان این سوخت و ساز در آن داخل میشوند، همچنانکه این

مناسبات تکامل مییابند مناسبات مشترک کالاها در جنبه‌های مشخصی از معادل عام، متبلور شده و باین ترتیب روند مبادله در عین حال تبدیل به روند شکل‌گیری پول میگردد. کل این روند که شامل روندهای متعددی میشود تشکیل پول رایج¹ را میدهد.

آ. نکات تاریخی تجزیه و تحلیل کالا

ماحصل قطعی تحقیقات یک قرن و نیمه اقتصاد سیاسی کلاسیک که در انگلستان با ویلیام پتی و در فرانسه با بوآگیلیر* شروع شد و در انگلستان با ریکاردو² و در فرانسه با سیموندی³ حاتم یافته عبارتست از تجزیه جنبه‌های [متفاوت] کالا به دو شکل کار - ارزش مصرفی به کار مشخص یا فعالیت تولیدی سودمند و ارزش مبادله‌ای به مدت کار یا کار اجتماعی همگون تحویل میشود.

پتی ارزش مصرفی را به کار تحویل میکند بدون آنکه بخواهد خود را در زمینه وابستگی قدرت خلاقه آن به عوامل طبیعی فریب بدهد. وی بلافاصله کار مشخص را در کل نمود اجتماعی آن به صورت تقسیم کار می‌بیند.* یک چنین استنباطی از منبع ثروت مادی - برعکس آنکه در مورد هابس⁴ سازنده نبود - تا حدودی ضایع نمانده منتهی به علم حساب سیاسی⁵، یعنی نخستین شکلی که اقتصاد سیاسی بعنوان یک علم جداگانه مورد بررسی قرار میگردد، گردید. او ارزش مبادله‌ای را آنطور که در مبادله کالاها ظاهر میشود، یعنی پول، و خود پول را بعنوان یک کالای موجود و بعنوان طلا و نقره قبول دارد. وقتی در لابلای نظرات مختلف موجود در نظام پولی گیر می‌کند چنین اظهار میدارد که کاری که تعیین کننده ارزش مبادله‌ای میباشد نوع مخصوصی از کار مشخصی است که با استفاده از آن طلا و نقره استخراج میشود. در حقیقت مقصودی آنست که در اقتصاد بورژوازی، کار مستقیما "ارزش مصرفی تولید نکرده بلکه کالا تولید میکند، ارزشهای مصرفی در نتیجه انتقال مالکیت بهنگام مبادله قادرند شکل طلا و نقره را بخود بگیرند، یعنی شکل پول را، یعنی شکل ارزش مبادله‌ای را، یعنی شکل کار عام مادیت یافته را، نمونه‌ای که این شخص بدست میدهد دلیل بارزیست بر اینکه برسمیت شناختن کار بعنوان منبع ثروت مادی بهیچ وجه مانع از عدم درک شکل اجتماعی خاصی نمیشود که کار در آن شکل تشکیل دهنده منبع ارزش مبادله‌ای است.

بوآگیلیر در حقیقت بدون آنکه احتمالا "خودش آگاه باشد از طریق تعیین "ارزش واقعی"⁶، مطابق با نسبت صحیحی که مدت کار تولید کنندگان منفرد بآن نسبت بین شاخه‌های

1. Circulation 2. Ricardo

3. Sismondi 4. Hobbes

5. Political arithmetic

6. La juste valeur

1. Division of Labour

2. Metabolism

مختلف صنعت تقسیم میشود و اعلام آنکه رقابت آزاد عبارت از روندیست که این نسبت صحیح در آن روند برقرار میگردد، ارزش مبادله‌ای کالاها را به مدت کار تحویل می نماید، بواگلیبر در عین حال بر عکس پتی مبارزه‌ای تعصب آمیز بر علیه پولی براه میاندازد که بعقیده وی دخالت آن تعادل طبیعی یا هماهنگی مبادله کالاها را برهم میزند و نظیر مولوک¹ افسانه‌ای خواستار قربانی گرفتن کلیه ثروت‌های زمینی است. این مجادله بر ضد پول از یک طرف مربوط به شرایط تاریخی معینی است زیرا بواگلیبر بر علیه حرص مخرب کور اندوختن طلائی می جنگید که بر دربار لوئی چهاردهم، مقاطعه‌کاران مالیاتی وی و اشراف مستولی گشته بود*، حال آنکه پتی ولع داشتن طلا را بعنوان نیروی توانائی میخواند که ملت را براه اعتلای صنعت و تسخیر بازار جهانی سوق میدهد؛ از طرف دیگر این مجادله تفاوت‌های اساسی عمیق‌تری را که همواره بین اقتصاد سیاسی خاص انگلیس‌ها و اقتصاد سیاسی خاص فرانسویان** مشاهده میگردد بنجو برجسته‌های نشان میدهد، بواگلیبر در حقیقت فقط جوهر مادی ثروت، ارزش مصرفی آن و تمتع*** از آنرا منظور نظر دارد و شکل بورژوازی کار، یعنی تولید ارزشهای مصرفی بعنوان کالاها و مبادله کالاها را بعنوان شکل اجتماعی مناسبی میداند که از طریق آن کار فردی منظور فوق را برآورده میکند، وقتی که در محبت پول با مشخصات خاص ثروت بورژوازی روبرو میشود، صحبت از مداخله عوامل خارجی غاصبانه میکند و بیکی از اشکال کار جامعه بورژوازی می‌تازد در حالیکه درست در همان لحظه به ستایش مبالغه آمیز شکل دیگری از کار میپردازد. آثار بواگلیبر ثابت می کند که اختیار کردن مدت کار بعنوان مقیاس سنجش ارزش کالاها امکان پذیر است، در عین حال وی کار مادیت یافته در ارزش مبادله‌ای کالاها را - که با واحدهای زمان اندازه گرفته میشود - با فعالیت فیزیکی مستقیم افراد اشتباه میگیرد. این انسان متعلق به دنیای جدید² - که در آن مناسبات تولید بورژوازی به همراه نمایندگان وارداتی آن مناسبات بسرعت در خاکی جوانه زد که غنای پر بار آن جبران غیبت هر سنت تاریخی را میکرد - است که برای نخستین بار عالما " و عامدا" و بروشنی (بروشنی روز روشن) ارزش مبادله‌ای را به مدت کار تحویل میکند. این انسان بنیامین فرانکلین³ است، کسی که قانون اصلی اقتصاد سیاسی جدید را در یکی از آثار اولیه‌اش فرموله نمود، این اثر در ۱۷۲۹ نوشته شد و در ۱۷۳۱ انتشار یافت.*** وی جستجو برای یافتن مقیاس ارزش دیگری بجز فلزات قیمتی را ضروری می بیند و این مقیاس را در کار می یابد.

" ارزش نقره و چیزهای دیگر را میتوان با کار اندازه گرفت. فرض کنید شخصی، برای کشت غله و شخص دیگری برای استخراج و تصفیه نقره استخدام شده باشند؛ در آخر سال یا انتهای هر مدت دیگری، تمام محصول غله و تمام محصول نقره عبارتند از قیمت طبیعی یکدیگر؛ و اگر یکی

۲۰ بوشل بوده و دیگری ۲۰ اونس باشد لذا یک اونس نقره مزبور هم‌ارز کار برای کشت یک بوشل غله میباشد. حال اگر در اثر کشف معادن نزدیک‌تر، سهل الوصول تر یا غنی‌تری انسان بتواند با صرف همان مقدار کار سابق، چهل اونس نقره بدست آورد و هنوز هم کشت بیست بوشل غله محتاج صرف همان مدت سابق باشد پس دو اونس نقره بیشتر از مقدار کار صرف شده برای کشت یک بوشل غله ارزش نخواهد داشت و آن بوشل گندم در [حالت برابری با] دو اونس [نقره] بهمان ارزانی خواهد بود که در [حالت برابری با] یک اونس سابق، بشرط آنکه عوامل دیگر ثابت بمانند¹ باین ترتیب دارائی‌های یک کشور را بایستی بوسیله مقدار کاری ارزیابی نمود که ساکنین آن کشور قادر به خرید آن میباشند". (همان منبع، ص ۲۶۵).

فرانکلین مدت کار را از همان آغاز از نقطه نظر اقتصادی محدودی بعنوان مقیاس ارزش در نظر میگیرد. تغییر صورت محصولات واقعی به ارزشهای مبادله‌ای بدیهی تصور شده و لذا تنها مسئله‌ای که باقی میماند یافتن مقیاس ارزش آنهاست.

بقول فرانکلین: " داد و ستد بطور کلی چیزی نیست بجز مبادله کار با کار، ارزش تمام چیزها همانطوریکه قبلا" متذکر شدم بحق توسط کار اندازه گیری میشود". (همان منبع، ص ۲۶۷).

اگر در این جمله بجای کلمه کار عبارت کار مشخص را قرار بدهیم بلافاصله ملاحظه خواهیم نمود که یک شکل از کار بجای شکل دیگری از کار گرفته شده است. از آنجاکه داد و ستد میتواند مثلا" از مبادله کار کفاش، معدنچی، ریسنده، نقاش و امثالهم تشکیل یابد آیا کسار نقاش بهترین مقیاس سنجش ارزش کفش است؟ فرانکلین برعکس معتقد است که ارزش کفش، مواد معدنی، نخ، نقاشی و امثالهم توسط کار انتزاعی‌ای تعیین میشود که دارای هیچ کیفیت بخصوصی نبوده و فقط از لحاظ کمیت قابل اندازه‌گیری میباشد.* ولی از آنجا که وی توضیح نمیدهد که کار موجود در ارزش مبادله‌ای، کار اجتماعی عام ایست که بواسطه انتقال عام کار فردی بوجود آمده است مجبورا" پول را با تجسم مستقیم این کار انتقال یافته اشتباه میگیرد، و بنابراین موفق به مشاهده ارتباط ذاتی موجود بین پول و کاری نمیشود که ارزش مبادله‌ای را به ثبوت می رساند، بلکه برعکس در نظری پول بعنوان وسیله تکنیکی مناسبی می‌آید که از خارج به حوزه مبادله وارد گردیده است.* تجزیه و تحلیل فرانکلین از ارزش مبادله‌ای تاثیر مستقیمی بر جریان کلی آن علم بجای

1. Moloch - 2. New world
3. Benjamin Franklin

نگذاشت زیرا وی فقط به حلاجی مسائل مخصوصی از اقتصاد سیاسی برای مقاصد عملی معینی پرداخته بود.

تفاوت بین کار مفید مشخص و کاری که موجب ارزش مبادله‌ای است بشکلی که دیلا^۱ آورده میشود در اروپا توجه بسیاری را در قرن هجدهم بخود جلب نمود؛ منبع ثروت بورژوازی از [جنس] کدام نوع بخصوص کار مشخص است؟ بدنبال این سؤال چنین فرض شد که هر یک از انواع کار بصرف آنکه در ارزشهای مصرفی مادیت مبیاید یا محصولاتی بوجود میآورد، نایستی مستقیماً "ایجاد ثروت بنماید، اما برای هم فیزیوکراتها و هم رفقای آنان مسئله مهم این نبود که کدام یک از انواع کار ایجاد ارزش میکند بلکه سؤال این بود که کدام یک از انواع کار ایجاد ارزش اضافی مینماید، با این ترتیب آنها خود را سرگرم بحث بر سر شکل مرکب مسئله مزبور نموده بودند بدون آنکه قبلاً "شکل ساده آنرا حل کرده باشند؛ همانطور که پیشرفت تاریخی تمام علوم تنها از طریق مجموعه‌ای از حرکات متضاد، منتهی به نقطه شروع واقعی میشود، علم برخلاف معماران نه تنها کاخها در هوا میسازد، بلکه قادر است قبل از آنکه سنگ اول بنا را بگذارد طبقات مسکونی متعددی در آن بنا برپا نماید، در اینجا ما فیزیوکراتها را رها کرده هیچگونه ذکر از یک سری کامل از اقتصاد دانان ایتالیایی ایکه عقایدشان در این زمینه تجزیه و تحلیل صحیح مسئله کالا بسیار نزدیک میشود،^{*} بمیان نمیآوریم تا بتوانیم بلافاصله به سر جیمز استوارت -^{*} نخستین انگلیسی ای که مبادرت به تدوین نظام عمومی اقتصاد بورژوازی کرد - بپردازیم. در آثار وی مفهوم ارزش مبادله‌ای، نظیر مقولات انتزاعی دیگر اقتصاد سیاسی هنوز در روند تجزیه شدن از محتوای مادی خود بوده و لذا مغشوش و گنگ بنظر میآید، وی در یک عبارت ارزش حقیقی^۱ را بوسیله مدت کار تعیین میکند ("آنچه یک شخص اهل کار در یک روز میتواند انجام بدهد") و علاوه بر آن دستمزد و مواد خام را بطریقی بسیار گنگ بیان میکند^{***} تقلای وی با محتوای مادی در جایی دیگر حتی بطریقی بارزتر بچشم میخورد، وی عنصر فیزیکی موجود در کالا، مثل نقره موجود در ملیله را "ارزش ذاتی"^۲ و مدت کار موجود در آنرا "ارزش مفید"^۳ آن میخواند.

ارزش ذاتی بزمع وی چیز است "بالذاته حقیقی"، "حال آنکه ارزش مفید بایستی مطابق کاری که برای تولید آن صرف شده است برآورد شود... کاری که در تغییر صورت چیزی صرف میشود معرف بخشی از عمر انسان است."^{*} تفکیک صریح کار اجتماعی صرف که در ارزش مبادله‌ای تظاهر می نماید از کار مشخص که بوجود آورنده ارزش مصرفی است، استوارت را از اسلاف و اخلافش متمایز میگرداند، وی میگوید: "من کاری را که از طریق از این دست بآن دست گشتن خود معادلی عام خلق میکند صناعت^۴ میخوانم".

1. Real value - 2. Intrinsic Value
3. Useful value 4. Industry

وی کار بعنوان صناعت را نه تنها از کار مشخص بلکه از دیگر اشکال اجتماعی کار نیز تفکیک می نماید، وی شکل بورژوازی کار بمثابه صناعت را بصورتی مجزا از اشکال عهد عتیق و قرون وسطایی آن می بیند، وی با مشاهده زوال کار فئودالی در اسکاتلند و هم آنچه طی مسافرتهای دور و درازش در اروپا دیده بود توجه خاصی به تفاوت کار بورژوازی با کار فئودالی دارد، استوارت بخوبی میدانست که در اعصار ما قبل بورژوازی نیز محصولات، شکل کالاها و کالاها شکل پول بخود می گرفتند؛ ولی وی با ذکر جزئیات بسیار نشان میدهد که کالا بعنوان واحد ابتدائی و اصلی ثروت، و انتقال مالکیت بعنوان شکل مسلط کاربرد خاص آن از خصوصیات صرف دوران تولید بورژوازی است و بدین جهت کاری که موجب ارزش مبادله‌ای باشد مشخصاً "از خصوصیات [تولید] بورژوازی است."^{*}

قبل از آنکه آدام اسمیت تنها منبع ثروت مادی یا ارزشهای مصرفی - یعنی کلیه جنبه‌های اجتماعی کار آنچنانکه در تقسیم کار ظاهر میشود - را کار بطور اعم اعلام کند، انواع مختلف کار مشخص نظیر کشاورزی، مانوفاکتور، حمل و نقل دریائی و تجارت اینجا و آنجا بعنوان منبع حقیقی ثروت معرفی میشدند. با وجود آنکه وی در این مفهوم عامل طبیعی را بکلی نادیده میگیرد با اینحال هر زمان که مبادرت به بررسی حوزه ثروت اجتماعی محض، یعنی ارزش مبادله‌ای میکند، عامل مزبور را در آنجا حاضر می بیند، هر چند آدام اسمیت ارزش کالاها را بوسیله مدت کار موجود در آنها تعیین میکند با اینحال این تعیین ارزش را در واقع به زمانهای ماقبل اسمیتی نسبت میدهد، عبارت دیگر آنچه در مورد کالاها ساده مصداق پیدا میکند بمحض آنکه وی دست به بررسی اشکال عالی ثرو پیچیده تر سرمایه، کار اجرتی، بهره مالکانه و امثالهم می زند، مغشوش میگردد، وی این مطلب را به طریق زیر بیان میدارد: در بهشت گمشده بورژوازی که در آن مردم در لباس سرمایه داران، کارگران اجرتی، مالکان، کشاورزان اجاره دار، رباخواران و امثالهم باید یکدیگر روبرو نشده بلکه صرفاً بعنوان اشخاصی در برابر یکدیگر قرار میگیرند که کالا تولید کرده و بمبادله آن میپردازند، ارزش کالاها بوسیله مدت کار اندازه گیری میشود، آدام اسمیت دائماً تعیین ارزش کالاها بوسیله مدت کار موجود در آنها را با تعیین ارزش آنها بوسیله ارزش کار اشتباه میگیرد؛ وی اغلب در بیان جزئیات مسئله مورد بحث ضد و نقیض گفته برابری عینی^۱ مفادیرنا مساوی از کاری که توسط روند اجتماعی بالاجبار بوجود میآید را با برابری ذهنی^۲ کار افراد عوضی میگیرد^{***} وی سعی میکند با توسل به تقسیم کار خود را از کار مشخص به کاری که مولد ارزش مبادله‌ایست - یعنی شکل عمده کار بورژوازی - برساند. ولی اگر چه بد رستی میتوان گفت که تقسیم کار لازمه مبادله فردی است ولی اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم مبادله فردی لازمه تقسیم کار است، بعنوان مثال در میان ساکنین پرو برون آنکه مبادله فردی، مبادله محصولات در قالب کالاها صورت گرفته باشد، تقسیم کار به حد اعلا بی سابقه‌ای توسعه یافته بود.

1. Objective equalisation
2. Subjective equality

دوید ریکاردو¹ برخلاف آدام اسمیت با صراحت، تعیین ارزش کالاها بوسیله مدت کار رایبان نموده و نشان می‌دهد که این قانون حتی بر آن مناسبات تولیدی بورژوازی ای که در ظاهر بطور قاطع در تضاد با آن قرار می‌گیرند نیز حاکم است. پژوهش‌های ریکاردو منحصرًا "متوجه اندازه ارزش² است و در این زمینه لااقل به این نکته واقفت که عملکرد قانون مزبور بستگی به پیش شرط‌های تاریخی معینی دارد. وی می‌گوید تعیین ارزش بوسیله مدت کار در مورد خاص زیر صادق است:

"تنها آن کالاهایی که با توسل به کوشش انسانی بتوان مقدارشان را افزایش داد و بر سر رقابت در تولیدشان هیچگونه مانعی وجود ندارد".*

این حرف در حقیقت بدان معناست که لازمه توسعه کامل قانون ارزش، جامعه‌ایست که در آن تولید صنعتی بزرگ و رقابت آزاد حاصل آمده باشد، یعنی جامعه بورژوازی جدید. خلاصه اینکه در نزد ریکاردو شکل بورژوازی کار بمثابة شکل طبیعی ابدی کار اجتماعی است. ماهیگیر بدوی و شکارچی بدوی ریکاردو از همان اول کار صاحبان کالاهایی می‌باشند که ماهی و شکار خود را به نسبت مدت کار مادیت یافته در این ارزش‌های مبادله‌ای با یکدیگر مبادله می‌کنند. ریکاردو در این مثال مرتکب یک اشتباه تاریخی می‌شود باین ترتیب که به ماهیگیر و شکارچی بدوی مربوطه اجازه می‌دهد برای محاسبه ارزش ابزار خود از جدول‌های قسط السنین ۱۸۱۷ بورس اوراق بهادار لندن استفاده کنند. گذشته از جامعه بورژوازی تنها سیستم اجتماعی یک ریکاردو سراغ دارد بنظر همان "متوازی الاضلاع آقای اوون"³ ۱۴ می‌آید. با وجود آنکه ریکاردو در حلقه محاصره افق بوژوازی محصور شده است با آنچنان تیزبینی ثنوریکی اقتصاد بورژوازی را - که لایه‌های تحتانی آن با لایه‌های فوقانی اش تفاوت اساسی دارند - می‌شکافد که لرد بروهام⁴ درباره اش چنین می‌گوید:

"آقای ریکاردو گوئی از سیاره‌ای دیگر بزمین افتاده است."

سیسموندی در مقابل مستقیم باریکاردونه تنها بر خصلت اجتماعی کاری که موجد ارزش مبادله‌ایست تاکید می‌کند،* بلکه "مشخصه بارز پیشرفت اقتصادی ما را" تحویل ارزش به مدت کار لازم و

"رابطه بین نیازهای تمام کشور و مقدار کاری که برای رفع این نیازها کافیت،***"

میداند.

سیسموندی دیگر خاطر خود را با اینگونه تصورات بوآگیلبر مشغول نمی‌کند که کار بوجود آورنده ارزش مبادله‌ای بوسیله پول خدشده آرا شده است، بلکه درست همانطور که بوآگیلبر پول را مذموم می‌شمارد به همان ترتیب هم سیسموندی به ذم سرمایه صنعتی بزرگ می‌پردازد، آنچنانکه اقتصاد سیاسی ریکاردو با قساوت تمام نتیجه نهایی خود را می‌گیرد و بهمانجا خاتمه می‌پذیرد سیسموندی این اختتام را با ابراز تردید نسبت به خود اقتصاد سیاسی تکمیل می‌کند.

1. David Ricardo
2. Magnitude of value
3. Owen
4. Lord Brougham

از آنجا که تعیین ارزش مبادله‌ای توسط مدت کار به صریح‌ترین نحوی توسط ریکاردو - کسیکه به اقتصاد سیاسی کلاسیک شکل نهایی اش را اعطا نمود - فرمولبندی و تشریح گردیده است بنابراین کاملاً "طبیعی است که ایرادات اقتصاددانان بر اقتصاد سیاسی کلاسیک بطور عمدتاً متوجه وی گردد. اگر از جزئیات* این مجادلات صرفنظر نمائیم لب مطالب بشرح زیر خواهد بود:

بک، کار، خود دارای ارزش مبادله‌ای می‌باشد و انواع مختلف کار دارای ارزش‌های مبادله‌ای متفاوت می‌باشند. اگر کسی ارزش مبادله‌ای را مقیاس ارزش مبادله‌ای قرار دهد گرفتار دور باطل خواهد شد زیرا ارزش مبادله‌ای که بعنوان مقیاس بکار رفته است خود محتاج به یک مقیاس سنجش است. این ایراد در مسئله برادغام میشود: فرض آنکه مدت کار بمثابة مقیاس ارزش ذاتی گرفته شود چگونه میتوان دستمزدها را بر این مبنای تعیین نمود. ثنوری کار اجرتی باین سؤال پاسخ میدهد.

دو، اگر ارزش مبادله‌ای یک محصول برابر مدت کار موجود در آن محصول باشد، پس ارزش مبادله‌ای یک روز کار برابر محصولی است که آن [کار] تولید می‌کند. عبارت دیگر دستمزد بایستی برابر با محصول کار باشد.* ولی در حقیقت خلاف این مطلب درست است. بنابراین این ایراد بر می‌گردد به این مسئله که - چگونه تولید مبتنی بر ارزش مبادله‌ای ای که تنها توسط مدت کار تعیین شده است منتهی باین نتیجه میشود که ارزش مبادله‌ای کار کمتر از ارزش مبادله‌ای محصول کار است؟ این مسئله در تجزیه و تحلیل ما از سرمایه حل شده است.

سه، قیمت بازار کالاها مطابق با تغییر شرایط تقاضا و عرضه کمتر یا بیشتر از ارزش مبادله‌ای آنها می‌گردد. در نتیجه ارزش مبادله‌ای کالاها بوسیله مدت کار موجود در آنها تعیین نشده بلکه توسط رابطه تقاضا و عرضه تعیین می‌گردد. در حقیقت این نتیجه غیر عادی تنها این سؤال را مطرح میکند که چگونه قیمت بازار مبتنی بر ارزش مبادله‌ای که با این ارزش مبادله‌ای تفاوت میکند بوجود می‌آید یا بهتر بگوئیم چگونه قانون ارزش مبادله‌ای بیان خود را تنها در آنتی تز خود می‌یابد. این مسئله در ثنوری رقابت حل شده است.

چهار، آخرین ایراد و ظاهراً "ایراد قطعی، مگر آنکه با ذکر مثال‌های دقیق و مناسب راهی برای آن پیدا شود - که اغلب چنین میشود - اینست؛ اگر ارزش مبادله‌ای چیزی بجز مدت کار موجود در یک کالا نباشد چطور میشود کالاهایی که روی آنها هیچ کاری صورت نگرفته است دارای ارزش مبادله‌ای می‌باشند، عبارت دیگر ارزش مبادله‌ای نیروهای طبیعی از کجا ناشی میشود؟ این مسئله در ثنوری بهره مالکانه حل شده است.

۱ تن آهن	=	۲ اونس طلا
۱ کوارتر گندم	=	" " ۱
۱۰۰ پوند قهوه مکا ¹	=	" " $\frac{1}{4}$
۱۰۰ پوند کرنات دوسود	=	" " $\frac{1}{4}$
۱ تن الوار برزیلی	=	" " $\frac{1}{2}$
y کالا	=	" " x

آهن، گندم، قهوه، کرنات دوسود و غیره در برابر یکدیگر بصورت تیلور کاری متحدالشکل - یعنی کار مادیت یافته در طلا - ظاهر میشوند که در آن کلیه خصوصیات متمایز کار مشخص موجود در ارزشهای مصرفی مختلف تماما " زدوده شده است. آنها از لحاظ ارزش، یعنی تیلور کار یکسان یا تیلور یکسان کاری یعنی طلا همانندند. از آنجا که آنها همه تیلور متحدالشکل کار یکسان میباشند تنها از یک لحاظ با یکدیگر تفاوت دارند و آن تفاوت کمی است: بعبارت دیگر آنها معرف اندازه‌های مختلف ارزش میباشند زیرا ارزشهای مصرفی آنها محتوی مقادیر نامساوی از مدت کار است. از آنجا که این کالاهای فردی بامدت کار عام در قالب کالای کنار گذاشته شده، یعنی طلا مقایسه شده‌اند، میتوان آنها را بعنوان تجسم‌هایی از مدت کار عام با یکدیگر مقایسه نمود، همان رابطه دینامیکی که در نتیجه آن کالاهای بصورت ارزشهای مبادله‌ای برای یکدیگر درمی‌آیند، باعث میشود که مدت کار موجود در طلا معرف مدت کار عامی گردد که مقدار معینی از آن در مقادیر مختلف آهن، گندم، قهوه و غیره و خلاصه در ارزشهای مصرفی کلیه کالاها بیان شده است، یا میتوان آنرا مستقیماً " بصورت سری نامحدود معادلهای کالائی نشان داد. از آنجا که ارزش مبادله‌ای کلیه کالاها برحسب طلا بیان گردیده است لذا ارزش مبادله‌ای طلا مستقیماً " بر حسب کلیه کالاها بیان میشود. بدلیل آنکه خود کالاها برای یکدیگر بشکل ارزش مبادله‌ای درمی‌آیند، طلا را تبدیل به معادلی عام یا پول می‌کنند، طلا مبدل به مقیاس ارزش میشود زیرا ارزش مبادله‌ای کلیه کالاها بر حسب آن اندازه گرفته شده است، یعنی ارزش مبادله‌ای کلیه کالاها در رابطه با مقدار معینی از طلا و مقدار معینی از کالائی بیان شده است که حاوی مقادیر مساوی از مدت کار میباشد، طلا تنها باین دلیل تبدیل به معادل عام یا پول میگردد که از آن طریق بتواند بعنوان مقیاس ارزش عمل نماید و ارزش خود را باین صورت مستقیماً " بر حسب کلیه معادلهای کالائی² اندازه گرفته میشود. از طرف دیگر ارزش مبادله‌ای کلیه کالاها اکنون بر حسب طلا بیان شده است. در بیان مزبور بایستی جنبه کیفی را از جنبه کمی تفکیک نمود. ارزش مبادله‌ای کالای مزبور بصورت تجسم مدت کار متحدالشکل مساوی وجود دارد، باین ترتیب ارزش کالای مزبور تماماً " بیان گردیده است زیرا کالاها بهمان اندازه که معادل طلا قرار داده میشوند معادل یکدیگر میگردند. معادل طلائی آنها بازتاب دوچیز است، یکی خصلت عام مدت کار موجود در آنها و دیگری مقدار آن [مدت کار]. ارزش مبادله‌ای کالاهایی که باین ترتیب بشکل معادل عام و در عین حال بعنوان درجه این معادل بودن بر حسب یک کالای

1. Moche coffee - 2. Commodity equivalents

فصل ۲

پول یا گردش سادد

گلدستون¹ بهنگام صحبت در یک مباحثه پارلمانی بر سر قانون بانک ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ سر رابرت پیل² چنین اظهار داشت که حتی عشق هم باندازه تعمق بر سرمایه‌های پول انسانها را اینهمه سرگشته نکرده است. وی البته در مقابل حضار انگلیسی از انگلیسی‌ها صحبت میکرد و گرنه هلندیها که علیرغم نظر پتی از دیرباز دارای شم خدادادی در زمینه معاملات پولی بوده‌اند هرگز عقل خود را در این زمینه از دست نداده‌اند.

بمجرد درک آنکه کالا منشاء پول است مشکل اصلی تجزیه و تحلیل پول حل میگردد. بعد از درک این مطلب، مسئله دیگر چیزی بجز فهم صریح شکل ویژه مخصوص به آن نخواهد بود. اینکار چندان ساده نیست زیرا کلیه مناسبات بورژوازی بنظر طلائی جلوه میکنند، یعنی بنظر مناسبات پولی می‌آیند و بنابراین شکل پول ظاهراً " دارای تنوع بی اندازه‌ای میباشد که با این شکل ویژه کاملاً " بیگانه است.

در تمام طول تجزیه و تحلیلی که ذیلاً " انجام میگردد بایستی همواره این نکته را در نظر داشت که سرو کار ما در اینجا تنها با آن شکلهایی از پول است که مستقیماً " از مبادله کالاها حاصل میشوند و کاری بکارا شکل دیگر پول نظیر پول اعتباری³ که متعلق به مرحله بالاتری از تولید است نداریم. برای سهولت کار، طلا در سراسر این بحث بعنوان کالای پول⁴ فرض شده است.

۱. مقیاس ارزش

نخستین نمود⁵ گردش، باصطلاح نمود تثوریکی میباشد که مقدمه گردش حقیقی است. کالاهایی که بصورت ارزشهای مصرفی موجود میباشد بایستی قبل از هر چیز بشکلی در آیند که طی آن در نظر یکدیگر اسماً " بصورت ارزشهای مبادله‌ای، یعنی مقادیر معینی از مدت کار عام مادیت یافته جلوه کنند، همانطور که دیدیم نخستین حرکت لازم در این روند عبارت از آنستکه کالاها کالای خاصی مثل طلا را از بین خود جدا میکنند؛ این کالا تبدیل به تجسم مستقیم مدت کار عام یا معادل عام میشود. اجازه بدهید برای چند لحظه به شکلی برگردیم که طی آن طلا توسط کالاها تبدیل به پول میگردد.

1. Gladstone
2. Sir Robert Peel
3. Credit money
4. Money Commodity
5. Phase

خاص بیان میگردد - یعنی معادله واحدی که در آن کالاهای مختلف برابر یک کالای خاص قرار میگیرند - قیمت را بوجود میآورد. قیمت عبارت از شکل تبدیل شده‌ایست که ارزش مبادله‌ای کالاها در روند گردش بآن شکل ظاهر میشود.

باین ترتیب طلا در نتیجه همان روندی که از طریق آن ارزش کالاها برحسب قیمت طلا بیان گردیده است تبدیل به مقیاس ارزش و لذا پول میگردد. چنانچه ارزش کلیه کالاها بر حسب نقره، گندم یا مس اندازه گرفته میشود در نتیجه بر حسب قیمت نقره، قیمت گندم و یا قیمت مس بیان میشود، گندم یا مس تبدیل به مقیاسهای ارزش خود در نتیجه معادله‌های عام میگرددند. کالاها بعنوان ارزشهای مبادله‌ای بایستی مقدم برگرددش باشند تا طی گردش بعنوان قیمت‌ها ظاهر شوند.

طلا تنها باین دلیل مبدل به مقیاس ارزش شده است که ارزش مبادله‌ای کلیه کالاها بر حسب آن برآورد گردیده است. جهانشمول بودن این رابطه دینامیک که عمل طلا بعنوان یک مقیاس سنجش تنها برپایه آن استوار گردیده است مستلزم آنستکه هر یک از کالاها بر حسب طلا و با توجه به مدت کار موجود در هر دو آنها اندازه گرفته شود بطوریکه مقیاس سنجش حقیقی آن کالا و طلا همان کار است یعنی کالای مزبور و طلا بعنوان ارزشهای مبادله‌ای از طریق مبادله مستقیم، معادل یکدیگر قرار داده میشوند. اینکه این معادل یکدیگر قرار گرفتن ایندو در عمل چگونه صورت میگیرد از محدوده بحث گردش ساده خارج است. وانگهی بنا بر آنچه از شواهد برمیآید در کشورهای تولیدکننده طلا و نقره مقدار معینی از مدت کار مستقیماً صرف [استخراج] مقدار معینی طلا و نقره میشود در حالیکه کشورهاییکه طلا و نقره تولید نمیکنند همان کار را می‌کنند منتها بطریقی وارونه یعنی بوسیله مبادله مستقیم یا غیر مستقیم محصولات داخلی خود - یعنی بخش معینی از کار ملی متوسط خود - با مقدار معینی از مدت کار نهفته در طلا و نقره کشورهای دارای معادن مربوطه. طلا برای آنکه بعنوان مقیاس ارزش بکار برود بایستی در اصل ارزشی متغیر باشد زیرا تنها بصورت تجسم مدت کار است که میتواند مبدل به معادل کالاها را دیگر گردد، ولی در نتیجه تغییراتی که در بارآوری کار مشخص صورت میگیرد، همان مقدار مدت کار در حجمهای نامساوی از همان نوع ارزشهای مصرفی تجسم می‌یابد. ارزش‌گذاری کلیه کالاها بر حسب طلا - نظیر بیان ارزش مبادله‌ای هر یک از کالاها بر حسب ارزش مصرفی کالای دیگر - صرفاً "مستلزم آنستکه طلا در یک لحظه معین معرف مقدار معینی از مدت کار باشد. قانون ارزش مبادله‌ای یک‌قبلا" از آن نام بردیم در مورد تغییرات حادث در ارزش طلا نیز صادق است. در صورتیکه ارزش مبادله‌ای کالاها ثابت بماند ترقی عمومی قیمت آنها بر حسب طلا تنها موقعی صورت میگیرد که ارزش مبادله‌ای طلا تنزل کند. در صورتیکه ارزش مبادله‌ای طلا ثابت بماند ترقی عمومی قیمت‌ها بر حسب طلا موقعی امکان‌پذیر است که ارزش مبادله‌ای همه کالاها بالا برود. عکس آن در صورت تنزل عمومی قیمت کالاها اتفاق می‌افتد. در صورتیکه ارزش یک اونس طلا در نتیجه تغییر مدت کار لازم برای تولید آن تنزل یا ترقی کند ارزش مزبور در رابطه با کلیه کالاها دیگر بطورزی یکسان تنزل یا ترقی خواهد نمود و از اینرو برای همه آنها همچنان معرف حجم معینی از مدت کار خواهد بود. همان ارزشهای مبادله‌ای در اینجا بر حسب

مقادیری از طلا برآورد خواهند شد که بزرگتر یا کوچکتر از مقادیر قبلی میباشند لیکن ارزشهای مبادله‌ای مزبور مطابق با ارزشهای خود برآورد شده و لذا همان ارزش سابق را نسبت بیکدیگر حفظ خواهند نمود. نسبتهای ۸:۴ یا ۱۶:۲ یا ۸:۴ تفاوتی با نسبتهای ۴:۲ یا ۱۶:۸ ندارد. صرف آنکه ارزشهای مبادله‌ای بدلیل تغییر ارزش طلا بصورت مقادیر متغیری از طلا معرفی میشوند مانع از آن نمیشود که طلا نقش مقیاس ارزش را ایفا نماید همانطور که داشتن ارزشی برابر یک پانزدهم ارزش طلا مانع از آن میشود که نقره این نقش را بعهده بگیرد. مقیاس سنجش هم طلا و هم کالاها، مدت کار میباشد و طلا تنها باین دلیل تبدیل به مقیاس ارزش شده است که کلیه کالاها بر حسب آن اندازه‌گیری میشوند؛ پس اینکه پول، کالاها را قابل سنجش میکند، تصویرست واهی که روند گردش در ذهن ما بوجود آورده است. قضیه درست برعکس است، این قابل سنجش بودن کالاها بعنوان مدت کار مادیت یافته است که طلا را مبدل به پول میگرداند.

شکل مشخصی که کالاها بآن شکل قدم به روند مبادله میگذارند عبارتست از شکل ارزشهای مصرفی. کالاها تنها در نتیجه انتقال از یک دست دیگر است که مبدل به معادله‌های عام میشوند. تعیین قیمت برای آنها صرفاً "یعنی تبدیل اسمی آنها به معادل عام و معادل قراردادن آنها با طلا است که هنوز وارد مرحله عمل نگردیده است. ولی بدلیل آنکه قیمت‌ها تنها اسماً کالاها را به طلا یا فقط طلای مجازی تبدیل میکنند - یعنی وجود کالاها بعنوان پول در واقع هنوز از وجود حقیقی آنها جدا نگردیده است - پس طلا صرفاً "به پول مجازی"^۱، یعنی تنها بیک مقیاس ارزش تبدیل شده است، و در حقیقت مقادیر معینی از طلا صرفاً "بعنوان اسمهای مقادیر معینی از مدت کار بکار برده شده‌اند. شکل بخصوصی که طلا طی آن به صورت پول متبلور میشود در هر مورد بستگی به طریقی دارد که طی آن ارزشهای مبادله‌ای کالاها در رابطه با یکدیگر نشان داده میشوند.

در این مرحله کالاها بصورتی دوگانه در مقابل یکدیگر قرار میگیرند، ماهیتاً "بصورت ارزشهای مصرفی و اسماً" بصورت ارزشهای مبادله‌ای. آنها اکنون برای یکدیگر معرف شکل دوگانه کار موجود در خود میباشند زیرا کار مشخص بخصوص، در واقع بعنوان ارزش مصرفی آنها وجود دارد در حالیکه مدت کار انتزاعی، در قیمت آنها موجودیتی مجازی بخود میگیرد، قیمتی که در آن، همه آنها تجسمات مشابه یک ماده^۲ ارزش بوده، تنها از لحاظ کمیت با یکدیگر توفیر میکنند.

از یک طرف تفاوت بین ارزش مبادله‌ای و قیمت، تفاوتی کاملاً "اسمی است؛ بقول آدام اسمیت کار همانا قیمت حقیقی کالاها و پول قیمت اسمی آنهاست. اکنون بجای آنکه بگوئیم یک کوارتر گندم سی روز کار ارزش دارد میگوئیم یک اونس طلا می‌آورد، بشرط آنکه تولید یک اونس طلا سی روز کار ببرد. از طرف دیگر [ارزش مبادله‌ای با قیمت] بهیچ وجه یک تفاوت اسمی نمی‌باشد و تمام خطراتی که کالا را در روند واقعی گردش مورد تهدید قرار میدهد بسبب همین تفاوت است. یک کوارتر گندم حاوی سی روز کار است بنابراین لزومی ندارد که بر حسب مدت کار بیان گردد. ولی طلا و گندم دو کالای متمایزند. تنها روند گردش میتواند نشان بدهد که آیا یک کوارتر گندم مطابق

آنچه در قیمتت پیش بینی میشد تبدیل به یک اونس طلا میشود یا خیر. انجام این امر بستگی بآن دارد که گندم ارزش مصرفی بودن خود را ثابت کند، و همچنین ثابت نماید که مقدار مدت کار موجود در آن همان مقدار مدت کار لازمی است که اجتماع برای تولید یک کوارتر گندم طلب می کند. یک چنین کالایی ارزش مبادله‌ای بوده، دارای قیمت میباشد، این اختلاف موجود بین ارزش مبادله‌ای و قیمت بازتابی از این حقیقت است که کار فردی بخصوص موجود در کالای مزبور تنها از طریق انتقال از یک شخص به شخص دیگر میتواند بعنوان کار نقطه مقابل غیر شخصی، انتزاعی و عام - و تنها در این صورت اجتماعی - خود یعنی پول نشان داده شود، اینکه آیا به این صورت نشان داده خواهد شد یا نه دیگر بستگی به اتفاق دارد، بنابراین اگر چه قیمت، به ارزش مبادله‌ای شکل وجودی‌ای میدهد که فقط اسما "از کالا متمایز میشود و اگر چه دو جنبه کار موجود در کالا هنوز تنها بصورت تفاوت شیوه بیانی ظاهر میشوند، در حالی که از طرف دیگر طلا، یعنی این تجسم مدت کار عام باین ترتیب صرفاً" بصورت یک مقیاس ارزش مجازی با کالاهای مشخص روبرو میشود، با اینحال وجود قیمت بعنوان بیان ارزش مبادله‌ای یا وجود طلا بعنوان مقیاس ارزش، لزوم مبادله کالاهارا با طلای پر فروغ و در نتیجه امکان عدم انتقال آنها را ایجاب می نماید. خلاصه آنکه اینجاست همه آن تضاد نهفته‌ای که از کالا بودن محصول سرچشمه میگردد، تضاد ناشی از آنکه کار بخصوص یک فرد جدا از دیگران تنها وقتی میتواند از لحاظ اجتماعی موثر واقع شود که بعنوان نقطه مقابل مستقیم خود یعنی کار انتزاعی بیان گردد. بنابراین ایده آل پردازانی که سودای حفظ کالاهای و نه حفظ پول و تولید مبتنی بر مبادله خصوصی بدون احراز شرایط لازم برای این نوع تولید را در سر دارند، وقتی در صدد "لغو" پول نه تنها در حالت جسمانی ملموس آن بلکه در حالت نامعین تصویری‌ای که بعنوان مقیاس ارزش بخود میگردد بر میآیند بهیچ وجه تناقضی در کارشان وجود ندارد، زیرا در فضای مقیاس ارزش نامرئی مزبور پول سفت و سخت خوابیده است. با فرض داشتن روندی که طی آن طلا تبدیل به مقیاس ارزش، و ارزش مبادله‌ای تبدیل به قیمت شده باشد کلیه کالاهای وقتی بر حسب قیمتتایشان بیان شده باشند چیزی بجز اندازه‌های متعدد مقادیر مجازی طلا نمیشوند. از آنجا که آنها باین ترتیب مقادیر متعددی از یک چیز، یعنی همان طلا میشوند با یکدیگر مشابه، قابل قیاس و قابل سنجش‌اند و از اینجا لزوم تکنیکی ارتباط دادن آنها بیک مقدار معین طلا بعنوان واحد اندازه‌گیری بوجود میآید. این واحد اندازه‌گیری سپس با تقسیم شدن به اجزاء صحیحی که بنوبه خود به اجزاء صحیح* دیگر تقسیم میشوند به یک مقیاس اندازه‌گیری تکامل می یابد. البته مقادیر مختلف خود طلا بوسیله وزن آنها اندازه‌گیری میشود. وزنه‌های استاندارد¹ که عموماً "در مورد فلزات بکار میرود مقیاسات استاندارد حاضر و آماده‌ای بدست میدهند که در اصل هر موقع که پول رایج فلزی در گردش میبود از آنها بعنوان مقیاسات استاندارد قیمت هم استفاده میشد، از آنجا که کالاهای دیگر بعنوان ارزشهای مبادله‌ای که بر حسب مدت کار اندازه‌گیری میشوند با یکدیگر مقایسه نشده بلکه بعنوان اندازه‌های مختلف همان ارزش

صوری¹ اندازه گرفته شده بر حسب طلا با یکدیگر مقایسه میشوند لذا طلا، یعنی مقیاس ارزش مدلل به معیار قیمت میگردد. باین ترتیب مقایسه قیمت کالاهای بر حسب مقادیر مختلف طلا در ارقامی متبلور میشود که نشان دهنده مقادیر مجازی طلا بوده معرف طلا بعنوان مقیاس استاندارد میباشند که به اجزاء صحیحی تقسیم شده است. طلا بعنوان مقیاس ارزش و بعنوان معیار قیمت دارای وظایف کاملاً "خاص و جداگانه‌ای میباشد که مشتبه شدن یکی با دیگری منجر به وضع بی پایه‌ترین تئوریها گردیده است. طلا از آن جهت تبدیل به مقیاس ارزش می شود که بعنوان یک ارزش مبادله‌ای در مقایسه با ارزشهای مبادله‌ای کالاهای دیگر قرار داده میشود؛ در جنبه دیگری بعنوان معیار قیمت، یک مقدار معین طلا بعنوان یک واحد برای سنجش مقادیر دیگر طلا بکار برده میشود. طلا باین خاطر مقیاس ارزش است که ارزش آن متغیر است؛ و بآن خاطر معیار قیمت است که بعنوان یک واحد غیر متغیر وزن تثبیت گردیده است. در اینجا هم مانند همه موارد اندازه‌گیری مقادیر دارای ارزش صوری یکسان ثبات و دقت نسبتاً ضروریست. لزوم تعیین یک مقدار طلا بعنوان واحد اندازه‌گیری و اجزاء صحیح آن بعنوان اضعاف این واحد این ظن را بوجود آورده است که نسبت ثابتی از ارزشها بین مقدار معینی طلا - که قیمت آن بدون تردید متغیر است - و ارزشهای مبادله‌ای کالاهای موجود آمده است. ولی یک چنین ظنی این واقعیت را نادیده میگیرد که ارزشهای مبادله‌ای کالاهای قبل از آنکه طلا تبدیل به معیار قیمت بشود، خود تبدیل به قیمتت آنها، یعنی مقادیری از طلا میشوند. مقادیر مختلف طلا بدون کمترین توجه به تغییرات ارزش طلا، در رابطه ارزشها با یکدیگر همواره معرف یک ارزش واحد میباشند. چنانچه ارزش طلا ۱۰۰۰ درصد تنزل کند ارزش دوازده اونس طلا هنوز دوازده برابر ارزش یک اونس طلا خواهد بود و آنجا که به قیمتت مربوط میشود تنها چیزی که اهمیت دارد نسبت مقادیر مختلف طلا نسبت به یکدیگر است. از طرف دیگر از آنجا که ترقی یا تنزل ارزش یک اونس طلا بهیچ وجه تاثیری بر وزن آن ندارد بهمین دلیل وزن اجزاء صحیح² آن نیز تفاوتی نخواهند کرد؛ باین ترتیب طلا همواره میتواند قطع نظر از هر گونه تغییری که در ارزش آن پدید آید بعنوان یک معیار قیمت با ثبات بکار رود.*

در نتیجه یک روند تاریخی - که بعداً توضیح خواهیم داد - که بخاطر ماهیت پول رایج فلزی مقرر شده بود، اسامی وزنه‌های خاصی که گمان به وزنه‌های داتما "دستخوش تغییر و تنزل فلزات قیمتی‌ای که بعنوان معیار قیمت عمل میکردند، اطلاق میگردد، بدین واسطه لیره استرلینگ انگلیسی امروز کمتر از یک سوم وزن اولیه‌اش را نشان میدهد، لیره اسکاتلندی قبل از اتحادیه¹⁶ ۱/۳۶، لیره فرانسه^{۱۷} ۱/۷۴، مراودی³ اسپانیا کمتر از ۱/۱۰۰۰ ری⁴ پرتغال حتی کمتر از این نسبت آخر را نشان میدهد. باین ترتیب تکامل تاریخی منتهی به جدا شدن اسامی پولی برخی اوزان فلزی از اسامی متداول این اوزان گردید.*⁵ بدلیل آنکه نامگذاری واحد اندازه‌گیری، اجزاء صحیح آن و اسامی آنها از یک طرف کاملاً "قراردادی بوده و از طرف دیگر باید بعنوان اسامی کلی و غیر قابل اجتناب در حوزه

گردش پذیرفته شوند لذا استقرار آن بایستی از طریق اقدامات قانونی صورت میگرفت. باین مناسبت اجرای تماما " رسمی آن بعهدہ حکومت واگذار گردید. *

اینکه کدام یک از فلزات بعنوان ماده پول مورد استفاده قرار بگیرد بستگی به اوضاع و احوال اجتماعی موجود داشت. واضح است که معیار قیمت کشورهای مختلف با یکدیگر تفاوت دارند. در انگلستان من باب مثال اونس بعنوان یک وزنه فلزی به پنی ویت¹، مثقال² و قیراط³ تقسیم میشود؛ اما اونس طلا بعنوان واحد پول به $\frac{7}{8}$ لیبره و هر لیبره به ۲۰ شلینگ و هر شلینگ به ۱۲ پنس تقسیم می شود بطوریکه ۱۰۰ پوند طلای ۲۲ قیراط (۱۲۰۰ اونس) برابر ۴،۶۷۲ لیبره و ۱۰ شلینگ میشود. لیکن در بازار بین المللی که دیگر اثری از مرز کشورها در آن بچشم نمیبورد چنین خصوصیات ملی معیارهای پول محلی از اعراب نداشته جای خود را به مقیاسهای وزنی میدهد که همگان از آنها برای توزین فلزات استفاده می کنند.

بنابر این قیمت یک کالا یا مقدار طلائی که این کالا اسما " بآن تبدیل میشود اکنون بر حسب اسامی پولی معیار طلا بیان میشود. لذا بجای آنکه بگوئیم یک کوارتر گندم یک اونس طلا می ارزد، میگوئیم در انگلستان مقدار گندم فوق ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۵/۱۰ پنس می ارزد. باین ترتیب کلیه قیمتها بر حسب همین ارزشهای صوری بیان میشوند. شکل خاصی که ارزش مبادله ای کالاها بخود میگیرد تبدیل به ارزشهای صوری پولی ای میشود که ارزش آنها بر حسب آن بیان میگردد، و پول بنوبه خود به پول شمارشی⁴ تبدیل میشود.

دگرگونی کالاها به پول شمارشی در ذهن، بر روی کاغذ یا لفظ موقعی صورت میگیرد که جنبه ارزش مبادله ای در نوع خصوصی از ثروت ثابت بماند. ^{***} این دگرگونی مستلزم وجود عنصر طلاست. ولی بصورتی مجازی. در ارزیابی ارزش هزار عدل پنبه بر حسب تعداد معینی اونس طلا و سپس بیان این تعداد اونس به پوند، شلینگ و پنس - اسامی شمارشی اونس - حتی یک اتم طلای حقیقی هم مورد استفاده قرار نمیگیرد. مثلا " در اسکاتلند قبل از اجرای قانون بانک ۱۸۴۵ سر رابرت پیل با وجودیکه اونس طلا بعنوان معیار شمارش ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۵/۱۰ پنس بود و بعنوان معیار قانونی قیمت بکار میرفت با اینحال حتی یک اونس طلا هم در گردش نبود. نقره هم بطریقی مشابه بعنوان معیار قیمت در مبادله کالاها بین سیبری و چین بکار برده میشود هر چند این داد و ستد در حقیقت چیزی بجز یک مبادله پای پای نیست. بنابر این برای طلا بعنوان پول شمارشی فرق نمیکند که معیار واحدش یا اجزاء تقسیم شده اش عملا " بصورت مسکوک در میآیند یا خیر. در دوران فرمانروائی ویلیام فاتح⁵، در انگلستان یک لیبره استرلینگ - در آن زمان یک پوند نقره ناب - و شلینگ که عبارت از $\frac{1}{20}$ پوند بود، تنها بعنوان پول شمارشی بکار برده میشدند، در حالیکه پنی یعنی $\frac{1}{240}$ پوند نقره درشت ترین سکه نقره موجود بود. از طرف دیگر امروز در انگلستان از شلینگ و پنس خبری نیست

1. Pennyweights
2. Grains
3. Carats troy
4. Money of account
5. William the conqueror

هر چند که آنها هنوز هم بعنوان اسامی قانونی شمارش کسرها می آید اونس طلا بکار برده میشوند. پول تحت عنوان پول شمارشی تنها بصورت اسمی میتواند وجود داشته باشد در حالیکه پول واقعا موجود رامیتوان مطابق با معیار کاملا " متفاوتی بصورت سکه در آورد. از اینروست که در بسیاری از مستعمرات انگلستان در آمریکا شمالی پول در گردش تا اواخر قرن هجدهم از سکه های اسپانیولی و پرتغالی تشکیل مییافت، حال آنکه پول شمارشی در تمام نقاط نظیر همانهایی بود که در انگلستان بکار میرفت. *

بدلیل آنکه طلا بصورت معیار قیمت توسط همان اسامی شمارشی بیان میگردد که قیمت کالاها - مثلا " ۳ پوند، ۱۷ شلینگ و ۵/۱۰ پنس میتواند هم بین یک اونس طلا باشد و هم یک تن آهن - این اسامی شمارشی را قیمت ضرابخانه^{***} طلا میخوانند. بدین سبب بود که این شبهه غریب در اذهان بوجود آمده طلا بر حسب جنس خودش ارزیابی شده و بی شباهت به کلیه کالاها دیگر قیمت آن توسط دولت تشبیهت میشود. تعیین اسامی شمارشی برای اوزان معینی از طلا، با تعیین ارزش این اوزان اشتباه گرفته شده است. ^{***} طلا بهنگامیکه عاملی در تعیین قیمتهاست و لذا بعنوان پول شمارشی عمل میکند نه تنها قیمت ثابتی ندارد بلکه اصلا " هیچگونه قیمتی دارا نمی باشد.

شرط وجود قیمت، عبارت دیگر برای بیان چیزی بر حسب کالائی خاص که بعنوان معادل عام عمل میکند اینست که این کالای خاص در روند گردش بایستی همان نقش منحصر بفردی را ایفا کند که طلا میبایستی ایفا میکرد. ولی دو کالائی که خود را از کلیه کالاها دیگر متمایز میکنند بهمان ترتیب، خود یکدیگر را نیز کنار می زنند. در نتیجه هر کجا که نقره و طلا در کنار یکدیگر بعنوان پول قانونی وجود داشته باشند یعنی بعنوان مقیاس ارزش، همواره این کوشش عبث بعمل آمده است که با آنها بعنوان یک ماده واحد رفتار شود. اگر فرض شود که مدت کار معینی به یک نسبت در نقره و طلا بطریقی ثابت مادیت یافته باشد پس در حقیقت میتوان چنین فرض نمود که نقره و طلا از یک ماده اند و اینکه نقره یعنی فلز کم بهاتر معرف کسرها ثابتی از طلا میباشد. تاریخ نظام پولی انگلستان از دوران فرمانروائی ادوارد سوم تا زمان جورج دوم مشحون از سلسله اختلالات مستمری است که بسبب کشمکش بین نسبت قانونی طلا به نقره و نوسانات واقعی ارزش آنها بوجود آمده است. گاهی ارزش طلا زیای بالا بود و گاهی ارزش نقره. فلزی که ارزشش بنرخ کمتر از ارزش واقعی آن ارزیابی شده بود از گردش خارج شده، ذوب میگردد و بخارج صادر میشد. در این موقع از طریق وضع قانون، نسبت ارزش دو فلز مزبور را تغییر میدادند؛ چیزی نمی گذشت که ارزش اسمی جدید هم با نسبت ارزش واقعی در تضاد می افتاد. در زمان خود ما هم تنزل جزئی و کوتاه مدت ارزش طلا در مقایسه با نقره، که در اثر تقاضای هندیهها و چینیهها برای نقره بوجود آمده بود همان پدیده را منتها در مقیاسی بزرگتر برای فرانسه بوجود آورد - یعنی صدور نقره و بیرون راندن آن از حوزه گردش توسط طلا، طی سالهای ۱۸۵۵، ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ مازاد واردات طلای فرانسه بر صادرات طلای آن کشور بالغ بر ۴۱،۵۸۰،۰۰۰ پوند میگردد در حالیکه مازاد صادرات نقره آن کشور بر واردات نقره ۳۴،۷۰۴،۰۰۰ پوند بود. در کشورهایی نظیر فرانسه کسه

در آن هر دو این فلزات قانوناً "بعنوان مقیاس ارزش مجاز شناخته شده و هر دو بعنوان رایج قانونی¹ مورد قبول واقع شده‌اند و علاوه بر آن هر کس مطابق میل خود میتواند هر یک از آنها را [بعنوان وجه المثل] پرداخت نماید، فلزی که ارزش آن ترقی میکند در حقیقت بصرف² بوده، قیمت آن نظیر قیمت هر کالای دیگر بر حسب فلز دارای نرخ بیشتر اندازه‌گیری میشود و لذا بعنوان تنها مقیاس ارزش بکار برده میشود. کلیه تجارب تاریخی در این زمینه صرفاً "حکایت از آن دارند که هرگاه دو کالا بعنوان مقیاس ارزش قانوناً "معتبر عمل نمایند همواره عملاً" تنها یکی از آنها موقعیت خود را بعنوان مقیاس ارزش حفظ خواهد نمود.*

الف. تئوریهای معیار پول

اینکه کالاها در قالب قیمتها تنها اسما" به طلا تبدیل میشوند و از اینرو طلا تنها بطور اسمی به پول تغییر صورت میدهد منتهی به پیدایش آموزه³ معیار اسمی پول⁴ گردید، از آنجا که تنها طلا و نقره مجازی - یعنی طلا و نقره بشکل پول شمارشی - در تعیین قیمتها مورد استفاده قرار میگیرند این فکر پیش آمده که اصطلاحات پوند، شلینگ، پنس، تالر، فرانک و امثالهم نه آنکه نمایشگر وزنهای از طلا و نقره یا هر شکلی از کار مادیت یافته بلکه نمایشگر ذات پنداری ارزش میباشند. مثلاً "اگر ارزش یک اونس نقره فرضاً" بالا برود، حاوی تعداد بیشتری از این ذرات شده و بنابراین بایستی تقسیم شده یا به تعداد بیشتری سکه شلینگ ضرب شود؛ این آموزه که در اواخر قرن هفدهم نضج گرفت در طول آخرین بحران تجاری انگلستان توسعه یافت تا حدی که حتی اعضای پارلمان، طی دو گزارش مخصوص منضمه به گزارش ۱۸۵۸ کمیته منتخب بررسی قوانین بانکی به دفاع از آن برخاستند. در انگلستان در زمان جلوس ویلیام سوم قیمت ضرابخانه یک اونس نقره ۵ شلینگ و ۲ پنس بود، $\frac{1}{6}$ اونس نقره یک پنی و ۱۲ تا از این پنیها یک شلینگ خوانده میشد. یک شمش نقره به وزن مثلاً "شش اونس، مطابق با این معیار به ۳۱ سکه ضرب میشد که هر کدام از آنرا یک شلینگ میخواندند. ولی در همانحالی که قیمت ضرابخانه یک اونس نقره ۵ شلینگ و ۲ پنس بود قیمت بازار⁶ آن تا ۶ شلینگ و ۳ پنس بالا می رفت، یعنی مثل آن میماند که بگوئیم برای خریدن یک اونس نقره غیر مسکوک بایستی ۶ شلینگ و ۳ پنس پرداخت میشد. اگر قیمت ضرابخانه چیزی بجز یک اسم شمارشی اضعاف یک اونس نقره نیست پس بطور ممکن است قیمت بازار یک اونس نقره از قیمت ضرابخانه آن تجاوز کند؟ حل این معما بسیار ساده بود. در آن زمان چهار میلیون از ۵۶۰۰۰۰۰ پوند پول نقره رایج یا سائیده شده بود یا در ضرابخانه از نقره آن زده بودند⁷

آزمایش نشان داد که ۵۷,۲۰۰ پوند نقره‌ای که بایستی ۲۲,۰۰۰ اونس وزن می‌داشت فقط ۱۴۱,۰۰۰ اونس وزن داشت. ضرابخانه مطابق با همان معیار همچنان به ضرب سکه‌های نقره ادامه میداد لیکن

1. Legal tender
2. Premium
3. Doctrine
4. Nominal standard of money
5. Ideal Particles
6. Market Price
7. Clipped

شلینگ‌های سبک‌تری که عملاً" در گردش قرار داشتند معرف کسرهای کوچکتر از یک اونسی میشدند که اسم آنها نشان میداد. در نتیجه در بازار مقدار بیشتری از این شلینگ‌های تحلیل رفته بایستی در ازای یک اونس نقره غیر مسکوک پرداخت میگردد. بدلیل مشکلات حاصله وقتی تصمیم بدان گرفته شد که تمام پول رایج راضرب مجدد نمایند، لوندس¹ وزیر خزانه‌داری ادعا نمود که چون ارزش یک اونس نقره بالا رفته است پس بجای آنکه مثل سابق از یک اونس نقره ۵ شلینگ و ۲ پنس سکه ضرب کنند بایستی از آن تاریخ بعد از هر اونس نقره ۶ شلینگ و ۳ پنس سکه ضرب شود، باین ترتیب آنچه وی میگفت آن بود که بدلیل ترقی ارزش یک اونس نقره، ارزش اجزاء صحیح آن تنزل کرده است. تئوری ساختگی وی طوری تعبیه شده بود که مقیاس سنجش عملی صحیح قابل قبول‌تری بدست بدهد. قراردادهای استقراضی حکومت بر حسب شلینگ‌های سبک‌تر منعقد شده بود و آیا این قروض میبایستی با سکه‌های دارای وزن استاندارد پرداخت میشد؟ او بجای آنکه بگوید بازی دریافت هر ۵ اونس نقره اسمی‌ای که در حقیقت حاوی فقط ۴ اونس نقره میباشد، ۴ اونس نقره برگردانید، میگوید برعکس، اسما" ۵ اونس برگردانید ولی محتوی فلز آنرا به ۴ اونس تقلیل داده آنرا که تا بحال $\frac{4}{5}$ شلینگ میخواندید از این بعد یک شلینگ بخوانید. از اینرو عمل لوندس در حقیقت مبتنی بر محتوی فلز بود حال آنکه در تئوری او به اسم شمارشی سکه تکیه میکرد. در طرف دیگر مخالفان او قرارداد داشتند که صرفاً" به اسم شمارشی تکیه کرده و لذا چنین اعلام میکردند که یک شلینگ دارای وزن استاندارد، همسنگ شلینگی شده است که ۲۵ الی ۵۰ درصد سبک‌تر است، اینان ادعا میکردند که تکیه‌اشان بر محتوی فلز است.

جان لاک که از هر لحاظ سنگ‌بورژوازی جدید را به سینه می‌زد به مقابله با لوندس برخاست. او در برابر طبقات زحمتکش و بی‌نوابان طرف تولیدکنندگان را گرفت، در برابر باخوران امل طرف تجار را و در برابر حکومت‌های مقروض طرف آریستوکراسی مالی را، او حتی یکی از آثار خود را به نشان دادن این مطلب اختصاص میدهد که طرز فکر بورژوازی طرز فکر طبیعی انسان است. جـــــان لاک آنـــــروز حرف خود را به کرسی نشاند و پولی که به گیننی محتوی ۱۰ الی ۱۴ شلینگ قرض شده بود به گیننی ۲۰ شلینگی پرداخت گردید.* سر جیمز استوارت جمع‌بندی طعنه آمیز زیر را از این عمل بدست میدهد:

"... حکومت عایدات سرشاری از بابت مالیاتها نصیبش شد، ایضا" طلبکاران از بابت سود و سرمایه خود؛ و ملت که بازنده اصلی بود خرسند گردید؛ زیرا که معیار^۱ش" *^{*}

(معیار ارزش خودش) "تنزل نکرده بود،"

استوارت معتقد بود که ملت در جریان رشد بیشتر تجارت عاقل‌تر خواهد شد، ولی

اشتباه میکرد، زیرا ۱۲۰ سال بعد هم چیزی شبیه همین قضیه تکرار گردید.

الحق که بیشاپ برکلی²، این مدعی ایده‌آلیسم عرفانی در فلسفه انگلیسی بود که

1. Loundes

2. Berkeley

گره‌های تئوریک به آموزه معیار اسمی پول داد، گره‌ای که وزیراهل عمل خزانه‌داری از آن اجتناب ورزیده بود، برکلی می پرسد:

"آیا نایستی عناوینی چون کرون، لیور، لیره استرلینگ و غیره بعنوان نمونها یا ارزشهای صوری چنین نسبتهایی محسوب شوند؟" (یعنی نسبتهای اینگونه ارزش انتزاعی).
 "و آیا طلا، نقره و اسکناس بلیط‌ها¹ یا شمارشگرانی² برای شمارش، ثبت و انتقال آن" (نسبت ارزش) "نیستند؟ آیا قدرت تسلط بردسترنج³" (کار اجتماعی) "دیگران ثروت حقیقی محسوب نمیشود؟ و آیا پول در حقیقت بلیط‌ها یا علائمی⁴ برای انتقال و ثبت چنین قدرتی نمیشود و اینکه بلیط‌های مزبور از چه موادی ساخته شده‌اند حائز اهمیت فراوان نیست؟"*

مولف در اینجا از یک طرف مقیاس ارزش را با معیار قیمت اشتباه میگیرد و از طرف دیگر در نظری طلا یا نقره بعنوان مقیاس ارزش با طلا و نقره بعنوان وسیله گردش مشتبه میشود، برکلی از اینکه در حوزه گردش میتوان علائمی را جانشین فلزات قیمتی نمود چنین نتیجه میگیرد که این علائم به نوبه خود معرف هیچ چیز نمیشاند، یعنی همان مفهوم انتزاعی ارزش.
 سرجم استوارت آنچنان‌ته وتوی تئوری معیار اسمی پول را در می‌آورد که دنباله روان وی - آنها خود نمی‌دانند که دنباله روی وی میباشند زیرا او را نمی‌شناسند - خود را قادر به یافتن یک عبارت تازه یا حتی یک مثال تازه نیز در این زمینه نمی‌بینند، وی می‌نویسد:

"پول که من آنرا پول شمارشی می‌خوانم چیزی بجز یک مقیاس قراردادی نیست که به اجزاء مساوی تقسیم شده و برای اندازه‌گیری ارزش چیزهای قابل فروش اختراع شده است. بنابراین پول شمارشی با پول مسکوک که همان قیمت باشد و میتواند - علیرغم آنکه در دنیا چنین ماده‌ای وجود ندارد که بتواند معادل تمام و کمال متناسبی را تشکیل بدهد - برای هر کالا وجود خارجی داشته باشد، کاملاً" تفاوت دارد. . . . پول شمارشی . . . در مورد ارزش چیزها همان نقشی را بازی می‌کند که درجه، دقیقه، ثانیه و غیره در رابطه با زوایا یا همان کاری را میکند که مقیاس در نقشه‌های جغرافی یا هر نوع نقشه دیگر. در همه این اختراعات همواره تعدادی اسمی صوری بعنوان واحد اتخاذ

1. tickets 2. Counters 3. Industry 4. Tokens

شده است. . . فایده تمام این اختراعات تنها محدود به تمیز نسبتها میشود، درست بهمین دلیل هم واحد پول میتواند هیچ نسبت تعیین‌کننده غیر متغیری با هیچ بخش از ارزش نداشته باشد یعنی نتوان آنرا به مقدار معینی طلا، نقره یا هر کالای دیگری منتسب نمود، به مجرد آنکه واحد مزبور به مقدار معینی انتساب داده شد میتوان با افزایش آن، واحد مربوطه را به بالاترین حد ارزش رساند. . . بنا بر این ارزش کالاها، بسته به ترکیب کلی شرایط نسبی اشان با یکدیگر و تمایلات انسانها، بایستی بعنوان چیزهایی که فقط نسبت به یکدیگر در حال تغییر اند در نظر گرفته شوند، در نتیجه هر آنچه که در تعیین نمودن آن تغییر نسبت‌ها بوسیله مقیاس عام، قطعی و غیرمتغیر، اختلال یا اغتشاش بوجود بیاورد، بایستی بحال داد و ستد مضر باشد. . . پول. . . عبارتست از مقیاسی ایده‌آل که دارای اجزاء مساوی میباشد، چنانچه سؤال شود که معیار ارزش بیک جزء چه بایستی باشد؟ من پاسخ را با سؤال دیگری خواهم داد: معیار طول درجه، دقیقه و ثانیه چیست؟ اصلاً" معیار ندارد. . . ولی بمحض آنکه با استفاده از یک مقیاس، یکی از اجزاء تعیین گردید، مابقی آنهم بایستی بتناسب معلوم شود. ما از این نوع پول دو مثال در دست داریم. یکی را بانک آمستردام بماعرضه میکند و آن دیگر را سواحل آنگولا،"*
 استوارت پول را فقط آنطور که در حوزه گردش ظاهر میگردد در نظر میگیرد، یعنی بعنوان معیار قیمت و پول شمارشی، چنانچه قیمت کالاهای مختلف یک سیاه حساب بترتیب برابر باشد با ۱۵ شلینگ، ۲۰ شلینگ و ۳۶ شلینگ پس در مقایسه ارزش آنها با یکدیگر در حقیقت نه نقره موجود در شلینگ و نه اسم آن هیچکدام ایداً ربطی به مطلب پیدا نمی‌کنند، در اینجا همه چیز بر حسب روابط عددی ۱۵، ۲۰ و ۳۶ بیان گردیده است و عدد یک تنها تبدیل به واحد اندازه‌گیری گردیده است. بیان کاملاً" انتزاعی یک نسبت چیزی بجز نسبت عددی انتزاعی نیست، باین ترتیب استوارت برای آنکه به تناقض برخورد وادار به رها کردن نه تنها طلا و نقره بلکه حتی عناوین قانونی آنها نیز میشود، ولی از آنجا که وی از نحوه تبدیل مقیاس ارزش به معیار قیمت اطلاعی ندارد طبیعتاً" چنین فکر می‌کند که مقدار بخصوصی طلا که بعنوان واحد اندازه‌گیری مورد استفاده قرار میگیرد، بعنوان یک مقیاس، فقط با ارزشهایی از اینگونه مربوط بوده، رابطهای یا مقادیر دیگر طلا پیدا نمی‌کند، استوارت بدلیل آنکه کالاها در نتیجه تبدیل ارزش

مبادله‌ايشان به قيمتها، بصورت اندازه‌های همان ارزش صوری ظاهر میشوند، وجود خصلت متمایز مقیاسی را که کالاها را به همان یک ارزش صوری تحویل مینماید انکار میکند و از آنجا که در این مقایسه مقادیر مختلف طلا مقدار طلائی که بعنوان معیار مورد استفاده قرار گرفته عرفاً "ثبیت گردیده است وی منکر لزوم ثبیت آن میشود، بجای آنکه یک سیصد و شصت محیط دایره را یک درجه بخواند میتواند یک صد و هشتادم آنرا یک درجه بخواند؛ در اینصورت زاویه قائمه بجای ۹۰ درجه ۴۵ درجه و اندازه‌گیری زوایای حاده و منفرجه نیز بهمین ترتیب تغییر خواهد نمود، بهر حال مقیاس زاویه مزبور اولاً "رقمی است ریاضی که بطور کیفی تعیین گردیده - یعنی دایره - و در ثانی قسمتی از دایره که بطور کمی تعیین گردیده باقی خواهد ماند، در مورد مثالهای اقتصادی استوارت باید گفت که مثال اول حرف خود را او را نفی می کند و مثال دوم هیچ چیز را اثبات نمی کند، پول بانک آمستردام در حقیقت چیزی بجز اسم شمارشی دیولونهای اسپانیولی* نبود که بخاطر خوابیدن در صندوقهای بانک وزن استاندارد خود را حفظ کرده بود حال آنکه سکه‌های رایج در نتیجه اصطکاک شدید ناشی از دست بدست شدن مقداری از وزن خود را از دست داده بود، و اما در مورد ایده آل‌بستههای افریقای بیستی آنها را بدست سرنوشتشان بسپاریم تا آنکه گزارشات موثق سیاحان اطلاعات بیشتری درباره آنها بدهند.* بزم استوارت اسکناس فرانسوی - "دارائی ملی، اسکناس ۱۰۰ فرانکی" - تقریباً همان پول ایده آل است، ارزش مصرفی‌ای که قرار بود اسکناس مزبور معرف آن باشد، یعنی زمین مصادره شده، در واقع مشخص شده بود، لیکن از تعریف کمی واحد اندازه‌گیری ذکری بمیان نیامده بود و لذا کلمه "فرانک" مفهومی نداشت. اینک این فرانک معرف چه مقدار زمین بود دیگر بستگی به نتایج حراج عمومی داشت. ولی در عمل، اسکناس مزبور بعنوان علامت معرف پول نقره رواج یافته و در نتیجه استهلاک آن بر حسب این معیار نقره اندازه‌گیری میشد.

دوره‌ای که بانک انگلستان پرداخت‌های نقدی را بحالت تعلیق در آورد، بازار ثنوریهای پولی بهمان اندازه رونق داشت که بازار بولتن‌های جنگی، استهلاک اسکناس و تجاوز کردن قیمت بازار طلا از قیمت ضرابخانه باعث گردید که بعضی از مدافعین بانک در صدد احیای آموزه مقیاس ایده‌آلی پولی برآیند، لرد کسل ری^۱ با اعلام اینکه معیار پول "در رابطه با پول رایج و مقایسه با کالاها معنی ارزش" میدهد بیان گنگ کلاسیکی برای این اندیشه گنگ پیدا نمود، چند سال بعد از انعقاد معاهده پاریس^۲ زمانی که اوضاع برای از سر گرفتن پرداخت‌های نقدی مساعد میگشت مسئله‌ای که لوندس در زمان سلطنت ویلیام سوم مطرح کرده بود عملاً "دوباره پدیدار شد، قرض ملی عظیمی همراه با انبوهی از قروض شخصی، تعهدات مدت دار و غیره که طی ۲۰ سال انباشته شده بودند بر حسب اسکناسهای از ارزش رفته بوجود آمده بود، آیا این دیون میبایستی با اسکناسهایی پرداخت میشد که ۴۶۷۲ پوند و ۱۰ شلینگ آن نه اسما" بلکه عملاً" معرف ۱۰۰ پوند

طلا ۲۳ عیار بود؟ یک بانکدار بیرمنگامی بنام توماس ات وود^۱ همچون لوندس احیا شده دست بکار شد، وی معتقد بآن بود که به طلبکاران بایستی همان تعداد شلینگ باز پرداخت شود که آنها اسما" قرض داده‌اند، اما بجای بکار بردن مثلاً "۱/۷۸ یک اونس طلا در یک شلینگ مطابق معیار پولی سابق، حالا مثلاً" ۱/۹۰ اونس طلا بکار می‌بریم و آنرا یک شلینگ می‌خوانیم، طرفداران ات وود به اسم "مردان شلینگ کوچولو"ی مکتب بیرمنگام ملقب گردیدند، دعوائی که بر سر معیار ایده‌آلی پول در سال ۱۸۱۹ شروع شد در ۱۸۴۵ هنوز هم بین سر رابرت پیل و ات وود ادامه داشت، میزان درایت ات وود، تا آنجا که به نقش پول بعنوان یک مقیاس مربوط میشود، کاملاً" در نقل قول زیر خلاصه میگردد:

در خلال "بحثی که اخیراً" بین سر رابرت پیل و اطاق بازرگانی بیرمنگام در گرفت . . . وزیر مربوطه صرفاً" به طرح این سؤال اکتفا نمود که "اسکناس لیره شما معرف چیست؟" . . . از معیار فعلی ارزش چه بایستی استنباط نمود؟ آیا ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس یک اونس طلا است یا فقط ارزش یک اونس طلا؟ اگر ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس یک اونس طلاست چرا هر چیزی را باسم صحیحش نخوانیم و اصطلاحات پوند، شلینگ و پنس را بدور نیانداخته بجای آنها اونس، پنی ویت و مثقال بکار نبریم؟ . . . اگر ما عبارات اونس، پنی ویت و مثقال را بعنوان نظام پولی اتخاذ نمائیم بایستی از نظام مستقیم مبادله پایاپای پیروی کنیم . . . ولی چنانچه طلا بعنوان ارزش ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس بازاری هراونس باشد . . . چگونه است . . . که جلوگیری از رسیدن طلا به ۵ پوند و ۴ شلینگ در دوره‌های مختلف مواجه با اینهمه اشکالات گردیده است و امروز ما شاهد آنیم که مظنه هراونس طلا ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۹ پنس میباشد؟ . . . کلمه پوند دلالت بر ارزشی که بر معیار ثابت ارزش میکند . . . اصطلاح پوند عبارتست از واحدی ایده‌آلی . . . کار، مادر هزینه بوده به طلا یا نقره ارزش نسبی اعطا میکند. هر آن ارزش صوری‌ایکه برای بیان کار روزانه یا هفتگی انسان بکار برده میشود مبین هزینه کالای تولید شده نیز میباشد. *

در این آخرین کلمات شبهه گنگ مقیاس ایده‌آلی پول محو شده محتوی فلز حقیقی آن آشکار می‌شود. پوند، شلینگ و غیره، یعنی اسامی شمارشی طلا عبارتند از اسامی‌ای که معرف مقادیر معینی از مدت‌کار میباشند. از آنجا که مدت کار، ماده و مقیاس ذاتی ارزش میباشند بنابراین در واقع امر اسامی فوق مبین خود روابط ارزشی میباشند. عبارت دیگر مدت کار، معیار حقیقی پول محسوب میگردد. در اینجا ما مکتب بیرمنگام را رها کرده فقط بطور اجمال بذکر این نکته می‌پردازیم که آموزه مقیاس حقیقی پول در رابطه با بحث بر سر قابل تسعیر بودن یا نبودن اسکناس اهمیت تازه‌ای کسب کرده است. با آنکه ارزش صوری اسکناس مبتنی بر طلا یا نقره میباشند، قابلیت تسعیر اسکناس، یعنی قابلیت تبدیل آن به طلا یا نقره بدون توجه به مقررات قانون، حکم یک قانون اقتصاد را داراست. برای مثال یک تالر کاغذی پروسی با وجود آنکه قانوناً "غیر قابل تسعیر است" با اینحال اگر در تجارت روزمره یک تالر نقره نیارزد، یعنی در عمل قابل تسعیر نباشد، ارزشش بلافاصله کاسته خواهد شد، از اینرو طرفداران پر و پا قرص اسکناس غیر قابل تسعیر در انگلستان، به معیار ایده‌آلی پول متوسل میشوند. اگر ارزشهای صوری پول نظیر پوند، شلینگ و امثالهم اسامی‌ای برای مقدار معینی از ذرات ارزش باشند که از آن مقدار گاهی زیاده‌تر و گاهی کمتر - بهنگام مبادله یک کالا با کالاهای دیگر - جذب آن کالا شده یا توسط آن کالا از بین می‌رود، بنابراین مثلاً "ارزش اسکناس ۵ پوندی انگلیسی بهمان اندازه با طلا بی ارتباط است که با آهن و پنبه. از آنجا که نامگذاری آن، اسکناس مزبور را در تئوری، مساوی مقدار معینی طلا یا هر کالائی دیگر قرار نمیدهد بنابراین مفهوم خود آن، نیاز به قابلیت تبدیل آن، یعنی نیاز به همسنگی آن در عمل با مقدار معینی از یک چیز خاص را منتفی میکند.

جان‌گری اولین واضع تئوری‌ای بود که بنحوی سیستماتیک مدت کار را مقیاس سنجش مستقیم پول میدانند. * وی پیشنهاد می‌کند که یک بانک مرکزی ملی بایستی مدت کار مصرف شده در تولید کالاهای مختلف را از طریق شعب خود معلوم نماید، تولید کننده کالا در ازای تحویل کالا گواهی رسمی‌ای مبنی بر ارزش آن دریافت خواهد کرد، یعنی رسیدی معادل مقدار مدت کار موجود در کالای وی، * * * و این گواهی بانک [اسکناس] یک هفته، یک روز یا یک ساعت کار و غیره در عین حال در حکم سفارشی است به بانک که معادل آن از هر کالای دیگری که در انبارهایش نگهداری می‌کند به این شخص تسلیم نماید. * * * آنچه در اینجا بشرح آن پرداختیم مبنای اصلی نظام اجتماعی‌گری را تشکیل میدهد که تمام دقیق و جزئیاتش را با دقت فراوان تشریح کرده و مدلهایی از آن برای تمام مؤسسات موجود در انگلستان تهیه کرده بود. گری می‌گوید که تحت این نظام "فروش بقصد دریافت پول همواره بهمان سادگی خرید توأم با پرداخت پول صورت خواهد گرفت؛ ... تولید تبدیل به مسبب متحدالشکل و بلا انقطاع تقاضا خواهد شد." * * * * *

فلزات قیمتی موقعیت " ممتاز " خود را در مقایسه با کالاهای دیگر از دست خواهند

داد و

مکان مناسب خود را در بازار در کنار کره و تخم مرغ، پارچه و چلوار اشغال خواهند نمود و آنگاه ما نسبت به ارزش فلزات قیمتی بهمان اندازه کم توجه خواهیم داشت ... که به ارزش الماس. * *

آیا الزامی است که معیار موهومی ارزش، یعنی طلا را حفظ کرده و باین ترتیب منابع مولده کشور را مقید گردانیم؟ یا آنکه بهتر است به معیار طبیعی ارزش، یعنی کار، توسل جست از این طریق منابع مولده خود را از بند وها کنیم؟ * * *

از آنجا که مدت کار، مقیاس ذاتی ارزش است چرا معیار اضافی دیگری بکار ببریم؟ چرا ارزش مبادله‌ای تبدیل به قیمت میشود؟ چرا ارزش تمام کالاها بر حسب کالای بخصوصی محاسبه میشود که این کالا در نتیجه این سنجش مبدل به بیان رسای ارزش مبادله‌ای، یعنی پول میشود؟ این مسئله‌ای بود که گری میبایستی حل نماید. وی بجای حل آن چنین فرض می‌کند که کالاها را میتوان بعنوان محصولات کار اجتماعی مستقیماً " بایکدیگر سنجید ". ولی آنها تنها همانطور که هستند بایکدیگر قابل سنجش میباشند. کالاها محصول تقسیم انواع کار انفرادی مستقل جدا از یکدیگر بوده، از طریق انتقال خود در جریان مبادله فردی بایستی ثابت کنند که از جنس کار اجتماعی عام میباشند، عبارت دیگر کار مبتنی بر تولید کالائی تنها در نتیجه انتقال عام انواع فردی کار، تبدیل به کار اجتماعی میشود. ولی گری همانطور که مدت کار موجود در کالاها را مدت کار اجتماعی بلا واسطه فرض میکند همانطور هم آنرا مدت کار اشتراکی یا مدت کار افرادی میگیرد که مستقیماً " بیکدیگر مربوط میباشند. در آن صورت برای کالای خاصی نظیر طلا یا نقره در حقیقت غیر ممکن بود که بعنوان تجسم خارجی¹ کار عام با کالاهای دیگر مواجه شود و ارزش مبادله‌ای مبدل به قیمت نمیگردید، همینطور هم نه ارزش مصرفی تبدیل به ارزش مبادله‌ای میشد و نه محصول به کالا مبدل میگردد و باین ترتیب نفس مبنای تولید بورژوازی لغو میشد. ولی منظور نظر گری بهیچ وجه چنین نیست - اجناس بایستی بصورت کالا تولید بشوند ولی بعنوان کالا مبادله نگردند. گری تحقق این نیت زاهدانه را به بانک ملی محول میکند. از یک طرف جامعه در قالب بانک، افراد را مستقل از شرایط حاکم بر مبادله خصوصی کرده و از طرف دیگر موجب میشود که آنها بر مبنای مبادله خصوصی به تولید ادامه بدهند. هر چند قصد گری صرفاً " اصلاح " پولی است که در اثر مبادله کالاها بوجود آمده است ولی وی باقتضای منطق ذاتی موضوع مورد بحث به طرد یکی بعد از دیگری شرایط تولید بورژوازی میشود. باین ترتیب وی سرمایه را به سرمایه ملی * * * * * و زمین را به ملک ملی * * * * * تبدیل می‌کند و اگر بانک وی را دقیقاً " مورد بررسی قرار دهیم مشاهده خواهیم کرد که این بانک نه تنها با یک

دست‌کالادریافت‌کرده و در ازای کار عرضه شده با دست دیگر گواهی صادر میکند بلکه خود تولید را هم هدایت میکند. گری در این اثر اخیر یعنی "سخنانی در زمینه پول" که طی آن محبوبانه درصد عرضه پول کاربعضوان یک‌فورم صرفاً "بورژوازی برمی‌آید گرفتار با طیل آشکارا ترازا بنهم میگردد.

تزی که گری از تجزیه و تحلیل ناقص و در نتیجه ناصحیح خود از کالاها استخراج میکند آنست که هر کالا بطور بیواسطه پول است، طرح "ارگانیک پول کار¹" و "بانک ملی" و "انبارها" چیزی نیست بجز یک خیالپردازی که در آن یک حکم جزمی طوری آراسته میگردد که چون یک قانون معتبر جهانی جلوه کند. حکم جزمی‌ایکه کالا را بطور بیواسطه، پول قلمداد میکند یا کار بخصوص یک فرد خاص را در آن کالا، کار اجتماعی بیواسطه میخواند، بصری آنکه بانک بدان معتقد است و عملیات خود را مطابق با آن حکم جزمی انجام میدهد، مصداق واقعی پیدا نمیکند. برعکس در یک چنین مورد، ورشکستگی نقش انتقاد عملی را ایفا خواهد نمود. اینکه پول کار، اصطلاح اقتصادی کاذبی است که حاکی از نیت زاهدانه خلاصی از دست پول و بدنبال آن خلاصی از دست ارزش مبادله‌ای و همراه با آن خلاصی از دست کالاها و در نتیجه خلاصی از دست شیوه تولید بورژوازی میباشد - حقیقتی که در نوشته‌گری از نظرها پنهان مانده و خود گری هم بدان واقف نبوده است - صریحاً "توسط چندتن از سوسیالیستهای انگلیسی که برخی از آنان قبل از گری و برخی بعد از وی باین مطلب اشاره کرده‌اند، بیان گردیده است.* ولی اینکار به م. پرودون و مکتب او محول گردید تا بطرز جدی، تنزل مقام پول و اعتلای کالاها را همانا جوهر سوسیالیسم اعلام نموده باین وسیله سوسیالیسم را بحدیک سوء تفاهم ابتدائی از ارتباط بی‌برو برگردد کالاها با پول پائین بیاورد.*"

۲. واسطه مبادله

زمانیکه کالاها در نتیجه استقرار قیمت‌ها، بشکلی در آید که از طریق آن بتوانند وارد حوزه گردش بشوند و طلا نقش پول را بعهده بگیرد، تضادهای نهفته در مبادله کالاها از طریق گردش، آشکار و حل میگرددند. مبادله حقیقی کالاها - یعنی روند سوخت و ساز اجتماعی - متضمن دگرگونی‌ای میباشد که طی آن ماهیت دوگانه کالا - ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای - خود را آشکار میسازد؛ ولی از طرفی دگرگونی کالا در عین حال خود در اشکال خاصی از پول خلاصه شده است. توصیف این دگرگونی در حکم توصیف گردش [کالاها] است. کالاها، همانطور که مشاهده شد، تنها وقتی متضمن ارزش مبادله‌ای کاملاً "رشد یافته" میشوند که دنیائی از کالاها و در نتیجه یک نظام واقعا "رشد یافته" تقسیم کار از پیش وجود داشته باشد؛ گردش کالاها نیز بهمان ترتیب مستلزم آنست که عمل مبادله در همه جا صورت گرفته و بطور مستمر تجدید بشود. علاوه بر آن چنین فرض میشود که کالاها با قیمت معینی داخل در روند مبادله میگرددند؛ عبارت دیگر چنین فرض میشود که کالاها در حین مبادله بصورتی دوگانه - ذاتاً "بصورت ارزشهای مصرفی و اسما" (در جامه قیمت) بصورت ارزشهای مبادله‌ای - در برابر یکدیگر ظاهر میشوند.

شلوغترین خیابانهای لندن مملو از مغازه‌هایی است که در پشت و پتینه‌هایشان همه ثروت‌های جهان بنمایش گذاشته شده است، شالهای هندی، طپانچه‌های امریکائی، ظروف چینی، سینه‌بند‌های پارسی، خزروسی و ادویه‌جات گرمسیری، ولی همه این اشیاء دنیوی حامل برجسبهای کاغذی سفیدنفت‌آوری میباشد که روی آنها اعداد عربی و علائم اختصاری s. d. نوشته شده است. کالاها باین صورت به حوزه گردش عرضه میشوند.

الف. دگر‌دییسی¹ کالاها

بررسی دقیقتر نشان میدهد که روند گردش حاوی دو نوع مدار² متمایز است. چنانچه کالاها را با حرف ک و پول را با حرف پ نشان بدهیم دو مدار مزبور را میتوان بطریق زیر نمایش داد:

ک - پ - ک

پ - ک - پ

در این بخش ما منحصراً "به تشریح مدار اول می پردازیم، یعنی مداری که مستقیماً "مبین گردش کالا میباشد - - - - -

مدار ک - پ - ک را میتوان به دو حرکت ک - پ، یعنی مبادله کالا بقصد تحصیل پول، یا فروش؛ و حرکت مقابل آن پ - ک، یعنی مبادله پول بقصد تحصیل کالا، یا خرید تقسیم کرد؛ وحدت این دو حرکت عبارتست از ک - پ - ک، یعنی مبادله کالا بقصد تحصیل پول تا با مبادله پول کالا بدست آید، عبارت دیگر فروش بخاطر خرید. ماحصل این معامله منتهی به ک - ک میشود، یعنی مبادله یک کالا برای تحصیل کالائی دیگر، یعنی مبادله واقعی ماده.

مدار ک - پ - ک وقتی از نقطه حرکت کالای اول در نظر گرفته شود معرف تبدیل آن به طلا و تجدید تبدیل آن از طلا به کالا میباشد، یعنی حرکتی که در ابتدای آن کالا بصورت یک ارزش مصرفی بخصوص ظاهر میشود، سپس از این جلد بیرون آمده شکل ارزش مبادله‌ای یا معادلی عام بخود میگیرد - که کاملاً "از شکل طبیعی آن متمایز است - و بالاخره از این جلد هم بیرون آمده بصورت ارزش مصرفی واقعی‌ای در میآید که قادر به رفع نیازهای بخصوصی است و در همین شکل آخر از حوزه گردش خارج شده وارد حوزه مصرف میشود. باین ترتیب کل مدار ک - پ - ک معرف تمامی سلسله دگر‌دییسی‌هایی است که هر کالای فردی برای تبدیل شدن به ارزش مصرفی مستقیم برای صاحب خود از آن عبور میکند. نخستین دگر‌دییسی در ک - پ، یعنی مرحله اول مدار مزبور صورت میگیرد؛ دومین دگر‌دییسی در پ - ک، یعنی مرحله دیگر بوقوع می پیوندد و کل مدار مزبور زندگینامه³ کالای مزبور را تشکیل میدهد. ولی دور ک - پ - ک تنها به این دلیل معرف دگر‌دییسی کامل یک کالای فردی است که در عین حال مجموع‌های از دگر‌دییسی‌های جزئی معین از کالاها را دیگر نیز میباشد. زیرا هر دگر‌دییسی

1. Metamorphosis

2. Circuit

3. Curriculum vitae

4. Cycle

1. Organic labour money

کالای اول عبارتست از دگرگونی آن به کالای دوم و نتیجتاً " دگرگونی کالای دوم به کالای اول، از اینرو این دگرگونی همانا دگرگونی مضاعفی است که در سراسر مرحله واحدی از دور مزبور انجام میگردد. در ابتدا ما هر یک از دو مرحله‌ای را که از تجزیه دور ک - پ - ک بدست میآید بطور جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم.

ک - پ یا فروش: کالانها بصورت یک ارزش مصرفی بخصوص مثل یک تن آهن بلکه بصورت ارزش مصرفی دارای یک قیمت معین مثل ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۵/۱۰ پینس یا یک اونس طلا وارد حوزه گردش میشود. قیمت در عین آنکه مبین مقدار مدت کار موجود در آهن، یعنی ارزش آن است، در عین حال حاکی از نسبت پاک تبدیل آهن به طلا، یعنی تغییر شکل مدت کار موجود در آهن به مدت کار احتمالی عام نیز میباشد. اگر این دگرگونی بوقوع نپیوندد یک تن آهن مزبور نه تنها یک کالا نیست بلکه حتی یک محصول هم نخواهد بود؛ زیرا تنها باین دلیل کالا است که برای صاحبش ارزش مصرفی نیست، یعنی اینکه کار او تنها در صورتی کاری حقیقی است که برای دیگران مصرف داشته باشد و تنها در صورتی برای وی مصرف دارد که کار انتزاعی عام باشد. بدین ترتیب این دیگر بعهده آهن یا دارنده آنست که در عرصه کالاها مکانی بیاورد که آهن در آن مکان، طلا را بطرف خود جذب نماید. ولی اگر مطابق آنچه که ما در این تجزیه و تحلیل گردش ساده فرض می کنیم، فروش حقیقتاً صورت گیرد، این جهش مرکز زای^۱ کالای مزبور از سر گذشته است. در نتیجه این دست بدست شدن - یعنی انتقال از شخصی که این کالا برای وی ارزش غیر مصرفی است به شخصی که برایش ارزش مصرفی دارد - یک تن آهن مزبور ثابت می کند که واقفا " ارزش مصرفی بوده و در این لحظه قیمت آن تحقق می یابد و طلای مجازی عملاً " تبدیل به طلای حقیقی میشود. در این موقع عبارت " اونس طلا "، یا ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۵/۱۰ پینس جا بشماره یک اونس طلای حقیقی میدهد در حالیکه تن آهنی دیگر در بین نیست. فروش ک - پ کالا را - که توسط قیمت اسما " به طلا تبدیل شده بود - حقیقتاً " به طلا تبدیل نمی کند، بلکه طلائی که بعنوان مقیاس ارزش فقط اسما " طلا محسوب میشد و عملاً " تنها بعنوان اسم پولی کالاها عمل می نمود از مجرای آن روند تبدیل به پول واقعی میگردد. * طلا بهمان ترتیبی که بدلیل سنجیده شدن ارزش کلیه کالاها بر حسب آن، اسما " مبدل به معادل عام گردید، همانطور هم اکنون در نتیجه انتقال عام کالاها در مبادله با آن - و اینکه فروش ک - پ روالی عملیست که این انتقال عام بدان روال صورت میگیرد - مبدل به کالائی مطلقاً " از خود بیگانه، یعنی پول حقیقی میشود. لیکن طلا از طریق انجام عمل فروش است که مبدل به پول حقیقی میشود، تنها باین دلیل که ارزشهای مبادله‌ای کالاهای بیان شده در قیمت‌های پیشاپیش به طلای اسمی تبدیل شده‌اند. در جریان فروش ک - پ و همینطور خرید پ - ک، دو کالا، یعنی واحدهای ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی باید یکدیگر رو برو میشوند؛ در مورد کالا، ارزش مبادله‌ای تنها اسما " بصورت قیمت آن موجود است حال آنکه در مورد طلا با وجود داشتن ارزش مصرفی حقیقی، ارزش مصرفی آن صرفاً " معرف ارزش مبادله‌ای بوده و لذا معرف ارزش مصرفی رسمی^۲ ای میباشد که با هیچ نیاز حقیقی فردی

مربوط نمیشود. باین ترتیب تضاد ارزش مصرفی با ارزش مبادله‌ای در دو نقطه انتهائی ک - پ قطعی شده بطوریکه کالای مزبور در رابطه با طلا معرف ارزش مصرفی‌ای میباشد که ارزش مبادله‌ای اسمی آن، یعنی قیمت، هنوز بایستی به طلا تحقق یابد؛ از طرف دیگر طلا در رابطه با کالای مزبور معرف ارزش مبادله‌ای میباشد که ارزش مصرفی رسمی آن هنوز بایستی در آن کالا شکل مادی بخود بگیرد. تضادهای ذاتی موجود در مبادله کالاها تنها بدلیل تکرار^۱ کالای مزبور حل می گردد بطوریکه یکبار بصورت کالا و بار دیگر بصورت طلا ظاهر میشود، یعنی از طریق رابطه دوگانه و متقابل که وقتی یک انتهای آن اسمی است انتهای دیگرش حقیقی و وقتی انتهای دیگرش اسمی است انتهای اول حقیقی است، عبارت دیگر این تضادها تنها از طریق عرضه کالاها بصورت دو قطب مقابل دوطرفه حل میشوند.

تا اینجا ما ک - پ را بعنوان فروش یعنی تبدیل کالا به پول در نظر گرفتیم. ولی اگر آنرا از سمت دیگر در نظر بگیریم، همان معامله برعکس بصورت پ - ک یعنی خرید، یا تبدیل پول به کالا ظاهر خواهد شد. فروش بطور مسلم و در عین حال عبارتست از نقطه مقابل خود یعنی خرید؛ اگر از یک طرف به معامله مزبور نگاه کنیم فروش است و اگر از طرف دیگر آنرا نظاره کنیم بصورت خرید دیده میشود. عبارت دیگر تفاوت موجود بین معاملات در واقع چیزی نیست بجز آنکه در ک - پ حرکت اول از طرف کالا یا فروشنده صورت میگیرد حال آنکه در پ - ک حرکت اول از طرف پول یا خریدار انجام میشود. زمانیکه ما اولین دگردیسی کالا، یعنی دگرگونی آنرا به پول حاصل از مرحله اول مدار مزبور تشریح می کنیم در عین حال چنین فرض می کنیم که کالای دیگری قبلاً " به پول تبدیل شده و در این لحظه در مرحله دوم مدار خود، یعنی پ - ک قرار دارد. باین ترتیب ما در دور باطلی از مفروضات گرفتار خواهیم شد، این دور باطل در حقیقت خود گردش میباشد. اگر ما پ را در ک - پ به دگردیسی کالای دیگری انتساب ندهیم در اینصورت عمل مبادله را از روند گردش جدا ساخته ایم. در صورتیکه عمل مبادله را از روند مزبور جدا کنیم مرحله ک - پ ناپدید شده تنها دو کالا باقی می ماند که در مقابل یکدیگر قرار میگیرند، مثل آهن و طلا که مبادله‌اشان با یکدیگر جزء بخصوصی از دور مزبور نبوده بلکه یک معامله پایاپای مستقیم میباشد. طلا در محل تولیدش، نظیر هر کالای دیگر یک کالا میباشد. ارزش نسبی آن و ارزش نسبی آهن یا هر کالای دیگر در مقادیری منعکس میشود که آنها در آن مقادیر با یکدیگر مبادله میشوند. اما این معامله در روند گردش مفروض بوده ارزش طلا در قیمت کالاها نشان داده شده است. بنابراین این فرض کاملاً " اشتباه خواهد بود که بگوئیم رابطه طلا با کالاها در چهار چوب گردش همانا رابطه تهاتری مستقیم بوده و از اینرو ارزش نسبی آنها از طریق مبادله آنها با یکدیگر بعنوان کالاهای ساده تعیین میگردد، چنین بنظر می رسد که گوئی طلا در روند مبادله صرفاً " بعنوان یک کالا با کالاهای دیگر مبادله میشود، این توهم باین دلیل بوجود می آید که مقدار معینی از یک کالای معلوم از طریق قیمت، برابر با مقدار معینی از طلا قرار داده میشود؛

یعنی آنکه بعنوان پول - یعنی معادل عام - با طلا سنجیده میشود و نتیجه آن "میتوان آنرا مستقیماً" با طلا مبادله نمود. تا جایی که قیمت یک کالا به طلا تحقق می یابد آن کالا بعنوان یک کالا، بعنوان تیلور بخصوص مدت کار با طلا مبادله میشود؛ ولی زمانیکه این قیمت کالا است که به طلا تحقق می یابد کالای مزبور با طلا بعنوان پول و نه بعنوان کالا مبادله میشود، یعنی با طلا بعنوان تیلور مدت کار عام مبادله میشود. لیکن مقدار طلائی که کالای مزبور در مقابل آن در روند گردش مبادله میشود در هر دو مورد فوق بوسیله مبادله تعیین نشده بلکه مبادله بوسیله قیمت کالا، یعنی ارزش مبادله‌ای تعیین میشود که بر حسب طلا محاسبه گردیده است.*

طلا در درون روند گردش همواره بصورت حاصل فروش ک - پ بنظر می آید. ولی از آنجا که ک - پ، یعنی فروش در عین حال پ - ک، یعنی خرید نیز میباشد واضح است که ک یعنی کالائی که روند مزبور آغاز میکند دستخوش اولین دگردیسی خود شده، کالای دیگر که از انتهای دیگر بعنوان پ با آن روبرو میشود دستخوش دومین دگردیسی خود شده و متعاقب آن از مرحله دوم مدار فوق میگذرد در حالیکه کالای اول هنوز مرحله اول دور خود را طی می کند.

حاصل مرحله اول گردش، یعنی فروش همانا پول است که نقطه آغاز مرحله دوم میباشد. در اینجا، نخستین شکل کالا جایش را به معادل طلائی واگذار کرده است. حاصل مزبور ممکن است در ابتداء توأم با مکثی کوتاه باشد زیرا کالا در این موقع شکل با دوام خاصی بخود گرفته است. کالائی که در نزد صاحب آن ارزش مصرفی نداشت در این موقع بشکلی در آمده است که هر لحظه میتواند آنرا مورد استفاده قرار داد زیرا همواره قابل مبادله است و این دیگر بستگی به شرایطی دارد که در چه زمان و مکانی از عالم کالاها، حاصل مزبور دوباره بدرون حوزه گردش انداخته شود. حالت پیله‌تلاستن در زندگی کالا تشکیل مرحله مستقلی را میدهد که کالا میتواند برای مدتی کوتاه یا بلند در آن بسر ببرد. تفکیک و استقلال اعمال خرید و فروش مشخصه عمومی کاریست که ایجاد ارزش مبادله‌ای می نماید حال آنکه در معامله پایاپای، مبادله یک ارزش مصرفی منفصل¹ بطور مستقیم متصل به مبادله ارزش مصرفی منفصل دیگری است.

خرید یعنی پ - ک همانا عکس حرکت ک - پ و در عین حال دومین یا آخرین دگردیسی کالا میباشد. کالا در صورتیکه بعنوان طلا یا معادل عام در نظر گرفته شود میتواند مستقیماً "بر حسب ارزش مصرفی کلیه کالاها" دیگری بیان گردد که از طریق قیمتشان در جستجوی طلا بعنوان حیات بعدی خود میباشد و همزمان با آن حاکی از نفع‌های میباشند که بایستی دیده شود تا کالبد آنها، یعنی ارزشهای مصرفی به پول تغییر یافته و روحشان، یعنی ارزش مبادله‌ای مبدل به طلا شود. حاصل عام انتقال کالاها کالائی است که مطلقاً "انتقال یافته است. تبدیل طلا به کالاها از لحاظ کیفی محدود نبوده، تنها از لحاظ کمی محدود میگردد، یعنی آنکه مقدار طلا یا ارزشی که عرضه میکند محدود است. با پول نقد هر چیزی را میتوان بدست آورد. کالا در عین آنکه قیمت خود و ارزش مصرفی پول شخص دیگری را از طریق انتقالش بعنوان یک ارزش مصرفی در حرکت

ک - پ بنحقیق می رساند، در عین حال ارزش مصرفی خود و قیمت کالای دیگر را نیز از طریق انتقال خود بعنوان ارزش مبادله‌ای در حرکت پ - ک تحقق می بخشد. کالا همانطور که همزمان با تحقق قیمت خود، طلا را مبدل به پول حقیقی می کند همانطور هم بوسیله دگرگونی مجدد خود، طلا را تبدیل به شکل پولی موقت¹ خود می نماید. از آنجائیکه گردش کالا مستلزم تقسیم کار پیشرفته و در نتیجه تنوع خواسته‌های افراد است - تنوعی که با دامنه محدود تولید خود فرد رابطه معکوس دارد - خرید، یعنی پ - ک گاهی از معادله‌ای تشکیل می یابد که حاوی یک کالای معادل است و گاهی از یک سری کالاها معادلی تشکیل میشود که بوسیله احتیاجات خریدار و مقدار پولی که در اختیار دارد تعیین میگردد. همانطور که فروش بایستی در عین حال خرید باشد خرید هم بهمان ترتیب بایستی فروش باشد؛ پ - ک همزمان باک - پ است ولی در این مورد حرکت اول از طلا یا خریدار سر می زند.

با مراجعه مجدد به مدار کامل ک - پ یک ملاحظه میشود که در این مدار، کالا تمامی دگردیسی خود را طی می کند. ولی همزمان با آنکه این کالا وارد اولین مرحله مدار فوق شده دستخوش اولین دگردیسی میگردد کالای دیگری پای به مرحله دوم مدار مزبور گذاشته دستخوش دومین دگردیسی خود شده از جریان خارج میشود؛ از طرف دیگر کالای اول وارد مرحله دوم مدار مزبور شده دگردیسی دوم خود را از سر گذرانده از جریان خارج میشود در حالیکه کالای سومی وارد حوزه گردش شده از مرحله اول دور خود گذشته دستخوش اولین دگردیسی میشود. باین ترتیب کل مدار ک - پ - ک که معرف دگردیسی کامل یک کالا است در عین حال انتهای دگردیسی کامل کالای دوم و شروع دگردیسی کامل کالای سوم است؛ لذا سلسله‌ایست که ابتدا و انتهای ندارد. برای نشان دادن این مطلب و تمیز کالاها از یکدیگر علائمی بکار میبریم که ک را در ابتدا و انتهای مدار فوق از یکدیگر متمایز گرداند، مثل ک - پ - ک. جمله اول این مدار یعنی ک - پ چنین مفروض میدارد که پ حاصل ک - پ دیگری بوده و باین مناسبت خود قسمت دوم مدار ک - پ - ک را تشکیل میدهد، حال آنکه جمله دوم مدار فوق یعنی پ - ک حاکی از آنست که منتهی به ک - پ خواهد شد و جمله اول مدار ک - پ - ک را تشکیل خواهد داد و قس علیهذا. بعلاوه روشن میگردد که با وجود آنکه پ حاصل یک فروش واحد است با اینحال جمله آخر یعنی پ - ک میتواند شکل پ - ک + پ - ک - پ - ک و غیره را بخود بگیرد؛ عبارات دیگر میتوان آنرا به خریدهای بیشمار تجزیه نمود، یعنی به فروشهای بیشمار و لذا به تعداد بیشمار جملات اول دگردیسی‌های کامل جدید کالاها. در عین آنکه دگردیسی کامل یک کالای واحد باین طریق تشکیل حلقه واسطی را میدهد که نه تنها از یک سری بلکه از چندین سری دگردیسی‌های مسلسل تشکیل مییابد، گردش عالم کالاها - از آنجا که هر یک از کالاها فردی از مجرای مدار ک - پ - ک عبور می کند - توأم با شبکه بینهایت پیچ در پیچی از این سری حرکات میباشد که در بینهایت نقاط مختلف لاینقطع پایان یافته و از نو شروع میشود.

ولی هر فروش یا خرید فردی بمثابة معامله جداگانه مستقلی است که معامله مکمل آن - که متضمن ادامه آن میباشد - لزوماً "نبایستی بلافاصله بدنبال آن صورت پذیرد بلکه میتواند از لحاظ زمانی و مکانی با آن فاصله بگیرد ، بدلیل آنکه هر دور بخصوص ک - پ یا پ - ک ایکه معسرف دگرگونی یک کالا به ارزش مصرفی و کالای دیگر به پول میباشد ، یعنی مرحله اول و دوم مدار فوق ، بین طرفین فاصله جداگانه‌ای ایجاد میکنند و از آنجا که کلیه کالاها از طرف دیگر ، دگردیسی دوم خود ، یعنی حضور در نقطه آغاز مرحله دوم مدار فوق را بشکل طلا - یعنی معادل عام ، شکلی که بین همه آنها مشترک است - شروع می کنند ، در روند گردش هر پ - ک میتواند در دنبال هر ک - پ بخصوص دیگر بیاید ، یعنی بخش دوم دور حیات هر کالا میتواند بدنبال بخش اول دور حیات هر کالای دیگر بیاید . من باب مثال الف دو لیره آهن میفروشد باین ترتیب ک - پ یا اولین دگردیسی کالای آهن صورت گرفته است ولی الف در حال حاضر قصد خرید چیزی را ندارد . درعین حال ب که دو هفته قبل ۲ کوارتر گندم را ه ۶ لیره فروخته بود ، با همان ۶ لیره از شرکت موسی و پسران مبادرت به خرید یک دستکت و شلوار میکند و باین وسیله پ - ک یا دومین دگردیسی کالای گندم را تکمیل میکند . دو معامله پ - ک و ک - پ بنظر اجزاء همان دور تسلسل^۱ میآیند زیرا کلیه کالاها بعنوان پول باطلا شبیه یکدیگر بنظر میرسند و طلا هم صرفنظر از اینکه معرف تبدیل یافته است یا گندم تبدیل یافته ، بنظر با بقیه تفاوتی ندارد . بنابراین ک - پ - ک در روند حقیقی گردش معرف یک تصادف بسیار اتفاقی و پشت سر هم قرار گرفتن مراحل ناهمگون دگردیسی های کامل متفاوت میباشد . باین ترتیب روند واقعی دگردیسی کالای بصورت یک دگردیسی کامل کالا - یعنی نه بصورت گذشتن آن از مراحل متضاد - بلکه صرفاً " بعنوان مجموعه‌ای از خرید و فروشهای متعددی ظاهر میشود که برحسب اتفاق بطور همزمان یا بدنبال هم روی میدهند . روند مزبور باین مناسبت شکل متمایز خود را علی‌الخصوص بعنوان یک معامله فردی از دست میدهد ، مثل آنکه فروش در عین حال نقطه مقابل خود یعنی خرید نیز میباشد و بالعکس . از طرف دیگر دگردیسی های حادث در عالم کالاها تشکیل دهنده روند گردش بوده و لذا بایستی در کل حرکت گردش منعکس گردند . مادر بخش بعد به بررسی این انعکاس خواهیم پرداخت . در اینجا ما به ذکر این مطلب قناعت می‌ورزیم که ک در هر یک از دو انتهای ک - پ - ک یا پ دارای رابطه رسمی متفاوتی میباشد ، ک اول کالای بخصوصی است که بعنوان کالای عام یا پول سنجیده میشود حال آنکه پول در مرحله دوم بعنوان کالای عام با یک کالای فردی سنجیده میشود . بنابراین فرمول ک - پ - ک را میتوان به قیاس منطقی^۲ انتزاعی خ - ع - ف ای تحویل نمود که در آن خ بجای خصوصیت^۳ ، ع بجای عمومیت و ف بجای فردیت نشسته است .

صاحبان کالاها صرفاً " بعنوان قییم^۵ کالاها پای به حوزه گردش میگذرانند ، آنها در این

1. Sequence

2. Syllogism

3. Particularity 4. Universality 5. Guarilans

حوزه در نقشهای خریدار و فروشنده روبروی یکدیگر قرار میگیرند ، یکی نقش کله قند را بازی میکند و دیگری نقش طلار را . همانطور که کله قند به طلا میشود همانطور هم فروشنده مبدل به خریدار میگردد بدین ترتیب این شخصیت های اجتماعی متمایز بهیچ وجه زائیده طبیعت فردی انسان فی حد ذاته نبوده بلکه مولود مناسبات مبادله‌ای اشخاصی است که فرآورده‌های خود را بصورت خاص کالاها تولید میکنند . رابطه خریدار و فروشنده بهیچ وجه معرف یک رابطه فردی صرف نمیشد زیرا آنها در صورتی وارد در یک چنین رابطه‌ای میگردند که کار فردی آنان نفی شده باشد ، یعنی اینکه کار فردی آنان بعنوان کار غیر فردی^۱ تبدیل به پول شده باشد . بنابراین در نظر گرفتن خریدار و فروشنده ، این شخصیت های اقتصاد بورژوازی بعنوان اشکال اجتماعی ابدی فردیت انسانی همانقدر بی ثمر خواهد بود که اشکال ریختن بر سر اینکه آنها نشانه انحلال فردیت انسانی میباشد* . آنها بیان اساسی فردیتی میباشد که از مرحله بخصوصی از روند اجتماعی تولید سر چشمه میگیرد . علاوه بر آن ماهیت تضاد آشتی ناپذیر تولید بورژوازی در آنتی تز خریدار و فروشنده آنچنان سطحی و رسمی بیان گردیده است که این آنتی تز را در صورتندبیهای اجتماعی ماقبل سرمایه داری هم میتوان مشاهده نمود زیرا تنها شرط وجودی آن اینست که رابطه افراد با یکدیگر بایستی از نوع رابطه صاحبان کالاها باشد و بس . بررسی حاصل مدارک - پ - ک نشان میدهد که این مدارک به مبادله ک - پ می انجامد .

کالا با کالا مبادله میشود و ارزش مصرفی با ارزش مصرفی و دگرگونی کالا به پول ، یا کالا بعنوان پول صرفاً " مرحله‌ای بینابینی بوده که به انجام این سوخت و ساز کمک می‌رساند . باین ترتیب پول بعنوان واسطه مبادله کالاها پدیدار میگردد آنهم نه بصورت واسطه مبادله بطور عام بلکه بصورت واسطه مبادله تطابق یافته با روند گردش ، یعنی واسطه گردش** .

اگر بآن دلیل که روند گردش کالاها منتهی به ک - ک شده و لذا بصورت مبادله پایا پائی بنظر میآید که تنها با واسطه پول انجام میگیرد ، یا بآن دلیل که ک - پ - ک بطور کلی نه تنها به دو دور مجزا از یکدیگر تقسیم نشده بلکه بطور همزمان وحدت دینامیک آندو میباشد ، اینطور نتیجه گیری میشود که خریدار از فروش جدا بوده و بین آنها وحدتی وجود ندارد ، یک چنین استنتاجی مویذ آنچنان طرز فکریست که انتقاد بر آن مربوط به مبحث منطقی میشود نه اقتصاد ، تقسیم مبادله به دو جزء خرید و فروش نه تنها موانع بدوی ایکه بطور موضعی در هر محل تکامل یافته ، سنتا " خیر خواهانه بوده ، از لحاظ عاطفی بوجوبی معنی میباشد و بر سر راه سوخت و ساز اجتماعی قرار گرفته اند از ا بین میبرد بلکه معرف از هم گسیختگی عمومی عوامل مربوط به این روند و کشمکش داعی آنها با یکدیگر میباشد ، خلاصه آنکه مکان عمومی حدوث بحرانهای تجاری را اساساً " بدین دلیل که شکل انتزاعی و عام کلیه تضادهای ذاتی شیوه بورژوازی کار همانا تضاد بین کالا و پول میباشد ، از بین می‌برد . بنابراین با وجود آنکه گردش پول میتواند بدون بروز بحران صورت گیرد ، بحرانها بدون گردش پول میسر نمیشدند . یعنی اینکه کار مبتنی بر مبادله فردی در جائیکه هنوز یک نظام پولی بوجود نیاورده است ، بدون شک قادر به ایجاد پدیده‌ای نیست که مستلزم رشد تمام و کمال شیوه بورژوازی باشد . این مطلب

نشاندهنده عمق انتقاد است که مدعی است " کمبودهای " نظام تولید بورژوازی را میتوان بوسیله لغو " امتیازات " فلزات قیمتی و اجرای یک نظام پولی باصلاح عقلانی، جبران نمود. از طرف دیگر قضیه ای که به زیرکانه بودن بسیار معروف شده است را میتوان نمونه ای از توجیحات اقتصادی بکار برد. جیمز میل پدر اقتصاد دان معروف انگلیسی جان استوارت میل میگوید:

" مقدار تولید سالیانه ... هر چه باشد هرگز نمیتواند از مقدار تقاضای سالیانه تجاوز کند. ... از دو نفر آدمی که مبادرت به انجام عمل مبادله مینمایند یکی به تنهایی عرضه و دیگری به تنهایی تقاضا ارائه نمیکند، هر یک از آن دو هم عرضه ای دارد و هم تقاضایی. ... عرضه ای که وی ارائه میکند وسیله ای است برای بر آوردن تقاضایش، شکی نیست که تقاضا و عرضه وی درست برابر یکدیگر میباشد. بنابراین غیر ممکن است در هیچ کشوری بتوان کالا یا کالاهایی یافت نمود که از لحاظ مقدار بیشتر از تقاضا باشد، بدون آنکه در آنجا کالا با کالاهای دیگری از لحاظ کمیت بهمان اندازه کمتر از تقاضا نبوده باشد. "

میل از طریق تحویل روند گردش به مبادله پای پای مستقیم تعادلی برقرار میکند، ولی از سوی دیگر خریدار و فروشنده را با ستاد ارقام مستخرجه از روند گردش، با تردستی فراوان در مبادله پای پای مستقیم زورچیان میکند. با استفاده از بیان گیج کننده میل میتوان چنین گفت که بعضی مواقع فروش تمام کالاها غیر ممکن است، مثلا " در لندن و هامبورگ در پاره ای مراحل بحران تجاری - ۱۸۵۷ ۵۸ عملا " تعداد خریداران یک کالا، یعنی پول، بیشتر از فروشندگان آن بود و در مورد کلیه اشکال دیگر پول، یعنی کالاها تعداد فروشندگان بیشتر از خریداران. تعادل متافیزیکی خرید و فروش محدود باین میشود که هر خریدی فروش است و هر فروشی خرید و لیکن این حقیقت به صاحب کالایی که موفق به فروش کالای خود نشده و باین مناسبت قادر به خرید چیزی هم نمیشد تسلاای خاطری نمیدهد. *
جدا کردن فروش از خرید نه تنها تجارت را میسر میگرداند بلکه انجام معاملات مقدماتی^۱ بسیاری را قبل از مبادله نهایی کالاها بین تولید کننده و مصرف کننده امکان پذیر میسازد. باین ترتیب این جدایی به عده زیادی انگل اجازه میدهد برای بهره گرفتن از آن به روند تولید حمله ور شوند. ولی این تنهایی معنای معنای است که پول، یعنی شکل عام کار در جامعه بورژوازی، رشد تضادهای ذاتی آنرا ممکن میسازد.

ب. گردش پول

گردش حقیقی در ابتدا متشکل از انبوهی خریدها و فروشهای اتفاقی^۱ است که بطور همزمان صورت میگیرند. کالاها و پول هم در خرید و هم در فروش بیک نحو با یکدیگر روبرو میشوند؛ فروشنده معرف کالا میشود و خریدار معرف پول. بنابراین پول بعنوان وسیله گردش همواره بصورت وسیله خرید - ظاهر میشود و این خود باعث بوجود آمدن این شبهه میشود که پول در مراحل متضاد دگر دگرسی کالاها نقشهای مختلفی ایفا می نماید.

طی همان معامله ای که کالا بدست خریدار می رسد پول نیز به فروشنده منتقل میگردد. لذا کالا و پول در جهت مخالف یکدیگر حرکت میکنند و این تغییر مکان - که طی آن کالا بیک طرف و پول به طرف دیگر منتقل میشود - بطور همزمان در بینهایت نقاط واقع بر سراسر سطح جامعه بورژوازی رخ میدهد. با این وجود نخستین حرکت کالا در حوزه گردش همانا آخرین حرکت آن نیز میباشد. * قطع نظر از اینکه انگیزه تغییر مکان کالای مزبور جلب طلا است (ک - پ) یا جلب طلا شدن (پ - ک)، در نتیجه یک حرکت واحد، یک تغییر مکان واحد از حوزه گردش خارج شده بدون حوزه مصرف در می غلتد. گردش عبارتست از حرکت دائمی کالاهای مختلف، بطوریکه هر کالا فقط یک حرکت انجام میدهد. هر کالا مرحله دوم مدار خود را نه بصورت همان کالای اولیه بلکه بصورت کالایی متفاوت یعنی پول آغاز میکند. باین ترتیب حرکت کالای دگر دگرسی^۳ شده همانا حرکت طلا میباشد. همان سکه یا قطعه مشابه طلا ای که در معامله ک - پ با یک کالا جا عوض میکنند بنوبه خود میدل به نقطه شروع پ - ک میگردند و باین ترتیب برای دومین بار با کالایی دیگر جا عوض میکنند. کالا همانطور که از دست خریدار ب به دست فروشنده الف انتقال یافت بهمان ترتیب هم اکنون از دست الف که تبدیل به خریدار شده است به دست ج منتقل میشود. تغییرات حادث در شکل کالا، دگرگونی آن به پول و دگرگونی مجدد آن در حالت پولی، بعبارت دیگر حرکت کل دگر دگرسی یک کالا باین ترتیب بصورت حرکت بیرونی^۴ یک سکه واحد که با دو کالای مختلف دوبار جا عوض میکند ظاهر میشود. خریدها و فروشهای همزمان هر چه پراکنده و تصادفی هم که باشند در گردش واقعی همواره یک خریدار با یک فروشنده روبروست و پولی که جای کالای فروش رفته را میگیرد قبل از آنکه بدست خریدار برسد بایستی یکبار قبلا " با کالای دیگر جا عوض کرده باشد، از طرف دیگر پول مزبور دیر یا زود یکبار دیگر از دست فروشنده ای که میدل به خریدار شده به دست خریدار جدیدی انتقال خواهد یافت و تغییر مکانهای مکرر آن مبین اتصال زنجیره ای دگر دگرسی های کالاها میباشد. بنابراین همان سکه ها از یک نقطه مدار مزبور به نقطه دیگر حرکت میکنند - ولی همواره در جهت عکس حرکت کالاها؛ بعضی سکه ها حرکت بیشتری داشته و بعضی کمتر از اینرو طول منحنی حرکت آنها با یکدیگر تفاوت میکند. حرکات مختلف

1. Random

2. Means of purchase

3. Metamorphosed

4. Extrinsic

1. Proforma

یک و همان یک سکه تنها بطور لحظه‌ای میتوانند پشت هم واقع شوند همانطور که برعکس، تعدد و پراکندگی خریدها و فروشها در تغییر مکانهای همزمان و از لحاظ مکانی متقارن^۱ کالا و پول انعکاس مینمایند.

شکل ساده گردش کالا، یعنی ک-پ-ک وقتی صورت میگیرد که پول از دست خریدار به دست فروشنده و از دست فروشنده که مبدل به خریدار شده است به دست فروشنده جدیدی منتقل شود. این حرکت به دگردیسی کالا و از آنرو به حرکت پول-تا آنجا که شکل بیانی این دگردیسی است- خاتمه میدهد. ولی از آنجا که مرتباً ارزشهای مصرفی جدیدی بصورت کالا تولید میشود که بایستی بطور مستمر به حوزه گردش انداخته شوند مدار ک-پ-ک توسط همان صاحبان کالاها تجدید و تکرار میشود. زمانیکه آنها یکبار دیگر مبدل به فروشنده کالاها میشوند پولی را که بعنوان خریدار مصرف کرده بودند بآنها باز میگردد. بازتاب تجدید دائمی گردش کالا را در این حقیقت میتوان مشاهده نمود که پول بر سراسر سطح جامعه بورژوازی نه تنها از یک فرد به فرد دیگر در گردش است بلکه در عین حال معرف تعداد مدارهای کوچک متمایز است که از بینهایت نقاط متنوع شروع شده برای تکرار مجدد آن حرکت به همان نقاط باز میگردد.

از آنجائیکه تغییر شکل کالا بصورت تغییر مکان پول ظاهر میشود و تداوم حرکت گردش تماماً "بخاطر جنبه پولی آن است- زیرا کالا همواره فقط یک قدم در جهت عکس حرکت پول بر میدارد و پول همواره برای تکمیل حرکت شروع شده بوسیله کالا بجای کالا قدم دوم را برمیدارد- از اینجهت چنین بنظر می رسد که کل حرکت بوسیله پول آغاز شده است، هرچند که در حین فروش، این کالا است که باعث حرکت پول میشود و باین ترتیب گردش کالا را بهمین طریقی موجب میگردد که پول در حین خرید، موجب گردش کالا میشود. علاوه بر آن از آنجائیکه پول همیشه بصورت وسیله خرید در برابر کالاها قرار میگیرد و در این قالب با تحقق قیمت کالاها آنها را بحرکت در میآورد، کل حرکت گردش بصورت جابجا شدن پول با کالاها از طریق تحقق قیمت آنها ظاهر میشود حال میخواهد این تحقق قیمت در معاملات جداگانه‌ای باشد که در کنار یکدیگر بطور همزمان صورت میگیرند یا معاملات جداگانه‌ای باشد که در کنار یکدیگر بطور همزمان صورت میگیرند یا معاملات جداگانه‌ای که بهنگام تحقق یکی پس از دیگری قیمت کالاها مختلف پشت سرهم روی میدهند. اگر مثلاً "کسی رابطه ک-پ-ک-پ-ک-پ-ک-پ-ک" را مورد بررسی قرار داده جنبه‌های کیفی‌ای که در گردش واقعی غیر قابل تمیز میگردند را نادیده بگیرد این رابطه تنها بصورت یک سلسله اعمال یکنواخت ظاهر خواهد شد. پ بعد از تحقق قیمت ک قیمت ک، ک" و امثالهم را پشت سرهم تحقق می‌بخشد و کالاها ک، ک، "و غیره بلا استثنا جای خالی پول را اشغال می‌نمایند. باین ترتیب چنین بنظر می‌آید که پول بوسیله تحقق قیمت کالاها باعث گردش آنها میگردد. پول در حالیکه بکار تحقق قیمت ها می‌آید در عین حال خود پیوسته در گردش بوده زمانی تنها از یک نقطه به نقطه دیگر نقل مکان میکند زمانی دیگر یک منحنی یا دور کوچکی را طی

میکند که در آن، نقاط شروع و بازگشت یکسان اند. پول بعنوان واسطه گردش دارای گردش مختص بخود میباشد. باین ترتیب حرکت و اشکال تغییر یابنده کالاها در گردش بصورت حرکت پولی نمایان میشود که واسطه مبادله کالاها را غیر متحرک قرار میگیرد. از اینرو حرکت روند گردش کالاها توسط پول بعنوان واسطه گردش، یعنی توسط گردش پول معرفی میشود.

همانطور که صاحبان کالاها از طریق تبدیل یک چیز، یعنی طلا به تجسم بیواسطه مدت کار عام ولذا تبدیل آن به پول، محصولات کار فردی را بعنوان محصولات کار اجتماعی ارائه نمودند همانطور هم اکنون حرکت عام خود آنان که باعث مبادله عناصر مادی کارشان میشود، آنان را بعنوان حرکت خاص یک چیز، یعنی بعنوان گردش طلا در مقابل یکدیگر قرار میدهد. حرکت اجتماعی برای صاحبان کالاها از یکطرف ضرورتی خارجی است و از طرف دیگر صرفاً "یک روند واسطه‌ای رسمی که هر فرد را قادر میسازد باندازه کل ارزش ارزشهای مصرفی کالاها را که به گردش انداخته است، ارزشهای مصرفی مختلف بدست آورد، کالا بجز ترک حوزه گردش بعنوان یک ارزش مصرفی عمل میکند حال آنکه ارزش مصرفی پول بصورت یک وسیله گردش ناشی از گردش آنست. حرکت کالا در حوزه گردش اهمیت چندانی ندارد حال آنکه دوران^۱ همیشگی پول در این حوزه مبدل به وظیفه آن میشود. وظیفه خاصی که پول در حوزه گردش انجام میدهد به پول بعنوان واسطه گردش، خصوصیت متمایز جدیدی اعطا میکند که ذیلاً "به تجزیه و تحلیل جزئیات آن می پردازیم.

قبل از هر چیز واضحست که گردش پول عبارت از حرکتی است که به بی‌نهایت جزء تقسیم شده است زیرا مویذ تجزیه بیحد روند گردش به خریدها و فروشها و جدائی کامل مراحل تکمیلی دگردیسی کالاها میباشد. درست است که در مدار کوچک پولی که در آن نقطه ابتدا منطبق بر نقطه انتهایست، حرکتی مکرر، حرکتی حقیقتاً "دورانی صورت میگیرد؛ ولی در ابتدا بایستی متذکر شد که باندازه تعداد کالاها نقطه شروع وجود داشته و کثرت نامعین کالاها مانع از هر نوع کوششی میشود که بخواهد این مدارها را بررسی، اندازه‌گیری و شمارش نماید، فاصله زمانی واسطه بین شروع از یک نقطه و بازگشت به همان نقطه نیز بهمین اندازه نامعلوم است. علاوه بر آن، اینکه در یک مورد خاص آیا چنین مداری پیموده میشود یا نه علی‌السویه میباشد. هیچ حقیقت اقتصادی دیگری آشکارتر از این نیست که کسی پولی خرج نماید بدون آنکه آن پول بنزد وی باز نگردد. پول مدار خود را از تعداد نقاط بینهایت زیادی آغاز کرده به تعداد نقاط بینهایت زیادی باز میگردد لیکن انطباق نقطه شروع با نقطه بازگشت تصادفی است زیرا حرکت ک-پ-ک لزوماً "این معنی را نمیدهد که خریدار مجدداً "مبدل به فروشنده میشود. اشتباه تر از آن اینست که گردش کالا را بصورت حرکتی توصیف نمائیم که از یک مرکز در امتداد شعاع به تمام نقاط پیرامونی کشیده میشود و از کلیه نقاط پیرامونی به همان مرکز باز میگردد. اصطلاح مدار پول با اعتقاد مردم بمعنی آنست که پیدایش و ناپدید شدن پول و حرکت دائمی آن از یک مکان بیک مکانی دیگر در همه جا قابل رویت است. وقتی شکل پیشرفته تری از پول را در نظر بگیریم که بعنوان میانجی گردش، یعنی اسکانس

مورد استفاده قرار میگیرد. ملاحظه خواهیم نمود که شرایط حاکم بر صدور پول تعیین کننده تجدید جریان آن نیز میباشد. ولی تا آنجا که به گردش ساده پول مربوط میشود اینک خریدار بخصوصی یکبار دیگر بجامه فروشنده درآید امری تصادفی است. حرکات دورانی واقعی وقتی بطور مستمر در حوزه گردش ساده پول صورت میگیرند، حاکی از روندهای اساسی تر تولید میباشد، مثلا "تولیدکننده با پولی که در روز جمعه از بانک میگیرد دستمزد کارگران خود را در روز شنبه پرداخت میکند، کارگران مزبور بلافاصله بخش اعظم دستمزد خود را تسلیم خرده فروشها و امثالهم می نمایند و خرده فروشها آن پول را روز دوشنبه به بانک مزبور برمیگردانند.

دیدیم که پول مقدار معینی از قیمتتهائی را که شامل خریدها و فروشهای پراکنده بوده از لحاظ مکانی در کنار یکدیگر بسر می برند بطور همزمان تحقق می بخشد و اینکه پول جای خود را با هر کالا فقط یکبار عوض میکند. ولی از طرف دیگر تا آنجا که حرکات دگردیسی های کامل کالاها و تسلسل^۱ این دگر دیسی ها در حرکت پول انعکاس می باید، یک سکه واحد قیمت کالاهاى مختلفى را بتحقیق رسانده و از اینرو تعداد مدارهای بزرگتر یا کوچکتری را طی میکند، لذا چنانچه ماروند گردش را در یک کشور برای مدت معینی مثلا "یک روز در نظر بگیریم متوجه میشویم که مقدار طلای لازم برای تحقق قیمتتها و همچنین مقدار طلای لازم برای گردش کالاها توسط دو عامل تعیین میگردد؛ یکی مجموع کل قیمتتها و دیگری تعداد متوسط مدارهایی که احاد سکه های طلا می پیمایند، تعداد مدارها یا سرعت گردش پول بنوبه خود بوسیله سرعت متوسط کالاهائی تعیین میشود یا انعکاس مییابد که از مراحل مختلف دگردیسی خود میگذرند، سرعتی که طی آن دگردیسی ها زنجیروار یکی بعد از دیگری واقع میشوند و بالاخره سرعتی که کالاهای جدید با آن سرعت برای برکردن جای کالاهائی که دگردیسی خود را به پایان رسانده اند به گردش انداخته میشوند. در حین تعیین قیمتتها، ارزش مبادله ای کلیه کالاها اسما " مبدل به مقدار طلای معادل همان ارزش میگردد و همان ارزش در دو معامله جداگانه پ - ک و ک - پ بدو صورت وجود پیدا میکند، یکی بشکل کالاها و یکی هم بشکل طلا؛ با اینحال طلا بعنوان واسطه گردش بوسیله رابطه جداگانه با کالاهای ایستای^۲ فردی تعیین نشده بلکه بوسیله وجود پویای آن در عرصه سیال کالاها تعیین میگردد. وظیفه طلا، معرفی دگرگونی کالاها بوسیله تغییرات مکانی آنهاست، عبارت دیگر نشان دادن سرعت دگرگونی آنها بوسیله سرعت حرکت آنها از یک نقطه به نقطه های دیگر. باین ترتیب وظیفه آن در کل روند مزبور تعیین کننده مقدار واقعی طلای در گردش یا آن کمیت واقعی ایست که گردش میکند.

گردش پول مستلزم گردش کالا است؛ بعلاوه پول، آن کالاهائی را بگردش در میآورد که دارای قیمت باشند، یعنی کالاهائی که اسما " معادل مقادیر معینی طلا قرار داده شده باشند. تعیین قیمت کالاها مستلزم آنستکه ارزش مقدار طلائی که بعنوان معیار اندازه گیری یا ارزش طلا بکار می رود معلوم باشد. لذا مقدار طلای لازم برای گردش با استناد این فرض، قبل از هر چیز بوسیله مجموع کل قیمت کالاهائی تعیین میشود که قرار است تحقق یابد. ولیکن خود این مجموع کل بنوبه خود

بوسیله عوامل زیر تعیین میگردد؛ ۱. سطح قیمت، اندازه نسبی ارزشهای مبادله ای کالاها بر حسب طلا، و ۲. مقدار کالاهای در گردش دارای قیمتتهای معین، یعنی تعداد خریدها و فروشها به قیمتتهائی معلوم* در صورتیکه یک کوارتر گندم ۶۰ شلینگ هزینه بردارد برای بگردش انداختن آن یا تحقق قیمت آن نیازمند دو برابر طلای بیشتر از وقتی میباشد که بخواهیم ۲۵۰ کوارتر گندم را از فرار کوارتری ۶۰ شلینگ هزینه بر میدارد. برای بگردش درآوردن ۵۰۰ کوارتر گندم از فرار کوارتری ۶۰ شلینگ نیازمند دو برابر طلا بیشتر از وقتی میباشد که بخواهیم ۲۵۰ کوارتر گندم را از فرار کوارتری ۶۰ شلینگ بگردش درآوریم. و بالاخره بگردش درآوردن ۱۰ کوارتر گندم از فرار کوارتری ۱۰۰ شلینگ محتاج نصف مقدار طلائی است که برای بگردش درآوردن ۴۰ کوارتر گندم از فرار کوارتری ۵۰ شلینگ لازم است. بنابراین چنین نتیجه میشود که مقدار طلای لازم برای گردش کالاها علیرغم ترفی قیمتتها میتواند تنزل کند در صورتیکه درجه کاهش مقدار کالاهای در گردش سریعتر از درجه افزایش قیمت مجموع کل آنها باشد. و بالعکس در عین آنکه مقدار کالاهای در گردش کاهش مییابد مقدار وسیله گردش میتواند افزایش یابد بشرط آنکه مجموع قیمت کالاهای در گردش بر ویهم از [کاهش مقدار آن] ترفی بیشتری بنماید. باین ترتیب پژوهشهای ارزنده و بسیار موثکافانه انگلیسها نشان میدهد که مثلا " در انگلستان مقدار پول در گردش طی مراحل اولیه کمبود غلات زیاد میشود زیرا قیمت من حیث مجموع^۱ عرضه کمتر غلات بیشتر از قیمت من حیث مجموع عرضه بیشتر آن میباشد و کالاهای دیگر برای مدتی به قیمت سابق خود بهمان وضع گذشته به گردش ادامه میدهند. ولیکن در مرحله بعدی کمبود غلات مقدار پول در گردش کاهش مییابد زیرا همراه با غلات، یا تعداد کالاهای کمتری به قیمتتهای سابقشان بفروش می رسند یا همان مقدار کالای سابق به قیمتتهای پائین تری فروخته میشود.

ولی همچنانکه دیدیم مقدار پول در گردش نه تنها توسط مجموع کل قیمت کالاهائی که قرار است تحقق یابند تعیین میشود بلکه سرعت گردش پول - یعنی سرعت تحقق قیمتتها طی دوره ای معین - نیز در تعیین آن دخیل میباشد. چنانچه یک لیره طلا و فقط یک لیره طلای واحد در طول یکروز برای انجام ده خریدی بکار برده شود که هر یک از آنها متشکل از کالائی بارزش یک لیره طلا باشد، بطوریکه لیره طلای مزبور ده بار دست بدست گردد، لیره طلای مزبور همان مقدار معامله تجارتنی انجام داده است که ده لیره طلای که هر یک در روز فقط یک مدار طی کرده باشد* باین ترتیب سرعت گردش طلا قادر است حیران مقدار آنرا بنماید؛ عبارت دیگر موجودی طلای در گردش نه تنها بوسیله طلای تعیین میشود که در مقابل کالاها بعنوان یک معادل عمل میکند بلکه بوسیله وظیفه ای که در حرکت دگردیسی کالاها انجام میدهد نیز تعیین میگردد. با اینحال سرعت پول رایج تنها تا حد بخصوصی قادر به تأمین مقدار آن میباشد زیرا در هر لحظه معین تعداد بیشتری خرید و فروش جداگانه بطور همزمان صورت میگیرد.

چنانچه مجموع قیمت کالاهای در گردش افزایش یافته لیکن این افزایش بمیزانی کمتر از افزایش سرعت پول رایج باشد، حجم پول در گردش کاهش خواهد یافت، در صورتیکه بالعکس، سرعت گردش سریعتر از قیمت کل کالاهای در گردش کاهش یابد حجم پول در گردش زیاد خواهد شد. تنزل عمومی قیمتها توأم با افزایش مقدار واسطه گردش و ترقی عمومی قیمتها توأم با کاهش مقدار واسطه گردش در تاریخ قیمتها از هر پدیده دیگری شناخته شده تر میباشد. ولیکن علل ترقی سطح قیمتها و در عین حال فرونی سرعت پول رایج از سرعت ترقی سطح قیمتها و همچنین رشد معکوس، خارج از حوزه بررسی گردش ساده قرار میگیرد. ما میتوانیم نشان دهیم که در دورههایی که اعتبارات گسترش مییابند، پول رایج سریعتر از قیمت کالاهای افزایش پیدا می کند حال آنکه در دورههای کساد^۱ اعتبارات، پول رایج سریعتر از قیمت کالاهای تنزل پیدا میکند، اینک مقدار وسیله گردش توسط عواملی نظیر مقدار کالاهای در گردش، قیمتها، افزایش یا کاهش قیمتها، تعداد خریدها و فروشهای همزمان و سرعت پول رایج، تعیین میگردد نشانه خصلت صوری گردش ساده پول است، عواملی که همه اشان موکول به دگر دسی رایج در عالم کالاهای میباشد که بنوبه خود موکول به ماهیت عام شیوه تولید، تعداد جمعیت، رابطه شهر با روستا، توسعه وسائل حمل و نقل، تقسیم کار کم و بیش پیشرفته، اعتبار و امثالهم میشود، خلاصه اینکه موکول به شرایطی میگردد که خارج از چهار چوب گردش ساده پول قرار داشته فقط در آن انعکاس پیدا می کنند.

چنانچه سرعت گردش معلوم باشد مقدار وسیله گردش صرفاً " از روی قیمت کالاهای تعیین میگردد. باین ترتیب بالا یا پایین بودن قیمتها بدلیل زیادی یا کمی پول در گردش نبوده بلکه زیادی یا کمی پول رایج بدلیل بالا و پایین بودن قیمتهاست. این یکی از اصول قوانین اقتصادی است و اثبات دقیق آنرا باستناد تاریخ قیمتها، شاید بتوان تنها موفقیت اقتصاد دانان انگلیسی بعد از ریکاردو بحساب آورد. داده های تجربی نشان میدهد که سطح پول رایج فلزی یا حجم طلا و نقره رایج در یک کشور بخصوص علیرغم نوسانات موقت و گاهی بسیار شدید*، در طول مدت نسبتاً طولانی تر بطور کلی ثابت مانده حول سطح متوسط، نوسانات کم دامنه ای دارد. این پدیده صرفاً " بسبب ماهیت متضاد عوامل تعیین کننده حجم پول در گردش میباشد. تغییراتی که بطور همزمان در این عوامل صورت میگیرند اثرات آنها را خنثی کرده و همه چیز بحال اول خود باقی میماند.

قانونیکه میگوید در صورت معلوم بودن سرعت گردش پول و مجموع کل قیمت کالاهای، مقدار واسطه گردش را میتوان تعیین نمود را به طریق زیر هم میتوان بیان نمود؛ چنانچه ارزش مصرفی کالاهای و سرعت متوسط دگر دسی آنها معلوم باشد مقدار طلای در گردش تابع ارزش خود آن میشود. باین ترتیب در صورتیکه قرار شود ارزش طلا، یعنی مدت کار لازم برای تولید آن افزایش یافته یا کاهش یابد، قیمت کالاهای به نسبت عکس ترقی یا تنزل خواهد کرد و در صورتیکه سرعت آن تغییر نکند این ترقی یا تنزل عمومی قیمتها لزوم وجود مقدار بیشتر یا کمتر طلا برای گردش همان مقدار کالا را ایجاد می نماید. اگر قرار باشد معیار سابق ارزش جایش را به فلز پر ارزش تر یا کم ارزش تری

بدهد نتیجه همان خواهد بود. مثلاً " هلند بخاطر رعایت طلبکارانش و ترس از عواقب کشف طلا در کالیفرنیا و استرالیا، پول رایج نقره را جانشین پول رایج طلا نمود، باین ترتیب برای گردش در آوردن همان حجم کالا محتاج ۱۴ الی ۱۵ مرتبه نقره بیشتر از مقدار طلایی بود که سابقاً " برای این مقصود بکار میبرد.

از آنجاکه مقدار طلای در گردش بستگی به دو عامل متغیر دارد. یکی مقدار کل قیمت کالاهای و دیگری سرعت گردش - چنین نتیجه میگیریم که تقلیل و گسترش مقدار پول رایج فلزی بایستی امکان پذیر باشد؛ خلاصه آنکه طلا مطابق با احتیاجات روند گردش گاهی بایستی به گردش گذاشته شود و گاهی از آن بیرون کشیده شود. در صفحات بعد مشاهده خواهیم نمود که این شرایط در روند گردش چگونه تحقق می پذیرند.

ث. سکه ها و علائم ارزش

طلا بهنگام انجام وظیفه بعنوان واسطه گردش شکل خاصی بخود گرفته تبدیل به سکه میشود. برای جلوگیری از آنکه مشکلات تکنیکی گردش آنرا مختل ننماید طلا را بر طبق معیار پول شمارشی ضرب می کنند. مسکوکات عبارت از قطعاتی از طلا میباشد که شکل و انگ آنها نظیر آنچه از عنوان پول شمارشی چون لیره استرلینگ، شلینگ و غیره برمی آید حاکی از آنست که محتوی اوزانی از طلا میباشد. تعیین قیمت ضرابخانه و انجام کار تکنیکی ضرب سکه به عهده دولت واگذار شده است. پول مسکوک نظیر پول شمارشی خصلتی محلی و سیاسی پیدا میکند، زبانهای ملی مختلفی بکار می برد و به جامه های متحدالشکل ملی مختلفی درمی آید. باین ترتیب پول مسکوک در حوزه داخلی گردش کالاهای محدود و ثغور آن بوسیله مرزهای هراجمت تعیین میگردد بگردش در آمده، از گردش عام عالم کالاهای جدا میگردد.

تنها تفاوت بین طلا بصورت شمش و طلا بصورت سکه همانا تفاوت بین ارزش صوری سکه و ارزش صوری وزن فلز آن است. آنچه که بمنزله تفاوت ارزش صوری وزن فلز ظاهر میشود - بصورت تفاوت شکل مسکوکات بروز میکند. سکه های طلا را میتوان در بونه آزمایش انداخته بطور یقین مجدداً " به طلا تبدیل نمود و برعکس برای ساختن سکه کافیست شمشهای طلا را به ضرابخانه فرستاد. تبدیل و تغییر شکل مجدد یکی به دیگری بصورت امری کاملاً " تکنیکی جلوه میکند.

ضرابخانه انگلستان در ازای ۱۰۰ لیره یا ۱۲۰۰ تروی اونس طلای ۲۲ عیار، ۴، ۶۷۲/۵ پوند یا ۴۶۷۲/۵ لیره طلا تحویل میدهد چنانچه لیره های مزبور را در یک کفه ترازو و ۱۰۰ پوند شمش طلا را در کفه دیگر آن قرار دهیم تعادل برقرار میشود. این امر ثابت میکند که لیره صرفاً " مقدار طلا نیست - با شکل و انگی خاص - که وزن آن در مقیاس پولی انگلستان باین اسم شناخته میشود.

تعداد ۴۶۷۲ / ۵ لیره طلا در نقاط مختلف به گردش انداخته میشود و بمجردیکه این لیره‌های طلا بحریان افتاد هر یک در روز چند بار دست بدست میگردد البته به تفاوت، یعنی بعضی لیره‌های طلا بیشتر و برخی کمتر اگر، چنانچه یک اونس طلا در روز بطور متوسط ۱۰ بار دست بدست بگردد در اینصورت ۱۲۰۰ اونس طلا، کالائی بقیمت ۱۲,۰۰۰ اونس یا ۴۶,۷۲۵ لیره را بتحقیق خواهد رساند. یک اونس طلا را به صورتی درآورد و وزنش هرگز به ده اونس نخواهد رسید، لیکن اینجا در روند گردش، یک اونس حقیقتاً "به ۱۰ اونس افزایش می‌یابد. یک سکه در روند گردش برابر است با مقدار طلای موجود در آن ضربدر تعداد دفعاتی که دست بدست میگردد. سکه مزبور باین ترتیب علاوه بر موجودیت واقعی خود بعنوان وزن معینی از طلا موجودیت اسمی دیگری که ناشی از عمل آنست کسب میکند. یک لیره چه یکبار دست بدست بگردد چه ده بار بهر حال در هر خرید یا فروش خاص تنها بمنزله یک لیره واحد عمل خواهد کرد. اثرش شبیه آنست که ژنرال در روز نبرد، در گبرودار کارزار با حضور یافتن درده نقطه مختلف جای ده ژنرال را بگیرد، در حالیکه در هر نقطه همان یک ژنرال باقی می‌ماند، اسم گذاری^۱ واسطه گردش که از جانشین شدن سرعت بجای کمیت ناشی میشود تنها به طرز عمل سکه‌ها در روند گردش مربوط شده تاثری بر وضع تک تک آنها نمیگذارد.

معهذا گردش پول حرکتی است خارجی و لیره هر چند از بوی آن پیدا نیست^۲ با اینحال با چیزهای دیگری همراه است. سکه‌ای که با انواع دستها، کیسه‌ها، کیف‌ها، جیب‌ها، دخلها، صندوقچه‌ها و جعبه‌ها تماس پیدا می‌کند سائیده شده اینجا و آنجا ذره‌های طلا از خود باقی می‌گذارد و باین ترتیب در جریان فیزیکی بر اثر سایش از محتوای ذاتی آن روز بروز بیشتر کاسته میشود و مادامیکه از آن استفاده بعمل می‌آید، تحلیل می‌رود.

اجازه بدهید لیره را در حالتی در نظر بگیریم که به خصوصیات جسمانی اولیه آن هنوز خللی وارد نیامده است.

" نانوائی که یک روز یک لیره دریافت میکند و روز بعد آنرا به آسیابان پرداخت میکند خود لیره واقعی را نمی‌پردازد بلکه لیره مزبور در این هنگام قدری سبکتر از وقتی است که نانوا آنرا دریافت میداشت... *"

" با علم باینکه ضرب سکه بمقتضای ماهیت اشیاء، در مورد یک یک سکه‌هایی که بدلیل سایش غیر قابل اجتناب روزانه... مستهلک میشوند، بایستی برای همیشه ادامه پیدا کند... از جریان خارج کردن سکه‌های سبک عملاً حتی برای یک روز هم امکان پذیر نمیباشد. **"

1. Nominalisation

2. Non olet

بعقیده جاکوب از ۱۸۰ میلیون پوندی که در ۱۸۰۹ در اروپا موجود بود تا ۱۸۲۹ یعنی ظرف ۲۰ سال ۱۹ میلیون پوند در اثر سائیدگی از بین رفت. * کالاهای بعد از نخستین حرکت و وارد شدن در حوزه گردش مجدداً " از جریان خارج میشوند حال آنکه یک سکه بعد از انجام چند حرکت در حوزه گردش معرف مقدار فلز بیشتر از آن مقدار است که حقیقتاً در خود دارد. هر چه سکه‌ای که دارای سرعت معینی است مدت طولانی‌تری در گردش باشد یا آنکه در مدت زمان معینی با سرعت بیشتری به گردش بیفتد بهمان اندازه شکاف بین وجود آن بعنوان یک سکه و وجودش بعنوان یک قطعه طلا یا نقره عظیم تر خواهد شد. آنچه باقی می‌ماند چیزی نیست بجز یک شبح اسمی عظیم^۱، در اینجا جسم سکه سایه‌ای بیش نیست. با وجود آنکه گردش در اصل، سکه را سنگین‌تر مینماید در اینجا آنرا سبک‌تر مینماید، با اینحال سکه در هر عمل خرید یا فروش هنوز هم بعنوان همان مقدار طلای اولیه دست بدست میگردد. لیره مزبور بعنوان یک لیره کاذب یا طلای کاذب وظیفه سکه طلای قانونی^۳ را همچنان انجام میدهد. در حالیکه اصطکاک با دنیای خارج سبب آن میشود که اشیای دیگر مطلوبیت خود را از دست بدهند، سکه در اثر آنکه عنصر طلا یا نقره موجود در آن بسبب استعمال موجودیتی صرفاً " کاذب پیدا می‌کند روز بروز بر مطلوبیتش افزوده میشود. این مطلوبیت اخیر پول رایج فلزی یعنی عدم توازن محتوی اسمی و محتوی حقیقی آن که توسط خود روند گردش بوجود آمده است موجب سوء استفاده دولت‌ها و سوداگرانی میگردد که بانحاء مختلف سکه‌ها را از ارزش می‌اندازند. سراسر تاریخ نظام پولی از اوایل قرون وسطی تا اواسط قرن هجدهم مشحون از اینگونه تقلبات دو جانبه و متضاد است و مجموعه جیمیی که کاستودی از آثار اقتصاد دانان ایتالیایی جمع‌آوری نموده عمدتاً " به این موضوع اختصاص یافته است.

موجودیت "مطلوب" طلا در محدوده عمل آن با موجودیت حقیقی آن در تضاد می‌افتد. بعضی سکه‌های طلا در خلال گردش فلز محتوی خود را بیشتر از دست میدهند و برخی کمتر و اکنون یک لیره حقیقتاً " از لیره دیگر بیشتر ارزش دارد. از آنجا که آنها بهر حال تا وقتی که بعنوان سکه عمل میکنند بیک میزان اعتبار دارند. لیره ایکه یک ربع اونس وزن دارد بر لیره ایکه فقط معرف یک ربع اونس میباشد رجحانی ندارد. بعضی صاحبان بی‌وجدان این سکه‌ها روی لیره هائیکه دارای وزن استاندارد میباشد عملیات جراحی انجام داده بطور مصنوعی همان حاصلی را بدست می‌آورند که گردش بطور خود بخودی در مورد سکه‌های سبک تر انجام داده است. از سرو ته لیره‌ها زده ارزش آنرا پائین می‌آورند و اضافه طلای که باین طریق بدست می‌آید به پاتیل ذوب فلز سرازیر میشود. وقتی ۴۷۶۲ / ۵ لیره طلا یکه روی کفه ترازو بجای ۱۲۰۰ اونس بطور متوسط ۸۰۰ اونس بیشتر وزن نداشته باشد، قدرت خرید آن در بازار طلا هم بیشتر از ۸۰۰ اونس طلا نیست؛ عبارت دیگر قیمت بازار طلا از قیمت ضرابخانه آن بالاتر رفته است. تمام لیره‌ها حتی آنهایی هم که وزن استاندارد خود را حفظ کرده‌اند بصورت سکه کمتر از حالتیکه بشکل شمش میباشد ارزش دارند. لیره‌هایی که

1. Magni nominis umbra

2. Pseudo

3. Legal gold

4. Counterfeiting

5. Custodi

دارای وزن استاندارد بودند مجدداً به شمش تبدیل می‌شدند، یعنی بشکلی در می‌آیند که مقادیر بیشتر از استاندارد به مقادیر کمتر آن ارزش بیشتری پیدا میکند، زمانیکه تنزل محتوی فلز، بر تعدادی کافی لیره آنقدر تاثیر گذاشته باشد که باعث تجاوز همیشگی قیمت بازار طلا از قیمت ضرابخانه آن بشود، سکه‌های مزبور همان عناوین شمارشی سابق را حفظ میکنند با این تفاوت که عناوین شمارشی مزبور از این پس معرف مقدار طلای کمتری می‌باشند، بعبارت دیگر معیار پول تغییر کرده طلا از این پس بعد بر طبق این معیار جدید ضرب خواهد شد، باین ترتیب طلا در نتیجه مطلوبیت خود بعنوان یک واسطه گردش، بنوبه خود رابطه قانونی تثبیت شده‌ایرا که در آن بعنوان معیار قیمت عمل می نمود تغییر خواهد داد، بعد از گذشت مدت معینی دگرگونی مشابهی مجدداً "بوقوع خواهد پیوست؛ طلا باین ترتیب هم بعنوان معیار قیمت و هم بعنوان واسطه گردش در معرض تغییرات مستمری قرار میگیرد، بطوریکه تغییر یک جنبه آن موجب تغییر جنبه دیگرش میشود و بالعکس، این مطلب پدیده‌ایرا که قبلاً ذکر کردیم توضیح میدهد بدین معنی که همانطور که تاریخ تمام ملت‌های عصر حاضر نشان میدهد همان عناوین پولی به محتوی فلزی اطلاق میشود که پیوسته رو به نقصان است، تضاد بین طلا بعنوان سکه و طلا بعنوان معیار قیمت تبدیل به تضاد بین طلا بعنوان سکه و طلا بعنوان معادل عام نیز می‌گردد؛ معادل عام نه تنها در داخل مرزهای یک کشور معین بلکه در بازار جهانی نیز بگردش در می‌آید، طلا بعنوان مقیاس ارزش همواره وزن کامل خود را حفظ کرده است زیرا فقط اسماً " بعنوان طلا بکاررفته است، طلا زمانیکه بعنوان یک معادل در معامله جداگانه کسب مورد استفاده قرار می‌گیرد فوراً از حرکت بازاریستاده به حالت سکون می‌افتد؛ ولی وقتی بعنوان سکه مورد استفاده قرار می‌گیرد ماده طبیعی آن با عمل آن در تضاد دائم می‌افتد، از تبدیل لیره طلا به طلای اسمی نمیتوان کاملاً جلوگیری بعمل آورد، با اینحال قوانین سعی میکنند از برقراری طلای اسمی بعنوان سکه از طریق بیرون کشیدن آن از گردش به هنگامیکه سکه‌های مورد بحث درصد بخصوصی از فلز خود را از دست داده باشند جلوگیری بعمل آورند، مثلاً "مطابق قوانین انگلیس لیره‌ای که ۷/۴۷ مثقال از وزن خود را از دست داده باشد رایج قانونی نیست، طی سالهای ۱۸۴۴ الی ۱۸۴۸ بانک انگلستان که دارای ترازوی اختراعی آقای کاتسن^۱ برای اندازه‌گیری وزن طلاست تعداد ۴۸ میلیون لیره طلا را توزین کرد، این ماشین نه تنها قادر به اندازه‌گیری تفاوت وزن تا یکصد مثقال موجود بین دو لیره می باشد بلکه نظیر یک موجود متعقل سکه سبک وزن را بروی صفحه‌ای می‌پرانند که از روی آن توی ماشین دیگری می‌افتد که آن ماشین سکه سبک وزن مزبور را با شقاوتی شرقی چند شقه می‌کند.

لهذا سکه‌های طلا تحت چنین شرایطی بهیچ وجه قادر به گردش نمی‌باشند مگر آنکه محدود به حوزه معینی از گردش بشوند که در آنجا با سرعت کمتری سائیده گردند، مادامیکه یک سکه طلای در گردش بوزن $\frac{1}{5}$ اونس ارزشی معادل $\frac{1}{4}$ اونس داشته باشد سکه مزبور در حقیقت چیزی بجز یک علامت یا سمبول $\frac{1}{4}$ یک اونس طلا نیست و باین ترتیب روند گردش تمام سکه‌های طلا را

تا حدودی تبدیل به علائم یا سمبول‌هایی می‌کند که نماینده ماده سازنده آن می‌باشند، اما هیچ چیز نمی‌تواند سمبول خودش باشد، انگور رنگ شده سمبول انگور حقیقی نبوده بلکه انگور پست مجازی، غیرممکن تر از آن اینست که لیره سبک وزنی سمبول لیره‌ای قرار داده شود که دارای وزن استاندارد است همچنانکه اسبی تکیده نمیتواند سمبول اسبی فریه باشد، از آنجا که طلا باین ترتیب سمبول خودش می‌گردد ولی نمی‌تواند بعنوان چنین سمبولی بکار رود، بناچار موجودیت سمبولیکی بخود می‌گیرد که کاملاً "جدا از وجود خود آن می‌باشد؛ این موجودیت سمبولیک در قالب سکه‌های فرعی^۱ نقره یا مس در آن حوزه‌هایی از گردش بحریان می‌افتد که در آن با سرعت هرچه تمامتر سائیده میشود؛ حوزه‌ایکه در آن خرید و فروش مقادیر بسیار کوچک دائماً "در جریان است، بخش معینی از کل تعداد سکه‌های طلا - و نه همیشه همان سکه‌ها - بطور دائم در این حوزه‌ها در گردش می‌باشد، جای این بخش از سکه‌های طلا را علائم نقره و مس می‌گیرند،

باین ترتیب با وجود آنکه فقط کالای بخصوصی میتواند بعنوان مقیاس ارزش و لذا به عنوان پول در داخل یک کشور مورد استفاده قرار گیرد با اینحال کالاهای مختلفی میتوانند پایای طلا بعنوان سکه بکاربروند، این وسائل فرعی گردش نظیر علائم نقره و مس نماینده اضعاف معینی از سکه‌های طلای در گردش می‌باشند، لذا مقدار نقره یا مسی که این علائم از آنها ساخته میشود بوسیله قوانین معین می‌گردد، این نوع سکه‌ها را فقط تا آن مقداری میتوان انتشار داد که از اضعاف سکه طلای که معرف آنند و قادر به گردش دائم می‌باشند، تجاوز نمایند، این سکه‌ها خواه بعنوان پول خرد برای سکه‌های طلای دارای ارزش صوری بزرگتر ضرب میشوند خواه برای تحقق قیمت کالاهایی که ارزشی کمتر از یک لیره طلا دارند، علائم نقره و علائم مس متعلق به حوزه‌های مشخصی از تجارت خرده فروشی است، بدیهی است که سرعت گردش آنها با قیمتی که در تک تک هر خرید و هر فروش به تحقق می‌رسانند یا با ارزش یکی از اضعاف سکه طلا یک معرف آن می‌باشند، نسبت عکس دارد، مقدار نسبتاً "ناچیز سکه‌های فرعی در گردش نشان دهنده سرعتی است که آنها با آن سرعت مدام در گردش‌اند، توجه داشته باشید که هر روز چه حجم عظیمی از تجارت خرده‌فروشی در کشورهای نظیر انگلستان صورت می‌گیرد، مثلاً "مطابق یکی از گزارشات اخیر پارلمان، ضرابخانه انگلستان در ۱۸۵۷ مبلغ ۴۸۵۹۰۰۰ لیره طلا، و مقداری سکه نقره به ارزش اسمی ۷۳۳۰۰۰ لیره که ارزش فلز آن ۳۶۳۰۰۰ لیره بود ضرب نمود، در ده سال آخر دوره‌ای که به ۳۱ دسامبر ۱۸۵۷ ختم گردید مبلغ کل طلای مسکوک بالغ بر ۵۵,۲۳۹,۰۰۰ لیره بود در حالیکه مبلغ کل نقره مسکوک بالغ بر ۲,۴۳۴,۰۰۰ لیره میشد، ارزش اسمی سکه‌های مسی صادره در ۱۸۵۷ فقط بالغ بر ۶۷۲۰ لیره می‌گردید، در حالیکه ارزش مس موجود در آنها بالغ بر ۳۴۹۲ لیره بود؛ از کل این مقدار ۳۱۳۶ لیره بصورت پنی، ۲۴۶۴ لیره بصورت نیم پنی و ۱۱۲۰ لیره بصورت ربع پنی انتشار یافت، کل ارزش اسمی سکه‌های ضرب شده طی ده سال اخیر به ۱۴۱,۴۷۷ لیره و ارزش فلز آن به ۷۳۵۰۳ لیره

بالغ گردیده است. همانطور که سکه طلا را میتوان بوسیله وضع قوانین از حرکت دائمی عنوان سکه بازداشت، یعنی باز دست رفتن مقدار معینی از فلزش آنرا از اعتبار پول بودن انداخت همانطور هم میتوان برعکس با فائل شدن سطح قیمتی که سکه‌های فرعی نقره و مس از لحاظ قانونی میتوانند تحقق پیدا کنند از حرکت آنها بدون حوزه سکه طلا و استقرارشان بعنوان پول ممانعت بعمل آورد. باین ترتیب در انگلستان بعنوان مثال مس تا مبلغ ۶ پنس و نقره تا ۴۰ شلینگ رایج قانونی است. انتشار علائم نقره و مس مازاد بر احتیاج حوزه‌های گردش آنها منتهی به افزایش قیمت کالاها نشده بلکه منتج به انباشت این علائم در دست تجار خرده فروش میگردد بطوریکه عاقبت مجبور میشوند آنها را بعنوان فلز بفروش برسانند. مثلاً در ۱۷۹۸ در انگلستان سکه‌های مسی به مبلغ ۲۰ لیره، ۳۰ لیره و ۵۰ لیره که توسط افراد متفرقه خرج شده بود در دخل مغازه داران جمع شده بود و از آنجا که کوشش مغازه داران در بگردش انداختن مجدد آنها بجائی نرسید مجبور شدند آنها را در بازار مس بعنوان فلز بفروش برسانند.*

مقدار فلز علائم نقره و مسی را که در حوزه‌های معینی از گردش داخلی نماینده سکه طلا میباشد قانون تعیین می کند؛ ولی وقتی این علائم در گردش قرار میگیرند بسبب سرعت و مداومت گردش نظیر سکه‌های طلا سائیده میشوند بطوریکه حتی سریعتر از سکه‌های طلا به سرحد موجودیتی مجازی یا سایه‌وار تنزل می کنند. اگر قرار میبود که علائم نقره و مس را هم بمجرد آنکه مقدار معینی از فلز خود را از دست دادند بعنوان سکه از گردش خارج کنیم لازم می آید که جای آنها را هم بنوبه خود در بعضی قسمتهای حوزه گردششان به پولهای سمبولیک دیگری نظیر آهن یا سرب بدهیم؛ و باین نحو معرفی یک نوع پول سمبولیک توسط انواع پولهای سمبولیک دیگر تا ابد ادامه پیدا میکرد. خود احتیاجات مربوط به گردش پول رایج نتیجتاً تمام کشورهایی را که دارای گردش پیشرفته‌ای میباشد و ادار میکند که ایفای نقش علائم نقره و مس را بعنوان سکه، مستقل از درصد فلزی که در نتیجه سائیدگی از دست میدهند، تضمین نمایند. باین ترتیب روشن میشود که آنها باقتضای طبیعت ماهویشان سمبولهای سکه طلا میباشد، نه بدلیل آنکه از نقره یا مس ساخته شده‌اند یا آنکه دارای ارزش میباشند، بلکه برعکس باین خاطر سمبول میگرددند که دارای ارزش نمیباشند.

چیزهای نسبتاً بی ارزشی نظیر کاغذ میتوانند بعنوان سمبول سکه طلا عمل نمایند. سکه‌های فرعی از علائم فلزی نقره، مس و غیره تشکیل مییابند، علائم فلزی اصولاً باین دلیل که در اکثر کشورها قبل از آنکه روند گردش، فلزات کم بهاتر را به مقام پول خورد تقلیل دهد و فلز قیمتی تری را جانشین آنها نماید بعنوان پول بگردش گذاشته میشدند، نظیر نقره در انگلستان، مس در جمهوری روم باستان، سوئد، اسکانلند و غیره. بعلاوه، این جزء طبیعت اشیاء است که سمبول پولی که مستقیماً از پول فلزی رایج نشأت میگیرد، یکبار دیگر در ابتدا الزاماً یک فلز باشد.

همانطور که آن بخش از طلا که بایستی بعنوان پول خورد دائماً در گردش باشد جایش را به علائم فلزی میدهد همانطور هم آن بخش از طلا که بعنوان سکه همواره در حوزه گردش داخلی باقی میماند و لذا بایستی برای همیشه بگردش خود ادامه بدهد میتواند جای خود را به علائمی بدهد که فاقد ارزش ذاتی میباشند. پائین ترین سطح حجم پول رایج در هر کشور از روی تجربه تعیین میگردد.

باین ترتیب آنچه که در ابتدا عبارت از اختلاف ناچیز محتوی اسمی با محتوی واقعی فلز پول رایج فلزی بود میتواند بجای برسد که آن دو را کاملاً از یکدیگر جدا گرداند. باین نحو اسمی مسکوکات از محتوی مادی پول جدا شده بشکل تکه‌های بی ارزش کاغذ موجودیت جداگانه‌ای پیدا می کنند. همانطور که ارزش مبادله‌ای کالاها در نتیجه مبادله در قالب پول طلا متطور میگردد بهمان طریق هم پول طلا در گردش به سمبول خود تعالی می یابد، نخست بشکل سکه طلای سائیده شده، سپس در قالب سکه‌های فلزی فرعی^۲، و دست آخر بصورت سکه‌های شمارشگر^۳ بی ارزش، تکه‌های کاغذ و علائم ارزش^۴ صرف.

معهد اسکه طلا اول جانشین فلزی و بعد جانشین کاغذی خود را تنها باین دلیل بوجود آورد که علیرغم از دست دادن مقداری از فلز خود، بعمل خود، بعنوان یک سکه ادامه داد. سکه طلا نه بدلیل سائیده شدن بگردش درآمد بلکه بدلیل ادامه گردش بود که سرحد یک سمبول سائیده شد. پول طلا رایج در روند گردش تنها بدلیل تبدیل شدن به علامت ارزش خود، اجازه میدهد علائم ارزش جانشین آن بشوند.

بدلیل آنکه مدارک - پ - ک همانا وحدت پویای دو وجه ک - پ و پ - ک، که مستقماً بیکدیگر تبدیل میگردند، میباشد بدلیل آنکه کالای مزبور دستخوش دگردیسی کامل فوق میگردد است که ارزش مبادله‌ای خود را به قیمت و به پول تکامل میبخشد، ولیکن بلافاصله از این فوالب مجدداً بیرون می آید تا یکبار دیگر تبدیل به کالا یا بهتر بگوئیم ارزش مصرفی بشود. ارزش مبادله‌ای کالای مزبور باین ترتیب تنها یک موجودیت ظاهراً مستقل کسب می کند. از طرف دیگر دیدیم که طلا زمانیکه طرفاً بعنوان سکه مورد استفاده قرار میگیرد، یعنی زمانیکه در گردش دائم است حقیقتاً معرف صرف اتصال دگردیسی کالاها بیکدیگر و موجودیت زودگذر آنها بعنوان پول میباشد. طلا قیمت یک کالا را تنها بآن خاطر تحقق می بخشد که بتواند قیمت کالای دیگر را تحقق ببخشد، ولی هرگز بعنوان ارزش مبادله‌ای را که یا حتی یک کالای را که ظاهر نمیگردد. واقعیتی که ارزش مبادله‌ای کالاها در این روند بخود میگیرد و واقعیتی که بوسیله طلا در گردش بیان میشود چیزی نیست بجز واقعیت یک جرعه الکتریکی. با وجود آنکه طلا واقعی است ولی تنها بصورت طلائی ظاهری عمل می کند و نتیجتاً در جریان این عمل، یک علامت نظیر خود میتواند بجای آن بنشیند.

علامت ارزش، نظیر یک تکه کاغذ که از آن بعنوان سکه استفاده میشود معرف مقدار طلا است که اسم سکه نشان میدهد و لذا یک علامت طلا میباشد. نه مقدار معینی طلا باینسمین یک رابطه ارزشی است و نه علامتی که جایگزین آن میشود. علامت طلائی مزبور تا زمانی معرف ارزش میباشد که مقدار معینی طلا، بدلیل آنکه مدت کار مادیت یافته است، دارای ارزش معینی باشد، اما مبلغ ارزشی که علامت مزبور معرف آنست در کلیه موارد تابع ارزش مقدار طلائی است که بوسیله آن

1. Sublimated
3. Counters

2. Subsidiary
4. Tokens of Value

معرفی میشود. علامت ارزش ناانجا که به کالاها ارتباط پیدای کند معرف واقعیت قیمت آن بوده متشکل از علامت قیمت آنها و علامت ارزش آنها است و پس زیرا ارزش آنها در قیمتشان بیان گردیده است. در مدار ک - پ - ک تا آنجا که مبین تنها وحدت یویای دو دگردیسی مزبور یا تغییر شکل یک دگردیسی به گردیسی دیگر میشود - و باین نحو است که در حوزه گردشی که عرصه عمل علامت ارزش مزبور میباشد ظاهر میشود - ارزش مبادلهای کالاها در قیمت، تنها یک موجودیت اسمی و در پول تنها یک موجودیت مجازی یا سمبولیک بخود میگیرد، باین ترتیب ارزش مبادلهای چیزی کاملا "تصوری یا موجودیتی مجازی و عاری از واقعیت بنظر می آید بجز آنچه در کالاها نهفته است - البته تا جائیکه مقدار معینی مدت کار در آنها مادیت یافته باشد. لذا چنین بنظر می آید که علامت ارزش مزبور - از آنجا که یک علامت طلا بنظر نیامده بلکه علامت ارزش مبادلهای میباشد که منحصررا "در کالا وجود داشته و تنها در قیمت خود را نشان میدهد - مستقیما" معرف ارزش کالاها میباشد. لیکن ظاهر آن گول زنده است. علامت ارزش مستقیما "فقط علامت قیمت، یعنی علامت طلا میباشد و تنها بطور غیرمستقیم علامت ارزش کالا است. طلا برخلاف پیتراشله میل^{1۹} سایه خود را نغروخته است بلکه آنرا بعنوان وسیله خرید مورد استفاده قرار میدهد. باین ترتیب علامت ارزش تنها موقعی موثر است که در روند مبادله مبین قیمت یک کالا در مقایسه با قیمت کالای دیگر باشد یا موقعی که در رابطه با هر یک از صاحبان کالا معرف طلا باشد. عرف، قبل از هر چیز شیعی معین و نسبتا "بی ارزش نظیر یک قطعه چرم، یک پارچه کاغذ و غیره را مبدل به مادهای میکند که پول از آن تشکیل مییابد، اما تنها وقتی میتوان این موقعیت خود را حفظ کند که عمل آن بعنوان یک سمبول بوسیله اراده عمومی صاحبان کالا تضمین شده باشد، عبارت دیگر در صورتیکه موجودیت متعارف قانونی و در نتیجه یک نرخ قانونی مبادله کسب کرده باشد. اسکناس منتشره توسط دولت، که حائز نرخی قانونی گردیده است شکل پیشرفتهای از علامت ارزش میباشد و تنها نوع پول کاغذی است که مستقیما "از پول رایج فلزی یا خود گردش ساده کالا ناشی میشود. پول اعتباری به مرحله پیشرفت تری از روند اجتماعی تولید تعلق داشته تابع قوانین کاملا "متفاوتی است. پول کاغذی سمبولیک در واقع بجز داشتن حوزه گردش وسیع تر، هیچگونه تفاوتی با سکههای فرعی فلزی ندارد. حتی تکامل صرفا "تکنیکی معیار قیمت یا قیمت ضرب و تغییر شکل خارجی شمش طلا به سکه طلا منجر به مداخله دولت و در نتیجه جدائی مشهود گردش داخلی از گردش عمومی کالاها گردید، این جدائی بوسیله تبدیل سکه به علامت ارزش تکمیل میشد. بهر صورت پول بعنوان یک واسطه ساده گردش تنها در حوزه گردش داخلی است که میتواند موجودیتی مستقل کسب نماید.

1. Peter schlemihl

شرح و تفسیر فوق نشان داد که طلا بیکه بشکل سکه در آمده، یعنی علائم ارزشی که از ماده طلای خود جدا گردیده، در خود روند گردش نمودار میشود حاصل هیچ قرار و مدار یا دخالت دولت نیست. روسیه نمونه بارزی از تکامل خود بخودی علامت ارزش را بدست میدهد، زمانیکه در آن کشور پوست و خز بعنوان پول مورد استفاده قرار میگرفت تضاد بین ماده فاسد شدنی و دست و پا گیر و نقش آن بعنوان واسطه گردش منتهی به رسم جانشین کردن قطعات کوچکی از چرم مهور¹ بجای آن گردید؛ باین ترتیب این قطعات بدل به پول سفارشی² ای شدند که در صورت مطالبه، با پوست و خز قابل پرداخت بودند. بعدها بر آن نام کوچک نهادند و از آن ببعد تبدیل به علائم صرفی گردیدند که معرف اضعاف روپل نقره شده جسته و گریخته تا سال ۱۷۰۰ بهمین صورت مورد استفاده قرار میگرفتند تا اینکه در اینسال پتر کبیر دستور انتشار سکههای مسی کوچکی را توسط دولت صادر نمود تا بجای آنها مورد استفاده قرار گیرد. * در عهد عتیق نویسندگانی که موفق به درک تنها پدیده پول رایج فلزی گردیدند نظیر افلاطون* و ارسطو* دریافته بودند که سکه طلا همانا سمبول یا علامت ارزش میباشد. پول کاغذی دارای نرخ قانونی مبادله در ابتدا در کشورهای نظیر چین که سیستم اعتبار در آن بوجود نیامده است پدیدار میشود. * * * بعدها مدافعان پول کاغذی با صراحت تمام به تغییر شکل سکه فلزی به علامت ارزشی اشاره می کنند که توسط خود روند گردش بوجود می آید. چنین اشاراتی در آثار بنیامین فرانکلین و بیسپا برکلی * * * * * بچشم میخورد.

چند هزار صفحه کاغذ را میتوان قطعه قطعه نمود و بعنوان پول بجریان انداخت؟ مطرح شدن سؤال مزبور بدین شکل بی معنی است. علائم بی ارزش تنها وقتی تبدیل به علائم ارزش میشوند که معرف طلای در گردش باشند و معرف تنها آن مقدار طلا میگردد که بعنوان سکه بگردش میافتد، یعنی مقداری که به ارزش طلا بستگی دارد در صورتیکه ارزش مبادلهای کالاها و سرعت دگردیسی آنها معین باشند. تعداد قطعات کاغذ حامل ارزش صوری ۵ لیره که قابل گردش باشد یک پنجم تعداد قطعات کاغذ حامل ارزش صوری مجموعه یک لیره خواهد بود و چنانچه کلیه پرداختها به شلینگ کاغذی باشد، شلینگ کاغذی بیست برابر بیشتر از اسکناس لیره بایستی بجریان انداخته شود، در صورتیکه سکه طلا بوسیله اسکناسهای دارای ارزش صوری مختلف نظیر اسکناسهای ۵ لیره ای، یک لیره ای و ۱۰ شلینگ نمایندگی شود تعداد انواع مختلف علائم ارزش لازم تنها بوسیله مقدار طلای مورد نیاز حوزه گردش بطور اعم تعیین نگردیده بلکه بوسیله مقدار مورد نیاز حوزه گردش هریک از انواع مربوطه بطور جداگانه تعیین میشود. در صورتیکه پائین ترین سطح پول در گردش یک کشور ۱۴ میلیون لیره باشد (این مبلغ مفروض لایحه بانکی انگلیس در رابطه با پول اعتباری بدون در نظر گرفتن مسکوکات میباشد)، ۱۴ میلیون قطعه اسکناس را که هر یک علامت ارزشی معرف یک لیره دارند میتوان بگردش انداخت، اگر ارزش طلا در اثر کاهش یا افزایش مدت کار لازم برای تولید آن کاهش یا افزایش یابد، در اینصورت تعداد اسکناسهای پوند در گردش به نسبت عکس هرگونه تغییر در ارزش طلا افزایش یا کاهش خواهد یافت، بشرط آنکه

1. Stamped

2. Money orders

ارزش مبادله‌ای همان میزان کالا دستخوش هیچگونه تغییری نشده باشد، فرض کنیم نقره بجای طلا بعنوان معیار ارزش انتخاب شود و ارزش نسبی نقره به طلا برابر یک به ۱۵ باشد، در صورتیکه بخواهیم از امروز بعد هر قطعه اسکناس معرف همان مقدار نقره‌ای باشد که در سابق معرف آن مقدار طلا بود، بایستی بجای ۱۴ میلیون ۲۱۰ میلیون پوند اسکناس بجریان بیندازیم. بدین ترتیب تعداد قطعات اسکناس بوسیله مقدار طلای رایجی که آن قطعات در گردش معرف آن میباشند تعیین میگردد. و از آنجا که این قطعات، علائم ارزش میباشند - البته تا آنجا که جانشین طلای رایج میشوند - ارزش آنها صرفاً "بوسیله کمیت آنها تعیین میگردد، مقدار طلای در گردش بستگی به قیمت کالاها دارد در حالیکه ارزش اسکناس در گردش منحصرًا "تابع کمیت خود آن است.

دخالت دولت منتشر کننده پول کاغذی ایکه دارای نرخ قانونی مبادله است - و سر و کار ما هم تنها با این نوع پول کاغذی است - بنظر ناقض قوانین اقتصاددیت. دولتی که قیمت ضرابخانه‌اش تنها وزن معینی طلا و یک اسم عرضه مینمود و ضرابخانه‌اش فقط انگ خود را بر طلا نقش می‌زد، اکنون چنین بنظر می‌رسد که با سحر انگ خود، کاغذ را به طلا تبدیل می‌کند، از آنجا که قطعات کاغذ مزبور دارای نرخ مبادله‌ای قانونی می‌باشند محال است بتوان دولت را از تحمیل انتخاب هر تعداد مورد نظر آن و چاپ هر تعداد دلخواه اسکناس با ارزش صوری مثلاً "۱ پوند، ۵ پوند و یا ۲۰ پوند بازداشت. بمجرد آنکه اسکناسهای مزبور بجریان گردش وارد شدند دیگر محال است آنها را از جریان بیرون کشید زیرا از یک طرف مرزهای کشور حرکت آنها محدود میکند و از طرف دیگر بیرون از حوزه گردش تمام ارزش خود - یعنی هم ارزش مصرفی و هم ارزش مبادله‌ای خود - را از دست میدهند. این اسکناسها جدا از حوزه عمل خود پاره‌های بیمصرف کاغذی بیش نیستند. بمقدار این قدرت دولت توهمی بیش نیست. دولت هر تعدادی اسکناس با هر ارزش صوری که بخواهد میتواند به گردش بیندازد لیکن کنترل آن به همین عمل مکانیکی خاتمه می‌یابد، بمجرد آنکه علائم ارزش یا پول کاغذی قدم به حوزه گردش میگذارد تابع قوانین ذاتی این حوزه میگردد.

اجازه بدهید چنین فرض کنیم که مبلغ طلای لازم برای گردش کالاها برابر ۱۴ میلیون پوند باشد و دولت ۲۱۰ میلیون اسکناس که هر قطعه‌اش را یک پوند میخوانند به جریان بیندازد؛ در اینصورت ۲۱۰ میلیون مزبور معرف مقدار طلای بارزش ۱۴ میلیون پوند میباشد. تاثیر اینکار همان است که گویی اسکناسهای منتشره دولت، معرف فلزی است که ارزش آن یک پانزدهم ارزش طلا است یا اینکه قرار بر این شده است که هر قطعه اسکناس معرف یک پانزدهم وزن قبلی طلا باشد. تنها تاثیر اینکار، تغییر در عدد گذاری^۱ معیار قیمتها میباشد که البته کاملاً "قراردادی" بوده و بدون توجه به آنست که آیا این معیار مستقیماً در اثر وجود آمدن تغییر در معیار پولی بنیاد آمده است یا بطور غیر مستقیم در اثر افزایش تعداد اسکناسهای منتشره بر طبق معیار نازلتر جدیدی صورت پذیرفته است. همچنانکه اسم لیره استرلینگ اکنون معین یک پانزدهم مقدار قبلی طلا میباشد همانطور هم قیمت کلبه کالاها باندره برابر بیشتر میشد و ۲۱۰ میلیون اسکناس اکنون

حقیقتاً " همان اندازه ضروری است که ۱۴ میلیون سابق. کاهش مقدار طلا ایکه هر یک از علائم ارزش معرف آنست با افزایش مجموع ارزش این علائم متناسب میباشد. بالا رفتن قیمتها صرفاً "عبارت از واکنش روند گردشی میباشد که علائم ارزش مزبور را بالا جبار برابر^۱ مقدار طلای قرار میدهند که قرار است در حوزه گردش جانشین آن بشوند.

در تاریخ تقلیل ارزش پول رایج حکومت انگلستان و فرانسه مواردی هم بچشم میخورند که بالا رفتن قیمتها تناسبی با تقلیل قیمت سکه‌های نقره نداشته است. دلیل آن تنها این بود که افزایش حجم پول رایج با تقلیل قیمت آن تناسبی نداشت؛ عبارت دیگر در صورتیکه ارزش مبادله‌ای کالاها در آینده بر حسب معیار ارزش نازلتری برآورد میگردد و بر حسب سکه‌های مربوط به این معیار نازلتر تحقق مییافت در اینصورت تعدادی ناکافی سکه با محتوی فلز کمتری انتشار یافته بود. اینست راه حل مشکلی که در مناظره لاک با لوندس فیصله نیافت. درجه نشستن یک علامت ارزش - اعم از اسکناس یا طلا و نقره قلب^۲ - بجای مقادیر معینی از طلا و نقره ایکه مطابق با قیمت ضرابخانه محاسبه شده‌اند بهیچ وجه به ماده تشکیل دهنده آنها بستگی نداشته بلکه تابع تعداد علائم موجود در گردش میباشد. دشواری درک این رابطه به سبب آنست که هر دو وظیفه پول، یعنی معیار ارزش و واسطه گردش بودن نه تنها تابع قوانین متضادیت بلکه تابع قوانینی است که با خصوصیات متضاد دو وظیفه آن مغایرت دارند. در رابطه با وظیفه آن بعنوان معیار ارزش زمانیکه پول صرفاً " بعنوان پول شمارشی و طلا بمثابة فقط طلای اسمی مورد استفاده قرار میگیرد عامل تعیین کننده مهم، ماده فیزیکی سازنده آنست. شکی نیست که ارزشهای مبادله‌ای که بر حسب نقره یا بعنوان قیمتهای نقره بیان گردیده‌اند کاملاً " متفاوت با ارزشهای مبادله‌ای میباشند که بر حسب طلا یا بعنوان قیمتهای طلا بیان گردیده است. از طرف دیگر وقتی پول بعنوان واسطه گردش مورد استفاده قرار میگیرد، یعنی وقتی مجازی نبوده و بایستی بعنوان یک چیز حقیقی در کنار کالاها دیگر حضور یابد، ماده سازنده آن علی السویه بوده کمیت آن عامل تعیین کننده مهم را تشکیل میدهد. هر چند یک پوند طلا، نقره یا مس بودن آن از نظر معیار سنجش تعیین کننده میباشد با اینحال صرفاً " این تعداد آنست که سکه مزبور را صرف نظر از ماده سازنده آن تجسم کاملی از هر یک از این معیارهای سنجش میکند، اما چنین چیزی مخالف عقل سلیم است که همه چیز در مورد پول کاملاً " مجازی بایستی به ماده فیزیکی آن و در مورد سکه حقیقی قابل لمس^۳ به رابطه عددی ایکه اسمی است بستگی داشته باشد.

باین ترتیب بالا و پائین رفتن قیمت کالاها در اثر افزایش یا کاهش حجم اسکناس - حالت دوم در جایی است که اسکناس تنها واسطه گردش است - چیزی نیست بجز تظاهر اجباری روند گردش یک قانون که بواسطه عملی خارجی بطور مکانیکی نقش گردیده است؛ یعنی قانونی که میگوید مقدار طلای در گردش بوسیله قیمت کالاها تعیین میشود و حجم علائم ارزش در گردش به

1. Par 2. Bogus

3. Corporeal

وسیله مقدار طلای رایجی که علائم مزبور جایش را در گردش میگیرند، از طرف دیگر، روند گردش، هر تعداد اسکناس را جذب کرده یا گوئی هضم میکند زیرا علامت ارزش، بدون توجه به عنوان طلا بیکه بهنگام قدم گذاشتن به حوزه گردش با خود حمل میکند، بصورت علامت مقدار طلا بیکه میتواند بجایش برگردش درآید، متراکم³ میگردد.

در گردش علائم ارزش، کلیه قوانین حاکم بر گردش پول حقیقی معکوس و سر و ته جلوه میکنند. طلا بدلیل آن گردش می کند که دارای ارزش است حال آنکه اسکناس باین دلیل دارای ارزش است که گردش می کند. اگر ارزش مبادله کالاها معلوم باشد مقدار طلای در گردش بستگی به ارزش آن دارد، حال آنکه ارزش علائم کاغذی تابع تعداد علائم در گردش است. مقدار طلای در گردش با بالا یا پائین رفتن قیمت کالاها بالا یا پائین می رود، حال آنکه چنین بنظر می رسد که قیمت کالاها با تغییر مقدار اسکناس در گردش بالا یا پائین می رود، گردش کالا تنها قادر به جذب مقداری از طلای رایج است، انقباض¹ و انبساط² یک در میان حجم پول در گردش بصورت یک قانون بی چون و چرا خود را نشان میدهد، حال آنکه اینطور بنظر میرسد که هر مقدار پول کاغذی میتواند جذب گردش بشود. دولتی که مبادرت به انتشار سکه میکند اگر حتی یکصدم یک مثقال هم کمتر از وزن استاندارد از گوشه آن بزند، پول رایج طلا و نقره را تقلیل ارزش داده است و نتیجتاً " در وظیفه آن بعنوان واسطه گردش اختلال ایجاد نموده است، حال آنکه انتشار قطعات بی ارزش اسکناسهایی که با فلز هیچ وجه مشترکی بجز ارزش صوری آن ندارد عملی است کاملاً" پسندیده. شکی نیست که سکه طلا تنها وقتی معرف ارزش کالاها است که ارزش آن بر حسب طلا برآورد گردیده یا بعنوان یک قیمت بیان شده باشد، حال آنکه علامت ارزش مستقیماً " معرف ارزش کالاها بنظر می آید. باین ترتیب بدیهی است که کسی که مطالعات خود را در زمینه گردش پول محدود به تجزیه و تحلیل گردش پول کاغذی ای بنماید که دارای نرخ قانونی مبادله ایست، از قوانین ذاتی گردش پول چیزی سر در نیآورد. این قوانین در گردش علائم ارزش نه تنها واژگونه بنظر میآیند بلکه حتی نقض هم میشوند؛ زیرا حرکات پول کاغذی وقتی باندازه مناسبی انتشار یافته باشد بعنوان علامت ارزش، تابع خصلت آن نیست حال آنکه حرکات خاص آن منوط به تخطی از نسبت صحیح آن به طلا میباشد و بطور مستقیم از دگر دینی کالاها ناشی نمیشود.

۳. پول

پول بعنوان چیزی متمایز از سکه حاصل مدار ک-پ-ک بوده نقطه شروع مدار پ-ک-پ، یعنی مبادله پول در ازاری کالا بقصد مبادله کالا در ازای پول را تشکیل میدهد. در حالت ک-پ-ک، این کالا است که آغاز و پایان داد و ستد است درحالیکه در حالت پ-ک-پ پول آغاز و پایان می باشد. در مدار اول واسطه مبادله کالاها پول است، در مدار دوم واسطه تکامل پول به پول کالا میباشد، پول که در مدار اول صرفاً " بمنزله یک واسطه صرف بکار برده شده است در مدار دوم بصورت هدف گردش ظاهر میشود درحالیکه کالائی که در مدار اول، هدف قرار داده شده بود در مدار دوم صرفاً " بمنزله یک وسیله پدیدار میشود، بدلیل آنکه خود پول حاصل مدار ک-پ-ک است، حاصل گردش بصورت پ-ک-پ نقطه آغاز آن نیز میباشد. محتوی ک-پ-ک را مبادله مادی تشکیل میدهد، حال آنکه محتوی واقعی مدار دوم، یعنی پ-ک-پ را شکلی از کالا تشکیل میدهد که از مدار اول بیرون آمده است.

دوانتهای مدار ک-پ-ک را کالاهای هم ارزشی تشکیل میدهند که در عین حال از لحاظ کیفیت دارای ارزشهای مصرفی مختلفی میباشند. مبادله آنها، یعنی ک-ک همانا مبادله حقیقی ماده است. از طرف دیگر دو انتهای مدار پ-ک-پ را طلای تشکیل میدهد که دارای ارزشی مساوی است. لیکن مبادله طلا با کالاها بقصد مبادله کالاها با طلا یا حاصل نهائی آن پ-پ، یعنی مبادله طلا با طلا بی معنی بنظر می رسد. چنانچه مفهوم مدار پ-ک-پ را در نظر بگیریم - یعنی خرید بقصد فروش، یعنی مبادله طلا با طلا بیکم یک واسطه میانی - فوراً " شکل مسلط تولید بورژوائی را باز خواهیم شناخت. در عالم واقعیت هیچکس بقصد فروش چیزی نمی-خرد مگر آنکه بقیمت کم بخرد تا به قیمت زیاد بفروشد. افراد پول را با کالاها باین منظور مبادله می کنند که بعداً " این کالاها را با مقدار پول بیشتری مبادله نمایند بطوریکه دو انتهای مدار پ، اگر ناهم لحاظ کیفیت، که از لحاظ کمیت با یکدیگر تفاوت پیدا میکند. این تفاوت کمی مستلزم مبادله دو چیز نابرابر است با آنکه کالاها و پول بالنفسه شکلهای کاملاً " متضادی از کالا میباشند، عبارت دیگر شکلهای وجودی متفاوت یک ارزش میباشند، باین ترتیب پول و کالای موجود در مدار پ-ک-پ مویده مناسبات پیشرفته تر تولیدی میباشند و مدار مزبور در درون گردش ساده چیزی بجز بازتاب حرکتی خصلت نا پیچیده تر نمی باشند. بدین ترتیب پول بعنوان شکلی متمایز از واسطه گردش را بایستی از مدار ک-پ-ک یعنی از شکل مستقیم گردش کالا استخراج نمود.

طلا یعنی کالای خاصی که بعنوان معیار ارزش و واسطه گردش بکار می رود، بدون آنکه جامعه کوشش خاصی کرده باشد تبدیل به پول میشود. نقره که در انگلستان نه معیار ارزش و نه واسطه اصلی گردش است به پول مبدل نشده است، بهمان ترتیب طلا در هلند بمحض آنکه از مسند معیار ارزش بودن پائین کشیده شد نقش خود را بعنوان پول از دست داد. لذا کالائی که وظایف معیار ارزش و واسطه گردش در آن یکجا جمع شده است مبدل به پول میشود، یا آنکه وحدت معیار ارزش و

1. Compressed

2. Contration

3. Expantion

واسطه گردش پول است. لیکن طلا بعنوان یک چنین وحدتی بنوبه خود دارای موجودیت مستقلی است که از دو وظیفه فوق متمایز می‌باشد. طلا بعنوان معیار ارزش چیزی بجز پول اسمی و طلای اسمی نمی‌باشد؛ طلا بعنوان واسطه گردش صرف، پول سمبولیک و طلای سمبولیک است ولیکن طلا در حالت جسمانیت فلزی ساده‌اش پول است یا آنکه پول عبارتست از طلای حقیقی.

اجازه دهید اجمالاً " نظری به کالای طلایی پول در حالت سکون و روابط آن با کالاهای دیگر بیندازیم. قیمت تمام کالاهای مبین مقادیر معینی از طلا می‌باشد؛ باین ترتیب آنها چیزی بجز طلای تصویری¹ یا پول تصویری، یعنی سمبولهای طلا نمی‌باشند همانطور که از طرف دیگر پولی که بعنوان علامت ارزش بکار می‌رود چیزی بجز سمبول قیمت کالاهای نیست. * از آنجا که کلیه کالاهای باین قرار، پول تصویری‌ای بیش نیستند پس تنها کالای حقیقی پول است. طلا عبارتست از جنبه مادی ثروت انتزاعی در مقابل کالاهائی که فقط معرف شکل مستقلی از ارزش مبادله‌ای، کار عام اجتماعی و ثروت انتزاعی می‌باشند. هر کالا تا آنجا که به ارزش مصرفی مربوط می‌شود از طریق داشتن رابطه با یک احتیاج خاص، معرف تنها یک عنصر ثروت فیزیکی و یک نمای² جداگانه ثروت است. معیاد پول بدلیل آنکه قادر است سرعت به شیئی مورد نیاز تبدیل شود هرگونه احتیاجی را بر می‌آورد. ارزش مصرفی خود پول بصورت تعداد بیشماری از ارزشهای مصرفی ای که معادلهای آنرا تشکیل می‌دهند تحقق می‌یابد. همه ثروت فیزیکی ای که در عالم کالاهای موجود می‌آید بحالت مستتر در این قطعه جامد طلا نهفته شده است. باین ترتیب همانطور که قیمت کالاهای معرف طلا، معادل عام یا ثروت انتزاعی است همانطور هم ارزش مصرفی طلا معرف ارزش مصرفی تمام کالاهای می‌باشد. لذا طلا عبارتست از سمبول مادی ثروت فیزیکی. طلا " عصاره همه چیزها " (بواگیلبر) و چکیده⁴ ثروت اجتماعی است. شکل آن عبارتست از تجسم مستقیم کار عام و محتوای آن جوهر⁵ کل کار مشخص. طلا همانا ثروتی است عام در قالبی فردی. * طلا در حالتیکه بعنوان واسطه گردش مورد استفاده قرار می‌گیرد متحمل انواع اقسام ضایعات می‌گردد، سرتو آن زده می‌شود تا حدی که حتی به پایه کاملاً " سمبولیک پاره‌ای کاغذ تنزل می‌یافت. طلا وقتی بعنوان پول بکار گرفته می‌شود شکوه طلائییش را باز می‌یابد. خادم مبدل به مخدوم می‌شود. * بنده زیر دست مبدل به خدای کالاهای می‌گردد. ****

الف. اندوخته راکد¹

طلا بعنوان پول اصلاً " باین دلیل از واسطه گردش جدا گردید که دگر دگرایی کالا مختل شده کالای بصورت طلا باقی ماند. این امر زمانی روی می‌دهد که فروش فورا " به خرید تبدیل نگردد. باین ترتیب وجود این حقیقت که طلا بعنوان پول، موجودیتی مستقل بخود می‌گیرد بهتر از هر چیز دیگر مبین ملموس² تجزیه روند گردش یا روند دگر دگرایی کالاهای دو معامله مجزا و منفصلی می‌باشد که در کنار یکدیگر بسر می‌برند. خود سکه بمحض آنکه چیزی در حرکت آن وقفه‌ای ایجاد کند تبدیل به پول می‌گردد. سکه در نزد فروشنده‌ای که آنرا در ازای تسلیم کالا دریافت می‌کند دیگر سکه نبوده بلکه پول می‌باشد؛ ولی بمحض آنکه از دست وی خارج شد مجدداً " تبدیل به سکه می‌گردد. هر کسی مبادرت به فروش کالای خاصی می‌کند که خود تولید کرده است لیکن این شخص کلیه کالاهای دیگری را که بعنوان یک موجود اجتماعی بآن نیازمند است خریداری می‌نماید. اینکه هر چند وقت یکبار این شخص بعنوان فروشنده در بازار ظاهر می‌شود به زمان کار لازم برای تولید کالای وی بستگی دارد. حال آنکه ظاهر شدن او در بازار بعنوان خریدار را تجدید غیر متغیر مایحتاج حیاتی وی تعیین می‌کند. شرط آنکه وی بتواند بدون فروش چیزی مبادرت به خرید بنماید اینست که چیزی را بفروشد بدون آنکه چیز دیگری خریده باشد. مدارک - پ - ک تنها زمانی واقعا " مظهر وحدت دینامیک خرید و فروش می‌شود که باروند مداوم جدائی آندو توأم باشد. برای آنکه پول بعنوان سکه بتواند بطور مداوم جریان پیدا کند بایستی سکه بطور مداوم به پول انعقاد³ یابد. حرکت مداوم سکه تلویحا " مبین رکود دائمی مقادیر متفاوت وجوه ذخیره مسکوک می‌باشد که در تمام نقاط داخل در محدوده گردش بوجود می‌آیند و در عین حال یکی از شروط گردش می‌باشند. تشکیل، توزیع، از بین رفتن و تشکیل مجدد این وجوه دائماً " در تغییر است؛ وجوه موجود بطور مستمر ناپدید می‌شوند و ناپدید شدن آنها حقیقتی است مستمر. این دگرگونی بدون وقفه سکه به پول و پول به سکه را آدام اسمیت درجائی متذکر می‌شود که می‌گوید، هر صاحب کالائی علاوه بر کالای خاصی که بفروش می‌رساند بایستی همواره مقدار معینی از کالای عامی که بآن مبادرت به خرید می‌نماید موجود داشته باشد. دیدیم که پ - ک، یعنی جزء دوم مدارک - پ - ک بیک سری خریدهای تقسیم می‌شود که همه در یک زمان صورت نگرفته بلکه طی دوره‌ای یکی بعد از دیگری انجام می‌گیرند بطوریکه یک بخش از پ بصورت سکه بگردش درآمده بخش دیگر بصورت پول، بی حرکت باقی می‌ماند. در حقیقت پول در این حالت چیزی بجز سکه معلق⁵ نبوده و اجزاء متشکله مختلف مسکوک در گردش دائماً " تغییر کرده از این شکل بآن شکل در می‌آیند. بنابراین اولین دگرگونی واسطه گردش به پول متشکل از چیزی بجز جنبه تکنیکی گردش پول نیست. *

1. Hoarding
2. Tangible
3. Congeal
4. Reserve funds
5. Suspended coin

1. Notional
2. Facet
3. Epitome
4. Compendium
5. Quintessence

نخستین شکل ثروتی که خود بخود تکامل می یابد یا از مازاد¹ یا اضافه² محصولات تشکیل میشود - یعنی آن مقدار از محصولات که بعنوان ارزش مصرفی مستقیماً مورد نیاز نمی باشد - و یا از تملک محصولاتی که ارزش مصرفی آنها خارج از محدوده ضروریات محض قرار دارد. هنگامیکه گذار از کالایه پول را در نظر میگیریم متوجه شدیم که در یکی از مراحل ابتدائی تولید، همین مازاد یا اضافه محصول است که سازنده واقعی حوزه مبادله کالا میباشد. محصولات مازاد بر احتیاج بدل به محصولات قابل مبادله یا کالاها میگردند. شکل تجلی تمام و کمال این مازاد همان طلا و نقره میباشد، یعنی نخستین شکلی که ثروت بعنوان ثروت اجتماعی انتزاعی نگهداری میشود. کالاها را نه تنها بشکل طلا و نقره، یعنی در قالب مادی پول میتوان انبار نمود بلکه طلا و نقره خود تشکیل ثروتی را میدهند که بصورت ذخیره درآمده است. کلیه ارزشهای مصرفی در اشای مصرف رسیدن، یعنی از بین رفتن، وظیفه خود را انجام می رسانند. لیکن وظیفه ارزش مصرفی طلا بعنوان پول، معرفی ارزش مبادله‌ای و تجسم مدت کار مجرد بعنوان ماده خام شکل نیافته میباشد. ارزش مبادله‌ای بعنوان فلزی بدون شکل³ دارای قالبی فسادناپذیر⁴ است. طلا و نقره‌ای که باین ترتیب بعنوان پول از حرکت باز می ایستند تشکیل اندوخته را میدهند. اندوخته را در کشورهای که تنها پول فلزی در میان نشان رایج بود نظیر کشورهای عهد باستان، آنچنان عمومیت یافته بود که هم افراد و هم دولت‌ها که حافظ اندوخته‌های راكد دولتی بودند به ایجاد آن مبادرت می ورزیدند. در دوره‌های اولیه حیات کشورهای آسیائی و مصر این اندوخته‌های راكد تحت قیمومیت سلاطین و روحانیون قرار داشته عمدتاً "مظهر قدرت آنان محسوب میگردد. در یونان و روم ایجاد اندوخته‌های راكد دولتی رکنی از ارکان سیاست عمومی بود زیرا ثروت اضافی ای که باین شکل درآید همواره از هرگزندی مصون مانده در هر لحظه قابل استفاده میباشد. انتقال سریع این اندوخته‌های راكد از یک کشور به کشور دیگر بدست کشور گشایان و سرازیر شدن ناگهانی قسمتی از آن به حوزه گردش از جمله مشخصات بارز اقتصاد عهد باستان بشمار می آید.

طلا بعنوان مدت کار مادیت یافته تعهدیست نسبت به اندازه ارزش خود و از آنجا که تجسمی از مدت کار عام است استمرار عمل آن بعنوان ارزش مبادله‌ای بوسیله روند گردش تضمین میگردد. بصری آنکه صاحب کالا میتواند کالاهای خود را بصورت ارزش مبادله‌ای یا ارزش مبادله‌ای را بعنوان کالا حفظ نماید، مبادله کالاها را - بخاطر تحصیل مجدد آنها بصورت طلا - مبدل به محرک خاص گردش میسازد. دگردیسی کالاها یعنی ک - پ بخاطر دگردیسی آنها و بقصد دگرگون نمودن ثروت فیزیکی خاص به ثروت اجتماعی عام صورت میگیرد. تغییر شکل - بجای مبادله ماده - فی حد ذاته تبدیل به هدف میشود. ارزش مبادله‌ای که جز قالب چیز دیگری نبود تبدیل به محتوای حرکت میشود. کالاها تنها وقتی بصورت ثروت یعنی کالا باقی می مانند که از حوزه گردش خارج نشده باشند و فقط تا

1. Over plus
2. Excess
3. Amorphous
4. Imperishable
5. Peedge

زمانی در این حالت سیال¹ باقی می مانند که بصورت نقره و طلا انجماد² حاصل کرده باشند، آنها بعنوان تبلور روند گردش بحالت سیال باقی می مانند. لیکن طلا و نقره تا وقتی بعنوان پول رواج دارند که بعنوان واسطه گردش مورد استفاده قرار نگرفته باشند. آنها بعنوان وسائل غیرگردان³ تبدیل به پول میشوند. باین قرار خارج کردن کالاها از گردش بصورت طلا تنها وسیله نگهداشتن آنها در گردش مستمر است.

صاحب کالا تنها آن مقداری را بصورت پول میتواند از گردش بیرون بکشد که بصورت کالا در آن ریخته است. از نقطه نظر گردش کالاها نخستین شرط ایجاد اندوخته راكد فروش مداوم یعنی به گردش انداختن بدون وقفه کالاها میباشد. از طرف دیگر پول بعنوان واسطه گردش از آنجائیکه مرتباً "به ارزشهای مصرفی تحقق مییابد و در خوشبهای زودگذر مستحیل میشود دائماً در خود روند گردش ناپدید میگردد. بنابراین بایستی از جریان گردش بیرون کشیده شود؛ عبارت دیگر کالاها در اولین مرحله دگردیسی خود بخاطر جلوگیری از آنکه پول بعنوان وسیله خرید عمل نماید بایستی متوقف شوند. صاحب کالاهائی که در اینجا بدل به محتکر⁴ پول شده است بایستی هر چه بیشتر بفروشد و هر چه کمتر بخرد، بنا به گفته حتی کاتوی پیر - رئیس خانواده بایستی شوق فروش داشته باشد نه ذوق خرید. خست پیش شرط منفی اندوخته راكد است همانطور که کار و کوشش⁶ پیش شرط مثبت آن. هر قدر نسبت آنچه از گردش بعنوان معادل کالاهای [بگردش انداخته شده] ای که مشتمل بر کالاهای خاص یا ارزشهای مصرفی اند، کمتر بیرون کشیده شده باشد نسبت آنچه که مشتمل بر پول یا ارزش مبادله‌ای است بیشتر خواهد بود. بنابراین بکار گرفتن ثروت در شکل عام آن فحوا "بمعنی ترک حقیقت مادی آن است. بنابراین نیروی محرکه اندوخته راكد حرصی⁷ است که مطلوب نظرش نه کالاها بعنوان ارزش مصرفی که ارزش مبادله‌ای بعنوان یک کالا میباشد. برای بهره برداری از ثروت اضافه بر احتیاج در شکل عامش، نیازهای خاص بایستی بمثابه تجملات و زوائد قلمداد گردند. مثلاً "در ۱۵۹۳ کورتز⁸ عریضه‌ای به پیشگاه فیلیپ دوم ارسال میدارد که ضمن بیان مطالب دیگر نکته زیر را هم متذکر میشود:

"کورتز والادولید⁹ در سال ۱۵۸۶ از آنحضرت استدعا نمود بیش از این اجازه ورود شمع، بلورجات، جواهر آلات، چاقو و افلام نظیر آنرا به مملکت صادر نفرمایند زیرا اینها از جمله افلامی میباشد که با وجود عدم ضرورتشان در زندگی میبایستی در ازاء طلا مبادله گردند که گوئی اسپانیولی‌ها هم سرخیوستند." ***

1. Liquid
2. Ossfify
3. Non-means of circulation
4. Hoarder
5. Patrem familias vendacem nonemacem esse
6. Industry
7. Auarice
8. Cortes
9. Valladolid

محتکر پول در جستجوی گنجی ابدی که نه بید می زند و نه زنگ، چیزی که تا ذره آخرش مینوی و دنیوی است، خوشی‌های دنیوی، آبی و زودگذر را خوار می‌شمارد.

E. Misselden در اثر فوق‌الذکر می‌نویسد:

" علت کلی و غیرمستقیم احتیاج ما بپول همانا زیاده‌روی فوق‌العاده این سرزمین در مصرف کالاهای خارجی است که اسباب زحمت ما را در صرف این همه ذخائر فراهم نموده است، ذخایری که در غیر اینصورت بجای آنکه صرف آن بازبچه‌ها گردد میتوانست گنجها فراهم آورد... ما... مبادرت به مصرف مقادیر کثیری از اجناسی نظیر شرابه‌های اسپانیا، فرانسه و رن¹... کشمش اسپانیا و لسوان²، حریر هانوس³، ابریشم ایتالیا، شکر و توتون کارائیب و ادویه‌جات هند شرقی، می‌کنیم که هیچیک برای ما ضرورتی ندارد با اینوصف در ازای آنها پول نقد می‌پردازیم." *

ثروت بشکل طلا و نقره فسادناپذیر است زیرا ارزش مبادله‌ای وسیله فلزی ناپود نشدنی نمایندگی میشود، بخصوص باین دلیل که از عمل طلا و نقره بعنوان وسائل گردش مانع بعمل آمده و در نتیجه از تبدیل شدنشان به یک جنبه پولی موقت صرف جلوگیری میشود. باین ترتیب محتوی فسادناپذیر فدای قالب فسادناپذیر میگردد.

اگر پولی که (از طریق وضع مالیات) از کسی که آنرا صرف خوراک و مشروبات مازاد بر احتیاج یا هر کالای فاسدشدنی دیگر میکند گرفته شود به شخص دیگری انتقال داده شود که آنرا صرف البسه میکند، بنظر من قدری نفع رفاه عمومی است زیرا البسه بسرعت گوشت و نوشابه فاسد نمی‌شود، ولی اگر همان پول به مصرف اثاث منزل برسد، نفع آن باز هم بیشتر است؛ اگر بمصرف ساختن منازل برسد باز هم بیشتر؛ اگر صرف عمران زمینها، کار معادن، صید و غیره برسد بمراتب بیشتر است ولی بیشتر از همه موقعی است که طلا و نقره به مملکت وارد کند زیرا این چیزها نه فقط فساد برنمی‌دارند بلکه در هر زمان و هر مکان بمنزله ثروت محسوب میشوند حال آنکه کالاهای دیگر

1. Rhene
2. Levant
3. Hannaults

□ که فاسدشدنی بوده یا قیمتشان تابع سلیقه روز است یا به تفاوت کمیاب و فراوان میگردند □ ثروت میباشند ولی در زمان و مکانی خاص.¹*

یکی از تظاهرات خارجی تمایل به بیرون کشیدن پول از جریان گردش و دور نگهداشتن آن از سوخت و ساز اجتماعی، چال کردن آنست بطوریکه ثروت اجتماعی مبدل به اندوخته راکد زیرزمینی فسادناپذیری میگردد که دارای رابطه‌ای کاملاً " خصوصی و مخفی با صاحب کالا میباشد. دکتربرنیه که مدتی در دربار اورنگ زیب در دهلی اقامت داشت چنین نقل میکند که تجار بویزه کفار غیرمسلمانی که تقریباً " تمام تجارت و پول در جنگ آنان متمرکز شده بود پول خود را مخفیانه در اعماق زمین چال میکردند.

" آنان پایبند باین عقیده بودند که پولی که در زمان حیات خود مخفی میکنند بعد از مرگ در آن دنیا بکارشان خواهد آمد." ***

ضمناً در صورتیکه شخص محتکر پول، ریاضت را با سعی و کوشش همراه کند از نظر مذهبی ذاتاً " پروتستان و حتی از آنهم بالاتر پیوریتن □ خواهد بود.

" بایداذغان داشت که خرید و فروش، اعمالی ضروری بوده نمیتوان از آنها صرف نظر نمود و شکی نیست که میتوان از آنها مسیحی‌وار استفاده بعمل آورد بویژه در مورد آن چیزهایی که ضروری و مشروع میباشد، باین واسطه بود که روسای اقوام مبادرت به خرید و فروش احشام، پشم، غلات، کره، شیر و سایر فرآورده‌ها مینمودند، اینها موهبت‌های الهی‌اند که پروردگار از خاک سرشته در میان مردمان تقسیم میکند، اگر ما دولت و صاحبی میداشتیم نمیکداشت تجارت خارجی از کلکته و هندو نقاط دیگر متاع‌هایی چون ابریشم، جواهرآلات و ادویه‌جات گرانقیمت به کشور وارد کند، متاع‌هایی که جز برای نمایش بهیچ درد دیگر نمیخورد و جیب مردم و خزانه مملکت ما را خالی میکند. نمی‌خواهم الان سخنی گفته باشم زیرا معتقدم عاقبت وقتی دیگر آه در ساط نداشتیم مجبور خواهیم شد دست از این چیزها، این مظاهر ظاهری، این شکم‌خوارگی برداریم تا روزی که در اثر اجبار و مسکنت مجبور به اینکار شویم هیچ عجز و الحاحی سود نخواهد داشت." ***

حتی در جوامع بورژوازی پیشرفته نیز بهنگام بوجود آمدن تغییرات ناگهانی در روند سوخت و ساز اجتماعی دفاعی از پول ساخته میشود، این عمل کوششی است در جهت حفظ همبستگی اجتماعی - معرف این همبستگی در نزد صاحب کالا همانا کالا و تجسم تمام و کمال کالا همانا پول در شکل متراکم خود در مقابل جنبش اجتماعی میباشد، رگ و بی اجتماعی اشیاء در کنار بدنی دفن میشود که این رگ و بی بآن تعلق دارد.

چنانچه اندوخته راكد در ككش¹ دائم با پول رایج قرار نمیگرفت چیزی بجز مشتبی فلز بی مصرف نبود، روح پولی آن پرواز میکرد و چیزی بجز خاکستر سوخته پول رایج و سربجان² آن باقی نمی ماند. پول یعنی ارزش مبادله ای که موجودیت مستقلی یافته ما هیتا " تجسمی از ثروت انتزاعی است؛ ولی از سوی دیگر هر مبلغ معین پول عبارتست از مقدار ارزشی که از لحاظ کمیت محدود میباشد. محدودیت کمی ارزش مبادله ای با تجرید کیفی آن منافات دارد و شخص محترک محدودیت فوق را بدیده یک تضییق می نگرد، تضییقی که در واقع تبدیل به تضییق کیفی نیز میگردد، یعنی اندوخته راكد صرفا " مبدل به معرف محدود ثروت مادی میگردد، همچنانکه دیدیم پول بعنوان یک معادل عام میتواند مستقیما " بصورت معادله ای بیان شود که یک طرف، خود آن و طرف دیگر معادله ای باشد متشکل از یک سری بی انتهای کالاها، درجه نزدیک شدن امر تحقق ارزش مبادله ای به یک چنین سری بی انتها، به عبارت دیگر میتوان دوری و نزدیکی ارتباط آن با مفهوم ارزش مبادله ای بستگی به مقدار آن دارد، بهر جهت حرکت ارزش مبادله ای بالنفسه بعنوان یک مکانیسم خودکار، فقط گسترش حدود کمی آن میتواند باشد، اما با استقرار حدود و ثغور کمی اندوخته راكد تضییقات جدیدی بوجود می آید که بنوبه خود باستی برطرف شوند، قائل شدن حدی بخصوص از اندوخته راكد نیست که آنرا در مضیقه قرار میدهد بلکه هرگونه محدودیتی آنرا محدود می کند، بنابراین بوجود آمدن ذخائر راكد حدود و ثغور خاص خود نداشته، روند بی پایانی است که هر نتیجه بخصوص آن انگیزه سرآغاز جدیدیست، اگر چه تنها راه افزایش اندوخته راكد حفظ آنست با اینحال از سوی دیگر حفظ آنهم منوط به افزایش آنست.

پول صرفا " یک هدف شهوت ثروتمند شدن نبوده بلکه همان هدف آنست. این میل باطنی اساسا " حرص اهریمنی جمع آوری طلا³ میباشد، شهوت ثروتمند شدن برعکس میل باطنی به تحصیل ثروت مادی خاص، یعنی ارزش های مصرفی نظیر لباس، جواهر آلات، گله، احشام و امثالهم تنها وقتی میسر میگردد که ثروت عام بالذاته بوسیله چیز خاصی معرفی شده و لذا بعنوان یک کالاها ی بخصوص قابل تصرف باشد، از این رو پول هم بعنوان هدف و هم بعنوان منشاء تمایل به کسب ثروتها تجلی میکند.* دلیل نهفته در بطن آن درحقیقت آنست که ارزش مبادله ای بالنفسه تبدیل به هدف و در نتیجه گسترش ارزش مبادله ای میگردد، حرص، دو دستی به اندوخته راكد چسبیده نمیگذارد پول مبدل به واسطه گردش خود لیکن حرص طلا، روح پولی اندوخته راكد

1. Tension
2. Caput mortuum
3. Auri sacra fames

را حفظ کرده آنرا در حالت ككش دائم با پول رایج نگه میدارد.

عملی که باعث انباشتن اندوخته راكد میشود از یک سو عبارتست از بیرون کشیدن پول از جریان گردش از طریق فروشهای مکرر بدون وقفه و از سوی دیگر بوسیله تل انبار کردن آن، یعنی انباشت. در حقیقت تنها در حوزه گردش ساده و بطور مشخص در قالب اندوخته راكد است که اینگونه انباشت ثروت صورت میگیرد حال آنکه اشکال دیگر، باصلاح انباشتی که در صفحات بعد نشان خواهیم داد بدون هیچ مناسبتی و تنها در مشابهت با انباشت ساده پول است که بعنوان انباشت بحساب آورده میشود. کلیه کالاها ی دیگر [بغیر از طلا و نقره] یا بعنوان ارزش مصرفی انباشته میگردند که در این صورت نحوه انباشتن آنها بوسیله مشخصات خاص ارزش مصرفی آنها تعیین میگردد. مثلا " انبار کردن غلات مستلزم وسائل خاصی است؛ نگهداری گوسفند از شخص، یک چوپان میسازد؛ نگهداری برده و زمین مناسبات تسلط جویانه و بنده وار را لازم میآورد و قس علیهذا ". تشکیل موجودیهای انواع بخصوصی از ثروت، بی آنکه کوچکترین شباهتی با عمل ساده انبار کردن چیزها داشته باشد مستلزم روشهای خاصی بوده خصایل خاصی در فرد بوجود میآورد، یا آنکه ثروت در قالب کالا را میتوان بعنوان ارزش مبادله ای انباشت نمود و در این حالت انباشت مبدل به عملی میشود تجاری یا اختصاصا " اقتصادی و کسی که مبادرت به انجام آن میکند تبدیل به تاجر غله، واسطه معامله احشام و امثالهم میگردد. طلا و نقره نه بعنوان حاصل فعالیت شخصی که مبادرت به انباشت آنها میکند تشکیل پول میدهد بلکه بعنوان تیلورات روند گردشی که بدون کمک این شخص صورت میگیرد پول بوجود میآورد. این شخص ملزم به انجام هیچکاری نیست مگر کنار گذاشتن پول و کپه بر روی کپه ساختن آن که عملی است کاملا " بیپهوده و چنانچه این کار در مورد هر کالای دیگری صورت بگیرد باعث تنزل قیمت آن خواهد شد.*

محترک ماکشته و مرده ارزش مبادله ای و مرتاض مقدسی است نشسته بر تلی از فلز، وی تنها برای قالب اجتماعی ثروت ارزش قائل است و بهمین مناسبت هم آنرا از اجتماع مخفی میکند، شکل دلخواه کالاها برای وی شکلی است که کالاها بتوانند بدان شکل برای همیشه بگردش درآمده تا شخص وی بتواند آنها را از گردش بیرون بکشد. وی عاشق دلخسته ارزش مبادله ایست و لذا از مبادله خودداری می نماید، حالت میعان و انجماد ثروت، اکسیر حیات و کیمیای سعادت نظیر اشباح کیمیگران درهم می آمیزند. عطش کاذب بیحد و حصر وی به لذت جوئی موجب ترک لذت میشود. از آنجا که وی در صدد رفع کلیه نیازمندیهای اجتماعی است بندرت ضرورترین نیازهای جسمانی خود را بر میآورد. شخص محترک با چسبیدن به ثروت در قالب جسمانیت فلزی آن ثروت را مبدل به اردهائی هفت سر² میکند. لیکن جمع آوری پول بخاطر نفس پول در حقیقت شکل بدوی تولید بخاطر تولید یعنی رشد نیروهای مولده کار اجتماعی، بیرون از محدوده نیازهای متعارف است. هر قدر تولید کالاها عقب افتاده تر باشد اندوخته راكد - این نخستین شکلی که ارزش مبادله ای بدان شکل بعنوان پول موجودیتی مستقل پیدا میکند - اهمیت بیشتری کسب می نماید و باین خاطر نقش

1. Petrification
2. Chimaera

مهمی در ملل باستانی آسیای تا با امروز ایفا نموده و هنوز هم در ملل زراعت پیشه معاصر که در آنها ارزش مبادله‌ای هنوز به کلیه مناسبات تولیدی رسوخ پیدا نکرده ایفا می نماید ، اجازه بدهید قبل از آنکه به بررسی وظیفه اقتصادی خاصیکه اندوخته راکد در رابطه با پول فلزی رایج بعهدہ دارد بپردازیم اشاره‌ای به شکل دیگر اندوخته راکد بنمائیم .

همانطور که سکه‌های طلا و شمشهای طلا را میتوان بقالب اجناس در آورد همانطور هم اجناس ساخته شده از طلا و نقره را صرف نظر از تمام خواص بدیع ظاهری آنها میتوان به پول تبدیل نمود زیرا ماده سازنده آن از همان ماده پول تشکیل یافته است . از آنجا که طلا و نقره عبارت از ماده ثروت انتزاعی میباشد استفاده از آنها بعنوان ارزشهای مصرفی مشخص ، بارزترین مظهر ثروت است و با وجود آنکه صاحب کالا در مراحل خاصی از تولید مبادرت به اختفای گنجینه خود مینماید با اینحال هر زمان که خطری متوجه خود نبیند مجبور میشود ثروت خود را به دیگر صاحبان کالاها نشان بدهد ، او خویشتن و خانه خود را با طلا تزئین می کند ، * در آسیا و بویژه در هندوستان که تشکیل اندوخته راکد در کل مکانیسم تولید نقشی تبعی ندارد - برعکس آنکه در اقتصاد بورژوازی دارای چنین نقشی است - و این شکل از ثروت هنوز هم بعنوان مقصود نهائی مورد توجه میباشد ، اجناس ساخته شده از طلا و نقره در واقع چیزی بجز دفاین بدیع الشکل نمیشاند ، اجناس ساخته شده از طلا و نقره را قوانین انگلستان در قرون وسطی صرفاً " بعنوان نوعی گنجینه احتکاری تلفی می نمود زیرا کاربرد آن ظرافتی که بر روی آنها صورت میگرفت ارزش چندانی بآنها نمی افزود ، غرض از آنها بازگشت مجدد به جریان گردش بود و لذا مرغوبیت فلز سازنده آنها همان ترتیبی ارزیابی میگردد که مرغوبیت فلز مسکوک ، این حقیقت که ثروت رو به افزایش منتهی به افزایش استفاده از طلا و نقره به شکل اجناس تجملی میگردد آنچنان مطلب ساده ایست که برای متفکران عهد باستان ** نیز بروشنی قابل درک بود حال آنکه اقتصاددانان عصر ما در این زمینه حکم نادرستی صادر میکنند مبنی بر اینکه استفاده از اجناس ساخته شده از نقره و طلا نه آنکه متناسب با افزایش ثروت بلکه متناسب با تنزل ارزش فلزات قیمتی افزایش می یابد ، باین عبارت که در توضیحات صحیح آنها همواره یک اشکال وجود دارد و آن در رابطه با استفاده از طلای کالیفرنیا و استرالیا میباشد باین دلیل که مطابق نظر آنان افزایش استفاده از طلا بعنوان ماده خام با تنزل مشابه ارزش آن قابل توجیه نیست ، طی سالهای ۳۰ - ۱۸۱۰ تولید متوسط سالانه فلزات قیمتی در نتیجه جنگ مستعمرات قاره آمریکا با آسیا^۲ یا و تعطیل گاه و بیگاه معادن بواسطه وقوع انقلابات ، به کمتر از نصف تقلیل یافت ، مقدار مسکوکات رایج اروپا در ۱۸۲۹ در مقایسه با ۱۸۰۹ بمیزان یک ششم کاهش یافت ، با وجود آنکه تولید فلزات قیمتی باین ترتیب کاهش یافت و هزینه تولید آنها (بشرط تغییر) افزایش پیدا نمود با اینحال استفاده از فلزات قیمتی برای ساختن اجناس تجملی در انگلستان حتی در اثنای جنگ و در قاره اروپا بعد از انعقاد عهدنامه پاریس^۱ بطرزی فوق العاده سریع بالا رفت ، استفاده از فلزات قیمتی بارشد عمومی ثروت افزایش یافت . *** این مطلب را میتوان بعنوان یک قانون عام دانست

که در زمان صلح تبدیل سکه طلا و نقره به اجناس تجملی جنبه غالب را داشته حال آنکه در دورانهای پر آشوب جنبه غالب با تبدیل مجدد اجناس تجملی به شمش و مسکوک میباشد ، * بزعم جاکوب در سال ۱۸۲۹ نسبت موجودی طلا و نقره‌ای که بصورت اجناس تجملی درآمده بود در مقایسه با مقدار طلا و نقره‌ای که بعنوان پول مورد استفاده قرار میگرفت در انگلستان ۴ به یک بود حال آنکه در اروپا بطور کلی و آمریکا مقدار فلزات قیمتی بکاررفته در اجناس تجملی ۲۵ درصد بیشتر از مقدار مصرف شده در مسکوکات بود ،

دیدیم که گردش پول صرفاً " مظهری از دگرگونی کالاها یا دگرگونی است که با سوخت و ساز اجتماعی همراه است ، بنابراین کل مقدار طلای در گردش بایستی پایایی مجموعه متغیر قیمت کالاها در گردش دائما " کم و زیاد شود ، یعنی پایایی ، از یک طرف حجم دگرگونی آنها که در یک زمان صورت میگیرند و از طرف دیگر سرعت حاکم بر دگرگونی آنها ، این امر در صورتی امکان دارد که نسبت پول در گردش به مقدار کل پول در یک کشور مفروض دائما " تغییر کند ، این شرط در اثر تشکیل اندوخته راکد انجام می پذیرد ، چنانچه قیمتها تنزل نماید یا سرعت گردش افزایش پیدا کند ، پولی که از حوزه گردش خارج میگردد بوسیله خزاین محتکرین جذب میگردد ؛ چنانچه قیمتها ترقی کند یا سرعت گردش کاهش یابد ، این خزاین گشوده شده قسمتی از آنها به حوزه گردش سرازیر میشود ، انجماد پول در گردش به اندوخته راکد و جریان یافتن اندوخته راکد به حوزه گردش حرکتی است که دائما " تغییر و نوسان میکند و تسلط این یا آن تماما " بوسیله تغییرات حادث در گردش کالاها تعیین میگردد ، باین ترتیب اندوخته‌های راکد بصورت کانالهایی برای عرضه یا برداشت پول در گردش در میآیند تا مقدار پول در گردش - بصورت مسکوک - همواره برای احتیاجات آنی گردش دقیقاً " کفایت نماید ، چنانچه حجم کل گردش بطرزی ناگهانی بسط یابد و وحدت سیال خرید و فروش مسلط گردد بطوریکه مبلغ کل قیمت‌هایی که بایستی تحقق یابند حتی سریعتر از سرعت گردش پول رشد کند در اینصورت این اندوخته‌های راکد بطرز محسوسی تحلیل می‌روند ؛ هر کجا که در کل حرکت رکودی غیر عادی مسلط شود ، یعنی زمانی که جدائی فروش از خرید حاکم است واسطه گردش بحد بسیار زیادی بصورت پول انجماد حاصل میکند و خزاین محتکرین از سطح متوسطشان هم پرتر میگرددند ، اندوخته‌های راکد در کشورهایی که دارای فقط پول فلزی میباشد یا آنکه در مرحله ابتدائی رشد تولید بسر می‌برند ، فوق العاده تکه پاره و پراکنده بوده و در سراسر مملکت پخش میباشد حال آنکه در کشورهای بورژوازی پیشرفته ، اندوخته‌های راکد در خزاین بانکها تمرکز می یابند ، اندوخته‌های راکد رانایبستی با وجوه ذخیره^۱ مسکوکات اشتباه گرفت ، وجوه ذخیره مسکوکات عنصر متشکله مقدار کل پولی است که همواره در گردش است ، حال آنکه رابطه عملی اندوخته راکد با واسطه گردش مستلزم آنستکه مقدار کل پول کم و زیاد شود ، همچنانکه دیدیم اجناسی که از طلا و نقره ساخته شده‌اند هم در حکم کانالهایی میباشد برای بیرون کشیدن فلزات قیمتی و هم نقش منابع نهفته در عرضه را بعهدہ میگیرند ، تحت شرایط عادی فقط وظیفه اولی است که در اقتصاد پول رایج فلزی نقش مهمی را ایفا می نماید ، *

تا اینجا به بررسی دو شکل پولی پرداختیم که با واسطه گردش تفاوت دارند، این دو شکل عبارتند از مسکوک معلق و اندوخته راکد. شکل اول، یعنی دگرگونی موقت مسکوکات به پول، موید آنست که در حوزه گردش، جزء دوم مدار ک - پ - ک، یعنی پ - ک که خرید باشد بایستی به یک سلسله خریدهای پشت سرهم تجزیه شود. اندوخته راکد یا ناشی از جدائی معامله ک - پ است که به پ - ک ادامه پیدا نمیکند، یا صرفاً "تکامل مستقل نخستین دگردیسی کالا یعنی پول است، یا آنکه شکل وجودی دست بدست گشته کلیه کالاها بعنوان چیزی متمایز از وسائل گردش است که معرف شکل همیشه قابل فروش کالا است. مسکوکات ذخیره و اندوخته‌های راکد تنها بعنوان وسائل غیر گردان تشکیل پول میدهند و تنها باین دلیل وسائل غیر گردانند که به گردش در نمیآیند. شکل متمایزی از پول که ما اکنون در نظر میگیریم، گردش کرده یا داخل در گردش میشود و لیکن بعنوان وسیله گردش عمل نمیکند. پول بعنوان وسیله گردش همواره وسیله خرید بوده است ولی در حال حاضر از آن لحاظ مورد استفاده قرار ندارد.

هنگامیکه پول در اثر اختکار شدن مبدل به تجسم ثروت اجتماعی انتزاعی و معرف مادی ثروت فیزیکی میشود این جنبه آن در روند گردش وظایف خاصی پیدا میکند. بگردش درآمدن پول بعنوان وسیله گردش ولذا بعنوان وسیله خرید مستلزم رود روئی هم زمان کالا و وسیله خرید میباشد، بعبارت دیگر اینکه یک ارزش واحد دوبار وجود پیدا میکند یکبار بصورت کالا در دست فروشنده و یکبار هم بصورت پول در دست خریدار، موجودیت همزمان دو معادل مزبور در دو قطب مخالف و تغییر مکان همزمان آنها یا دست بدست شدن متقابل آنها بنوبه خود مستلزم آنستکه فروشنده و خریدار فقط بعنوان صاحبان کالاهای واقعا " موجود در رابطه با یکدیگر قرار بگیرند، اما دگردیسی کالاها که در خلال آن اشکال متمایز مختلف پول تکامل می یابند، صاحبان کالاها را نیز دگرگون ساخته نقش اجتماعی ایراکه آنها در قبایل یکدیگر ایفا میکنند تغییر میدهد. دارنده کالاها طی دگردیسی کالاها بتعداد دفعاتی که کالا دستخوش تغییر میگردد یا پول در شکلی جدید ظاهر میگردد پوست عوض می کند. باین ترتیب صاحبان کالاها در ابتدا بصورت ساده صاحبان کالاها روبروی یکدیگر قرار میگیرند، سپس یکی از آنها مبدل به فروشنده و دیگری مبدل به خریدار میشود؛ بعد از آن هر یک بطرزی یک در میان مبدل به فروشنده و خریدار میگردد؛ آنگاه مبدل به محترک شده و در نهایت امر ثروتمند میگردد. باین مناسبت صاحبان کالاهائی که از روند گردش خارج میگرددند با صاحبان کالاهائی که تازه وارد روند گردش میشوند تفاوت دارند. اشکال مختلفی که پول در روند گردش بخود میگیرد در واقع تبلورات دگرگونی کالاها میباشد، دگرگونی ایکه بنوبه خود چیزی بجز بیان عینی مناسبات اجتماعی در حال تغییری نیست که طی آن صاحبان کالاها به مبادله میپردازند. در روند گردش، مناسبات تازه مبادلاتی پدیدار میشود و صاحبان کالاها که معرف این مناسبات تغییر یافته اند خصوصیات اقتصادی جدیدی کسب می کنند، بهمین طریق هم

پول در درون حوزه گردش داخلی مبدل به [پول] اسمی میگردد و قطعه کاغذی که معرف طلاست نادر میشود بعنوان پول عمل نماید، از اینجهت خریدار یا فروشنده‌ای که بعنوان نماینده پول یا کالاها پا پیش می گذارد - یعنی کسی که معرف پول آینده یا کالاهای آینده است - بتوسط همان روند قادر میگردد بعنوان خریدار یا فروشنده حقیقی عمل نماید.

کلیه اشکال متمایزی که بوسیله طلا بعنوان پول تکامل یافته اند چیزی بجز تظاهرات جنبه‌های نهفته در دگردیسی کالاها نمیباشند، لیکن این جنبه‌های نهفته در دگردیسی کالاها، در گردش ساده پول، در پول همچنانکه بعنوان سکه و در مدار ک - پ - ک بمثابه یک وحدت دینامیک ظاهر میشود شکل جداگانه‌ای بخود نگرفتند، در غیر اینصورت این جنبه‌های نهفته در دگردیسی کالاها فقط بصورت امکانات بالقوه‌ای پدیدار میشدند چنانکه مثلاً "توقف دگردیسی کالاها باین صورت ظاهر گردید، دیدیم که کالا در جریان معامله ک - پ بعنوان یک ارزش مصرفی حقیقی و یک ارزش مبادله‌ای اسمی با پول بعنوان یک ارزش مبادله‌ای حقیقی و تنها ارزش مصرفی اسمی در رابطه قرار داده میشود. فروشنده از طریق انتقال مالکیت کالا بعنوان ارزش مصرفی، ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی پول را به تحقق می رساند. در مقابل آن خریدار از طریق انتقال مالکیت پول بعنوان ارزش مبادله‌ای، ارزش مصرفی و قیمت کالا رابه تحقق می رساند. باین مناسبت کالا و پول با یکدیگر عوض میکنند. روند پر تحرک این آنتی تز قطبی دو جانبه بنوبه خود در حین عمل دو پاره میشود. فروشنده عملاً " مالکیت کالا را انتقال میدهد ولیکن قیمت آنرا آنهم فقط اسماً" به تحقق می رساند، وی کالا را به قیمتش فروخته است ولیکن قیمت آن تنها در آینده، در موعدی که از قبل تعیین گردیده تحقق خواهد یافت. خریدار بعنوان نماینده پول آینده مبادرت به خرید میکند حال آنکه فروشنده بعنوان صاحب کالائی که همانجا و در همان لحظه موجود است مبادرت به فروش مینماید. از طرفی فروشنده عملاً " کالا را بعنوان ارزش مصرفی تسلیم میکند بدون آنکه واقعا " قیمت آنرا تحقق بخشیده باشد؛ از طرف دیگر خریدار عملاً " پول خود را در ارزش مصرفی کالا به تحقق می رساند بدون آنکه پول را بعنوان ارزش مبادله‌ای عملاً " تسلیم نموده باشد. همانطور که قبلاً " پول بوسیله علامت ارزش معرفی میشد اکنون هم بطور سمبولیک بوسیله خود شخص خریدار معرفی میگردد. همانطور که در سابق علامت ارزش بعنوان یک سمبول عام لزوم ضمانت دولت و نرخی قانونی را ایجاب مینمود همانطور هم اکنون خریدار بعنوان یک سمبول شخصی موجب پیدایش قراردادهای خصوصی و قانوناً " نافذ در میان صاحبان کالاها میشود.

بالعکس، پول در معامله پ - ک میتواند بعنوان یک وسیله حقیقی خرید دست بدست شود و باین ترتیب قبل از آنکه ارزش مصرفی پول به تحقق برسد یا کالا تسلیم شود قیمت کالا را به تحقق برساند. این عمل بعنوان مثال در شکل متداول پیش پرداخت صورت میگیرد همچنین در شکل پرداختی که حکومت انگلستان از بابت خرید تریاک از رعایای هندی مورد استفاده قرار میداد و شکلی که تاجار خارجی ساکن روسیه در خرید اجناس تولید شده در آن کشور بکار میبردند، پول در اینگونه موارد تنها در قالب آشنای وسیله خرید عمل میکند و لذا محتاج هیچگونه تعریف تازه* یا بحث بیشتری نمیشد. ما در رابطه با شکل تغییر یافته‌ای که دو معامله پ - ک - ک -

پ در اینجا بخود میگیرند تنها به ذکر این نکته اشاره می کنیم که تمایز کالا " موهومی خرید و فروش آنطور که مستقیماً در گردش ظاهر میشود اکنون بدلیل آنکه در یک مورد فقط پول وجود دارد و در مورد دیگر فقط کالا، مبدل به تمایزی حقیقی میشود؛ بهر صورت در هر یک از آن دو تنها [حرکت] انتهای عملاً موجود بوده که از آن حرکت بعدی آغاز میشود، علاوه بر آن هر دو شکل مزبور در یک چیز مشترکند و آن اینست که بنابه تصمیم مشترک خریدار و فروشنده، یک معادل در هر یک از آن دو شکل موجود میباشد، تصمیمی که آنها در مقابل یکدیگر ملزم نموده بشکل قانونی متمایزی در میآورد.

فروشنده و خریدار مبدل به طلبکار و بدهکار میگردند. حال آنکه صاحب کالا بعنوان پاسدار اندوخته را کد شخصیتی مضحک داشت. اکنون وی موجودی وحشتناک میشود زیرا در نظر وی نه خودش بلکه همسایه اش تحمسی از مقدار پول معینی است، وی نه خودش را بلکه همسایه اش را مبدل به شهید راه ارزش مبادله ای میکند. آدم معتقد دیروز مبدل به طلبکار امروز میشود^{۲۱} و از مذهب برگشته به علم تفسیر قانون روی میآورد.

" من اینجا بر سر تعهد خود می ایستم! " ۲۱

پول در ابتدا در شکل تغییر یافته ک - پ که در آن شکل، کالا موجود بوده و پول فقط نمایندگی میشود، بعنوان مقیاس ارزش عمل میکند، ارزش مبادله ای کالا بر حسب پول بعنوان مقیاس سنجش آن ارزیابی میشود، اما ارزش مبادله ای یک بوسیله قرارداد، یعنی قیمت ارزیابی میشود فقط در ذهن فروشنده نبوده بلکه مقیاس سنجش بدهی های خریدار نیز میباشد. دوما " پول در اینجا بمتابه وسیله خرید عمل میکند. هر چند که این موجودیت آینده آنست که سایه خود را پیش روی آن میاندازد زیرا این موجودیت آینده آنست که باعث حرکت کالا از دست فروشنده بدست خریدار میشود. پول در روز تسویه حساب قرارداد داخل در گردش میشود زیرا [در این روز است که] از دست خریدار سابق آن به دست فروشنده سابق آن منتقل میشود، ولیکن پول بعنوان وسیله گردش یا وسیله خرید یا به حوزه گردش نمیگذارد، پول این وظایف را قبل از آنکه بوجود آمده باشد انجام داده است و وقتی در صحنه ظاهر میگردد که از انجام این وظایف فارغ شده باشد، پول بعنوان تنها معادل شایسته کالا، بعنوان تجسم مطلق ارزش مبادله ای، بعنوان خاتم روند مبادله، خلاصه بعنوان پولی که بمنزله وسیله عام پرداخت است داخل در گردش میشود. پول در «اتیکه» بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند بصورت کالای مطلق ظاهر میشود و نه مانند اندوخته را که در خارج از حوزه گردش بلکه در داخل آن باقی می ماند، بهنگام بحرانهای تجاری تفاوت بین وسیله خرید و وسیله پرداخت بطرز نامطلوبی بسیار بارز میشود.*

هنگامیکه محصول متعلق به صاحب کالا برای وی جنبه ارزش مصرفی نداشته و بایستی از طریق انتقال به دیگری مبدل به ارزش مصرفی شود، تبدیل محصولات به پول در حوزه گردش برای صاحب کالا دراصل بصورت یک ضرورت فردی درمیآید، بهر حال برای آنکه صاحب کالا بتواند در سر موعد قرارداد چیزی پرداخت نماید بایستی کالاهای خود را به فروش رسانده باشد، باین ترتیب تکامل روند گردش بدون توجه به احتیاجات فردی صاحب کالا عمل فروش را برای وی بصورت

یک ضرورت اجتماعی در میآورد، وی بعنوان خریدار سابق کالاها برای بدست آوردن پول - نه بعنوان وسیله خرید بلکه بعنوان وسیله پرداخت، بعنوان شکل مطلق ارزش مبادله ای - مجبوراً مبدل به فروشنده کالاها می شود، تبدیل کالاها به پول بعنوان یک عمل اختتامی، یا نخستین دگردیسی کالاها بعنوان هدف نهائی که در انباشت اندوخته را کد بصورت هوای دل صاحب کالا ظاهر میگردد اکنون مبدل به عملی اقتصادی میشود، انگیزه و محتوای فروش بخاطر انجام عمل پرداخت متضمن محتوای روند گردش است، محتوایی که زائیده قالب آنست.

کالا در این نوع فروش از مکانی به مکان دیگر حرکت میکند با وجود آنکه دگردیسی اول آن، یعنی تبدیل آن به پول معوق میماند، با اینحال در طرف دیگر - قبل از آنکه دگردیسی اول صورت گیرد، یعنی قبل از تبدیل شدن کالاها به پول - دگردیسی دوم انجام میگردد، یعنی پول مجدداً مبدل به کالا میشود. لذا در این مورد چنین استنباط میشود که دگردیسی اول بعد از دگردیسی دوم واقع میشود، از اینرو پول، یعنی شکل کالا در اولین دگردیسی آن جنبه متمایز تازه ای کسب میکند، پول، یعنی تکامل مستقل ارزش مبادله ای، دیگر مرحله واسطی از گردش کالا نبوده بلکه حاصل نهائی آن است.

نشان دادن اینکه چنین خریدهای نسبی - ایکه در آنها بین دو قطب معامله از لحاظ زمانی فاصله افتاده است - بر مبنای گردش ساده کالاها بطور خود بخودی تکامل میبایند احتیاجی به اثبات مفصل ندارد. در ابتدا در جریان گردش، بعضی از صاحبان کالاها بعنوان خریداران و فروشندگان مکرراً " بایکدیگر روبرو میشوند، وقوع این گونه رودرروئی های مکرر صرفاً " تصادفی باقی نمی ماند بطوریکه ممکن است مثلاً " کالاها را سفارش داد ولی تحویل آنها و پرداخت وجه المثل را به آینده موکول نمود. در این حالت عمل فروش فقط اسماً صورت میگردد، یعنی قانوناً، بدون حضور واقعی کالاها و پول. دو شکل پول، یعنی وسیله گردش و وسیله پرداخت تا اینجا هنوز یکسانند زیرا از یک طرف کالاها و پول جای خود را همزمان با یکدیگر عوض می کنند و از طرف دیگر پول صرف خرید کالاها نشده بلکه قیمت کالاها یکباره قبلاً " بفروش رسیده است را به تحقق می رساند. علاوه بر آن به سبب ماهیت خاص تعدادی از ارزشهای مصرفی، آنها نه باین دلیل واقعاً " انتقال میبایند که تسلیم طرف دیگر میشوند بلکه فقط باین دلیل که برای مدت معینی به قبض دیگری در میآیند، مثلاً " وقتی شخصی استفاده از خانه ای را برای مدت یکماه به دیگری میفروشد با وجود آنکه خانه در اول آن ماه تحویل داده میشود با اینحال ارزش مصرفی خانه تنها در انقضای مدت یکماه انتقال داده میشود. بدلیل آنکه در این مورد انتقال واقعی ارزش مصرفی و انتقال مالکیت حقیقی آن از لحاظ زمانی از یکدیگر فاصله گرفته اند، تحقق قیمت آن نیز بعد از تاریخ دست بدست شدن آن صورت خواهد گرفت. و بالاخره اینکه به سبب تفاوت های موجود در طول مدت زمان لازم برای تولید کالاهای مختلف، یک تولید کننده - قبل از آنکه تولید کننده دیگری نقش خریدار را بازی کند - بعنوان فروشنده قدم به بازار میگذارد، و چنانچه همان صاحبان کالا مکرراً " میادرت به خرید و فروش محصولات یکدیگر بنمایند، دو جنبه معامله به مقتضای شرایط تولید کالاهای آنها از یکدیگر جدا میگردد. این جدائی سبب پیدایش مناسبات طلبکار و بدهکار در میان صاحبان کالاها میشود.

این مناسبات میتوانند حتی قبل از پیدایش نظام اعتباری - هر چند که مبنای طبیعی آنند - به حد اعلای توسعه خود برسند ، بهر صورت بدیهی است که تکامل نظام اعتباری و در نتیجه تکامل شیوه تولید بورژوازی بطور کلی باعث افزایش نقش پول بعنوان یک وسیله پرداخت میشود و در مقابل نقشهای دیگر آن - یعنی وسیله پرداخت بودن و بدرجهای بیشتر عنصر احتکار بودن - را تضعیف می نماید ، بعنوان مثال در انگلستان ، سکه تقریبا " تماما " منحصر به حوزه تجارت خرده فروشی و معاملات کوچکی میشود که بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان صورت میگیرد ، حال آنکه پول بعنوان وسیله پرداخت بر حوزه معاملات تجاری بزرگ حاکم است . *

پول بعنوان وسیله عام پرداخت - هر چند در ابتدا فقط در درون حوزه گردش کالاها - تبدیل به کالای عام قرار دادها میگردد . ** ولی همچنانکه این وظیفه پول توسعه می یابد بتدریج کلیه اشکال دیگر پرداخت نیز به پرداخت پولی مبدل میشوند ، دامنه عمل پول بعنوان وسیله منحصر بفرد پرداخت نشان دهنده عمق و وسعت تسلط ارزش مبادله‌ای بر تولید است . ***

حجم پول در گردش بعنوان وسیله پرداخت قبل از هر چیز بوسیله مقدار پرداختهای سر رسیده تعیین میگردد ، یعنی بوسیله مجموعه قیمت کالاهایی که بفروش رسیده‌اند ، نه کالاهایی که فرار است بفروش برسند آنچنانکه گردش ساده پول اقتضا می نماید ، حجم پولی که بوسیله مقدار پرداختهای سر رسیده تعیین میگردد توسط دو عامل دستخوش تغییر میشود ؛ عامل اول سرعتی است که یک سکه یک عمل را تکرار میکند ، یا تعداد پرداختهایی که تشکیل یک سلسله یوایی پشت سر هم رامیدهند ، مثل آنکه الف به ب می‌پردازد ، سپس ب به ج و قس علیهذا ، سرعت عمل مکرر یک سکه بعنوان وسیله پرداخت از یک طرف بستگی دارد به ارتباط میان مناسبات صاحبان کالاها با یکدیگر بعنوان طلبکاران و بدهکاران که در این مناسبات ، صاحب کالایی که در رابطه با یک شخصی طلبکار است در رابطه با دیگری بدهکار است ؛ و از طرف دیگر تابع فاصله زمانی ایستکه بین تاریخهای مختلف پرداختها فاصله میاندازد ، سلسله پرداختها ، یا سلسله دگردیسیهای اولی که پشت سر هم صورت می‌گیرد از لحاظ کیفی با سلسله دگردیسیهایی که توسط حرکت پول بعنوان وسیله گردش معرفی میشود ، تفاوت دارد . سلسله دوم نه فقط به صورت تسلسلی موقتی ظاهر میشود بلکه باین طریق است که یا به عرصه وجود میگذازد ؛ کالا نخست تبدیل به پول شده سپس مجددا " مبدل به کالا مکررد و باین ترتیب تبدیل به پول شدن کالای دیگر را میسر میسازد و قس علیهذا ؛ عبارت دیگر فروشنده‌ای خریدار شده و در نتیجه آن صاحب کالای دیگری مبدل به فروشنده میگردد ، این تسلسل در جریان خود مبادله کالا بطرز تصادفی ظاهر میشود ، پولی که شخص الف به شخص ب می‌پردازد را شخص ج به شخص د و سپس توسط ج به دال پرداخت میگردد و قس علیهذا و بهمین منوال پرداختها بسرعت یکی بعد از دیگری صورت میگیرد - این رابطه خارجی چیزی نیست بجز تظاهری از رابطه اجتماعی ایکه از قبل موجود بوده است ، یک سکه باین دلیل دست بدست نمی‌گردد که بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند بلکه دلیل دست بدست گشتن آن اینست که این دستها قبلا " بیکدیگر متصل شده‌اند . باین مناسبت سرعت پول بعنوان وسیله پرداخت بمراتب بیشتر از سرعت پول بعنوان مسکوک یا وسیله خرید در ادغام فرد در روند گردش ملحوظ است .

مجموعه قیمت خریدها و فروشهای همزمان و در نتیجه از لحاظ مکانی مجاور بیکدیگر عبارت از حدی است که سرعت پول رایج نمیتواند فراتر از آن حد جانشین حجم آن گردد ، ولی وقتی پول بعنوان وسیله پرداخت عمل می‌کند این مانع دیگر وجود ندارد ، چنانچه پرداختهای سر رسیده بطور هم‌زمان در یک مکان تمرکز یابد - که در ابتدا خود بخود در کانونهای عمده گردش کالا صورت میگیرد - پرداختها نظیر کمیت‌های مثبت و منفی با یکدیگر پابپا¹ میشوند ؛ شخص الف که به شخص ب مقروض است ممکن است در همین موقع مبلغی از شخص ج دریافت کند و قس علیهذا ، باین ترتیب مقدار پول لازم بعنوان وسیله پرداخت نه به مجموعه مبالغ پرداختی که در یک‌زمان بسر می‌رسند بلکه به درجه تمرکز آنها و میزان مانده حاصل از پابپا کردن مبالغ منفی و مثبت با یکدیگر بستگی پیدا می‌کند ، حتی اگر نظام اعتباری هم تکامل نیافته باشد وسائل مخصوصی برای این نوع مانده‌گیری تعبیه می‌گردد همچنانکه در روم باستان تعبیه شده بود ، ولی توجه به این وسائل در اینجا همان قدر نامربوط است که توجه به تاریخ سر رسید دیون که در میان یک قشر از مردم کشوری متداول است . در اینجا فقط باین نکته اشاره می‌کنیم که بررسی پژوهشگرانه تاثیر تاریخ سر رسید دیون بر تغییرات متناوب مقدار پول در گردش ، تنها در این اواخر صورت گرفته است .

زمانیکه پرداختها بعنوان مقادیر مثبت و منفی با یکدیگر پابپا میگردند احتیاجی به حضور واقعی پول نیست ، پول در اینجا صرفا " بعنوان مقیاس ارزش نسبت به هم قیمت کالا و هم اندازه دیون متقابل عمل می‌کند ، باین ترتیب ارزش مبادله‌ای قطع نظر از موجودیت اسمی اش در این مورد حتی به شکل یک علامت ارزش هم وجودی مستقل کسب نمی‌کند ، به عبارت دیگر پول مبدل به پول اسمی صرفا " شمارشی میشود ، از اینرو پولی که بعنوان وسیله پرداخت عمل می‌کند حاوی یک تضاد است ؛ از یک طرف وقتی پرداختها معادل یکدیگرند ، پول صرفا " بعنوان یک مقیاس اسمی عمل میکند ؛ از طرف دیگر زمانی که پرداختهای واقعی بایستی صورت گیرد ، پول نه بعنوان یک وسیله موقت گردش بلکه بعنوان جنبه ایستای معادل عام ، بعنوان کالای مطلق و خلاصه بعنوان پول داخل در گردش میشود ، در جائیکه سلسله پرداختها و نظامی ساختگی برای تعدیل آنها بوجود آمده باشد هرگونه اختلالی که سیلان پرداختها را بزور مختل نماید و مکانیسم تعادل آنها را با یکدیگر بهم بزند ، بطرزی ناگهانی پول را از قالب نامشخص² و مبهمی³ که بعنوان مقیاس ارزش بخود گرفته در می‌آورد و به پول نقد یا وسیله پرداخت تبدیل می‌کند .

تحت شرایط تولید بورژوازی پیشرفته ، زمانیکه صاحب کالامتهاست که تبدیل به سرمایه دار گردیده است و آدام اسمیت خود را می‌شناسد و بطرز استهزاء آمیزی به این فکر باطل پوزخند می‌زند که فقط طلا و نقره تشکیل دهنده پول میباشند یا آنکه پول بهر صورت بعنوان شکلی متمایز از کالاهای دیگر کالاهاییست مطلق - پول بطور ناگهانی نه بعنوان واسطه گردش بلکه یکبار دیگر بعنوان تنها شکل مناسب ارزش مبادله‌ای ، بعنوان شکل منحصر بفرد ثروت ، درست نظیر آنچه یک محتکر در آن می‌بیند ظاهر میشود ، اینکه پول تنها تجسم ثروت است خود را در تقلیل ارزش واقعی و

بی ارزشی کلیه ثروت‌های فیزیکی نشان می‌دهد، نه در تقلیل ارزش صرفاً "کاذب نظیر آنچه در نظام پولی موجود است، این مرحله‌بخصوص از بحران‌های بازار جهانی بحران پولی خوانده میشود، این‌حد اعلای حسن¹ تنها شکلی از ثروت که مردم در اینگونه مواقع برای بدست آوردنش سر و دست می‌شکنند پول است، پول نقد و تمام کالاهای دیگر - درست بخاطر آنکه ارزش‌مصرفی میباشند - بی مصرف و بازیچه جلوه میکنند یا بقول دکتر مارتین لوتر² "ما چیزی بجز زینت‌آلات و حرص شکم‌نمیباشند، این تحول ناگهانی نظام اعتباری به نظام پولی به وحشت واقعی موجود، ترس‌تئوریک می‌افزاید و عوامل روند گردش را بوسیله راز فاش نشدنی موجود در پیرامون روابط خود آنها* مرعوب می‌نماید.

پرداخت‌ها به نوبه‌خود لزوم وجوه ذخیره، یعنی انباشت پول بعنوان وسیله پرداخت رابوجود می‌آورند، تشکیل وجوه ذخیره - بی شباهت به عمل احتکار - دیگر نسبت به [حوزه] گردش، یک فعالیت خارجی یا نظیر ذخیره مسکوکات بصورت یک رکود صرفاً "تکنیکی سکه‌ها بنظر نمی‌آید، بلکه برعکس، پول بایستی بتدریج انباشته شود تا در مواعد معینی درآینده که موعد پرداختها سر می‌رسند در دسترس باشد. بنابراین با وجود آنکه با رشد تولید بورژوازی شکل انتزاعی احتکار که بمثابة ایجاد ثروت تلقی میگردد کاهش مییابد با اینحال شکل احتکاری که توسط خود روند مبادله ضرورت پیدا می‌کند افزایش مییابد، یک قسمت از ثروتی که عموماً "در حوزه گردش کالا انباشته میشود بطرف وجوه ذخیره وسیله پرداخت کشیده میشود، هر چه تولید بورژوازی پیشرفته‌تر باشد این وجوه بیشتر به کمترین حد ممکن خود می‌رسند، رساله لاک در زمینه پائین آوردن نرخ بهره* * حاوی اطلاعات ارزنده‌ای درباره اندازه این وجوه ذخیره در زمان وی میباشد. این نوشته نشان میدهد که چگونه نسبت بسیار فاحشی از پول در گردش در انگلستان درست در زمانیکه بانکداری پا میگرفت، بوسیله ذخیره‌های وسیله پرداخت جذب گردید.

قانون مربوط به مقدار پول در گردش، بصورتی که از بررسی ساده پول بر می‌آید بمیزان زیادی بوسیله گردش وسیله پرداخت تغییر داده میشود، در صورتیکه سرعت پول هم بعنوان وسیله گردش و هم بعنوان وسیله پرداخت معلوم باشد، مجموعه پول در گردش طی یک دوره بخصوص بوسیله مبلغ کل قیمت کالاهائی که قرار است تحقق یابند، [] بعلاوه [] مبلغ کسل پرداختهائی که موعدشان در این دوره بسر می‌رسد، منهای پرداختهائی که با یکدیگر پایبند میشوند تعیین میگردد، البته این امر بهیچ وجه تأثیری بر اصل کلی که مقدار پول در گردش را تابع قیمت کالاها میدانند، نمیگذارد زیرا مجموعه کل پرداختها خود بوسیله قیمت‌های قید شده در قراردادها تعیین میگردد. به‌صرفت بدیهی است که مجموعه قیمت کالاهای در گردش در یک دوره معین، مثلاً "یک‌روز بهیچ وجه همسنگ حجم پولی نیست که در آن روز در گردش بوده است حتی با فرض اینکه در سرعت گردش و روشهای اقتصادی پرداخت تعیمی حاصل نشده باشد، علت آنهم اینست که قیمت مقداری از کالاهائیکه در گردش میباشند بعد از انقضای این دوره تحقق مییابد،

و مقداری از پول در گردش مربوط به کالاهائی میگردد که مدت‌ها پیش حوزه گردش را ترک کرده‌اند، این مبلغ پول نیز بنوبه خود به ارزش پرداختهائی بستگی دارد که در این روزمعدشان سر میرسد، هر چند که قراردادهای مربوط به آنها در تاریخهای کاملاً "متفاوتی منعقد گردیده است.

دیدیم که تغییر ارزش طلا و نقره تأثیری در وظیفه آنها بعنوان مقیاس ارزش و پول شمارشی ندارد. ولی این تغییرات در رابطه با پول احتکار شده اهمیت بسزائی پیدا میکنند زیرا با بالا و پائین رفتن ارزش طلا و نقره ارزش اندوخته راکد طلا و نقره بالا و پائین می‌رود، این تغییرات در رابطه با پول بعنوان وسیله پرداخت اهمیت بس عظیم‌تری می‌یابند، پرداخت در موعدی بعد از تاریخ فروش کالاها صورت میگیرد؛ یعنی آنکه پول در دو دوره مختلف دو وظیفه متفاوت انجام میدهد، در ابتدا بعنوان مقیاس ارزش عمل میکند و سپس بعنوان وسیله پرداخت متناسب با این مقیاس، چنانچه در این اثناء در ارزش فلزات قیمتی با مدت کار لازم برای تولید آنها تغییری داده شود همان مقدار طلا یا نقره وقتی بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند، ارزش بیشتر یا کمتر از وقتی خواهد داشت که بهنگام عقد قرارداد بعنوان مقیاس ارزش عمل کرده است. عملی که یک کالای خاص نظیر طلا یا نقره بعنوان پول یا ارزش مبادله‌ای‌ای که شکل مستقلی بخود گرفته‌است، انجام میدهد در اینجا با ماهیت کالای خاصی که ارزش آن بستگی به تغییرات هزینه تولید آن دارد در تضاد می‌افتد، مشهور است که تنزل ارزش فلزات قیمتی در اروپا انقلاب اجتماعی عظیمی راباعت گردید، همانطور که جمهوری روم باستان در مرحله‌ای ابتدائی از تاریخ خود انقلاب معکوسی بخود دید که در اثر ترقی ارزش مس - فلزی که قروض رومیان تنگدست برحسب آن پرداخت میشد - رخداد، حتی بدون بررسی بیشتر تأثیر نوسانات ارزش فلزات قیمتی بر نظام اقتصاد بورژوازی، واضح است که تنزل ارزش فلزات قیمتی بنفع بدهکاران و بضرر طلبکاران است در حالیکه ترقی ارزش آنها بنفع طلبکاران و بضرر بدهکاران میباشد.

پ. پول جهانی

پول در ابتدا با بیرون رفتن از گردش و احتکار شدن و سپس با ورود به گردش بعنوان وسیله غیرگردان و بالاخره بادر هم شکستن موانع گردش داخلی بقصد انجام وظیفه بعنوان معادل عام در عالم کالاها، تبدیل به پول میگردد، پولی که از مسکوکات متمایز است، پول باین ترتیب بدل به پول جهانی میشود.

همانطور که در ابتدا اوزان متداول فلزات قیمتی بعنوان مقیاسهای ارزش بکار برده میشدند همانطور هم در بازار جهانی ارزشهای صوری پولی مجدداً "به ارزشهای صوری اوزان مربوطه تبدیل میگردد. همانطور که بیشکلی فلز خام¹ شکل اولیه وسیله گردش بود و شکل مسکوک در

اصل نشانه رسمی ارزش فلزی آن بود، همانطور هم فلز قیمتی‌ایکه بعنوان سکه عام مورد استفاده قرار میگیرد شکل و انگ خاص خود را ترک کرده بقالب خنثی^۱ شمش باز میگردد؛ یعنی وقتی سکه‌های ملی نظیر امپریال روسی، تالر مکزیک و لیره طلای انگلیسی در خارج از کشور بگردش درآیند عناوین آنها اهمیت خود را از دست داده آنچه به آنها ارزش می بخشد ماده سازنده‌شان میباشد. و بالاخره فلزات قیمتی بعنوان پول بین‌المللی یکبار دیگر وظیفه ابتدائی وسیله مبادله بودن را انجام میدهند؛ وظیفه‌ای که نظیر خود مبادله کالا در اصل در نقاط تماس جماعات اولیه مختلف با یکدیگر و نه در داخل این جماعات پدید آمد. پول در انجام وظیفه بعنوان پول جهانی به شکل طبیعی ابتدائی خود باز میگردد. پول وقتی مبادرت به ترک حوزه گردش درون یک کشور می‌کند، پوسته اشکال بخصوصی که بواسطه توسعه مبادله در نواحی بخصوص، یا اشکال محلی‌ایکه بعنوان مقیاس ارزش - مسکوک، پول خورد و علامت ارزش - بخود گرفته است را می‌اندازد.

دیدیم که در گردش داخلی تمام کشورها تنها یک کالا بعنوان مقیاس ارزش بکار برده میشود. ولی از آنجائیکه در یک کشور طلا این وظیفه را بعهده دارد و در کشوری دیگر نقره، در بازار جهانی معیار ارزش مضاعفی برسمیت شناخته شده است و کلیه وظایف پول نیز مضاعف شده است. تسعیر ارزشهای کالاها از قیمت‌های طلا به قیمت‌های نقره و بالعکس همواره تابع ارزش نسبی این دو فلز با یکدیگر است؛ این ارزش نسبی بطور مستمر تغییر کرده باین مناسبت تعیین آن نیز بصورت یک روند مستمر در می‌آید، در تمام کشورها صاحبان کالاها برای انجام تجارت خارجی مجبور به استفاده متناوب از طلا و نقره میباشند، باین ترتیب فلز رایج بعنوان پول کشور را با فلز مورد احتیاجی که در کشور دیگر بعنوان پول رایج است مبادله می‌نمایند، لذا تمام کشورها طلا و نقره را بعنوان پول جهانی بکار می‌برند.

طلا و نقره در حوزه گردش بین‌المللی کالاها نه بعنوان وسیله گردش بلکه بعنوان وسیله مبادله جهانی ظاهر میشوند، وسیله مبادله جهانی صرفاً بعنوان وسیله خرید و وسیله پرداخت عمل میکند، دو شکلی که قبلاً به توصیف آنها پرداختیم لیکن روابط این دو با یکدیگر در بازار جهانی عکس آنچیزی است که قبلاً دیدیم. پول زمانیکه در حوزه گردش داخلی بعنوان مسکوک بکار برده میشود - یعنی بعنوان حلقه واسط و وحدت پوپای ک - پ - ک یا فقط بعنوان شکل موقت ارزش مبادله‌ای در حین حرکت دائمی کالاها بکار برده میشود - منحصرأ بعنوان وسیله خرید عمل میکند. در بازار جهانی عکس این مورد اتفاق می‌افتد. در اینجا طلا و نقره در صورتیکه تبادل آنها با یکدیگر تماماً یکطرفه باشد و لذا خرید از فروش مجزا گردد، بعنوان وسیله خرید عمل می‌کنند. مثلاً "داد و ستد مرزی در کباختا مطابق مفاد عهدنامه^{۲۲} در حقیقت پایبای مقرر گردیده است که در آن نقره تنها بعنوان مقیاس ارزش بکار رفته است. جنگ ۵۸ - ۱۸۵۷^{۲۳} چینی‌ها را ترغیب به فروختن نمود بدون آنکه در ازایش مبادرت به خرید بنمایند، باین دلیل نقره ناگهان بعنوان وسیله خرید ظاهر گشت. روسها بخاطر رعایت مفاد عهد نامه مزبور سکه‌های پنج فرانکی

1. Neutral

فرانسوی را مبدل به اجناس نقره‌ای خالص نموده بعنوان وسیله مبادله بکار بردند، نقره همیشه بعنوان وسیله خرید کشورهای اروپایی و آمریکا، از کشورهای آسیایی که آنرا بصورت اندوخته‌های راکد منجمد می‌کنند بکار برده است. علاوه بر آن فلزات قیمتی، زمانیکه تعادل متعارف موجود در مبادله کالاها بین دو کشور بطرز ناگهانی بهم میخورد - مثلاً "موقعی که خشکسالی یکی از آندو را وادار به خرید بیش از حد متعارف میکند - بعنوان وسایل خرید بین‌المللی بکار برده میشوند، و بالاخره اینکه فلزات قیمتی در کشورهای تولید کننده طلا و نقره که در آنها طلا و نقره محصولات مستقیم و کالا بوده و شکل تبدیل شده کالاها نمیباشند، بعنوان وسایل خرید بین‌المللی بکار برده میشوند. وظیفه‌ای که پول بعنوان وسیله خرید در پایبای نمودن طلب‌ها و بدهی‌های بین‌المللی انجام میدهد نیز با توسعه مبادلات کالائی مابین حوزه‌های گردش ملل مختلف توسعه می‌یابد.

گردش بین‌المللی نیز نظیر گردش داخلی نیازمند مقادیر دائماً در تغییر طلا و نقره میباشد. تمام کشورها بخشی از اندوخته‌های راکد انباشته شده خود را بعنوان وجه ذخیره پول جهانی - که بمقتضای نوسانات موجود در مبادله کالائی گاهی کم و گاهی زیاد میشود - مورد استفاده قرار میدهند.* علاوه بر حرکات پول جهانی که بین حوزه‌های گردش ملل در رفت و آمد است، حرکت دیگری وجود دارد و آن حرکت عمومی پول جهانی است؛ نقاط آغاز حرکت عبارتند از منابع تولیدی که طلا و نقره از آن منابع بجهت‌های گوناگون کلیه بازارهای جهانی جریان می‌یابند. باین ترتیب طلا و نقره بعنوان کالا در حوزه گردش جهانی وارد شده و قبل از رسیدن به محیط گردش داخلی، به نسبت مدت کار نهفته در آنها با معادله‌های کالائی مبادله میگردند. باین مناسبت آنها قبل از آنکه در این محیط‌ها ظاهر گردند دارای ارزش معینی میباشند، بنابراین ارزش نسبی آنها بطوری یکنواخت تحت تاثیر هر ترقی یا تنزل هزینه‌های تولیدشان قرار گرفته و کاملاً مستقل از درجه‌ای میباشند که حوزه‌های گردش ملل مختلف به جذب طلا و نقره میردازند. یک شاخه از جریان فلزی که در محوطه بخصوصی از عالم کالاها جمع میشود بلافاصله بعنوان جانشین سکه‌های سافیده شده وارد در [حوزه] گردش داخلی میشود؛ شاخه دیگری از آن بسمت مخازن متعددی رانده میشود که در آن سکه‌ها، وسایل پرداخت و پول جهانی انبار میشوند؛ شاخه سوم بمصرف ساختن اجناس تجملی رسیده و بقیه در نهایت امر مبدل به اندوخته‌های راکد میگردند. در جائیکه شیوه تولید بورژوازی به مرحله پیشرفته‌ای رسیده است تشکیل اندوخته‌های راکد به کمترین میزان که شاخه‌های مختلف روند گردش برای عمل آزادانه مکانیسم خود بدان نیازمندند تقلیل می‌یابد، چنین اندوخته‌های راکد تحت این شرایط بجز ثروتی که عاقل و باطل افتاده باشد چیز دیگری نیستند مگر آنکه معرف مازاد موقتی مانده پرداختها، حاصل بهم خوردن مبادله بین محصولات و بنابراین کالاهای باشند که در نخستین دگرگونی خود انجماد حاصل نموده‌اند.

همانطور که در ثنوری، طلا و نقره بعنوان پول، کالاهای عام میباشد همانطور هم پول جهانی شکل وجودی مناسبی از برای کالای عام است، بهمان نسبتی که کلیه کالاها با طلا و نقره مبادله میگردند، طلا و نقره هم مبدل به شکل تبدیل یافته کلیه کالاها شده و از اینرو مبدل به کالاهای میگردند که در سطح جهانی قابل مبادله میباشند، آنها بعنوان تجسم مدت کار عام تا

آن درجه تحقق می یابند که مبادله محصولات کار مشخص با یکدیگر عالم گیر می شود. آنها به تناسب رشد سلسله معادله های بخصوصی که تشکیل دهنده حوزه های مبادله آنها می باشد، مبدل به معادله های عام میگردند. ارزش مبادله ای کالاها بدلیل آنکه در گردش بین المللی در سطح جهانی تکامل مییابد، بعنوان پول جهانی بصورت تبدیل شده به طلا و نقره ظاهر میگردد. از آنجائیکه کشورهای صاحب کالا بخاطر مصنوعات قابل تبدیلیشان بیکدیگر و تجارت همه جانبه شان، طلا را تبدیل به پول مورد نیاز خود نموده اند در نظرشان صنعت و تجارت چیزی جز وسیله ای برای بیرون کشیدن پول - در قالب طلا و نقره - از بازار جهانی نمیباشد. باین ترتیب طلا و نقره بعنوان پول جهانی نه تنها حاصل گردش جهانی کالاها بلکه وسیله بسط دامنه آن نیز میباشند. همانطور که کیمیاگران در پی ساختن طلا، از خدمت خود به اعتلای شیمی اطلاعی نداشتند همانطور هم صاحبان کالاها که در صد دیافتن شکل سحرآمیز کالا پنداز سرچشمه های بوجود آمدن صنعت جهانی و تجارت جهانی بی خبرند، طلا و نقره با تحقق بازار جهانی در مفهوم پولی خود به ایجاد بازار جهانی کمک می کنند. تاثیرات سحرآمیز آنها بهیچ وجه بطولیت جامعه بورژوازی محدود نشده بلکه حاصل محتوم راه معکوسی است که کار اجتماعی خود آنها در مقابل نمایندگان عالم کالاها ظاهر میشود؛ دلیل آنهم تاثیر فوق العاده ایست که کشف طلا در برخی از نواحی جدید بر تجارت بین المللی اواسط قرن نوزدهم باقی گذاشت.

همانطور که پول به پول بین المللی تحول مییابد همانطور هم صاحب کالا مبدل به یک جهان وطن میشود. مناسبات جهان وطنانه انسانها با یکدیگر در اصل تنها مشمول مناسبات آنها بعنوان صاحبان کالاها میگردد. کالاها بالنفسه نسبت به کلیه موانع مذهبی، سیاسی، ملی و زبانی بی تفاوت میباشند. زبان جهانی آنها مانا قیمت و چسب مشترکشان همانا پول است. پایبای تحول پول بین المللی در مقابل مسکوکات ملی، جهان وطنی - یعنی آئین منطق عملی - صاحب کالا نیز در مقابل تعصبات سنتی، مذهبی، ملی و نظایر آن که موجب کنندی روند سوخت و ساز بشری میشوند، تحول می یابد. صاحب کالا در مییابد که ملیت چیزی نیست "بجز انگ سکه طلا"، زیرا همان مقدار طلائی که بشکل عقاب امریکائی وارد انگلستان میشود تبدیل به لیره طلا میشود، سه روز بعد بعنوان ناپلئونی در پاریس بگردش انداخته میشود و چند هفته دیگر میتوان آنرا بصورت دوکا در ونیز مشاهده نمود. اندیشه والائی که سراسر جهان در نزد وی در آن خلاصه میشود همانا تصور یک بازار است، آنهم بازاری جهانی.*

۴- فلزات قیمتی

درابتداء روند تولید بورژوازی، پول رایج فلزی را بعنوان یک وسیله موجود و حاضر آماده ای در اختیار میگردد که اگر چه بتدریج تجدید سازمان یافته ولیکن ساختمان اصلی آن همچنان حفظ شده است. این مسئله که چرا طلا و نقره نه هیچ کالای دیگری بعنوان ماده سازنده پول مورد استفاده قرار میگیرد خارج از محدوده نظام بورژوازی است. لذا ما فقط به ذکر خلاصه ای از جنبه های مهم آن می پردازیم.

بدلیل آنکه خود مدت کار عام قادر به نشان دادن تنها تفاوت های کمی می باشد، شیئی که قرار است بعنوان تجسم خاص آن برسمیت شناخته شود بایستی قادر به بیان صرفاً "تفاوت های کمی باشد، باین ترتیب کیفیت یکسان و یکپارچه آن پیش فرض قرار داده میشود. چنانچه بخواهیم کالائی بعنوان مقیاس ارزش عمل کند، این نخستین شرطی است که بایست انجام شود. اگر بخواهیم بعنوان مثال کلیه کالاها را برحسب تعدادی گاو، مقداری پوست، غله و غیره ارزیابی کنیم بایستی آنها را برحسب میانگین مطلوب گاوها، میانگین مطلوب پوستها و غیره اندازه گیری نمائیم زیرا بین یک گاو با گاو دیگر، یک مقدار غله با مقدار دیگر آن، یک پوست با پوست دیگر تفاوت های کیفی وجود دارد. از طرف دیگر طلا و نقره بعنوان عناصر ساده همواره متحدالشکل بوده در نتیجه مقادیر مساوی از آنها دارای ارزشهای مساوی میباشند.* کالائی که قرار است بعنوان معادل عام مورد استفاده قرار گیرد بایستی حائز شرط دیگری باشد که مستقیماً "از وظیفه ارائه تفاوت های صرفاً کمی ناشی میشود. این شرط عبارتست از قابلیت تقسیم آن به هر تعداد اجزاء مورد نظر و امکان ترکیب مجدد این اجزاء با یکدیگر بطوریکه پول شمارشی را نیز بتوان بشکلی ملموس عرضه نمود. طلا و نقره بطرز استثنائی دارای این کیفیات میباشند.

طلا و نقره بعنوان وسیله گردش از این جهت بر کالاهای دیگر مزیت دارند که وزن مخصوص زیاد - یعنی وزن زیاد در حجمی نسبتاً کم - آنها از جهت در برداشتن مدت کار بیشتر، یعنی ارزش مبادله ای زیاد در حجمی نسبتاً کم، توسط وزن مخصوص اقتصادی آنها جبران میشود. این مزیت، نقل و انتقال، یعنی دست بدست گشتن آنرا از کشوری به کشور دیگر تسهیل میکند و طلا و نقره را قادر میسازد بهمان سرعتی که ظاهر میشوند از نظرها ناپدید گردند - خلاصه اینکه این کیفیات باعث تحرک فیزیکی آنها میشود، تحرکی که شرط مطلقاً "ضروری¹ کالائی است که بایستی بعنوان متحرک ابدی² روند گردش مورد استفاده قرار گیرد.

ارزش خاص بسیار زیاد فلزات قیمتی، دوام و فسادناپذیری نسبی آنها و اینکه در مجاورت هوا اکسید نمی‌شوند و علی‌الخصوص طلا در هیچ اسیدی بجز تیزاب سلطانی^۱ حل نمی‌شود، خواص فیزیکی‌ای می‌باشند که فلزات قیمتی را مقبول طبع اندوخته راکد می‌کنند. پیترمارتر^۲ که ظاهراً "علاقه‌سزای به شکلات دارد در مورد کپس‌های کاکائویی که در مکزیک بعنوان نوعی پول بکار می‌رفت چنین می‌گوید:

"پول مبارکی که به بشر، نوشیدنی شیرین و مقوی‌ای عرضه می‌دارد و دارندگان معصوم آنرا از مرض لعنتی حرص‌مصون نگه‌میدارد، زیرا نه می‌توان آنرا برای مدتی طولانی احتکار نمود و نه در زمین چال کرد!" (De orbe nove Alcala, ۱۵۳۰، ۲۴)

فلزات بطور کلی اهمیت عظیم خود را در روند مستقیم تولید مدیون استفاده‌شان بعنوان ابزار تولید می‌باشند. طلا و نقره، قطع نظر از کمیابیشان، در مقایسه با آهن و حتی مس (بحالت سختی که قدما آنرا بکار می‌بردند) باین طریق قابل مصرف نمی‌باشند زیرا بسیار نرم بوده‌اند و لذا بحد بسیار زیادی فاقد کیفیتی می‌باشند که ارزش مصرفی فلزات بطور کلی نیازمند آنست، همانطور که فلزات قیمتی در روند مستقیم تولید، مصرفی ندارند همانطور هم بعنوان وسائل معیشت، یعنی بعنوان اجناس مصرفی، غیر ضروری بنظر می‌رسند. بنابراین هر مقدار از آنرا بنا به دلخواه خود می‌توان در روند گردش وارد نمود بدون آنکه فی حد ذاته لطمه‌ای به تولید و مصرف وارد آید، ارزش مصرفی فردی آنها تضادی با وظیفه اقتصادیشان ندارد. از طرف دیگر طلا و نقره نه تنها مازاد منفی، یعنی اشیاء غیر ضروری می‌باشند بلکه کیفیات بدبعشان آنها را ماده طبیعی تحمل، تزئین، زرق و برق، حواج اوقات بزم و خلاصه بیان مثبت و فور فوق‌العاده و ثروت می‌نماید، طلا و نقره بعبارتی بصورت شعاع‌های نور منجمد شده از اعماق زمین به بیرون می‌روند، ترکیب اصلی کلیه شعاع‌های نور بوسیله نقره انعکاس می‌یابد در حالیکه رنگ قرمز - این نشانه بالاترین قدرت - به تنهایی توسط طلا انعکاس پیدا می‌کند، حس رنگ متداول‌ترین شکل احساس زیبا پسندانه بطور اعم می‌باشد، جاکوب گریم^۳ ارتباط ریشه لغوی اسامی فلزات قیمتی را با رنگها در زبانهای مختلف هند و اروپایی در کتاب خود نشان داده است (نگاه کنید به " تاریخ زبان آلمانی ") .

و بالاخره بخاطر آنکه طلا و نقره را می‌توان از سکه به شمش، از شمش به اجناس تجملی و بالعکس تبدیل نمود - مزیتی که آنها از جهت محدود نشدن به شکل مفید بخصوصی که یکبار با آنها داده شده است بر کالاهای دیگر دارند - آنها را ماده طبیعی سازنده پول که بایستی دائماً از یک شکل به شکل دیگر درآید، می‌سازد.

1. Aqua regia
2. Peter Martyr
3. Jacob Grimm

طبیعت نه پول می‌سازد، نه بانکدار و نه نرخ مبادله. ولی از آنجائیکه در تولید بورژوازی، ثروت بعنوان یک معبود بایستی در ماده بخصوصی تبلور یابد، طلا و نقره تجسم مناسب آن می‌گردند. طلا و نقره طبیعتاً "پول نمی‌باشند، اما پول باقتضای طبیعتش از طلا و نقره تشکیل می‌یابد. از یک طرف طلا یا نقره بعنوان تبلور پول نه تنها محصول روند گردش است بلکه در عمل تنها محصول پایدار آن می‌باشد؛ از طرف دیگر طلا و نقره محصولات اصلی تمام شده‌های می‌باشند که صیقل آخر خود را خورده مستقیماً" معرف این دو جنبه‌های می‌باشند که توسط اشکال خاص از یکدیگر متمایز نگردیده‌اند، محصول عام روند اجتماعی یا خود روند اجتماعی‌ایکه بمنزله یک محصول تلقی می‌شود محصول طبیعی بخصوص - یعنی یک فلز - ایست که در پوسته زمین نهفته بوده و قابل استخراج می‌باشد.*

دیدیم که طلا و نقره بعنوان پول نمی‌توانند ارزش غیر متغیر داشته باشند، با اینحال ارزش آنها نسبت به ارزش متوسط کالاهای دیگر ثابت بیشتری دارد بطوریکه حتی ارسطو نیز بآن اشاره کرده است. قطع نظر از تاثیر کلی ترقی یا تنزل ارزش فلزات قیمتی، تغییرات ارزش نسبی طلا و نقره دارای اهمیت خاصی است، زیرا هر دو آنها در کنار یکدیگر بعنوان ماده پول در بازار جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرند، دلایل صرفاً "سیاسی اینگونه تغییرات را در ارزش طلا و نقره - کشور گشائی و سایر غلبانات سیاسی که در عهد باستان تاثیر بسزائی بر ارزش فلزات اعمال مینمود صرفاً" جنبه محلی و موقتی داشت - بایستی به تغییرات مدت کار لازم برای تولید این فلزات منتسب نمود. این مدت کار خود تابع کمیابی نسبی ذخائر طبیعی و دشواری تحصیل آنها بصورت فلز خالص است. طلا نخستین فلزی است که بشر کشف نمود، از یک طرف طلا در طبیعت بشکل بلور خالص، بصورت ماده‌ای مجزا یافت می‌شود که از لحاظ شیمیائی با مواد دیگر ترکیب نشده یا بقول کیمیاگران بحالت بکر وجود دارد؛ از طرف دیگر خود طبیعت، کار تکنیکی آنرا با شستن طلا به مقیاس وسیع در رودخانه‌ها انجام می‌دهد. برای استخراج طلا خواه از بستر رودخانه‌ها خواه از ذخائر رسوبی، کم مهارت‌ترین کار بشر کفایت می‌کند، حال آنکه تولید نقره مستلزم احداث معادن و بطور کلی رشد تکنیکی در سطح نسبتاً بالائی است. بنابراین ارزش نقره در اصل از ارزش طلا بیشتر است هر چند که از آن بسیار فراوانتر می‌باشد. روایت استرابو^۱ دایر به اینکه یکی از قبایل عرب ده پوند طلا در ازای یک پوند آهن و دو پوند طلا در ازای یک پوند نقره می‌پرداخت بهیچ وجه اعجاب آور نیست. ولی همچنانکه نیروهای مولده کار اجتماعی تحول می‌یابند و در نتیجه محصول کار ساده در مقایسه با محصول کار پیچیده هزینه بیشتری بر می‌دارد و با شکافته شدن روز افزون پوسته زمین منابع سطح الارضی اولیه طلا ته می‌کشند، ارزش نقره نسبت به ارزش طلا رو به تنزل می‌گذارد. و بالاخره در مرحله معینی ارزش تکنولوژی و وسائل ارتباطی، کشف سرزمینهای جدیدی که دارای ذخائر طلا یا نقره می‌باشند نقش مهمی را ایفا می‌کند. نسبت طلا به نقره در آسیای کهن ۶ به ۱ یا ۸ به ۱ بود؛ این نسبت آخری حتی تا اوائل قرن نوزدهم در

1. Strabo

چین و ژاپن برقرار بود؛ نسبت ۱۰ به یکی که در زمان کزنفون برقرار بود را میتوان بعنوان نسبت میانگین دوره میانی عهد باستان اختیار نمود. استخراج معادن نقره اسپانیا بوسیله کارتاژها و بعدها بوسیله رومیان بر دنیای کهن تأثیری مشابه با تأثیر کشف معادن آمریکا بر اروپای جدید داشت. در عصر امپراطوران روم نسبت ۱۵ یا ۱۶ به یک را میتوان بعنوان میانگین تقریبی اختیار نمود هر چند ارزش نقره در روم گاهی از اینهم بیشتر تنزل میکرد. در دوره متعاقب آن که از قرون وسطی تا ازمنه جدید را در بر میگیرد حرکت مشابهی صورت میگیرد که با تنزل نسبی ارزش طلا شروع شده به تنزل ارزش نقره می انجامد. نسبت میانگین در قرون وسطی نظیر زمان کزنفون ۱۰ به یک بود و در نتیجه کشف معادن آمریکا این نسبت مجدداً " به ۱۶ یا ۱۵ به یک بازگشت. کشف طلا در استرالیا، کالیفرنیا و کلمبیا احتمالاً " به تنزل بیشتر ارزش طلا منجر خواهد شد. *

الف. تئوریهای واسطه گردش و پول

همانطور که در قرون شانزدهم و هفدهم زمانیکه جامعه بورژوازی جدید دوران طفولیت خود را میگذراند مردم کشورهای مختلف و شاهدگان بهیوای بدست آوردن پول در جستجوی جام طلائی** یا به سفرهای دور و دراز گذاشتند، باین ترتیب نخستین مفسران دنیای جدید، مبدعین نظام پولی - نظام تجاری نسخه بدل آنست - اعلام نمودند که تنها اجزاء متشکله ثروت، طلا و نقره، یعنی پول میباشد، آنها کاملاً " بدرستی بیان داشتند که کار جامعه بورژوازی در آوردن پول است و از نقطه نظر تولید کالائی ساده، تشکیل دادن اندوخته‌های راکد دائمی‌ایکه نه بید میزند و نه زنگ. اظهار اینکه یک تن آهنی که قیمتش ۳ لیره است دارای همان ارزشی است که ۳ لیره طلا، بانظام پولی منافات ندارد. نکته مورد بحث اندازه ارزش مبادله‌ای نبوده بلکه شکل مناسب آنست. در رابطه با توجه خاص نظامهای پولی و تجاری نسبت به تجارت بین‌المللی و تک تک شعب کار ملی ایکه مستقیماً " به تجارت بین‌المللی منتهی میگردند و در نظر بعنوان تنها منبع حقیقی ثروت و پول به حساب می‌آیند، بایستی بخاطر داشت که در زمان [موجودیت ایندو نظام] بخش اعظم تولید ملی هنوز در چهارچوب اشکال فئودالی صورت میگرفت و بعنوان منبع بلاواسطه معاش خود تولید کنندگان صرف میگردید. بیشتر محصولات به کالا مبدل نمی‌گردیدند؛ و باین مناسبت نه تبدیل به پول میشدند و نه اصلاً " در روند عمومی سوخت و ساز اجتماعی وارد میگرددند؛ از اینرو بصورت تبلور کار مجرد کلی ظاهر نشده عملاً " سهمی در تشکیل ثروت بورژوازی بعهدہ نداشتند. پول بعنوان هدف و منظور گردش، معرف ارزش مبادله‌ای یا ثروت انتزاعی است، آنهم نه هر عنصر فیزیکی ثروت، بلکه بعنوان مقصود تعیین کننده و انگیزه حرکت تولید، سوء تفاهم آن سخنگویان تولید بورژوازی در چسبیدن به شکل صلب، قابل لمس و بر تلالو ارزش مبادله‌ای، چسبیدن به ارزش مبادله‌ای در قالب کالای عامی که از کلیه کالاهای خاص متمایز میگردید، با مرحله توسعه نیم بند تولید بورژوازی در آن زمان تناقضی نداشت. در آن زمان حوزه گردش کالا همان حوزه

اقتصادی تماماً " بورژوازی بود، باین مناسبت آنها کل روند پیچیده تولید بورژوازی را از دیدگاه همان حوزه اصلی تجزیه و تحلیل کرده پول را با سرمایه عوضی میگردند. مبارزه اقتصاددانان جدید بر علیه نظامهای پولی و تجاری عمدتاً " از آنجا سرچشمه میگیرد که این نظامها راز تولید بورژوازی، یعنی تسلط ارزش مبادله‌ای بر تولید را با قساوت ساده لوحانه‌ای برملا میکنند، ریکاردو درجائی چنین متذکر میشود - هرچند از آن نتایج غلط میگیرد - که حتی در زمان فحطی هم تاجر غله برای آن مبادرت به وارد کردن غله میکند که از آن پولی عایدش شود نه بخاطر آنکه ملتسی از شدت گرسنگی بحال نزع افتاده است. اقتصاد سیاسی وقتی در انتقاد از نظامهای پولی و تجاری آنها را بعنوان اوهام صرف و تئوریهای غلط مورد حمله قرار میدهد مرتکب خطا میشود زیرا قادر به درک این حقیقت نیست که آنها حاوی شکل ابتدائی پیش فرضهای اصلی خود آن میباشند. بعلاوه این نظامها نه تنها از لحاظ تاریخی معتبر میمانند بلکه در برخی حوزه‌های اقتصاد جدید اعتبار کامل خود را حفظ میکنند. در هر یک از مراحل روند تولید بورژوازی هرگاه ثروت شکل ابتدائی کالاها را بخود بگیرد، ارزش مبادله‌ای بشکل پول در میآید و ثروت در کلیه مراحل روند تولیدی برای یک لحظه مجدداً " به شکل ابتدائی عام کالاها باز میگردد. وظایف طلا و نقره بعنوان پول، در مقابل وظایف آنها بعنوان وسیله گردش و در تضاد با کلیه کالاهای دیگر حتی در پیشرفته‌ترین اقتصاد بورژوازی نیز از بین نرفته بلکه محدود میگردد؛ باین دلایل نظامهای پولی و تجاری معتبر باقی می‌مانند. حقیقت جهانشمولی که صرف آن طلا و نقره بعنوان تجسم مستقیم کار اجتماعی و در نتیجه بعنوان بیان ثروت عام رو در روی کالاهای بی‌حرمت دیگر قرار میگیرند بدون شک به ساحت قدس اقتصاددانان بورژوازی گران آمده آنان از ترس تعصبات نظام پولی - بطریقی که ذیلاً " نشان داده خواهد شد - برای مدتی کلیه احساسات بغض آلوده شانرا نسبت به پدیده گردش پول از دست میدهند.

کاملاً " طبیعی بود که اقتصاد سیاسی کلاسیک، بر عکس نظامهای پولی و تجاری که پول را تنها بصورت محصول بلورین گردش میشناختند، از همان اول میبایستی شکل سیال پول - یعنی شکل ارزش مبادله‌ایکه در جریان دگردیسی کالاها آشکار و پنهان میشود - را شناخته باشد، بدلیل آنکه گردش کالا منحصرأ " در شکل ک - پ - ک دیده میشود و این شکل بنوبه خود به تنهایی بمثابه وحدت بیوایی فروش و خرید میباشد، جنبه خاص پول بعنوان وسیله گردش موکول به جنبه خاص آن بعنوان پول میشود. چنانچه وظیفه وسیله گردشی که بعنوان مسکوک مورد استفاده قرار میگیرد کنار گذاشته شود در اینصورت همچنانکه دیدیم مبدل به علامت ارزش میشود، ولی از آنجائیکه اقتصاد سیاسی کلاسیک در ابتدا با پول رایج فلزی بعنوان شکل مسلط پول رایج روبرو گردید، پول فلزی را بعنوان سکه و سکه‌ها بعنوان یک علامت صرف منظور نمود. سپس مطابق قانون مربوط به گردش علامت ارزش قضیه را باین صورت مطرح نمود که قیمت کالاها تابع حجم پول در گردش است نه آنکه حجم پول در گردش تابع قیمت کالاها، این نظر توسط اقتصاد دانان قرن هفدهم ایتالیا بطرز کم و بیش روشنی مطرح میگردد؛ آنطور که از اسپکتاتور^۱ (شماره ۱۹ اکتبر ۱۷۱۱) بر میآید لاک این نظر

را گاهی قبول میکنند و گاهی رد، مونتسکیو و هیوم هم در آثار خود بدفاع از این نظر میپردازند. از آنجائیکه هیوم تا امروز مهم ترین مدافع این نظر در قرن هجدهم میباشد ما بررسی خود را از او شروع می کنیم.

تحت بعضی شرایط، افزایش یا کاهش مقدار سکه های در گردش یا علائم ارزش در گردش بنظر دارای تاثیر مشابهی بر قیمت کالاها میباشد. چنانچه ارزش طلا و نقره که در آن ارزش مبادله ای کالاها بعنوان قیمت اندازه گیری میشود، تنزل یا ترقی نماید، قیمتها نیز بدلیل آنکه تغییری در معیار ارزش آنها صورت گرفته است ترقی یا تنزل میکنند؛ و از آنجائیکه قیمتها ترقی یا تنزل کرده اند، پس مقدار طلا و نقره اضافه شده یا کم شده ای بایستی بصورت سکه، در گردش باشد. بهر صورت پدیده قابل رویت آنست که با افزوده شدن یا کاهش حجم وسیله گردش، قیمتها تغییر میکنند در حالیکه ارزش مبادله ای کالاها ثابت باقی میماند، چنانچه از طرف دیگر مقدار علائم ارزش در گردش از سطح مورد نیاز پائین تر برود یا از آن تجاوز نماید در اینصورت مقدار علائم ارزش در گردش تحت تاثیر تنزل یا ترقی قیمت کالاها مجبورا " به سطح مزبور بازگردانده میشود. مسبب هر دو حالت یک علت واحد بنظر می رسد، و هیوم سخت باین نظر می چسبد.

هر بررسی پژوهشگران رابطه موجود بین حجم وسیله گردش و حرکات قیمت کالاها بایستی چنین فرس کند که ارزش ماده پولی مقداری است معلوم. با اینحال هیوم تنها دوره های را در نظر می گیرد که در آنها تغییراتی انقلابی در ارزش فلزات قیمتی روی میدهد، یعنی انقلاباتی در معیار ارزش. مصادف شدن ترقی قیمت کالاها با افزایش مقدار مسکوک بدنبال کشف معادن امریکا شاهد مثال تاریخی تئوری وی میباشد و انگیزه واقعی وی جدلی بود که وی بر ضد نظامهای پولی و تجاری برهانداخته بود، شکی نیست که با عدم تغییر هزینه تولید فلزات قیمتی افزایش عرضه آنها کاملاً امکان پذیر است. از طرف دیگر کاهش ارزش آنها، یعنی مدت کار لازم برای تولید آنها تنها بوسیله افزایش عرضه آنها بتمدیق خواهد رسید. باین مناسبت پیروان هیوم بلافاصله اعلام نمودند که ارزش کاهش یافته فلزات قیمتی در حجم رو بتزاید وسیله گردش منعکس شده و حجم رو بتزاید وسیله گردش در افزایش قیمت کالاها، ولی در حقیقت فقط قیمت کالاهای صادر شده ای که با طلا و نقره بعنوان کالا و نه بعنوان وسیله گردش مبادله شده اند افزایش یافته است. باین ترتیب قیمت آن کالاهایی که برحسب طلا و نقره تقلیل ارزش یافته اندازه گیری میشوند، در رابطه با کلیه کالاهای دیگری ترقی میکند که ارزش مبادله ایشان همچنان برحسب طلا و نقره مطابق مقیاس هزینه های تولیدی سابقشان اندازه گیری میشود. واضح است که یک چنین ارزیابی دوگانه ارزشهای مبادله ای کالاها در یک کشور معین فقط بطور موقتی میتواند در وی دهد؛ قیمت طلا و نقره بایستی متناسب با خود ارزشهای مبادله ای تعدیل گردند تا آنکه سرانجام ارزشهای مبادله ای کلیه کالاها مطابق با ارزش تازه ماده پولی برآورد شود. اینجا جای توصیف این روند یا بررسی راههایی که ارزش مبادله ای کالاها در چهارچوب نوسانات قیمت بازار حاکمیت خود را مسلط میکنند نمیباشد. بررسیهای انتقادی اخیر روال حرکت قیمت کالاها در قرن شانزدهم بطور قطع نشان داده اند که چنین تعدیلی در مراحل اولین انقلاب شیوه تولید بورژوازی بسیار تدریجی و طی دوره های طولانی صورت گرفته است و بهیچ

وجه همگام با افزایش پول نقد در گردش نبوده است. * استناد متداول در میان پیروان هیوم، به ترقی قیمتها در روم باستان که بدنبال تسخیر مقدونیه، مصر و آسیای صغیر صورت گرفت هیچ مناسبتی ندارد. نقل و انتقال ناگهانی و اجباری پول محترکه از یک کشور به کشور دیگر یکی از مشخصات خاص دنیای باستان است؛ ولی پائین آوردن موقت هزینه های تولید فلزات قیمتی که در یک کشور بخصوص از طریق روش ساده چپاول صورت میگردد همانقدر بر قوانین ذاتی گردش پولی بی اثر است که مثلاً " توزیع مجانی غلات مصری و سیسیلی در روم بر قانون عام تنظیم کننده قیمت غلات، هیوم نظیر همه نویسندگان دیگر قرن هجدهم برای تجزیه و تحلیل دقیق گردش پول فاقد اطلاعات لازم بود، یعنی نه تاریخ موثقی از قیمت کالاها در دست داشت و نه آماری رسمی و مستمر در زمینه انبساط و انقباض واسطه گردش، ورود و خروج فلزات قیمتی و غیره، بعبارت دیگر مطالبی که بطور کلی تنها در زمانی قابل حصول میباشد که بانکداری کاملاً " توسعه یافته است. فضایی زیر چکیده تئوری هیوم در زمینه گردش است؛ ۱ - قیمت کالاها در یک کشور معین توسط مقدار پول (حقیقی یا پول معرف) موجود در آن کشور تعیین میگردد. ۲ - پول در گردش یک کشور معین معرف کلیه کالاهائیکه در آن کشور وجود دارد، همچنانکه مقدار پول زیاد میشود هر واحد آن متناسب معرف نسبت بزرگتر یا کوچکتر چیزهایی است که [توسط پول] نمایندگی میشوند. ۳ - در صورتیکه حجم کالاها افزایش یابد، قیمت آنها تنزل میکند یا ارزش پول بالا میرود. در صورتیکه مقدار پول افزایش یابد، برعکس، قیمت کالاها ترقی کرده ارزش پول تنزل میکند. **

هیوم میگوید " گرانی چیزها که زاغیده فراوانی پول است مانعی بر سر راه تجارت ایجاد میکنند و با قادر نمودن کشورهای فقیر به اینکه کالاهای خود را در بازارهای خارجی ارزانترا از کشورهای ثروتمند بفروشند تجارت همه کشورها تحدید میشود. درجائیکه مسکوک بفراوانی یافت میشود برای معرفی همان مقدار جنس به مقدار سکه بیشتری نیاز است؛ این پدیده در درون یک کشور همانقدر بی تاثیر است - اعم از خوب یا بد - که تغییر اعداد مندرج در دفاتر یک تاجر از عربی که محتاج مقدار کمتری از علائم است به رومی که نیازمند تعداد علائم بیشتری است. خیر، مقدار پول بیشتر - نظیر علائم رومی - چندان عملی نبوده نگهداری و نقل و انتقال آن مستلزم تحمل مصائب بیشتری است. " ***

اگر قرار باشد این مثال چیزی را ثابت کند، هیوم بایستی نخست نشان بدهد که در یک سیستم علامت گذاری معین، تعداد علائم مورد استفاده بستگی به ارزش عددی نداشته بلکه برعکس ارزش عددی بوسیله تعداد علامت بکاررفته تعیین میگردد. این مطلب کاملاً " صحیح است که ارزیابی

با " شمارش " ارزش کالاها به طلا یا نقره‌ای که ارزشش کاهش یافته است فایده‌ای ندارد و همچنانکه ارزش کالاها در گردش افزایش یافت ملل مختلف بدون استثناء با این نتیجه رسیدند که شمارش بر حسب نقره راحت‌تر از شمارش بر حسب مس و شمارش بر حسب طلا ساده‌تر از شمارش نقره می‌باشد . متناسب با درجه‌ای که ملتها شروتمندتر میشدند فلزات کم ارزش‌تر را بیشتر به سکه‌های فرعی و فلزات با ارزش‌تر را بیشتر به پول تبدیل می‌نمودند . علاوه بر آن هیوم فراموش می‌کند که برای محاسبه ارزشها بر حسب طلا و نقره " حضور " طلا و نقره ضرورت ندارد ، در نزد وی پول شمارشی و وسیله گردش پدیده‌هایی یکسانند و او هر دو آنهارا بعنوان مسکوک قلمداد میکند ، بدلیل آنکه هرگونه تغییر در ارزش معیار ارزش ، یعنی در ارزش فلزات قیمتی ای که بعنوان پول شمارشی عمل میکنند موجب ترقی یا تنزل قیمت کالاها شده و از اینرو در صورتیکه سرعت پول ثابت بماند ، افزایش یا کاهش حجم پول در گردش که بنظر هیوم ، قیمت کالاها را افزایش یا کاهش میدهد بوسیله مقدار پول در گردش تعیین میگردد . هیوم از تعطیل معادن اروپا میتوانست با این نتیجه برسد که نه فقط مقدار طلا و نقره طی قرون شانزدهم و هفدهم افزایش یافت بلکه همزمان با آن هزینه تولید آنها هم تقلیل پیدا کرد ، در قرون شانزدهم و هفدهم قیمت کالاها در اروپا پاب پای حجم طلا و نقره وارد شده از امریکا ترقی کرد ؛ نتیجتاً " قیمت کالاها در تمام کشورها توسط حجم طلا و نقره‌های تعیین میگردد که در کشور موجود است . این اولین " نتیجه لازم " ی بوده که هیوم بدان رسید* قیمتها در قرون شانزدهم و هفدهم همگام با افزایش مقدار فلزات قیمتی بالا نرفت ؛ بلکه نیم قرن گذشت تا اولین تغییر قابل ملاحظه در قیمت کالاها نمایان شود ، و حتی بعد از آن هم مدت زمانی طولانی سپری شد تا قیمت کالاها بطور کلی دستخوش انقلاب گردد ، یعنی ارزش مبادله‌ای کالاها مطابق ارزش کاهش یافته طلا و نقره تدریجاً " ارزشیابی گردد ، نتیجتاً " هیوم – که کاملاً " مغایر با اصول فلسفه خودش بدون تامل ، حقایقی که به طریقی یکجانبه تعبیر گردیده اند را مبدل به فضای عام میکند – چنین نتیجه میگیرد که قیمت کالاها با ارزش پول نه بوسیله مقدار مطلق پول حاضر در کشور بلکه بوسیله مقدار طلا و نقره عملاً " در گردش تعیین میگردد ؛ بهر صورت تمام طلا و نقره موجود در کشور ، در دراز مدت بایستی بعنوان سکه در حوزه گردش جذب گردد . * واضح است که اگر طلا و نقره خود دارای ارزش باشند ، بی اعتنا به کلیه قوانین دیگر گردش تنها یک مقدار معین طلا و نقره قادر است بعنوان معادل مجموعه ارزشهای معلوم کالاها بگردش درآید ، با این ترتیب اگر بدون هیچگونه اشاره به کل ارزش کالاها تمام طلا و نقره موجود در کشور بعنوان وسیله گردش ملزم به شرکت در مبادله کالاها بشود پس طلا و نقره دارای ارزش ذاتی نبود در واقع کالاها حقیقی نمی‌باشند . این سومین " نتیجه لازم " هیوم است . بزعم هیوم کالاها بدون داشتن قیمت و طلا و نقره بدون داشتن ارزش پای به روند گردش میگذارند . بنابراین او ابداع " ذکر ارزش کالاها و ارزش طلا بمیان نمی‌آورد و فقط از مقدار متقابل آنها صحبت میکند . لاک قبلاً " گفته بود که طلا و نقره دارای ارزشی صرفاً " مجازی یا قراردادی میباشند ؛ این نخستین مخالفت غیر-محترمانه‌ای بود با داعی نظام پولی دایر به اینکه طلا و نقره دارای ارزشی حقیقی میباشند . با این ترتیب واقعیت اینکه طلا و نقره تنها با ظرفیت و طیفه‌ای که در روند اجتماعی مبادله انجام میدهند پول اند ، با این معنی گرفته شده است که ارزش خاص آنها و از اینرو اندازه ارزش آنها منوط به وظیفه اجتماعی اشان

میشود* . با این ترتیب طلا و نقره چیزهایی میباشند بدون ارزش لیکن در روند گردش که در آن معرف کالاها میشوند ارزشی عاریتی کسب می‌کنند . این روند آنها را نه به پول بلکه به ارزش مبدل میکند : ارزشی که توسط نسبت حجم خود آنها به حجم کالاها تعیین میگردد ، زیرا که هر دو حجم مزبور بایستی موازنه نمایند . اگر چه بعد از آن بزعم هیوم طلا و نقره بعنوان غیر کالا وارد عالم کالاها میگردند ، ولی وی بمجرد آنکه آنها بعنوان مسکوک انجام وظیفه کردند آنها را مبدل به کالاها می‌کند که از طریق مبادلات پاب پای با کالاها دیگر مبادله میگردند . بفرص آنکه عالم کالاها تنها از یک کالای واحد تشکیل یابد ، مثلاً " یک میلیون کوارتر غله ، تصور این مطلب ساده خواهد بود که اگر دو میلیون اونس طلا موجود باشد یک کوارتر غله در ازای دو اونس طلا مبادله خواهد شد ، یا چنانچه بیست میلیون اونس طلا موجود باشد یک کوارتر در ازای بیست اونس طلا مبادله خواهد شد ؛ با این ترتیب قیمت کالا و ارزش پول به نسبت عکس مقدار پول موجود بالا و پائین می‌رود* . اما دنیای کالاها از ارزشهای مصرفی بی نهایت متنوعی تشکیل مییابد که ارزش نسبی اشان بهیچ وجه بوسیله مقادیر نسبی اشان تعیین نمی‌گردد . پس هیوم این مبادله کالاها با طلا را چه میپندارد ؟ او خود را محدود به این تصور انتزاعی مبهم میکند که هر کالا با توجه به اینکه بخشی از حجم کل کالاهاست در ازای بخش همسنگ خود از حجم طلا موجود مبادله میگردد ، با این ترتیب حرکت پویای کالاها – حرکتی که از تضاد ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی موجود در کالاها نشأت گرفته ، حرکتی که در گردش پول منعکس میگردد و در انواع جنبه‌های متمایز ارزش مصرفی تجلی میکند – از بین رفته جای خود را به برابری مکانیکی مجازی مقدار فلزات قیمتی موجود در یک کشور خاص با حجم کالاهایی که بطور همزمان موجود میباشند میدهد .

سر جیمز استوارت بررسی مسکوکات و پول را با انتقاد موشکافانه هیوم و مونتسکیو آغاز میکند* . او در حقیقت اولین کسی است که سؤال میکند آیا مقدار پول در گردش بوسیله قیمت کالاها تعیین میشود یا قیمت کالاها بوسیله مقدار پول در گردش ، با وجودیکه شرح و بسط او با برداشت ذهنی اش از مقیاس ارزش ، رفتار متناقض اش با ارزش مبادله‌ای بطور کلی و دلائلی که یادآور نظام تجاری است خدشه‌دار میشود با اینحال وی جنبه‌های اساسی پول و قوانین عام گردش پول را کشف میکند زیرا وی کالاها را در یک طرف و پول را در طرف دیگر قرار نداده بلکه حقیقتاً " از حرکات مختلف آن در مبادله کالاها مبادرت به استنتاج وظایف متعدد آن میکند .

" این مصارف " (پول در گردش داخلی) را میتوان تحت دو عنوان کلی در آورد . یکی پرداخت آنچه شخص مدیون است ؛ و یکی هم خریدن هر آنچه که شخص بدان نیاز دارد ؛ هر دوی اینها را میتوان جمعاً " کلا " تقاضاهای پول نقد خواند . . . در این حالت وضع تجارت ، مانوفاکتور ، شیوه‌های مختلف زندگی و مخارج متداول ساکنین ، همه بروی هم آنچه که ما مجموعه تقاضاهای نقد میخوانیم ، یعنی مجموعه نقل و انتقالات به دیگری را تنظیم

و تعیین میکنند. برای انجام این پرداختهای متعدد به نسبت معینی از پول نیازمندیم. این نسبت هم بنا به موقعیت ممکن است زیاد و کم شود؛ البته بشرط آنکه مقدار نقل و انتقالات همواره ثابت بماند. . . . از این مطلب میتوان چنین نتیجه گرفت که گردش موجود در یک مملکت تنها قادر به جذب مقدار معینی پول میباشد.

" معیار قیمت هر چیز " بوسیله " عملیات پیچیده تقاضا و رقابت " که " بهیچوجه نسبت معینی با مقدار طلا و نقره موجود در کشور ندارد " تعیین میگردد. " پس تکلیف مقدار مسکوک اضافی چه میشود؟ " - " بصورت خرابی اندوخته را که در میآید " یا آنکه میدل به اجناس تجملی میشود. " چنانچه مسکوکات یک کشور . . . از میزان مصنوعات عرضه شده برای فروش کمتر باشد . . . برای ایجاد معادل برای [مابه التفاوت] آندو چیزهایی نظیر پول سمبولیک اختراع خواهد شد. "

" هنگامیکه موازنه ایندو طوری باشد که سکههای مازاد بر احتیاج را پس بزند و درعین حال تقاضا برای صدور آنها را کاهش دهد این سکهها متناوبا " به درون صندوقها در غلطیده و بهمان اندازه بی مصرف میگردند که گویی هنوز از معدن استخراج نشدهاند. " *

دومین قانونی که استوارت کشف نمود آنست که پول رایج مبتنی بر اعتبار، به نقطه آغاز حرکت خود باز میگردد، و بالاخره اینکه استوارت مبادرت به تجزیه و تحلیل عوارضی میکند که تنوع نرخ بهره مکتسبه در کشورهای مختلف بر صدور و ورود فلزات قیمتی در آن کشورها بجای میگذارد. دوجنبه آخر را تنها باین دلیل در اینجا ذکر می کنیم که تصویر کاملی از کار وی بدست داده باشیم و گرنه ربط چندانی به موضوع مورد بحث ما، یعنی گردش ساده ندارد. **

پول سمبولیک یا پول اعتباری - استوارت هنوز ایندو شکل پول را از یکدیگر تمیز نمی دهد - قادر است بجای فلزات قیمتی در گردش داخلی و نه بازار جهانی بعنوان وسیله خرید و وسیله پرداخت عمل نماید. نتیجتا " اسکناس " پول جامعه " بوده در حالیکه طلا و نقره " پول جهانی " میباشد. ***

یکی از مشخصات مللی که دارای تحول " تاریخی " بوده اند - بمعنائی که مکتسب تاریخی حقوق^{۲۵} برای آن قائل میشود - آنست که همیشه تاریخ خود را فراموش نمیکند. باین ترتیب با وجود آنکه طی نیم قرن اخیر مسئله رابطه قیمت کالاها با مقدار پول رایج دائما " پارلمان رایه تلاطم انداخت و موجب انتشار هزاران جزوه کوچک و بزرگ در انگلستان گردید استوارت حتی بیشتر از آنکه اسپینوزا در زمان Lessing بصورت Moses Mendelssohn در آید بحالت یک " سگ مرده " دم فرو بست. حتی مک لارن، متأخرترین تاریخ نگار " پول رایج " نیز آدام اسمیت را مبدع تئوری استوارت و ریکاردو را مبدع تئوری هیوم میداند. * در جائیکه ریکاردو به بهبود بخشیدن تئوری هیوم میپردازد آدام اسمیت نتایج تحقیقات استوارت را بعنوان حقایق مسلم میگیرد. آدام اسمیت ضرب المثلا اسکا تلندی که میگوید اگر کسی مقدار کمی از چیزی را بدست آورده باشد اغلب بدست آوردن مقدار بیشتر آن دشوار نیست و اشکال در بدست آوردن همان مقدار کم است، رایه ثروت و روشنگرانه نیز تعمیم داده است و باین مناسبت با وسواس عجیبی به مخفی نگهداشتن منابعی می پردازد که برای همان مقدار کم مدیون آنهاست، مقدار کمی که وی الحقیق به مقداری زیاد تبدیل میکند، وی بارها بهنگامی که بکار بردن تعاریف دقیق امکان آنرا پیش میآورد که وی مجبور به تسویه حساب با اسلافش شود، ترجیح میدهد لبه تیز حمله خود را از مسائل برگیرد. مثلا " در مورد تئوری پول چنین میکند، آدام اسمیت با بیان اینکه بخشی از طلا و نقره موجود در کشور بصورت سکه مورد استفاده قرار میگیرد، بخشی بعنوان وجوه ذخیره را برای تجاری در کشورهای که فاقد بانک میباشد و بعنوان ذخائر بانکی در کشورهای اعتباری میباشد انباشته میشود؟ بخشی از آن بعنوان موجودی در خدمت تعدیل پرداختهای بین المللی قرار میگیرد و بخشی هم مبدل به اجناس تجملی میگردد، بطوری ضمنی بر پای تئوری استوارت صحه میگذارد، وی با فرض کاملا " بی مورد پول بعنوان یک کالای ساده، ** بی سر و صدا مسئله مربوط به مقدار سکه در گردش را قلم میگیرد. این مسامحه نه چندان بی هنرانه آدام اسمیت را مفسر بی فرهنگ او ج. ب. سه^۱ بی هنری که فرانسویان بوی لقب شاهزاده علم داده اند^۲ همانطور که یوهان کریستف گوتشه^۳، شونایش^۴ خود را هومر میخواند و پینرو آره تینو^۵ خود را اصل وحشت^۶، و برق ظرافت^۷ میخواند - با تبختر هر چه تمامتر بقالب یک حکم جزمی می ریزد. *** تشنجی که بواسطه مبارزه بر علیه توهمات نظام تجاری عارض گردید مانع از آن شد که آدام اسمیت پدیده پول رایج فلزی را بطور عینی مورد بررسی قرار دهد در حالیکه نظرات او در زمینه اسکناس، اصیل و عمیق میباشد. همانطور که تئوریهای دیرینشناسی^۸ قرن هجدهم الزاما " حاوی جریانی نامرعی بود که از ملاحظه انتقادی یا توجیه گرانه سنت انجیلی طوفان

1. J.B. Say - 2. Prince dela science

3. Johann christoph Gottsched - 4. Schönaich

5. Pietro Aretino - 6. Terror principum

7. Lux mundi 8. Palacontology

نوح برمیخواست همانطور هم در پشت نمای ظاهری کلیه ثنوریهای پولی قرن هجدهم مبارزهای مخفی برعلیه نظام پولی، شبخی که بر گهواره اقتصاد بورژوازی پاس میداد و هنوز هم سایه سنگینش را بر قوانین می توان حس نمود، جریان داشت.

انگیزه بر سرسیهای مسائل پولی در قرن نوزدهم بیشتر از آنکه بواسطه پدیدههای نهفته در پول رایج فلزی باشد مستقیما "بدلیل پدیدههای نهفته در گردش اسکناس بود. به پول رایج فلزی تنها بخاطر کشف قوانین حاکم بر گردش اسکناس رجوع میکردید، تعلیق پرداختهای نقدی توسط بانک انگلستان در ۱۷۹۷، متعاقب آن ترقی قیمت بسیاری از کالاها، تنزل قیمت ضرابخانه طلا به سطحی پایین تر از قیمت بازار، و کاهش ارزش اسکناس بویژه بعد از ۱۸۰۹ فرصت عملی بیواسطه‌ای بود برای یک مسابقه حزبی در پارلمان و یک مواجهه ثنوریک در خارج از آن محل که هر دو با حرارت هر چه نامتر صورت گرفت. سابقه تاریخی این بحث بر می گشت به تکامل پول کاغذی در قرن هجدهم، شکست قانون بانک^{۲۶}، حجم روزافزون علائم ارزش همراه با کاهش ارزش اسکناسهای یالنتی مستعمرات انگلیس در امریکای شمالی از آغاز یا اواسط قرن هجدهم؛ که بعد از آن پول کاغذی بضرر قانون رایج شد، بروات قاره‌ای^۱ که توسط دولت امریکا در اثنای جنگ استقلال انتشار یافت، و بالاخره اسکناس فرانسوی که تجربه‌ای در سطحی بمراتب وسیع تر بود. اکثر نویسندگان آن دوره گردش اسکناس را که بوسیله قوانین کاملا "متفاوتی برقرار میشود با گردش علائم ارزش یا اوراق قرضه دولتی که رایج قانونی است اشتباه میگیرند و با وجودیکه آنها چنین وانمود میکنند که پدیده‌های مربوط به این پول رایج اجباری را بوسیله قوانین پول رایج فلزی توضیح میدهند با اینحال واقیبت اینست که آنها قوانین پول رایج فلزی را از پدیده‌های مربوط به پول رایج اجباری استخراج میکنند. ما از نویسندگان بیشمار که آثارشان بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۹ انتشار یافت صرفنظر کرده مستقیما "بسراغ ریکاردو می‌رویم زیرا وی نه تنها عقاید پیشینیان خود را جمع‌بندی نمود و آنها را با دقت بیشتری بیان کرد بلکه ثنوری پولی، بشکلی که او تدوین کرد تا امروز هم تسلط خود را بر قانون بانکداری انگلیس حفظ کرده است. ریکاردو هم نظیر پیشینیان خود گردش اسکناس یا گردش پول اعتباری را با گردش علائم ساده ارزش اشتباه میگیرد، آنچه که بر ذهن او مستولی گشته عبارتست از تنزل ارزش اسکناس و ترقی قیمت کالاها که بطور همزمان حادث میشوند. ماشینهای چاپ خیابان تردنیل^۲ که به صدور اسکناس میپردازند برای ریکاردو همان نقشی را بازی میکنند که معادن آمریکا برای هیوم؛ و ریکاردو در یک عبارت ایندو علت را آشکارا معادل یکدیگر قرار میدهد. نخستین نوشته‌های وی که تنها به مسائل پولی اختصاص دارد در زمانی تکوین می یابد که خشونت‌بارترین مجادلات بین بانک انگلستان که توسط وزراء و حزب جنگ‌پشتیبانی میشد، و دشمنان آن که بدورشان مخالفین پارلمانی، ویگها^۳ و حزب صلح جمع آمده بودند، در جریان بود. این نوشته‌ها بعنوان

بیشگام مستقیم گزارش معروف کمیته شمش^۱ ۱۸۱۰ که عقاید ریکاردو را اتخاذ نمود، ظاهر گشت.* اینکه ریکاردو و طرفدارانش را - که معتقد بودند پول چیزی بجز علامت ارزش نیست - شمشین^۲ میخواندند تنها بدلیل اسم آن کمیته نبود بلکه به محتویات ثنوری ریکاردو نیز برمیگشت. ریکاردو همان عقاید را در اثر خود در زمینه اقتصاد سیاسی مجددا "بیان کرده آنها را شرح و بسط بیشتری میدهد لیکن وی آنطور که ارزش مبادله‌ای، سود، بهره‌مالکانه و غیره را تجزیه و تحلیل میکند در هیچ جا به بررسی خود پول نمیپردازد.

ریکاردو در ابتدا ارزش طلا و نقره را مانند ارزش کلیه کالاهای دیگر بوسیله مقدار کار تجسم یافته در آنها تعیین میکند.*** ارزش سایر کالاها بر حسب فلزات قیمتی‌ای سنجیده میشود که خود کالاهائی میباشند با ارزشی معین.*** باین ترتیب مقدار وسیله گردش مورد استفاده در یک کشور از یک طرف بوسیله ارزش معیار پول و از طرف دیگر بوسیله مجموعه ارزش مبادله‌ای کالاها تعیین میگردد. این مقدار بوسیله نحوه مقتصدانهای که پرداختها بآن نحوه صورت میگیرند تغییر می یابد.*** بنابراین از آنجا که مقدار پول قابل گردشی که دارای ارزشی معلوم میباشد تعیین شده است و ارزش آن در چهارچوب گردش تنها خود را در مقدار آن نشان میدهد، علائم ارزش را میتوان جانشین پول موجود در حوزه گردش نمود، بشرط آنکه این علائم ارزش بمقداری انتشار یابند که ارزش پول تعیین میکند. بعلاوه

"پول رایج زمانی به کاملترین وضع خود می‌رسد که تماما "از اسکناس تشکیل یافته باشد ولی از اسکناس هم ارزش طلائی که مدعی نمایندگی آنست.***"

باین ترتیب تا اینجا ریکاردو ارزش پول را معلوم فرض کرده و مقدار وسیله گردش را به وسیله قیمت کالاها تعیین نموده است؛ در نظر وی پول بعنوان علامت ارزش علامتی است که بجای مقدار معینی طلا می نشیند و بر خلاف تصور هیوم سمبل بی ارزش کالاها نیست.

وقتی ریکاردو پیشرفت آرام تشریحات خود را بیکباره متوقف کرده و نظرات نقطه مقابل آنها را اتخاذ میکند باین خاطر است که میخواهد به حرکت بین المللی فلزات قیمتی بپردازد و از اینروست که با تزریق عوامل نامربوط مسئله را پیچیده میکند، در تعقیب رشته افکار وی اجازه بدهید قبل از هر چیز کلیه جنبه‌های مصنوعی و جانبی را بکناری گذاشته بدنیاال معادن طلا و نقره کشورهای بگردیم که در آنها فلزات قیمتی بعنوان پول در گردش میباشند، تنها قضیه‌ای که از تجزیه و تحلیل ریکاردو تا به امروز نتیجه میشود آنست که اگر ارزش طلا معلوم باشد مقدار پول در گردش بوسیله قیمت کالاها تعیین میگردد. بنابراین حجم طلائی در گردش در یک کشور عملا "بوسیله ارزش مبادله‌ای کالاها در گردش در یک زمان معین تعیین میگردد. حال فرض کنیم که مقدار کل این ارزشهای مبادله‌ای کاهش یابد، بدلیل آنکه مقدار کمتری کالا به ارزشهای مبادله‌ای سابق تولید شده است یا

باین دلیل که همان مقدار کالا تولید شده است ولیکن این کالاها در نتیجه افزایش بارآوری کار، معرف ارزش مبادله‌ای کمتری میباشند. یا اجازه بدهید فرض کنیم که برعکس، کل ارزش مبادله‌ای افزایش یافته باشد، بدلیل آنکه در عین عدم تغییر هزینه‌های تولید، حجم کالای بیشتری تولید شده یا باین دلیل که حجم کمتری از کالاها در نتیجه تنزل بارآوری کار ارزش بیشتری پیدا کرده است. در این دو مورد مقدار فلز موجود در گردش چه خواهد شد؟ اگر طلا باین دلیل پول است که بعنوان واسطه گردش به گردش در می‌آید، اگر مجبور شود در حوزه گردش باقی بماند، مثل اسکناسی که به وسیله دولت بزور رایج میشود (و ریکاردو بطور ضمنی بیان میکند) بنابراین مقدار پول در گردش در مورد اول در رابطه با ارزش مبادله‌ای فلز بیش از حد معمول بوده و در مورد دوم کمتر از سطح عادی آن خواهد بود. باین ترتیب طلا با وجود آنکه حائز ارزش خاصی است مبدل به علامتی میشود که در مورد اول معرف فلزی است با ارزش مبادله‌ای کمتر از خود و در مورد دوم معرف فلزی است دارای ارزشی بیشتر. طلا بعنوان یک علامت ارزش، در مورد اول به سطحی پایین‌تر از ارزش واقعی خود تنزل کرده و در مورد دوم به سطحی بالاتر از آن ترقی میکند (یک بار دیگر قیاس اسکناس با پول رایج اجباری^۱). نتیجه همان خواهد بود، گوئی در مورد اول تمام کالاها بر حسب فلزی ارزشیابی شده‌اند که دارای ارزشی کمتر از طلا است و در مورد دوم بر حسب فلزی که دارای ارزشی بیشتر از طلا است. بنابراین قیمت کالاها در مورد اول ترقی میکند و در مورد دوم تنزل. حرکت قیمت کالاها، یعنی ترقی و تنزل آنها در هر دو مورد منوط به انبساط یا انقباض نسبی مقدار طلای در گردش می‌شود که مسبب تجاوز یا تنزل از سطح مشابه با ارزش خود است؛ یعنی مقدار متعارفی که بوسیله نسبت بین ارزش خود آن با ارزش کالاهائی که قرار است بگردش انداخته شوند تعیین میگردد.

در صورتیکه مجموعه قیمت کالاهای در گردش ثابت بماند ولیکن مقدار طلای در گردش پایین‌تر یا بالاتر از سطح مناسب قرار بگیرد همان روند صورت خواهد گرفت؛ موقعی ممکن است پائین‌تر قرار بگیرد که سکه‌های طلای سائیده شده‌ی در گردش با طلای تازه استخراج شده از معادن بمقدار کافی جبران نگردد و موقعی ممکن است بالاتر قرار بگیرد که طلای تازه استخراج شده از احتیاجات گردش افزون باشد.

خلاصه: چنانچه ارزشهای مبادله‌ای کالاها معلوم باشند پول در گردش وقتی در سطح مناسب خود قرار میگیرد که مقدار آن بوسیله ارزش فلزی خود آن تعیین گردد. هر زمان که مجموعه ارزش مبادله‌ای کالاها کاهش یابد یا استخراج طلا از معادن افزایش یابد مقدار طلای در گردش از این سطح تجاوز خواهد کرد، طلا به زیر ارزش فلزی خود تنزل کرده قیمت کالاها ترقی خواهد نمود. هر زمان که مجموعه ارزش مبادله‌ای کالاها افزایش یابد یا استخراج طلا از معادن جبران کمبود طلای سائیده شده را ننماید مقدار پول به زیر سطح مناسب پائین آمده طلا به ارزشی بالاتر از ارزش فلزی خود ترقی میکند. طلای در گردش در هر دوی این موارد علامت ارزش بوده معرف ارزشی بیشتر یا

کمتر از آنست که دارا می‌باشد. طلای در گردش قادر است مبدل به علامت مستهلک شده^۱ یا اضافه ارزش یافته^۲ خود گردد. هنگامیکه کالاها بطور کلی مطابق با ارزش تازه پول ارزیابی شوند و قیمت کالاها بطور کلی بموازات آن بالا و پائین برود مقدار طلای در گردش یکبار دیگر همسنگ احتیاجات گردش خواهد شد (نتیجه‌ای که ریکاردو با رضایت بخصوصی تاکید میکند) ولیکن با هزینه‌های تولید فلزات قیمتی و از اینرو با روابط فلزات قیمتی بعنوان کالا یا کالاهای دیگر مغایرت خواهد داشت. بنابراین تئوری عام ارزش مبادله‌ای ریکاردو، ترقی طلا بحدی بیشتر از ارزش مبادله‌ای آن، عبارت دیگر بیشتر از ارزشی که توسط مدت کار نهفته در آن تعیین میگردد، منتهی به تولید بیشتر طلا میشود ولی تا آنجائی که افزایش عرضه، آنرا مجدداً "به ارزش مناسبتش تقلیل بدهد. و بالعکس، تنزل طلا به بحدی کمتر از ارزش آن منتهی به تقلیل تولید طلا میگردد البته تا آنجا که ارزش آن مجدداً "به سطح مناسبتش برسد. این دو حرکت مخالف یکدیگر تضاد بین ارزش فلزی طلا و ارزش آن بعنوان یک واسطه گردش را حل خواهد کرد؛ مقدار طلای در گردش به سطح مناسب خود رسیده قیمت کالاها یکبار دیگر با معیار ارزش مطابقت خواهند نمود. این نوسانات ارزش طلا بر شمش طلا نیز بهمان اندازه اثر خواهد گذاشت، زیرا بنا به فرض تمام طلای موجود بجز آنچه بمصرف اجناس تجملی رسیده‌اند در گردش می‌باشد، با مشاهده این‌که حتی طلا در شکل مسکوک یا شمش نیز میتواند علامت ارزشی گردد که بیشتر یا کمتر از ارزش خود آنست، شکی نمیتوان داشت که هر اسکناس قابل تسعیر در گردش نیز بایستی سرنوشت مشابهی داشته باشد. با وجود آنکه اسکناسها قابل تسعیر بوده و باین مناسبت ارزش واقعی آنها متناسب با ارزش اسمیشان می‌باشد، "کل پول رایج اعم از فلزی یا اسکناس قابل تسعیر" میتواند اضافه ارزش یافته یا کاهش ارزش پیدا کند، البته در صورتیکه بنا بر دلائلی که قبلاً ذکر گردید - کل مقدار موزون از سطحی که توسط ارزش مبادله‌ای کالاهای در گردش و ارزش فلزی طلا تعیین گردیده است تجاوز بنماید یا از سطح آن پائین تر قرار بگیرد. مطابق این نقطه نظر اسکناس غیر قابل تسعیر بر اسکناس قابل تسعیر فقط یک مزیت دارد، بدین معنی که قادر است به دو طریق کاهش ارزش پیدا کند. اسکناس غیر قابل تسعیر ممکن است بدلیل کثرت انتشار، ارزشی کمتر از ارزش فلزی پیدا نماید که مدعی نمایندگی آنست یا امکان دارد باین دلیل تنزل کند که فلزی که نمایندگی میکند به سطحی پائین‌تر از ارزش خود تنزل کرده است. این تنزل ارزش نه فقط اسکناس در رابطه با طلا بلکه طلا و اسکناس به‌مراه یکدیگر، یعنی مجموعه وسائل گردش موجود در یک کشوریکی از کشفیات اصلی ریکاردو می‌باشد که لرد اور ستون و شرکا^۳ بزور بخدمت خود گرفتند و همین کشف بود که به اصل اساسی قانون بانک ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ سر رابرت پیل مبدل گردید.

آنچه ضرورت داشت نشان دادن این مطلب بود که قیمت کالاها یا ارزش طلا، تابع مقدار طلای در گردش است. اثبات آن متضمن مفروض قرار دادن آن چیزی بود که بایستی با ثبات می‌رسید، یعنی آنکه هر مقدار فلز قیمتی ایکه بعنوان پول بکار میرود، قطع نظر از رابطه‌اش با ارزش ذاتی آن بایستی

1. Depreciated 2. Appreciated
3. Lord overstone and co.

1. Forced currency

به واسطه گردش یا سکه‌ولدا برای کالاهای در گردش، قطع نظراً از مقدار کل ارزش آنها بیک علامت ارزش مبدل شود. عبارت دیگر این اثبات مبتنی بر صرف نظر کردن از کلیه وظایفی است - با استثنای وظیفه واسطه گردش بودن - که پول انجام میدهد. ریکاردو - که شدیداً " تحت تاثیر پدیده کاهش ارزش علائم ارزش بدلیل مقدار آنها میباشد - مثلاً " بهنگامی که در مباحثه با بوزانکه در تنگنا قرار میگیرد به صدور حکمی جزئی متوسل میشود. *

اگر ریکاردو تئوری خود را به شکلی انتزاعی، بدون ارائه شرایط مشخص و جنبه‌های جانبی ایکه موجب انحراف از مسئله اصلی میگردد، ارائه داده بود - همچنانکه ما کردیم - تو خالی بودن آن کاملاً آشکار میگردد. لیکن او به سراسر تجزیه و تحلیل خود یک لعاب بین المللی میدهد. بهر صورت نشان دادن اینکه اندازه ظاهری یک مقیاس بهیچ وجه موجب تغییر بی اهمیت بودن عقاید اصلی نمیکردد، کار ساده ایست.

باین ترتیب نخستین قضیه بدین قرار مطرح گردید: مقدار مسکوک در گردش در صورتی عادی خواهد بود که بوسیله مجموع ارزش کالاهای در گردش تعیین گردد که بر حسب ارزش فلز مسکوکات ارزیابی شده است. مفهوم تعدیل شده این قضیه از نظر بین المللی بدین قرار است: زمانیکه گردش در حالت عادی خود بر مبنای پول موجود در هر کشور همسنگ با ثروت و مصنوعات آن کشور است، ارزش پول در گردش متناسب با ارزش واقعی آن، یعنی هزینه‌های تولید آن میباشد. عبارت دیگر پول در تمام کشورها ارزشی یکسان دارد. * لذا هیچکس مبادرت به انتقال (صدور یا ورود) آن از یک کشور به کشوری دیگر نخواهد کرد. * * * باین ترتیب بین پولهای رایج (حجم کل پول در گردش) کشورهای مختلف حالت تعادلی برقرار خواهد شد. در اینجا سطح مناسب پول رایج ملی بشکل تعادل بین المللی پول رایج بیان شده است، این عملاً " بدان معناست که ملیت بهیچ وجه در قانون اقتصادی عام دخالتی ندارد. ما اکنون هم نظیر گذشته با همان نکته مهم روبرو میباشیم. این سطح مناسب به چه طریق بهم میخورد، عبارت دیگر تعادل بین المللی پول رایج به چه طریق بهم میخورد، یا آنکه چرا در تمام کشورها برابری ارزش پول از بین می رود، یا بالاخره اینکه چرا پول ارزش خاص خود را در تمام کشورها از دست میدهد؟ همانطور که در گذشته سطح مناسب مزبور بهم خورد خواه باین دلیل که با وجود ثابت ماندن مجموعه ارزش کالاها حجم طلا در گردش افزایش یا کاهش یافت خواه باین دلیل که با وجود افزایش یا کاهش ارزش مبادله‌ای کالاها مقدار پول در گردش ثابت ماند، همانطور هم اکنون سطح بین المللی مزبور - که بوسیله ارزش فلز مربوطه تعیین میگردد - بدلیل افزایش مقدار طلا موجود در کشور در اثر کشف معادن جدید طلا در آن، * * * یا بدلیل افزایش یا کاهش مجموعه ارزشهای مبادله‌ای کالاهای در گردش در یک کشور بخصوص بهم میخورد. همانطور که در گذشته تولید فلزات قیمتی مطابق با نیاز به تقلیل یا گسترش پول رایج و منطبق با آن تنزل یا ترقی قیمت کالاها تقلیل یا افزایش پیدا مینمود، همانطور هم اکنون همان نتیجه بوسیله عمل صدور یا ورود از یک کشور به کشوری دیگر حاصل میآید. در کشوری که قیمت‌ها ترقی نموده و بعلت بسط گردش، ارزش طلا از سطح ارزش فلز آن پایین‌تر آمده است ارزش طلا نسبت به کشورهای دیگر کاسته خواهد شد و در نتیجه قیمت کالاها نسبت به کشورهای دیگر بالاتر خواهد

بود. بنابراین طلا صادره شده کالا وارد خواهد گردید. در شرایط معکوس، عکس این حرکت رخ خواهد داد. همانطور که در گذشته تولید طلا تا برقراری مجدد نسبت مناسبی بین ارزش طلا و ارزش کالاها ادامه مییافت همانطور هم اکنون ورود و صدور طلا، همراه با ترقی یا تنزل قیمت کالاها تا برقراری مجدد تعادل بین پولهای رایج بین المللی ادامه خواهد یافت. همانطور که نظیر مثال اول، تولید طلا تنها باین دلیل گسترش یا تقلیل یافت که طلا در جایی بالاتر یا پایین‌تر از ارزشش قرار میگرفت، همانطور هم اکنون حرکت بین المللی طلا بهمان علت صورت خواهد گرفت. همانطور که نظیر مثال قبلی، مقدار فلز در گردش و از اینرو قیمت‌ها تحت تاثیر هرگونه تغییر در تولید طلا قرار میگرفتند همانطور هم اکنون بطریقی مشابه تحت تاثیر ورود و صدور بین المللی طلا قرار میگیرند. زمانیکه ارزش نسبی طلا و کالاها، یا مقدار عادی وسیله گردش تشبیه گردید در مورد اول تولید طلا و در مورد دوم صدور و ورود طلا متوقف میگردد مگر برای جبران سکه‌های ساقیده شده و ساختن مصنوعات تجملی. باین ترتیب چنین نتیجه میشود.

" که وسوسه صدور پول در ازای اجناس، یا آنچه که اصطلاحاً " موازنه منفی تجارت میخوانند هرگز پیش نخواهد آمد مگر از جانب پول رایج زیاد بر احتیاج. "

ورود یا صدور طلا همواره بواسطه آنست که فلز مزبور بسبب انبساط پول رایج به حدی بالاتر از سطح مناسب یا انقباض آن بحدی پایین‌تر از آن سطح ارزیابی شده است. * * * نتایج دیگر بدین قرارند: از آنجا که در مورد اول تنها باین دلیل تولید طلا گسترش یا کاهش مییابد و در مورد دوم طلا وارد یا صادر میگردد که مقدار آن بحدی بالاتر از سطح مناسب ترقی کرده یا بحدی پایین‌تر از آن سطح تنزل نموده است زیرا بیشتر یا کمتر از ارزش فلز آن ارزیابی گردیده است و در نتیجه قیمت کالاها یا خیلی بالاتر یا خیلی پایین‌تر میباشند، هر یک از این حرکات بمتابسه عامل تصحیح کننده خود عمل می‌کند. * * * زیرا با اضافه شدن یا محدود شدن مقدار پول در گردش، قیمت‌ها مجدداً " به سطح صحیح خود که در مورد اول بوسیله ارزش طلا و ارزش کالاها، و در مورد دوم بوسیله سطح بین المللی پولهای رایج تعیین میگردد، بازگردانده میشوند. عبارت دیگر پول باین دلیل در کشورهای مختلف بگردش در میآید که بعنوان سکه در هر کشور در گردش میباشد. پول عملاً " همان مسکوک است و مقدار طلا موجود در کشور بایستی به حوزه گردش وارد گردد؛ باین ترتیب بعنوان یک علامت معرف خود میتواند از ارزش خود بالاتر یا پایین‌تر برود، ما با طی مسیر چندین شاخه‌ای این معضلات بین المللی موفق شده‌ایم به تز ساده‌ای که تشکیل دهنده نقطه آغاز حرکت است بازگردیم.

با ذکر چند مثال نشان خواهیم داد که ریکاردو برای جور در آمدن پدیده‌هایی که بطور قراردادی واقعی فرض شده اند با تئوری انتزاعی خود چگونه آنها را کنار هم قرار میدهد. وی مثلاً " چنین اظهار میدارد که در دوره‌های قحطی غلات که بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۲۰ بکرات در انگلستان اتفاق افتاد طلا نه به این دلیل صادر میشود که بعنوان پول با غله مورد نیاز مبادله میگردد - طلا در بازار جهانی همواره وسیله خرید و وسیله پرداخت مطلوب و موثری است - بلکه دلیل

صدور آن اینست که ارزش طلا نسبت به کالاهای دیگر تنزل کرده و از اینجهت ارزش پول رایج کشور قحطی زده نسبت به پولهای رایج ملل دیگر کاهش یافته است. بعبارت دیگر بدلیل آنکه برداشت محصول کم موجب تقلیل حجم کالاهای در گردش میشود، مقدار پول موجود در گردش از سطح عادی آن تجاوز کرده و نتیجتاً قیمت تمام کالاها بالا می رود.* آمار مربوطه بر خلاف این توضیح متناقض نشان میدهد که در مورد کمبود غلات در انگلستان از ۱۷۹۳ تا امروز مقدار وسائل گردش موجود نه تنها اضافه نبوده بلکه ناکافی هم بوده است و لذا پولی بیشتر از قبل به گردش افتاده و الزام به گردش آن موجود بوده است.*

ریکار دو در زمان نظام قاره‌ای ناپلئون^۱ و تصویبنامه‌های تحریمی^۲ انگلستان بطرزی مشابه چنین اظهار داشت که انگلیسیها باین دلیل بجای کالا، طلا به اروپا صادر نمودند که پولشان نسبت به پول سایر کشورهای اروپائی تقلیل ارزش پیدا کرده بود بنابراین قیمت کالاهایشان گرانتر بوده و لذا صدور طلا، معامله تجاری سودآورتر از صدور کالاها بود. مطابق گفته وی قیمتها در بازار لندن گران و پول ارزان بود در حالیکه در اروپا کالاها ارزان و پول گران بود.

بهر صورت نویسنده‌ای انگلیسی مبادرت به بیان "حقیقت میکند... یعنی صحبت از قیمتهای نازل خانه خراب کن مصنوعات و تولیدات مستعمرات ما میکند که تحت عملیات ضد انگلیسی 'نظام قاره‌ای' طی شش سال آخر جنگ صورت گرفته است... مثلاً قیمت شکر و قهوه بر حسب طلا در اروپا چهار یا پنج برابر بیشتر از قیمت این اقلام بر حسب اسکناس در انگلستان بود. من از زمانهایی صحبت می‌کنم... که شیمی‌دانهای فرانسوی از ریشه‌چفندر، قندبیرون کشیدند و بجای قهوه استفاده از کاسنی را کشف کردند؛ و زمانیکه مرتع داران انگلیسی برای پرورار کردن گاوها با قند و تفاله چفندر آزمایشها نمودند - منظورم زمانی است که جزیره هلی گولند^۳ را برای ساختن پایگاهی به تصرف درآوردیم تا از طریق آن در صورت امکان قاچاق آنها را به شمال اروپا تسهیل گردانیم؛ زمانیکه اوصاف ساده‌تر مصنوعات انگلیسی راه خود را از طریق ترکیه به آلمان پیدا نمود... تقریباً کلیه مال التجاره‌های عالم در انبارهای ما گرد آمده در آنجا نگهداری میگردد و فقط مقادیر کمی از آن ترخیص

1. Continental system - 2. Blockade Decrees
3. Heligoland

میگردید آنها احتمالاً با ارائه پروانه فرانسوی‌ایکه در ازای آن تجار هامبورگی یا آمستردامی احتمالاً "مفادیری بالغ بر چهل یا پنجاه هزار لیره پرداخت کرده بودند، تجار مزبور بخاطر پرداخت چنین مبالغ گزافی جهت کسب اجازه برای انتقال اجناس از بازاری گران به بازاری ارزان الحاق که بایستی تجار حیرت‌انگیزی می بودند، در مقابل تجار مزبور چه راههایی وجود داشت؟... یکی آنکه با پرداخت اسکناس، قهوه پوندی ۶ پنس خریده آنرا بجای بفرستند که بلافاصله به قیمت پوندی ۳ یا ۴ شلینگ در ازای طلا بفروش برسد، یا آنکه با پرداخت اسکناس مبادرت به خرید طلای اونسی ۵ لیره نموده آنرا بجای بفرستند که به قیمت اونسی ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس به فروش برسد... گفتن اینکه معامله طلای مزبور از لحاظ عمل تجاری بر معامله قهوه ارجحیت دارد ادعائی بسیار عبث بود... در هیچ کشوری بجز انگلستان شخص نمیتوانست در ازای یک اونس طلا اینهمه اجناس مطلوب بدست آورد،... بناپارت... دائماً "جریان قیمت‌های انگلیس رازیر نظر داشت... وی اطمینان داشت که 'نظام قاره‌ای' وی تا وقتی که در انگلستان طلا گران و قهوه ارزان است، بخوبی کار خواهد کرد."*

دره ۱۸۱ - درست در زمانیکه ریکار دو تئوری پول رایج خود را عنوان مینمود و "کمیته شمش" آنرا در گزارش پارلمانی خود میگنجد - قیمت تمام کالاهای انگلیسی در مقایسه با سطح آنها در ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ بطرز وحشتناکی تنزل نمود حال آنکه ارزش نسبی طلا ترقی کرد، محصولات کشاورزی حالتی استثنائی داشتند زیرا ورود آنها از خارج کند شده و تولید داخلی آنها بعلت خشکسالی نقصان فاحش یافته بود.* باین ترتیب ریکار دو وظیفه فلزات قیمتی را بعنوان وسائل بین المللی پرداخت اصلاً "درک نکرد بطوریکه در ارائه دلائل خود به کمیته مجلس اعیان (۱۸۱۹) چنین اعلام نمود:

"که بمجرد از سر گرفتن پرداختهای نقدی و بسازگشت پول رایج به سطح فلز آن، کاهش فلزات قیمتی [از طریق صدور آنها بکلی متوقف خواهد شد".

وی قبل از آنکه شروع بحران ۱۸۲۵ عدم صحت پیش بینی‌اش را با اثبات برساند وفات یافت. دوران فعالیتهاى قلمی، وی بطور کلی برای مطالعه نقش فلزات قیمتی بعنوان پول جهانی

مناسب نبود. انگلستان در دوران قبل از اعمال نظام قاره‌ای تقریباً " بطور مستمر موازنه تجاری مثبت داشت و مادامیکه نظام مزبور اعمال میگردد مبادلات آن کشور با قاره اروپا ناچیزتر از آن بود که بر نرخ مبادله انگلستان تاثیر بگذارد. نقل و انتقال پول خصلتی عمدتاً " سیاسی داشت و چنین بنظر میرسد که ریکاردو از نقشی که کمکهای مالی در امر صدور طلای انگلستان ایفا مینمود چیزی درک نکرده باشد. *

James Mill در میان معاصران ریکاردو برجسته‌ترین‌ها خواهد بود اقتصاد سیاسی وی بود. وی کوشش نمود تئوری پولی ریکاردو را با حذف غموض بین المللی نامربوط آن - که عدم کفایت تصورات ریکاردو و کلیه اشارات متناقض به عملیات بانک انگلستان را پنهان میداشت - بر مبنای پول رایج فلزی ساده توضیح بدهد. قضایای عمده وی بقرار زیر است: *

" آنچه از ارزش پول در اینجا استنباط میشود نسبتی است که با سایر کالاها مبادله میگردد، یا مقداری از آنست که با مقدار معینی از چیزهای دیگر مبادله میگردد. . . . این مقدار پول موجود در کشور است که تعیین میکند چه بخشی از آن مقدار با بخش معینی از اجناس یا کالاهای آن کشور مبادله خواهد شد. اگر چنین فرض نمائیم که کلیه اجناس کشور در یک طرف قرار داشته و تمام پول کشور در طرف دیگر، و آنها در یک زمان با یکدیگر مبادله گردند، . . . پیداست که ارزش پول تماماً " تابع مقدار آن خواهد بود. واقعیت هم دقیقاً " بهمین صورت پدیدار میشود. تمامی اجناس کشور یکمرتبه با تمامی پول مبادله نمیگردد؛ اجناس بخش بخش و در بخشهای بسیار کوچک در زمانهای مختلف، در طول تمام سال مبادله میگردد، همان قطعه پولی که امروز در یک مبادله پرداخت میگردد ممکن است فردا در مبادله دیگری پرداخت شود. بعضی قطعات در مبادلات بسیار زیادی بکار برده شده بعضی در تعداد مبادلاتی بسیار معدود، و برخی دیگر که احتکار شده‌اند در هیچ مبادله‌ای بکار نخواهند رفت. در میان همه این تعدد دفعات، تعداد متوسط معینی وجود دارد که اگر کلیه قطعات بتعداد دفعات مساوی مبادله شده بودند این تعداد متوسط مبادله در مورد هر یک انجام میگرفت؛ این تعداد متوسط را میتوان هر عدد دلخواهی فرض نمود، مثل ۱۰. اگر هر قطعه پول کشور ده بار در خرید

اجناس بکار برود دقیقاً " بمعنای آنست که گوئی تمام قطعات در عددده ضرب شده و هر یک فقط یک خرید انجام داده است. در اینصورت ارزش کلیه اجناس کشور ده برابر ارزش تمام پول آن کشور است. . . . چنانچه مقدار پول بجای انجام ده مبادله در سال، ده برابر بیشتر بود و در سال فقط یک مبادله انجام میداد واضح است که ارزش پول به نسبت هر آن مقدار که بآن اضافه شود - در هر مقدار جزئی که بطور مجزا در نظر گرفته شود - کاسته خواهد شد. از آنجا که مقدار اجناسی که در مقابل آنها تمام پول در یک زمان مبادله میشود بدون تغییر فرض میشود ارزش تمام پول - بعد از اضافه شدن مقدار آن - بیشتر از ارزش قبل از اضافه شدن مقدار آن نخواهد بود. چنانچه فرض کنیم مقدار آن باندازه یک دهم اضافه شود ارزش هر جزء - مثلاً " ارزش یک اونس - بایستی باندازه یکدهم کاهش یابد. . . . بنا بر این مقدار پول به هر درجه‌ای که افزایش یا کاهش یابد - در صورت عدم تغییر چیزهای دیگر - ارزش تمام و هر جزء آن به همان نسبت ولی بطور معکوس کاهش یا افزایش مییابد. بدیهی است که این قضیه در همه جاسادق است. هرگاه ارزش پول ترقی یا تنزل نماید (در صورت ثابت ماندن مقدار اجناسی که با آن مبادله میگردد و سرعت گردش)، تغییر آن بایستی بسبب کاهش یا افزایش مقدار مربوطه آن باشد و نه بهیچ سببی دیگر، چنانچه مقدار اجناس کاهش یابد - در صورت ثابت ماندن مقدار پول - معادل آنست که گوئی مقدار پول افزایش یافته است؛ " و برعکس. " هرگونه تغییر سرعت گردش نیز باعث تغییرات مشابه فوق میگردد. . . . افزایش تعداد این خریده‌ها دارای همان تاثیری است که افزایش مقدار پول؛ و کاهش تعداد آنها برعکس. . . . چنانچه بخشی از محصول سالانه‌ای وجود داشته باشد که بهیچ وجه مبادله نگردیده - نظیر آنچه که توسط تولید کننده بمصرف می‌رسد، یا در مقابل پول مبادله نگردیده است - این بخش بحساب آورده نمیشود زیرا آنچه که با پول مبادله نشده

در رابطه با پول گوئی اصلاً " وجود خارجی نداشته است . . . هرگاه عمل تبدیل نمودن پول به سکه . . . متضمن هیچ هزینه‌ای نباشد مقدار آن بوسیله ارزش فلز آن تعیین میگردد . . . طلا و نقره در عالم واقعیت ، کالا میباشند . . . این هزینه تولید است که نظیر تولیدات عادی دیگر تعیین کننده ارزش آنهاست . " *

تمام هوش و فراست میل در یک سلسله مفروضاتی خلاصه میشود که هم قراردادی اند و هم تکرار مکررات ، او میخواهد ثابت کند که " این مقدار کل پول موجود در کشور است " که تعیین کننده قیمت کالاها یا ارزش پول میباشد ، اگر شخص مقدار و ارزش مبادله‌ای کالاها در گردش و همچنین سرعت گردش و ارزش فلزات قیمتی را که بوسیله هزینه تولید تعیین میگردد ثابت فرض کند ، و اگر همزمان با آن چنین فرض کند که مقدار مسکوک در گردش بهر صورت نسبت به حجم پول موجود در یک کشور افزایش یا کاهش مییابد ، در حقیقت " بدیهی " است که آنچه را که دعوی اثباتش را دارد فرض قرارداده است . علاوه بر آن میل با قرار دادن ارزشهای مصرفی و نه کالاهایی که دارای ارزش مبادله‌ای میباشند در گردش ، مرتکب همان خطای هیوم میگردد . در نتیجه قضیه مطروحه وی حتی با قبول تمام " مفروضات " اش نادرست است . سرعت گردش ، ارزش فلزات قیمتی و مقدار کالاها در گردش ممکن است ثابت باقی بمانند ولی اینهم امکان دارد که در نتیجه تغییرات ارزش مبادله‌ایشان ، برای آنکه به گردش در آیند گاهی محتاج مقدار پول بیشتر و گاهی محتاج پول کمتری باشند . میل با آنکه می بیند بخشی از پول موجود در کشور بگردش در میآید در حالیکه بخش دیگر راکد است با اینحال با استفاده از یک فاعده بسیار عجیب و غریب میانگین‌ها چنین فرض میکند که تمام پول موجود در یک کشور عملاً " در گردش است هر چند واقعیت خلاف آنرا نشان میدهد . اگر فرض کنیم که در کشوری معلوم ۱۰ میلیون تالر در عرض یک سال دوبار بگردش درآید بنا بر این اگر هر تالر فقط یک بار برای انجام عمل خرید بکار برده شود ، ۲۰ میلیون تالر میتواند در گردش باشد ، و اگر مقدار کل تمام اشکال نقره موجود در کشور به ۱۰۰ میلیون بالغ گردد ، در صورتیکه هر سکه در عرض پنج سال یک خرید انجام دهد ، امکان وجود ۱۰۰ میلیون در گردش متصور است ، بهمین ترتیب میتوان چنین فرض نمود که تمام پول موجود در جهان در همپسند^۱ بگردش درآید ولی بفرض آنکه هر بخش آن بجای سه مدار در سال ، مثلاً " یک مدار در ۳۰۰۰۰۰۰ سال طی نماید ، تمام مفروضات وی در تعیین رابطه بین مجموعه قیمت کالاها با مقدار پول رایج بیک اندازه نامربوط میباشند . میل به اهمیت خطیر برقراری ارتباط بین کالاها و کل موجودی پول - نه فقط مقدار پول در گردش - در زمان و مکانی معین واقف است . وی اذعان دارد که تمامی اجناس یک کشور در مقابل تمامی پول آن کشور " یکباره مبادله نمیکردد " بلکه بعقیده او بخشهای جداگانه‌ای از اجناس در ازای بخشهای مختلفی از پول در زمانهای مختلف در طول

سال مبادله میگردند ، وی برای رفع این مغایرت مبادرت به فرض عدم وجود مغایرت میکنند ، ضمناً کل مفهوم مواجهه مستقیم کالاها با پول و مبادله مستقیم آنها با یکدیگر از حرکت خریدها و فروشها یا از عمل پول بعنوان وسیله خرید ناشی میشود ، ظاهر شدن همزمان کالاها و پول حتی وقتیکه پول بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند ، متوقف میگردد ،

بحرانهای تجاری قرن نوزدهم و بویژه بحرانهای عظیم ۱۸۲۵ و ۱۸۳۶ منتهی به توسعه بیشتر تئوری پول رایج ریکاردو نگردید بلکه بیشتر به توسعه کاربردهای عملی تازه آن انجامید . مسئله دیگر یک پدیده اقتصادی واحد - نظیر کاهش ارزش فلزات قیمتی در قرون شانزده و هفده که هیوم بدان پرداخت یا کاهش ارزش پول رایج کاغذی طی قرن هجده و اوائل قرن نوزده که ریکاردو با آن مواجه شد - نبود بلکه مسئله توانهای عظیمی بود که در آن تضاد کلیه عناصر روند تولید بورژوازی با انفجار می کشید ؛ [پژوهندگان] منشاء این توانها و وسائل دفاع در مقابل آنها را در درون حوزه پول رایج که سطحی ترین و انتزاعی ترین حوزه این روند بود جستجو می کردند ، فرض تئوریک که عملاً بعنوان نقطه آغاز حرکت در خدمت مکتب متخصصین جو اقتصادی قرار میگردد این اعتقاد جزمی است که قوانین حاکم بر پول رایج فلزی صرفاً ریکاردو کشف کرده است . لذا بر آنان بود که گردش پول اعتباری یا اسکناس را تحت این قوانین درآورند .

متداولترین و آشکارترین پدیده‌ای که بحرانهای تجاری به همراه آورد تنزل ناگهانی سطح عمومی قیمت کالاهاست که بدنبال ترقی عمومی و مطول قیمتها روی میدهد . تنزل عمومی قیمت کالاها را میتوان بصورت ترقی ارزش پول نسبت به کلیه کالاها دیگر بیان نمود ، و از طرف دیگر ترقی عمومی قیمتها را بعنوان یک تنزل نسبت به ارزش پول تعریف کرد ، هر دو بیان فوق پدیده مزبور را توصیف می کنند بدون آنکه آنرا توضیح داده باشند ، تکلیف ما چه توضیح ترقی متناوب سطح عمومی قیمتها باشد که یک در میان تنزلی عمومی را بدنبال دارد و چه توضیح تنزل و ترقی یک در میان ارزش نسبی پول در مقایسه با ارزش کالاها باشد ، تفاوت لغوی همانقدر بر خود تکلیف مزبور بی - تاثیر است که ترجمه لغات از آلمانی به انگلیسی ، تئوری پولی ریکاردو ثابت نمود که مصداق بحال^۱ دارد زیرا به یک همانگوئی ، ظاهر یک رابطه علی^۲ میبخشد . علت تنزل عمومی قیمت کالاها که بطور متناوب اتفاق می افتد چیست ؟ علت آن ترقی متناوب ارزش نسبی پول است ، از طرف دیگر علت ترقی عمومی مکرر قیمت کالاها چیست ؟ علت آن تنزل مکرر ارزش نسبی پول است . بیان این مطلب همانقدر صحیح است که گوئیم ترقی و تنزل مکرر قیمتها باعث ترقی و تنزل مکرر آنها میشود ، پیش فرض قضیه مطروحه آنستکه ارزش ذاتی پول ، یعنی ارزش آن بنحویکه بوسیله هزینه‌های تولید فلزات قیمتی تعیین میگردد تغییر نمیکند ، چنانچه همانگوئی مزبور قرار باشد معنائی بیشتر از یک همانگوئی داشته باشد بایستی بر درک ناصحیح ابتدائی ترین مفاهیم استوار باشد . میدانیم که اگر ارزش مبادله‌ای الف بر حسب تنزل کند این تنزل یا ناشی از تنزل ارزش

الف است یا بسبب ترقی ارزش ب؛ بهمین ترتیب اگر برعکس، ارزش مبادله‌ای الف که بر حسب ب بیان شده ترقی نماید. بمجرد آنکه تبدیل همانگویی به یک رابطه علیّ بعنوان امری طبیعی گرفته شود بقیه چیزها هم بهمین راحتی حاصل خواهد آمد. ترقی قیمت کالاها بسبب تنزل ارزش پول است و تنزل ارزش پول، آنچنانکه از ریکاردو بیاد داریم بسبب اضافه پول رایج، یعنی بسبب تجاوز مقدار پول در گردش از سطحی که توسط ارزش ذاتی خود آن و ارزش ذاتی کالاها تعیین گردیده است. بهمین ترتیب در مورد عکس آن، تنزل عمومی قیمت کالاها بسبب آنستکه ارزش پول در نتیجه عدم تکافوی مقدار پول رایج از سطح ارزش ذاتی آن تجاوز می نماید. بنابراین ترقی و تنزل قیمت‌ها بطور متناوب صورت میگیرد زیرا مقدار پول در گردش بطور متناوب زیاد و کم میشود. چنانچه ثابت شود که مثلا "ترقی قیمت‌ها با کاهش مقدار پول در گردش و تنزل قیمت‌ها با افزایش مقدار پول در گردش مصادف است پس میتوان چنین گفت که در نتیجه کاهش یا افزایش - که بهیچ وجه نمیتوان آنرا از لحاظ آماری معلوم نمود - کالاهای در گردش، مقدار پول در گردش بطور نسبی و نه مطلق افزایش یا کاهش یافته است. دیدیم که بزعم ریکاردو این تغییرات سطح قیمت‌ها حتی وقتیکه فقط پول رایج فلزی مورد استفاده قرار میگیرد الزامی است ولی بخاطر آنکه یک در میان حادث میشوند یکدیگر را خنثی می نمایند. مثلا "ناکافی بودن مقدار پول رایج موجب تنزل قیمت کالاها شده و تنزل قیمت کالاها محرک صدور کالاها به کشورهای دیگر میشود ولیکن این صدور کالا منتهی به سرازیر شدن پول به داخل کشور میشود و این جریان پول از خارج بداخل مجددا " باعث ترقی قیمت کالاها میگردد. زمانیکه مقدار پول رایج اضافه بر حد لازم باشد عکس این جریان اتفاق می افتد؛ کالاها وارد شده و پول صادر میگردد. از آنجا که علیرغم این نوسانات عمومی قیمت‌ها که از خود ماهیت پول رایج فلزی ریکاردو سرچشمه میگیرد شکل شدید و خشونت بار آنها یعنی شکل بحران، متعلق به دوره‌هایی میباشد که در آن نظامهای اعتباری توسعه یافته‌اند، روشن میگردد که انتشار اسکناس تماما تابع قوانین پول رایج فلزی نمیشود. راه چاره قابل استفاده در مورد پول رایج فلزی وارد کردن و صدور فلزات قیمتی است که بعنوان مسکوک مستقیما " به گردش انداخته میشوند، باین ترتیب سیلان آنها به درون یا بیرون [حوزه گردش] باعث تنزل یا ترقی قیمت کالاها میگردد. در حال حاضر بانکها بایستی بطور مصنوعی همان تاثیر را از طریق محدود نمودن قوانین پول رایج فلزی بر قیمت کالاها اعمال نمایند. جریان پیدا کردن طلا از خارج به داخل دلیل ناکافی بودن مبلغ پول رایج، بالا بودن ارزش پول و پائین بودن قیمت کالاهاست و لذا بایستی به تناسب طلای تازه وارد شده، اسکناس به گردش انداخته شود. از طرف دیگر بایستی مطابق با جریان خارج شدن طلا از کشور اسکناس از گردش بیرون کشیده شود. عبارت دیگر انتشار اسکناس بایستی مطابق با ورود و صدور فلزات قیمتی یا مطابق نرخ مبادله تنظیم گردد. فرض تئوریک غلط ریکاردو - دایره‌ای که طلا همان مسکوک است و در نتیجه تمامی طلای وارد شده صرف اضافه کردن پول در گردش میشود و از اینرو سبب ترقی قیمت‌ها میگردد، و اینکه طلای صادر شده معرف کاهش

مبلغ مسکوکات بوده و از اینرو سبب تنزل قیمت‌ها میگردد - اکنون با متناسب قراردادن همبستگی مبلغ مسکوک در گردش با مقدار طلای در کشور مبدل به تجربه‌ای عملی میگردد. لرد اورستون (جونز لوید¹ بانکدار)، سرهنگ تورنر²، نورمن، کلی³، آربونات⁴ و بسیار نویسندگان دیگری که در انگلستان بعنوان "مکتب پول رایج" شناخته میشوند نه تنها این آموزه را موعظه کردند بلکه آنرا از طریق قوانین بانکی ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ سر رابرت پیل، پایه قوانین بانکداری انگلیسی و اسکانلندی امروز قراردادند. شکست خفت آور آنها هم در تئوری و هم در عمل بعد از تجربه در سطح مملکت را تنها در بخش مربوط به تئوری اعتبار میتوان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. * بهر صورت بدیهی است که تئوری ریکاردو که پول رایج - یعنی شکل سیال پول - را بطور مجزا در نظر میگیرد، منتهی به انتساب نفوذ مطلق اقتصاد بورژوازی به افزایش یا کاهش مقدار فلزات قیمتی میگردد، چیزی که حتی در مفاهیم خرافی نظام پولی هم متصور نبود. باین ترتیب ریکاردو ای که اسکناس را کامل‌ترین شکل پول اعلام کرده بود مبدل به پیغمبر شمشیر گردید، بعد از آنکه تئوری هیوم، با مخالفت انتزاعی با نظام پولی به منتهای نتایج خود توسعه یافت، تعبیر مشخص استوارت از پول سرانجام توسط توماس نوک منزلی قانونی یافت. * توک اصول خود را نه از این‌ها بلکه از تئوری بلکه از تجزیه و تحلیل دقیق تاریخ قیمت کالاها از ۱۷۹۳ تا ۱۸۵۶ استخراج نمود. توک در چاپ اول کتاب خود "تاریخ قیمت‌ها" که در ۱۸۲۳ انتشار یافت هنوز کاملا در تئوری ریکاردویی مربوطه مستغرق بوده به عبث میکوشید حقایق را با این تئوری وفق دهد، جزوه وی "در باره پول رایج" که بعد از بحران ۱۸۲۵ انتشار یافت را میتوان بعنوان نخستین شرح و بسط غیر متناقض نظراتی بحساب آورد که اورستون بعدها به ارائه آنها پرداخت. اما بررسی مداوم تاریخ قیمت‌ها توک را وادار به شناخت این حقایق نمود که رابطه مستقیمی که این تئوری مابین قیمت‌ها و مقدار پول رایج مفروض قرارداده است اساسا " موهومی است و اینکه افزایش یا کاهش مبلغ پول رایج در صورتیکه ارزش فلزات قیمتی ثابت فرض شود همواره معلول - و نه علت - تغییرات قیمت است، و اینکه گردش پول بطور کلی حرکتی است کاملا " تبعی و بالاخره اینکه پول علاوه بر استعمالش بعنوان واسطه گردش در روند واقعی تولید و طایف مختلف دیگری نیز بعبهه میگیرد. تحقیقات مفصل وی به حوزه پول رایج فلزی ساده اختصاص ندارد و لذا باین مناسبت در این مرحله هنوز بررسی تحقیقات وی یا آثار ویلسون⁵ و فولرتن⁶ که متعلق به همان مکتب فکری میباشد میسر نیست. * * * هیچیک از این نویسندگان در مورد پول نظری یکجانبه نداشته بلکه به جنبه‌های مختلف آن میپردازند هر چند برخوردارشان مکانیکی بوده هیچ توجهی نسبت به رابطه زنده این جنبه‌ها با یکدیگر یا با نظام مقولات اقتصادی در کل مبذول نمیدارند. از اینرو پول بعنوان چیزی متمایز از پول رایج را با سرمایه

1- Jones Loyd

2- torrens

4- Arbuthnot

3- Clay

6- Fullarton

5- Wilson

یاحتی با کالاها اشتباه میگیرند؛ با این وجود گهگاه مجبور به قائل شدن وجه تمایزی بین ایندو مقوله و پول میگردند. * زمانیکه طلا بخارج از کشور فرستاده میشود در حقیقت سرمایه از کشور خارج شده است، این مطلب در مورد صدور آهن، پنبه، غله و خلاصه هر کالای دیگر نیز صادق است. هر دو آنها سرمایه میباشند و بنابراین تفاوت آنها در این نیست که یکی از آنها سرمایه است بلکه در آنست که یکی پول و دیگری کالا است. باین ترتیب نقش طلا بعنوان وسیله بین المللی مبادله بسبب شکل متمایز آن بعنوان سرمایه نمیباشد بلکه بعلت نقش خاصی است که بعنوان پول ایفا مینماید. بهمین ترتیب زمانیکه طلا یا اسکناس که جانشین طلا میشود در تجارت داخلی وظیفه وسیله پرداخت را بعهده میگیرد هر دو در عین حال سرمایه میباشند. ولی همچنانکه بحرانها بطرز بارزی نشان میدهند محال است بتوان بجای آن، سرمایه بشکل کالاها را بکار برد. یکبار دیگر این تفاوت مابین کالاها و طلا یک بعنوان پول بکار برده میشود و نه عمل آن بعنوان سرمایه است که طلا را مبدل به وسیله پرداخت میکند. حتی زمانیکه سرمایه مستقیماً بعنوان سرمایه صادر میگردد - مثل وقتی که مقدار معینی برای تحصیل بهره به کشوری خارجی قرض داده میشود - تابع شرایط بازار میباشد خواه بصورت کالا صادر شده باشد خواه بصورت طلا؛ و اگر بعنوان طلا صادر شده باشد این عمل بدلیل وظیفه خاصی صورت میگیرد که فلزات قیمتی بعنوان پول در مقابل کالاها انجام میدهند. بطور کلی این نویسندگان قبل از هر چیز به بررسی پول به شکل انتزاعی آن که در چهارچوب گردش ساده کالاها تکامل یافته و از روابط کالاهای در گردش تغذیه و رشد میکند نمیپردازند. در نتیجه آنها دائماً بین اشکال انتزاعی یک پول در مقابل کالاها بخود میگیرند، و آن اشکال پول که عوامل مشخص نظیر سرمایه، درآمد و امثالهم را در پرده اختفا می پوشانند، نوسان می کنند.

ضمائم کارل مارکس

۲۷
پیشگفتار

تولید، مصرف، توزیع، مبادله (گردش)

۱. تولید

در ابتدا مسئله مورد بحث ما تولید مادی است.

دیدهبی است که مبداء حرکت ما در این بررسی، افراد تولید کننده جامعه و لذا تولید اجتماعاً تعیین شده افراد میباشد. شکارچی یا ماهیگیر منفرد و جدا از اجتماعی که بعنوان مبداء، مورد استفاده آدام اسمیت و ریکاردو قرار میگیرد زائیده تخیلات مبتدل رومانهای روبنسن کروزوئه وار قرن هجدهم میباشد که علیرغم ادعاهای مورخان اجتماعی بهیچ وجه یک عکس العمل نسبت به قیودات بیش از حد و بازگشت به زندگی ای که آنها بغلط طبیعی میپنداشتند نمیباشد. قرارداد اجتماعی^۱ روسو که با استفاده از یک قرارداد، رابطه و ارتباطی بین موضوعات ماهیتاً مستقل از یکدیگر برقرار میکند نیز مبتنی بر این نوع طبیعت گرائی میباشد. اقدام به برقراری اینگونه روابط چیزی نیست بجز توهمات زیبا پرستانه روبنسن پردازان ریز و درشت. این توهمات برعکس، علائم ظهور "جامعه بورژوائی" ایست که در قرن شانزدهم پا گرفته و در قرن هجدهم قدمهای بلندی بسوی بلوغ برمیدارد. فرد در این جامعه [تخیلی] عاری از رقابت آزاد بنظر بریده از پیوندهای طبیعی و عوامل دیگری است که وی را به مجموعه محدود بخصوصی از انسانهای متعلق به دورانهای تاریخی گذشته متصل می نمود. پیشوایان قرن هجدهم که آدام اسمیت و ریکاردو هنوز در پیشاپیششان قامت افراشته بودند این فرد قرن هجدهمی - قرنی که از یکطرف حاصل انحلال جامعه فئودالی و از طرف دیگر تکامل نیروهای مولده از آغاز قرن شانزدهم بود - را به صورت ایده آلی تصویر می کردند که وجودش به گذشته تعلق مییافت. آنان این فرد را بصورت یک حاصل تاریخی ندیده بلکه بعنوان نقطه آغاز تاریخ میانگاشتند، این فرد را نه بمثابة چیزی که در جریان تاریخ تکامل مییابد بلکه بمنزله چیزی که بدست طبیعت بشیوت میرسد می پنداشتند زیرا این فرد در نظرشان با طبیعت و تصور آنان از طبیعت انسان جور در میآید. این تصویر ایده آلی تا به امروز وجه مشخصه هر دوره نئی بوده است. استوارت که از بعضی جهات مخالف نظرات قرن هجدهمی است و در مقام یک اشرافی در ملاحظات خود از نقطه نظر تاریخی حرکت میکرد از یک چنین تصور ساده لوحانه ای احتراز جست.

در مسیر تاریخ هر چه بیشتر بعقب برگردیم، شاهد وابستگی و تعلق بیشتر فرد و به متقاضی آن فرد تولید کننده به یک مجموعه بزرگتر خواهیم بود، در ابتدا فرد بطوری بسیار طبیعی، جزئی از خانواده و قبیله‌ایست که از تکامل همان خانواده پدید می‌آید؛ بعدها جزء یک جماعت، یکی از اشکال مختلف جماعتی میشود که در اثر کشمکش و ادغام قبایل پدیدار میشود. تنها از بدو قرن هجدهم بود که در جامعه بورژوازی، فرد با اشکال مختلف بافت اجتماعی صرفاً بعنوان وساطتی برای رسیدن به هدفهای شخصی در قالب ضرورتی بیرونی روبرو میشود. لیکن عصری که چنین نظرگاهی را بوجود می‌آورد - یعنی تصور فرد جدا از اجتماع را - بدون شک عصر تکامل یافته‌ترین (تاجحال) مناسبات اجتماعی (عام از دید این نظرگاه) میباشد، انسان در دقیق‌ترین مفهوم لغوی آن حیوانیست اجتماعی*؛ وی نه تنها حیوانی اجتماعی است بلکه حیوانی است که تنها در اجتماع میتواند فردیت پیدا کند، تولید بدست یک فرد جدا افتاده از اجتماع - مورد نادری که در یک صورت میتواند اتفاق بیفتد و آن موقعی است که شخص تمدنی که از قبل تحت نفوذ نیروهای اجتماعی پویایی قرار داشته است بطور تصادفی سر از بیابان درآورد - همانقدر خلاف عقل است که تکامل کلام بدون زندگی و مکالمه افراد با یکدیگر، توقف بیشتر بر سر این مطلب ضرورتی ندارد. چنانچه این پرت و پلا گوئی که در آثار نویسندگان قرن هجدهم بکرات بچشم می‌خورد یکبار دیگر توسط باستیا، کاری، پرودون و دیگران در اقتصاد سیاسی جدید بطرز بارزی عنوان نشده بود اصلاً "نیازی به ذکر آن نبود، البته بمذاق کسی مثل پرودون بیان اصل یک رابطه اقتصادی‌ایکه از تکامل تاریخی آن بی‌خبر است، بروالی تاریخی - فلسفی و با استفاده از اساطیر بسیار خوش می‌آید؛ بطوریکه ادعا میکند فکر حاضر و آماده‌ای به مغز آدم یا پرومته رسید که از آتروز به بعد مورد استفاده قرار گرفت و قس علیهذا، هیچ چیز کسالت بارتر از افسانه بافی درباره مکان مشترک¹ نیست.

باین ترتیب هرگاه ما صحبت از تولید می‌کنیم منظور نظرمان همواره تولید در مرحله معینی از رشد اجتماعی و تولید توسط افراد یک جامعه میباشد. بنابراین ممکن است چنین بنظر آید که برای بحث درباره تولید بایستی مراحل مختلف موجود در روند تاریخی رشد را ترسیم نمایم یا از همان ابتدا اعلام کنیم که قصد ما بررسی یک دوره تاریخی خاص، نظیر تولید بورژوازی جدید است که در حقیقت مطلب مورد بحث ما هم همان است. علی‌ایهال کلیه دوره‌های تولیدی دارای برخی مشخصات مشترک میباشد، یعنی دارای برخی مقولات مشترک‌اند، تولید بطور عام یک نوع تجرید است ولی تجریدی معقول البته تا آنجا که عملاً "وجوه مشترک را تاکید و تعریف نموده و لذا از تکرار آنها جلوگیری بعمل می‌آورد، با اینحال این مفهوم عام یا وجه مشترکی که توسط مقایسه نمایان گردیده است خود، [پدیده] مرکب چندگانه‌ایست که مقولات متباعدی² تشکیل یافته است. برخی عناصر [آن] در تمام دورانها بچشم می‌خورد، برخی دیگر در چند دوره مشترک است، جدیدترین دوره و قدیمی‌ترین دوره دارای برخی مقولات مشترک

خواهند بود. تولید بدون آنها قابل تصور نیست ولی با وجود آنکه تکامل یافته‌ترین زبانها دارای قوانین و مقولات مشترکی با بدوی‌ترین زبانها میباشد با اینحال همین فاصله گرفتن آنها از این مشخصات عام و مشترک است که رشد آنها را تضمین میکند. برای آنکه تفاوت‌های اساسی موجود - علیرغم وحدت ناشی از یکی بودن فاعل، یعنی انسان و مفعول، یعنی طبیعت - نادیده گرفته نشود لازم می‌آید آن تعاریفی که در مورد تولید بطور اعم بکار برده میشوند از یکدیگر تمیز داده شوند. هیچکدام از اقتصاددانان جدیدی که جاودانگی و انسجام مناسبات اجتماعی موجود را ثابت میکنند این تعاریف را از یکدیگر تمیز نداده‌اند. من باب مثال هیچ تولیدی بدون ابزار تولید میسر نیست حتی اگر این ابزار دست خالی باشد، [تولید] بدون کار از قبل انباشته شده میسر نیست حتی اگر این کار فقط مهارتی باشد که در اثر عمل مکرر یک انسان اولیه بدست آمده باشد. سرمایه‌علاوه بر چیزهای دیگر ابزار تولید و کار از قبل مادیت یافته نیز میباشد. در نتیجه سرمایه عبارت از رابطه‌ای جهانشمول و ازلی است که طبیعت به انسان عطا کرده است، بشرط آنکه انسان کلیه آن عوامل خاصی را که "وسیله تولید" یا "کار انباشته شده" را تبدیل به سرمایه می‌کند از میان بردارد، باین ترتیب سراسر تاریخ مناسبات تولیدی - مثل آنچه در نوشته‌های کاری بچشم می‌خورد - بصورت تحریف حقیقی در می‌آید که حکومت‌ها بطرز موزیانه از این رابطه جهانشمول و ازلی بعمل می‌آورند.

همانطور که تولید بطور اعم وجود خارجی ندارد همانطور هم تولید عام موجود نیست، تولید همواره شاخه بخصوصی از تولید است - نظیر کشاورزی، دامداری، صنعت - یا کل تولید، اقتصاد سیاسی بهیچ روی تکنولوژی نمیباشد، رابطه مقولات عام تولید در یک مرحله اجتماعی معین با اشکال بخصوص تولید را در جائی دیگر (بعدا) مورد بررسی قرار خواهیم داد.

وبالاخره تولید نه تنها تولید بخصوص است بلکه همواره یک مجموعه اجتماعی معین، یک مضمون اجتماعی ایستکه در کل وسیعتر یا محدودتری از حوزه‌های تولیدی بکار می‌افتد. رابطه نمایش نظری تولید با روند واقعی [آن] نیز در اینجا مطرح نیست. تولید بطور اعم، شاخه‌های بخصوص تولید، کل تولید.

موسومست که آثار اقتصادی را با بخشی عمومی آغاز نمایند - و درست همین بخش است که تحت عنوان "تولید" آورده میشود، برای مثال رجوع کنید به جان استوارت میل^{۲۸} - که به شرایط عمومی تمام تولید می‌پردازد. این بخش عمومی حاوی نکات زیر است یا مدعی است که نکات زیر را در بر دارد:

۱- شرایطی که بدون وجود آنها تولید میسر نیست. این بدان معناست که عوامل اساسی لازم برای هرگونه تولید الزامیست. ولی این مطلب همانطور که خواهیم دید عملاً "به معدودی تعاریف ساده برخواهد گشت که با بسط بیشترشان به همانگوئی‌های بی‌ارزشی منتهی خواهد شد،

۲ - شرایطی که بدرجات متفاوت باعث بالا رفتن تولید میشوند، نظیر حالت رونق یا رکود جامعه بطریقی که آدام اسمیت مطرح میکند، برای ارائه این شرایط - که در اثر اسمیت حکم یک نگاه اجمالی^۱ را پیدا میکند - برای ارائه اهمیت علمی آن بایستی درجه بارآوری^۲ دوره‌های مختلف رشد تنگ ملت‌ها را مورد بررسی قرار داد؛ انجام یک چنین بررسی بیرون از چهارچوب موضوع مربوطه قرار میگیرد، معهذا ذکر جنبه‌هایی که در رابطه با توسعه رقابت، انباشت و غیره قرار دارند ضروری است. پاسخ در شکل عامش به همان بیان عامی برمیگردد که میگوید یک ملت صنعت پیشه زمانی به بالاترین درجه بارآوری دست می‌یابد که بطور کلی در اوج توسعه تاریخی خود قرار داشته باشد. (در حقیقت یک ملت تا موقعی که نه منفعت بلکه عمل تحصیل منفعت هدف اصلی آن باقی بماند در اوج توسعه صنعتی خود مییابد، از این جهت یانکی‌ها بر انگلیسی‌ها تفوق دارند.) یا آنکه مثلاً "بعضی نژادها، صورتبندیها، شرایط جوی، اوضاع طبیعی، نظیر موقعیت دریایی، حاصلخیزی خاک و نظائر آن بیشتر از عوامل دیگر در امر تولید دخیل مییابد، این مطلب باز هم به همان بیان همانگونه واری برمیگردد که مدعی است تولید ثروت در جایی که عناصر ذهنی و عینی آن فراهم باشد آسانتر رشد میکند.

البته اینها حقیقتاً "مسائلی نیستند که در بخش عمومی [آثار اقتصادی] مورد نظر اقتصاددانان باشد، آنچه در مد نظر آنان قرار دارد - بعنوان مثال رجوع کنید به میل - آنست که تولید بعنوان چیزی متمایز از توزیع و امثالهم را بایستی بصورتی مطرح نمائیم که گوئی قوانین طبیعی ازلی‌ای بر آن حاکم است که مستقل از تاریخ مییابد و در عین حال با مناسبات بورژوازی بصورت قوانین طبیعی انکارناپذیر جامعه رفتار میشود، قوانینی که در هیئت تجرید^۳ درآمده‌اند. اینست قصد کم و بیش آگاهانه سراسر این شیوه برخورد، معهدان آنجا که به توزیع مربوط میشود چنین اظهار میشود که بشر در واقع به اندازه معینی از آزادی انتخاب رضا داده است. قطع نظر از تفکیک نابخردانه تولید از توزیع و عدم توجه ارتباط حقیقی آنها با یکدیگر از همان آغاز کار هیچگونه شکی در این مطلب نبایستی داشت که عدم تشابه شیوه توزیع در مراحل مختلف یک جامعه هرچه باشد بهر صورت بایستی - همانطور که در مورد تولید ضرورت دارد - بر روی جنبه‌های مشترک آن تاکید بعمل آورد و بهمین ترتیب نیز بایستی مغشوش نمودن و محو کلیه اختلافات تاریخی قوانینی که میان تمام اینها بشمار مشترک است امکان پذیر باشد، برای مثال برده، سرف و کارگر اجرتی همگی آن مقدار خوراک دریافت میکنند که بقای آنرا بعنوان برده، سرف یا کارگر اجرتی تضمین نماید، فاتحی که از راه دریافت خراج اموراتش را میگرداند یا ماموری که از قبل مالیات زندگی میکند یا موجری که عایدیش از دریافت اجاره‌تأمین میشود یا کاهنی که از دریافت صدقه روزیش فراهم میآید یا روحانی‌ایکه از عشریه^۴ دریافتی گذران میکند همه و همه بخشی از محصولی اجتماعی را دریافت می‌نمایند که بوسیله قوانینی جدا از قوانین تعیین کننده سهم برده و امثالهم تعیین میشود، دو

عامل اصلی ایکه تمام اقتصاد دانان در این قسمت ملحوظ میدارند عبارتند از: (۱) مالکیت و (۲) حفاظت از آن توسط هیئت قضائی، پلیس و غیره. فقط یک پاسخ کوتاه کافی است:

در مورد اول: تولید همواره عبارتست از قبض^۱ طبیعت توسط یک فرد در درون و با کمک یک سازمان اجتماعی معین. در این مفهوم همانگونه خواهد بود اگر بگوئیم که مالکیت (قبض) شرط تولید است. پریدن از این [مالکیت] به شکل مشخصی از مالکیت، نظیر مالکیت خصوصی (شکل متضادی که مستلزم شرط عدم مالکیت^۲ میباشد) کاریست بسیار عبث، تاریخ نشان داده است که برعکس، شکل اصلی و اولیه مالکیت همان مالکیت اشتراکی است (نظیر آنچه در میان هندیها، اسلاوها، سلت‌ها و غیره وجود داشته است) و مالکیت اشتراکی در قالب مالکیت جماعتی برای مدتی مدید نقش مهمی را ایفاء مینماید، مسئله اینکه ثروت تحت کدام شکل از مالکیت رشد سریعتری دارد در اینجا مورد بحث ما نیست، بهر صورت همانگونه خواهد بود اگر بگوئیم آنجا که از هیچگونه مالکیت خبری نیست از تولید هم سراغی نمیتوان گرفت و لذا هیچ اجتماعی هم نمیتواند وجود داشته باشد، استفاده‌ای که متضمن هیچ استفاده‌ای نباشد تضادی لغوی است.

در مورد دوم: حفاظت از آنچه بدست آمده و غیره. چنانچه مضمون واقعی این مطالب پیش یا افتاده^۳ را بشکافیم متوجه خواهیم شد که حاوی معنایی بیشتر از آنست که مولفینشان از آن درک میکنند، بدان معنا که هر شیوه تولیدی مصدر مناسبات قانونی و اشکال سیاسی و... خاص خود مییابد، این نشانه خامی و عدم درک همه جانبه ماست اگر عوامل از لحاظ ارگانیک مرتبط را در رابطه تضادی با یکدیگر یعنی در یک ارتباط انعکاسی^۴ ساده قرار بدهیم آنچه اقتصاد دانان بورژوازی در نظر دارند اینست که تولید همراه با پلیس امروز، نرم‌تر به پیش برده میشود تا مثلاً "تحت قانون چماق، آنان فراموش میکنند که قانون چماق هم بهر حال قانون است، و قانون قدرت‌مندان - بشکلی دیگر - هنوز هم حتی در بطن "حکومت مشروطه" آنها به بقای خود ادامه میدهد.

در عین آنکه شرایط اجتماعی متناسب با مرحله بخصوصی از تولید هنوز سیر تکاملی خود را طی میکند و یا مدتی است که روبرو به اضمحلال نهاده است، طبیعی است که در روند تولید اختلالاتی صورت گیرد، هر چند این اختلالات شدت و ضعف داشته و دامنه نفوذشان متفاوت است. خلاصه اینکه مقولاتی وجود دارند که در تمام مراحل تولید مشترک بوده و بر مبنای استدلالی بعنوان مقولات عام تثبیت میگردند؛ بهر صورت اصطلاح شرایط عام هرگونه تولید چیزی نیست بجز مفهومی انتزاعی که مبین هیچ یک از مراحل تاریخی حقیقی تولید نمیباشد.

1- Appropriation

2- Non- Property

3- Trivialities

4- Reflex

1- Apercu

2- Degree of Productivity

3- In Abstracto

4- Tithes

قبل از شروع تحلیل بیشتر از تولید لازم است مباحث متعددی که اقتصاددانان به همراه آن مطرح می کنند مورد توجه قرار گیرند .

مفهوم بسیار بدیهی آنها بدین قرار است ؛ - اعضای جامعه در روند تولید ، محصولات طبیعی را مطابق با نیازهای بشری بکار می برند (تولید می کنند ، شکل میدهند) ؛ توزیع ، تعیین کننده سهمی است که از این محصولات نصیب فرد میشود ؛ مبادله وسیله ای بدست فرد میدهد که با استفاده از آن بتواند بخشی از محصولاتی که در نتیجه توزیع نصیب وی شده است را به محصولات بخصوص مورد نیازش تبدیل نماید ؛ و بالاخره محصولات در اثر مصرف ، به اشیاء مصرفی مبدل میگردد ، یعنی بوسیله افراد بکار برده میشوند . وظیفه تولید بوجود آوردن اجناس مورد احتیاج است ؛ توزیع ، آن اجناس را مطابق قوانین تخصیص میدهد ؛ مبادله به نوبه خود مبادرت به توزیع اجناسی میکند که قبلاً " منطبق با نیازهای فرد تخصیص یافته اند ؛ نهایتاً " محصول در [مرحله] مصرف ، این حرکت اجتماعی را ترک گفته مبدل به شیئی بیواسطه ای شده در خدمت نیازی فردی قرار میگیرد که استفاده از آن نیاز مربوطه را مرتفع میسازد ، باین ترتیب تولید بصورت مبداء حرکت ، مصرف بعنوان هدف ، توزیع و مبادله بعنوان واسطه نمودار میگردد . توزیع و مبادله دارای شکلی دوگانه اند زیرا مطابق تعریف ، توزیع بوسیله جامعه و مبادله بوسیله افراد صورت واقعبیت بخود میگیرد ، اشخاص در تولید جنبه عینی پیدا نموده و اشیاء در مصرف جنبه ذهنی کسب میکنند ؛ در توزیع ، این جامعه است که بتوسط مقررات عام حاکم بر خود واسطه بین تولید و مصرف قرار میگیرد ؛ این وساطت در مبادله در نتیجه تصمیمات اتفاقی افراد صورت میگیرد .

توزیع ، نسبت (مقدار) محصولاتی را تعیین میکند که به فرد تعلق میگیرد ، مبادله محصولات را تعیین میکند که فرد مطابق آنچه توزیع بعنوان سهم وی مقرر کرده است خود را صاحب آن میدانند .

باین ترتیب تولید ، توزیع ، مبادله و مصرف تشکیل یک قیاس منطقی¹ مناسبی را میدهند ؛ تولید معرف عام ، توزیع و مبادله معرف خاص و مصرف معرف مورد واحدی است که تمامی آنها را در بر میگیرد ، با وجود آنکه اینها بطور متوالی پشت سرهم قرار میگیرند ولیکن توالی آنها بسیار مصنوعی است . تولید تابع قوانین عام طبیعت است ؛ توزیع تابع عوامل اجتماعی تصادفی بوده و لذا قادر است بر تولید تاثیر کم و بیش سودمندی داشته باشد ؛ مبادله که حرکت اجتماعی مشخصی است بین ایندو واقع میشود ؛ و مصرف بمثابة عملی اختتامی که نه تنها بعنوان هدف نهائی بلکه بعنوان مقصود غائی تلقی گردیده خارج از حوزه اقتصاد قرار میگیرد مگر آنکه بر مبداء حرکت [این دور تسلسلی] اثری بگذارد که باعث شروع مجدد کل روند گردد ،

مدعیانی که اقتصاددانان را متهم به تفکیک نابخردانه عناصر مرتبط بیکدیگر مینمایند چه به مبانی اقتصاد سیاسی معتقد باشند چه نباشند تفاوتی در اصل قضیه نمیکند زیرا اینان نیز بهر حال با از همان پایگاه فکری ، بحث خود را عنوان میکنند یا از پایگاهی نازلتر ، هیچ چیز قابل نگوشتن تر از آن نیست که اقتصاددانان ، تولید را بعنوان نفس هدف قلمداد نمایند و اهمیت توزیع را بپای اهمیت تولید برسانند . این گونه برداشت اقتصاددانان مبتنی بر این فکر است که توزیع ، حوزه ای جداگانه و مستقل از تولید بوده و در کنار آن فرار میگیرد . از آن گذشته آنها عوامل مختلف را بعنوان یک کل واحد در نظر نمیگیرند ؛ مثل آنکه گوئی تفکیک تولید از توزیع بجای آنکه از واقعبیت برخاسته به متون کتب راه یافته باشد از متون کتب برخاسته خود را به واقعبیت زندگی تحمیل کرده است ، و گوئی مسئله آشتی دیالکتیکی مفاهیم است نه حل شرایط واقعی موجود .

الف ، [] تولید و مصرف []

تولید در عین حال مصرف نیز میباشد ، مصرفی که بدو شکل در میآید - مصرف ذهنی و مصرف عینی . اولاً " فردی که در حین تولید قابلیت های خود را پرورش میدهد در عین حال آن قابلیت ها را به مصرف هم می رساند ، یعنی آنها را در جریان عمل تولید ، مصرف میکند همانطور که در جریان تولید مثل طبیعی قوه حیاتی بمصرف میرسد ، دوما " تولید عبارت از مصرف وسایل تولیدیست که تا ذره آخر مورد استفاده قرار گرفته و بعضاً " (نظیر سوخت) با اجزاء ساده تری تقسیم میشود ، این مطلب مشمول مصرف مواد خام نیز میگردد که جذب شده و هیچگاه به شکل و کیفیت اولیه خود باز نمی - گردد . باین ترتیب خود عمل تولید نیز در تمام مراحل خود ، عملی است مصرفی ، اقتصاددانان نیز باین حقیقت اذعان دارند ، آنها مصرف مولد¹ را هم تولیدی میخوانند که در عین حال با مصرف یکسان است و هم مصرفی که مستقیماً " با تولید همزمان ، یکسانی تولید با مصرف به حکم اسپینوزا بر میگردد که ؛ تعیین کردن همانا نفی کردن است² .

لیکن این تعریف مصرف مولد تنها باین خاطر عنوان میگردد که مصرف یکسان با تولید را از مصرف بمعنای اخص - که در مقابل بعنوان آنتی تز از بین برنده تولید قلمداد میشود - تفکیک نماید . لذا اجازه بدهید به بررسی مصرف بمعنای اخص بپردازیم .

همانطور که تولید گیاه در طبیعت متضمن مصرف قوای حیاتی و مواد شیمیائی است همانطور هم مصرف بطور همزمان همان تولید است . لازم به توضیح نیست که بدن انسان را خود انسان میسازد ، مثلاً " از طریق تغذیه که یکی از اشکال مصرف است ، همین مطلب در مورد هر نوع مصرف دیگری که بنحوی از انحاء به تولید جنبه ای از انسان کمک میرساند نیز صادق میباشد ، لذا این [تولید] تولیدی است مصرفی ، با این وجود اقتصاد سیاسی مدعی است این نوع تولیدی که با مصرف یکسان است نمود ثانوی

1- Productive Consumption

2- Determination Est Negatio

1- Syllogism

ایست که از نابودی محصول اول ناشی میشود. در نوع اول تولید، تولید کنندگان جنبه شیئی، و در نوع دوم تولید، اشیاء تولید شده بوسیله تولید کننده جنبه شخصی پیدا میکند لذا این تولید مصرفی - اگرچه مصرف و حدت مستقیم تولید با مصرف است - ولی اساساً شکل متفاوتی از تولید بمعنای اخص میباشد. وحدت بیواسطه فوق، که در آن تولید همزمان با مصرف و مصرف همزمان با تولید است تأثیری بر دوگانگی همزمان آنها ندارد.

باین ترتیب تولید در عین حال همان مصرف و مصرف در عین حال همان تولید است. هر کدام بطور همزمان نقطه مقابل خود میباشد. با اینحال در همان موقع یک حرکت واسطه بین آند و صورت میگیرد. تولید منتهی به مصرفی میشود که مصالحش را فراهم میآورد؛ مصرف بدون تولید عاری از هدف میباشد. در ضمن، مصرف از طریق فراهم آوردن مقصودی برای محصولات تولید شده‌ای که برای برآوردن آن مقصود تولید شده‌اند، منتهی به تولید میگردد. محصول تنها در مصرف است که به اختتام نهائی خود نائل میآید. راه آهنی که هیچکس از طریق آن سفر نمیکند و از اینرو مورد هیچ استفاده‌ای قرار نمیگیرد و بهیچ مصرفی نمیرسد بنحوی بالقوه راه آهن است نه بالفعل. بدون تولید، مصرف وجود ندارد همینطور هم بدون مصرف، تولید موجودیت پیدا نمیکند زیرا در آن صورت تولید بی فایده میبود. مصرف بدو دلیل مولد تولید است.

۱ - زیرا محصول فقط از طریق مصرف مبدل به محصول حقیقی میگردد. مثلاً "لباس تنها وقتی حقیقتاً" لباس میشود که پوشیده شود، خانه‌ای که کسی در آن سکونت ندارد در حقیقت خانه نیست؛ عبارت دیگر یک محصول تنها در مصرف است که بعنوان شکل متمایز یک شیئی طبیعی ساده، بصورت یک محصول تظاهر مینماید و تبدیل به یک محصول میشود. این فقط مصرف است که با از بین بردن محصول، آخرین صیقل را بآن میدهد، زیرا محصول نه باین خاطر محصول است که فعالیت مادی یافته است بلکه باین دلیل محصول است که شیئی موضوع فعالیت است.

۲ - زیرا مصرف، ایجاد نیاز برای تولید جدید میکند و از اینرو برای تولید دلیل وجودی و ذاتاً "عملی عرضه میدارد. مصرف انگیزه تولید میشود و از برای تولید، هدف بوجود میآورد. اگر قبول کنیم که تولید واقع در دنیای خارج به مصرف هدف می بخشد بهمان اندازه هم این مطلب قابل قبول میگردد که مصرف، هدف تولید را بعنوان یک مفهوم، یک تصویر درونی، یک نیاز، یک انگیزه و یک مقصود به ثبوت می رساند. مصرف هدف تولید را به شکلی مطرح میکند که هنوز ذهنی است. هیچ تولیدی بدون یک احتیاج نیست لیکن مصرف، احتیاج را دوباره خلق میکند.

نکات مشابه در مورد تولید عبارتند از:

۱ - تولید مواد و مصالح، یعنی شیئی مورد مصرف را فراهم میآورد. مصرف بدون هدف، مصرف نبوده و از اینجهت تولید، خالق و بوجود آورنده مصرف است.

۲ - تولید نه تنها شیئی مورد مصرف را فراهم میآورد بلکه به مصرف خصلت، صیقل و شکل متمایزی می بخشد. همانطور که مصرف به محصول صیقل نهائی را بعنوان یک محصول میدهد

تولید هم به مصرف صیقلی نهائی می دهد. از یک جهت شیئی مزبور صرفاً "یک شیئی عام نبوده بلکه شیئی بخصوصی است که بایستی بطریقی بخصوص بمصرف برسد، به طریقی که توسط تولید تعیین میگردد. گرسنگی همان گرسنگی است؛ ولی گرسنگی ایکه با گوشت پخته و استفاده از کارد و چنگال برطرف میشود با گرسنگی ایکه با بلعیدن گوشت خام و استفاده از چنگ و دندان فرو می - نشیند تفاوت دارد. باین ترتیب تولید نه فقط مبادرت به تولید شیئی مورد مصرف میکند بلکه شیوه مصرف را هم بوجود میآورد، و آنهم نه فقط بطریقی عینی بلکه بطریقی ذهنی. بنابراین تولید بوجود آورنده مصرف کننده است.

۳ - تولید نه تنها مواد و مصالح برآوردن یک احتیاج را فراهم میکند بلکه نیاز برای خود آن مواد و مصالح را نیز بوجود میآورد. زمانیکه مصرف از حالت خامی بدوی اولیه و بیواسطه خود بیرون میآید - و باقی ماندن آن در آن حالت باین علت است که تولید هنوز در حالت نیم بند بدوی ای بسر میبرد - خود خواستار ایست که بوسیله شیئی [مصرفی] بوجود آمده است. احتیاج به یک شیئی با مشاهده حسی¹ آن شیئی بوجود میآید، یک شیئی هنری² جمعیتی را میآفریند که دارای ذوق هنری بوده از زیبایی لذت میبرد، این مطلب در مورد هر محصول دیگر نیز صادق است. باین مناسبت تولید نه تنها مفعول برای فاعل میسازد بلکه فاعل هم برای مفعول تولید میکند.

از اینرو تولید، مصرف را بوجود میآورد؛ (۱) از طریق فراهم آوردن مواد و مصالح مورد مصرف؛ (۲) بوسیله تعیین شیوه مصرف؛ (۳) با بوجود آوردن حس احتیاج در مصرف کننده برای اشیائی که برای اولین بار بصورت محصولات عرضه میکند. بنابراین تولید، شیئی مورد مصرف، شیوه مصرف و میل به مصرف را بوجود میآورد. مصرف هم بطریقی مشابه مفروض قرار دادن تولید کننده بعنوان یک نیاز مشخص، در تولید کننده تمایل³ مربوطه را بوجود میآورد.

تشابه مصرف و تولید دارای سه جنبه میباشد:

۱ - تشابه مستقیم؛ تولید مصرف است و مصرف تولید. تولید مصرفی و مصرف مولد، اقتصاددانان هر دو را مصرف مولد میخوانند با اینحال بین آنها تفاوتی قائلند. در نوشته‌های آنها اولی بعنوان تجدید تولید قلمداد میگردد و دومی بعنوان مصرف مولد. کلیه بررسیهای مربوط به اولی در اطراف کار مولد و کار غیر مولد بوده بررسیهای مربوط به دومی در زمینه مصرف مولد و غیر مولد است.

۲ - هر یک در عین آنکه بر دیگری تأثیر میگذارد وسیله آنهم قرار میگیرد؛ اینرا وابستگی متقابل آنها میخوانند؛ آنها باین ترتیب در رابطه متقابلی قرار گرفته لازم و ملزوم یکدیگر میشوند ولی با این تفصیلات بیرون از یکدیگر و مجزا از هم میباشند. تولید مواد و مصالحی را فراهم میآورد که هدف خارجی مصرف است و مصرف فراهم آورنده نیاز است، یعنی هدف داخلی یا

1- Perception

2- Object D, Art

3- Predisposition

منظور نظر تولید، هیچ مصرفی بدون تولید نیست و هیچ تولیدی هم بدون مصرف، این حکم به اشکال مختلف در اقتصاد سیاسی ظاهر میگردد.

۳- تولید نه فقط در عین حال مصرف است و مصرف در عین حال تولید و نه اینکه تولید فقط وسیله مصرف باشد و مصرف مقصود از تولید - یعنی هر یک فراهم آورنده موضوع دیگری است بنحویکه تولید عین خارجی مصرف و مصرف عین مفهومی تولید میباشد - عبارت دیگر هر یک از آنها نه تنها بطور همزمان عبارت از دیگری است و نه فقط هر یک علت دیگریست، بلکه هر یک از آنها از طریق ادامه خود خالق دیگری بوده خودش را بصورت دیگری خلق میکند، تنها مصرف است که روند تولید را خاتمه میدهد زیرا مصرف، محصول را بعنوان یک محصول با مصرف نمودن شکل مشخص مستقل آن، تکمیل میکند، علاوه بر آن مصرف بواسطه نیاز به تکرار خود موجب تکمیل قابلیت هائی میگردد که طی اولین روند تولید تکامل مییابند و این قابلیتها را به [انواع و اقسام] مهارتها مبدل میگردداند، بنابراین مصرف عملی است اختتامی که نه فقط محصول را مبدل به محصول میکند بلکه تولید کننده را هم مبدل به تولید کننده مینماید، از طرف دیگر تولید بواسطه ایجاد شیوه معینی از مصرف، مبادرت به ایجاد مصرف میکند و با فراهم آوردن انگیزه مصرف، قابلیت مصرف کردن را بصورت یک نیاز در میآورد، آخرین نوع تشابهی که در بند ۳ فوق منظور گردیده است را اقتصاددانان هنگام بحث در زمینه رابطه عرضه با تقاضا، اشیاء با احتیاجات، احتیاجاتی که بوسیله جامعه وجود میآید با احتیاجات طبیعی، بصور مختلف تعبیر کرده اند.

بعداز اینهمه شرح و تفسیر، برای شخص معتقد به هگل هیچ چیز ساده تر از قبول این فرض نیست که تولید با مصرف یکسانست. نه فقط سخن پردازان¹ سوسیالیست بلکه اقتصاددانان قلمفرسائی² نظیر سه نیز همین فرض را باین ترتیب کرده اند که میگویند اگر ما یک ملت - یا بشریت در معنای مجردش - را در نظر بگیریم باین نتیجه خواهیم رسید که تولید آن ملت چیزی بجز مصرف آن ملت نیست. استورج³ نشان داده است که این قضیه عنوان شده از طرف سه نادرست است زیرا یک ملت تمام محصولات خود را به مصرف نمی رساند بلکه بایستی قسمتی از آنرا بحساب وسائل تولید، سرمایه ثابت و امثالهم منظور نماید. علاوه بر آن در نظر گرفتن جامعه بعنوان یک فاعل واحد درست نمیباشد. زیرا چنین برخوردی بدور از واقعیت است. در رابطه با یک فاعل واحد، تولید و مصرف بصورت نمود هائی از یک عمل واحد بنظر خواهند آمد، در اینجا فقط بر روی اساسی ترین وجه تشابه فوق تاکید شده است باین عبارت که اگر تولید و مصرف را بعنوان فعالیتهای یک فاعل یا افراد واحد در نظر بگیریم در هر حال بشکل نموده های روندی نمایان خواهند شد که مبداء حرکت واقعی آن تولید است که باین مناسبت تولید بعنوان عامل تعیین کننده قلمداد خواهد گردید. مصرف بعنوان یک ضرورت و یک نیاز، خود یکی از جنبه های ذاتی فعالیت مولد است؛ بهر صورت

مصرف بعنوان یک نیاز عبارت از نقطه ایست که عمل تحقق و پیدنیال آن نیز مرحله قطعی آغاز میگردد، عملی که سراسر روند مزبور در آن خلاصه میشود، فردی مبادرت به تولید یک شیئی می - نماید و با مصرف آن مجدداً به نقطه مبداء باز میگردد؛ ولیکن او بعنوان فردی مولد باز میگردد فردی که خودش را تجدید تولید مینماید، باین ترتیب مصرف مرحله ای از تولید است، اما در جامعه رابطه تولید کننده با محصول تکمیل شده رابطه ای غیر ذاتی¹ است و بازگشت محصول به فاعل [تولید کننده] تابع روابطی با افراد دیگر است. محصول آنها " به قبض وی در نمی آید، علاوه بر آن چنانچه وی در درون جامعه مبادرت به تولید نماید هدف وی بکار بردن آن محصول نیست. توزیعی که بر مبنای قوانین اجتماعی، سهم فرد را از عالم محصولات تعیین میکند بین تولید کننده و محصولات، یعنی تولید و مصرف مداخله میکند. باین ترتیب آیا توزیع، بخش مستقلی است که بیرون از تولید و در کنار آن قرار میگیرد -

ب. [تولید و توزیع]

هنگامیکه آثار اقتصادی را از نظر میگذرانیم این نکته فوراً توجهمان را جلب میکند که هر چیز دوبار ذکر شده است، مثلاً " بهره مالکانه، دستمزد، بهره و سود هم تحت عنوان توزیع آورده میشوند و هم بعنوان عوامل تولید تحت عناوین تولید، زمین، کار و سرمایه قرار میگیرند، از همان ابتدای کار روشن است که سرمایه دوبار منظور گردیده است، یکبار بعنوان عامل تولید و یکبار دیگر بعنوان منبع درآمد؛ یعنی بعنوان شکل تعیین کننده و معین توزیع. باین واسطه بهره و سود هم بهمین ترتیب در [میحت] تولید وارد میشوند، زیرا سرمایه در قالب بهره و سود است که افزایش پیدا کرده رده شده می کند و از اینرو بهره و سود مراحلی از تولید آن میباشد. بهره و سود بعنوان اشکالی از توزیع مستلزم وجود سرمایه بعنوان یک عامل تولیدی میباشد. علاوه بر آن بهره و سود شیوه های تجدید تولید سرمایه نیز میباشد.

دستمزد، معرف کار اجرتی نیز میباشد که در بخش دیگری مود بررسی قرار میگیرد؛ وظیفه خصوصی که کار بعنوان عامل تولید در یک مورد انجام میدهد در موردی دیگر بعنوان وظیفه توزیع ظاهر میشود. چنانچه کار، دارای شکل متمایز کار اجرتی نمیبود سهم آن در محصول بصورت دستمزد ظاهر نمیگشت همچنانکه در برده داری ظاهر نمیشود. و بالاخره بهره مالکانه چنانچه پیشرفته ترین شکل توزیعی را اختیار کنیم که بتوسط آن مالکیت زمین، سهمی در محصول بخود اختصاص میدهد - مستلزم وجود املاک وسیع (بطور مشخص کشاورزی بمقیاس وسیع) بعنوان یک عامل تولید است نه زمین بطور اعم؛ بهمین ترتیب دستمزد نیز مستلزم وجود کار بطور اعم نیست. لذا روابط و شیوه های توزیع چیزی بجز جنبه های معکوس عوامل تولید نمیشوند، فردی که شرکتش در تولید، شکل کار اجراتی بخود میگیرد سهمی در محصول - حاصل تولید - بشکل دستمزد پیدا میکند.

ساخت توزیع تماماً " بوسیله ساخت تولید تعیین میگردد ، خود توزیع نه فقط در رابطه با محتوی آن - زیرا فقط حاصل تولید قابل توزیع میباشد - بلکه در رابطه با شکل آن نیز حاصل تولید است زیرا شیوه بخصوص شرکت انسانها در تولید تعیین کننده شکل خاص توزیع میباشد، شکلی که آنها بدان شکل در توزیع سهمیم میگرددند ، بطور کلی صحبت از زمین در بخش مربوط به تولید و اجاره در بخش مربوط به توزیع و غیره کاریست عبث .

باین مناسبت اقتصاددانانی نظیرریکاردو که متهم به تاکید خاص بر امر تولید شده‌اند، توزیع را بعنوان موضوع مختص اقتصادسیاسی قلمداد نموده‌اند زیرا آنان بطور غریزی اشکال توزیع را به مثابه دقیق‌ترین بیانی میگیرند که عوامل تولید در یک جامعه معین بدان اشکال در می‌آیند .

توزیع در نزد یک فرد واحد طبیعتاً " بصورت قانونی اجتماعی جلوه میکند که تعیین کننده جایگاه آن فرد در چهارچوب تولیدی است که وی در آن چهارچوب مبادرت به تولید مینماید ؛ باین ترتیب توزیع مقدم بر تولید است ، فردی که فاقد سرمایه یا مالکیت زمین میباشد در نتیجه توزیع اجتماعی از بدو تولد منکفی به کار اجرتی است ، ولی این اتکا خود حاصل وجود سرمایه و مالکیت زمین بعنوان عوامل مستقل تولید میباشد .

زمانیکه کل جامعه را در نظر بگیریم ملاحظه خواهیم نمود که باز جنبه دیگری از توزیع وجود دارد که بنظر مقدم بر تولید آمده و تعیین کننده آن میباشد ، گوئی عاملی است که مقدم بر اقتصاد است . ملتی فاتح میتواند سرزمین تسخیر شده را بین فاتحین تقسیم نماید و باین طریق شیوه مشخصی از تولید و شکل مشخصی از مالکیت زمین را بزور برقرار نماید و از اینرو [نحوه] تولید را تعیین نماید ، یا ساکنین کشور مغلوب را به بردگی کشیده باین ترتیب مبنای تولید را بر بیگاری بنانند . باملتی ممکن است طی یک انقلاب ، املاک بزرگ را به قطعاتی تقسیم نماید و لذا در نتیجه توزیع جدید خصلت تولید را تغییر دهد ، یا ممکن است قوانین مالکیت زمین را در دست خانواده‌های خصوصی دوام بخشد یا کار را امتیازی موروثی قرار داده و از اینرو نظام کاستی¹ برقرار نماید . از کلیه این موارد که نظایرشان در تاریخ رویداده است چنین بر می‌آید که توزیع به وسیله تولید تنظیم و تعیین نشده بلکه برعکس ، این تولید است که بوسیله توزیع تنظیم و تعیین میگردد .

توزیع مطابق با سطحی ترین تعبیرات عبارتست از توزیع محصولات ، توزیع باستانداین تعبیر ، از تولید فاصله بیشتری گرفته ظاهراً " از آن مستقل میگردد ، ولی توزیع قبل از آنکه توزیع محصولات باشد (۱) توزیع وسائل تولید و (۲) (که جنبه دیگری از همان وضع است) توزیع اعضای جامعه در انواع مختلف تولید (گروه بندی افراد تحت مناسبات تولیدی معینی) میباشد . چنان پیدا است که توزیع محصولات صرفاً " حاصل توزیعی است که شامل روند تولید بوده و تعیین کننده ساخت آن میباشد ، بدیهی است که بررسی تولید جدا از این توزیع که جزء متشکله آنست

عمل انتزاعی بیهوردیست ؛ حال آنکه برعکس ، توزیع محصولات ، خود بخود بوسیله آن توزیعی تعیین میشود که در ابتدا عامل تولید است ، ریکاردو ، اقتصاددان چیره دست تولید ، که هدفش درک ساخت اجتماعی مشخص تولید جدید بود بهمین دلیل اعلام میدارد که موضوع مورد بحث اقتصادسیاسی معاصر توزیع است و نه تولید ، این مطلب موید بی رنگ شدن حنای آن اقتصاددانانی است که تولید را به منزله حقیقتی ازلی قلمداد نموده تاریخ را محدود به قلمرو توزیع میدانند ، واضح است که مسئله رابطه موجود بین آن شکل از توزیع که تعیین کننده تولید است

با خود تولید که مبحث تولید تعلق دارد ، اگر حداقل در این مورد بایستی چنین گفته شود که از آنجائیکه تولید لزوماً " از توزیع خاصی از وسائل تولید آغاز میگردد بنابراین توزیع بهمین اندازه مقدم بر و لازمه تولید میباشد ، پس پاسخ آن شرح زیر خواهد بود ، تولید حقیقتاً " دارای شرایط و لوازمی میباشد که تشکیل دهنده عوامل متشکله آن میباشد ، این عوامل در ابتدا ممکن است چنین بنظر آیند که بطور طبیعی تکامل یافته‌اند ، علی‌الیهال این عوامل در جریان تولید از صورت عوامل بطور طبیعی تکامل یافته به عوامل تاریخی تحول می یابند و با وجود آنکه ممکن است بعنوان پیش شرطهای طبیعی یک دوره نمودار شوند باینحال حاصل تاریخی دوره دیگری میباشد ، آنها بطور مستمر بوسیله خود روند تولید دستخوش تغییر میشوند ، بعنوان مثال استفاده از ماشین آلات منجر به تغییراتی در توزیع هم وسائل تولید و هم محصول گردید ، مالکیت زمینهای بزرگ جدید نه تنها بواسطه داد و ستد جدید و صنعت جدید بلکه بواسطه استفاده از صنعت جدید در کشاورزی بوجود آمد .

مسائل فوق الذکر را میتوان در نهایت باین صورت تجزیه نمود ؛ شرایط تاریخی عام چه نقشی در تولید ایفا می نمایند و رابطه تولید با کل رشد تاریخی چیست ؟ روشن است که این مسئله در تحلیل و بحث تولید مطرح میگردد .

به سئوالاتی که فوقاً " بطرزی اجمالی مطرح گردیدند میتوان خیلی کوتاه پاسخ داد ، از برای فتوحات سه حالت زیر متصور است ، ملت فاتح ممکن است شیوه تولید خود را بر ملت مغلوب تحمیل نماید (بعنوان مثال کاری که انگلیس‌ها در طی این قرن در ایرلند و تا حدی در هند کردند) ؛ یا ممکن است از مداخله در شیوع تولید سابق خودداری کرده به دریافت خراج قناعت ورزد (مثل ترک‌ها و رومیان) ؛ یا ممکن است فعل انفعالاتی بین آندو صورت گیرد که باعث تکوین نظام جدیدی بمتابعت ترکیبی از آندو گردد (این امر بعضاً " در فتوحات ژرمن‌ها صورت گرفت) . بهر صورت این شیوه تولید است - خواه شیوه تولید ملت غالب باشد خواه شیوه تولید ملت مغلوب و خواه نظام نوی که از ادغام آندو پدید آمده - که شیوه توزیع اتخاذ شده نوین را تعیین میکند ، اگر چه شیوه نو توزیع بصورت پیش شرط دوره جدیدی از تولید نمودار میشود ولیکن بنوبه خود حاصل تولید میباشد ، حاصلی که صرفاً " از طریق تکامل تاریخی تولید بطور اعم حادث نشده بلکه بوسیله شکل تاریخی خاصی از تولید روی میدهد .

مثلاً " مغولهایی که در روسیه ویرانی بار آوردند بمقتضای شیوه تولیدشان یعنی حشم‌داری عمل میکردند که برای آن ، وجود نواحی غیر مسکونی وسیع ضرورتی اساسی داشت . بربری‌های ژرمنی

که شیوه تولید متعارفشان کشاورزی بکمک سرفها بود و بطور پراکنده در روستاها زندگی میکردند بسهولت هر چه تمامتر ایالات روم را با احتیاجات خود وفق دادند زیرا تمرکز مالکیت زمین در آنجا قبلاً " مناسبات کشاورزی قدیمینتر از میان برده بود .

از دیرباز عقیده بر آن بوده است که مردم در برخی اعصار از طریق نهب و غارت روزگار میگذراندند . ولی برای آنکه بتوان دست به غارت زد بایستی چیزی برای غارت وجود داشته باشد و این مطلب بطور ضمنی موی وجود تولید است . علاوه بر آن نحوه غارت خود بستگی به نحوه تولید دارد ، مثلاً " ملتی که به دلالتی سهام میپردازد را نمیتوان آنطوری غارت نمود که یک ملت رهمدار را .

وسائل تولید را با بهره بردگی کشیدن مستقیم میتوان غارت نمود . ولی در این حالت لازم میآید که ساخت تولید در کشوری که بردگان با نجا کشانده میشوند کار بردهوار را بپذیرد یا آنکه بایستی (نظیر امریکای جنوبی و امثالهم) شیوه تولید مناسب با کار بردهوار بوجود آید .

از طریق وضع قوانین میتوان مالکیت وسائل تولیدی بخصوصی نظیر زمین را در بعضی خانوادهها برای همیشه برقرار نمود . این قوانین فقط در صورتی اهمیت اقتصادی کسب میکنند که مالکیت زمینهای بزرگ با شیوه تولید اجتماعی سازگار باشد نظیر آنچه در انگلستان وجود دارد . کشاورزی در فرانسه در مقیاس کوچک صورت میگیرد لذا املاک بزرگ بمقتضای کشاورزی در مقیاس کوچک بدست انقلاب تقسیم و توزیع گردید . ولی آیا میتوان مثلاً " بضرع قانون به تقسیم نمودن زمین به قطعات کوچک دوام بخشید ؟ مالکیت زمین علیرغم این قوانین دوباره به حالت متمرکز خواهد گرائید . تاثیر اعمال قانون بر حفظ شرایط موجود توزیع و اثراتی که از اینراه بر تولید باقی میگذارند را بایستی بطور جداگانه مورد بررسی قرار داد .

پ . و بالاخره مبادله و گردش

گردش چیزی نیست بجز مرحله بخصوصی از مبادله یا مرحله بخصوصی از مبادله در کلیت

آن .

از آنجا که مبادله عملاً " مرحله واسطی است بین تولید و توزیع که بتوسط تولید و مصرف تعیین میشود ؛ علاوه بر آن از آنجا که مصرف خود وجهی از تولید است لذا تولید ، مبادله را نیز بعنوان یکی از وجوه خود شامل میگردد .

اولاً " پرواضح است که مبادله فعالیتها و مهارتهایی که در خود تولید صورت میگیرد جزء بلا واسطه و اساسی تولید میباشد . دوماً " همین مطلب در مورد مبادله محصولات نیز صادق است ، البته تا جایی که این مبادله وسیلهای برای ساختن محصول تکمیل شدهای باشد که بمنظور مصرف بیواسطه ساخته میشود . از این جهت عمل مبادله در مفهوم تولید گنجانده شده است . سوماً " هرآنچه که بعنوان مبادله بین خریدار و فروشنده نسبت به سازمان مبادله و بعنوان یک فعالیت مولد شناخته شده است تماماً " توسط تولید تعیین میگردد . مبادله بصورت موجودیتی مستقل در کنار تولید قرار میگیرد و تنها در مرحله آخر ، یعنی زمانیکه محصول برای مصرف بیواسطه مبادله میگردد است که از

تولید جدا میگردد . ولی (۱) هیچ مبادلهای بدون تقسیم کار میسر نیست اعم از اینکه این تقسیم کار بطور طبیعی تکامل یافته یا حاصل یک روند تاریخی باشد ، (۲) مبادله خصوصی مستلزم تولید خصوصی است ؛ (۳) شدت مبادله ، دامنه و ماهیت آن بوسیله رشد و ساخت^۱ تولید تعیین میگردد ؛

نظیر مبادله بین شهر و روستا ، مبادله در روستا ، مبادله در شهر و غیره . کلیه جنبه های مبادله تا این حد یا مستقیماً " مشمول تولید میشوند یا آنکه بوسیله تولید تعیین میگرددند .

نتیجهای که از این مطلب گرفته میشود این نیست که تولید ، توزیع ، مبادله و مصرف یکسانند بلکه آنست که اینها حلقه های مرتبطی از یک کل و جنبه های مختلفی از یک کل واحد میباشد . تولید هم در رابطه با جنبه های متضاد تولید وهم در رابطه با مراحل دیگر ، مرحله ای تعیین کننده میباشد . روند مزبور همواره با تولید ، از نو شروع میشود . در اینکه مبادله و مصرف عواملی تعیین کننده نمیشاند شکی نمیتوان داشت ؛ همین مطلب در مورد توزیع بمفهوم توزیع محصولات نیز صادق است . از طرف دیگر توزیع عوامل تولید ، خود نمودی^۲ از تولید میباشد .

باین ترتیب شیوه مشخصی از تولید تعیین کننده شیوه خاصی از مصرف ، توزیع ، مبادله و مناسبات خاصی از این نمودهای مختلف با یکدیگر میباشد . بهر صورت تولید در معنای محدود آن نیز بنوبه خود بوسیله جنبه های دیگر [آن] تعیین میگردد . مثلاً " اگر بازار یا حوزه مبادله گسترش یابد حجم تولید رشد کرده و تمایل به تجزیه بیشتر پیدا میکند . تولید در نتیجه تغییرات حادث در توزیع - نظیر تمرکز سرمایه ، توزیع متفاوت جمعیت در شهر و روستا و نظائر آن - نیز تغییر میکند . و بالاخره اینکه تولید تابع تقاضاهای مصرف است . بین جنبه های مختلف مزبور فعل و انفعالاتی در جریان است . یک چنین فعل و انفعالات در هر موجود آلی^۳ صورت میگیرد .

۳ . روش اقتصاد سیاسی

زمانیکه کشور معلومی را از نقطه نظر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار میدهم کار را از جمعیت آن ، تقسیم جمعیت به طبقات ، شهر و روستا ، دریاها ، شاخه های مختلف تولید ، صادرات و واردت ، تولید و مصرف سالانه ، قیمتها و امثالهم آغاز می کنیم .

شروع این بررسی با مطالعه عناصر حقیقی و ملموس و پیش شرط های واقعی بستر کاری عاقلانه می آید ، مثل شروع بررسی اقتصادی با جمعیت که پایه و مضمون کل روند اجتماعی تولید است . با اینحال بررسی دقیقتر نشان میدهد که این برخورد غلط است . مثلاً " اگر جمعیت بدون توجه به طبقات متشکله آن در نظر گرفته شود ، مفهومی انتزاعی خواهد بود . و بهمین ترتیب در صورتیکه از عوامل پایه ای این طبقات نظیر کار اجرتی ، سرمایه و امثالهم شناختی نداشته باشیم این طبقات نیز بنوبه خود جز کلماتی توخالی چیز دیگری نخواهند بود . این عوامل مستلزم وجود

1 - Structure

2 - Phase

3 - Organic

مبادله، تقسیم کار، قیمت‌ها و غیره می‌باشند. مثلاً "سرمایه بدون وجود کار اجرتی، ارزش، پول، قیمت و غیره وجود پیدا نمی‌کند، اگر جمعیت را قرار باشد بعنوان مبداء حرکت اتخاذ کنیم چیزی بجز یک مفهوم بسیار گنگ از یک کل پیچیده نخواهد بود [با اینحال] از طریق تحویل تحلیلی آن به اجزای معین، به مفاهیم بمراتب ساده‌تری خواهیم رسید؛ از واقعیتاتی که در ذهن نقش می‌بندند شروع کرده بتدریج تا آنحد به انتزاعات رقیق‌تر نزدیک می‌شویم که به ساده‌ترین تعاریف رسیده باشیم، از این نقطه لازم می‌آید که مجدداً "درجهت مخالف تا آنجا حرکت بنمائیم که یکبار دیگر به مفهوم جمعیت برسیم که اینبار دیگر تصویری گنگ از یک کل نبوده بلکه کلیت در برگیرنده بسیاری [عوامل] تعیین کننده و مناسبات می‌باشد. مسراول مسیری تاریخی است که اقتصادسیاسی در آغاز پیدایش خود طی نمود. برای مثال اقتصاد دانان قرن هفدهم همواره نقطه شروع حرکت خود را ارگانیزم زنده، جمعیت، ملت، دولت، دولت‌ها و غیره قرار میدادند و لسی تجزیه و تحلیل همواره آنها را در آخر کار به کشف چند رابطه انتزاعی قطعی و عام نظیر تقسیم کار، پول و ارزش می‌رساند. بمجرد آنکه این عوامل جدا از یکدیگر بطرز کم و بیش روشنی استنتاج شده و تحکیم پذیرفت، نظامهای اقتصادی‌ای تکامل یافت که از مفاهیم ساده‌ای چون کار، تقسیم کار، تقاضا و ارزش مبادله‌ای شروع کرده به مقولاتی نظیر دولت، مبادله بین‌المللی و بازار جهانی پیشرفت نمود. بدون تردید روش اخیر روش علمی صحیحی است. مفهوم مشخص باین دلیل مشخص است که ترکیبی¹ از تعینات² متعدد است، لذا معرف وحدت جنبه‌های متنوعی است.

بنابراین مفهوم مشخص با وجود آنکه نقطه مبداء حقیقی و از اینرو نقطه مبداء ادراک³ و تخیل است با اینحال در مباحث استدلالی بمثابه نتیجه و ماحصل داخل می‌گردد نه بعنوان نقطه شروع. مسراول، مفاهیم مشخص و با معنا را تا حد تعاریف انتزاعی تحلیل می‌برد، مسراول دوم ما را به کمک استدلال از تعاریف انتزاعی به تجدید تولید مفاهیم مشخص [در ذهن] دلالت میکند. هگل باین واسطه دچار این توهم گردید که عالم واقعیت، حاصل تفکری است که خود باعث ترکیب و تعمیق و حرکت خود میشود؛ حال آنکه مسراول حرکت از عالم انتزاع به عالم مشخص صرفاً "راهی است که طی آن ذهن، مفهوم مشخص را در خود جذب کرده آنرا بصورت یک مقوله ذهنی مشخص تجدید تولید میکند. این عمل بکلی با روند تکاملی خود عالم واقعیت تفاوت میکند. مثلاً "ساده‌ترین مقوله اقتصادی نظیر ارزش مبادله‌ای مستلزم وجود جمعیت می‌باشد، جمعیتی که تحت شرایطی معین و در خانواده یا جماعت یا دولت و امثالهم نوع بخصوصی مبادرت به تولید مینماید، ارزش مبادله‌ای وجود پیدا نمی‌کند مگر بصورت رابطه انتزاعی و یکجانبه⁴ یک کلیت آلی مشخصی که از قبل موجود بوده است. لیکن ارزش مبادله‌ای بعنوان یک مقوله به عهد نوح برمیگردد. باین ترتیب در برابر شعور - در اینجا مراد شعور فلسفی است - که ذهن مُدرک⁵ را بعنوان انسان حقیقی می‌شناسد و از اینرو دنیای ادراک شده باین صورت را تنها دنیای حقیقی

میبندد، تکامل مقولات بمثابه روند واقعی تولید - که مناسفانه از عالم خارج از ذهن عارض میشود - که حاصلش این دنیاست، نمودار می‌گردد؛ و این (که در هر حال بیانی همانگویانه¹ است) تا آنجا صادق است که کلیت مشخصی که بعنوان کلیتی تصویری و حقیقی ذهنی اختیار شده است حقیقتاً "محمول تفکر و ادراک باشد. تکامل مقولات بهیچ وجه محصول اندیشه خود بخود تکامل یابنده‌ایکه در عالم خارج و در ورای ادراک و تصور جریان می‌یابد نیست بلکه حاصل تبدیل و دگرگونی مدرکات و تصاویر ذهنی به مفاهیم می‌باشد. کلیت مزبور بصورتی که در مخیله بعنوان کلیت تصویری نقش می‌بندد نقش می‌بندد محصول مخیله متعقلی است که دنیا را از طریق تنهادرچه‌ای که بروی آن باز است درک مینماید، طریقی که با درک هنری، مذهبی و تعقلی این دنیا تفاوت دارد. مضمون مشخص در خارج از مخیله و مستقل از آن بسر می‌برد - البته تا آنجا که مخیله برخورداردی صرفاً "گمانی² و نظری اتخاذ کند. بنابراین مضمون، یعنی جامعه بایستی همواره بعنوان پیش شرط ادراک در نظر گرفته شود حتی وقتی که روش نظری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ولی مگر این مقولات ساده‌دارای موجودیت تاریخی یا طبیعی مستقلی مقدم بر موجودیت تاریخی یا طبیعی مستقل مقولات مشخص‌تر نمی‌باشند؟ معلوم نیست. بعنوان مثال هگل بدرستی مالکیت، یعنی ساده‌ترین رابطه حقوقی را بعنوان نقطه شروع فلسفه حقوق اختیار میکند. بهر صورت هیچ‌نوع مالکیتی قبل از تکامل خانواده یا روابط خادم و مخدومی که روابط بسیار مشخص‌تر می‌باشند، وجود پیدا نمی‌کند. از طرف دیگر صحیح‌تر آن بود که بگوئیم خانواده‌ها و قبایلی وجود دارند که تا امروز صاحب فقط دارائی³ بوده‌اند نه مالکیت. باین ترتیب مقوله ساده‌تر بصورت رابطه خانواده‌ها یا جماعات قبیله‌ای ساده با مالکیت در می‌آید. مقوله مزبور در جوامعی که به مرحله عالینتری نائل آمده‌اند بصورت رابطه نسبتاً "ساده‌ای در می‌آید که در یک جماعت پیشرفته‌تر موجودیت پیدا میکند. بهر صورت محمل مشخص نهفته در بطن رابطه مالکیت همواره مفروض قلمداد می‌گردد. وجود انسانی بدوی که صاحب دارائی می‌باشد قابل تصور است؛ ولی دارائی در این حالت رابطه‌ای حقوقی نیست. بیان اینکه دارائی در جریان توسعه تاریخی خود موجب پیدایش خانواده گردید، صحیح نمی‌باشد. برعکس، دارائی همواره مستلزم وجود این "مقوله حقوقی مشخص‌تر" است.

معمداً میتوان چنین نتیجه گرفت که مقولات ساده بیانگر روابط یا شرایطی می‌باشند که بتوانند بدون مفروض قرار دادن رابطه یا شرط پیچیده‌تری که مفهوماً "در مقوله مشخص‌تر بیان شده است، موجد وضع مشخص ناکاملی⁴ باشند؛ در حالیکه همان رابطه را میتوان بعنوان یک رابطه تبعی⁵ در اوضاع و احوال مشخص تکامل یافته‌تری حفظ نمود. پول میتواند از لحاظ تاریخی قبل از آنکه سرمایه، بانکها، کار اجرتی و غیره یا عرضه وجود بگذارند، وجود داشته باشد چنانچه وجودهم

- 1- Tautological
- 3- Possessions
- 5- Subordinate

- 2 - Speculative
- 4 - Immature

- 1- Synthesis
- 3- Perception
- 2- Definitions
- 4- Unilateral
- 5- Comprehending

داشته است. از این جهت چنین میتوان گفت که مقوله ساده‌تر مبین مناسباتی میباشد که در یک وجود ناکامل جنبه غالب را دارد یا مبین مناسبات تبعی است که در یک وجود پیشرفته‌تر برقرار گشته است؛ مناسباتی که از لحاظ تاریخی قبل از آنکه وجود مزبور وجوه بیان شده در مقوله‌ای مشخص تر را تکامل داده باشد وجود پیدا میکند. روال تفکر انتزاعی که از ساده‌ترین مفاهیم شروع کرده بسوی مفاهیم پیچیده‌تر به پیش میرود تا این اندازه منطبق با رشد تاریخی واقعی میباشد.

از طرف دیگر اینهم حقیقت دارد که برخی صورتبندیهای اجتماعی بسیار توسعه یافته ولی از لحاظ تاریخی ناکاملی وجود دارند که بعضی از پیشرفته‌ترین اشکال اقتصادی نظیر تعاون، تقسیم کار پیشرفته و امثالهم را بدون استفاده از هیچگونه پول بکار می‌برند، مانند پرو، پول - و پیش شرط آن مبادله - در کلیه جماعات اسلاوی فاقد اهمیت یا دارای اهمیت ناچیزی است لیکن در سرحدات آنها، جاییکه با جماعات دیگر تجارت صورت گرفته میشود، مورد استفاده قرار میگیرد؛ و بطور کلی فرض اینکه مبادله در درون یک جماعت عنصر سازنده اولیه را تشکیل میدهد اشتباه است. برعکس مبادله در ابتدا در مراودات جماعات مختلف با یکدیگر پدیدار میشود و نه در میان اعضای یک جماعت. با وجود آنکه پول از همان زمانهای اولیه و بطرق مختلف نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا می‌نماید با اینحال چنین پیداست که در عهد باستان تنها در میان مللی که در مسیر بخصوصی رشد یافته بودند نظیر ملل تجارت پیشه، عامل مسلطی بوده است. بطوریکه تکامل پول - چیزی که پیش شرط جامعه بورژوازی جدید است - در میان رومیان و یونانیان بعنوان پیشرفته‌ترین ملل عهد باستان تنها در دوره اضمحلالشان به منتها درجه خود رسید. باین ترتیب قابلیت‌های حد اعلائی این مقوله کاملاً ساده از لحاظ تاریخی در پیشرفته‌ترین مراحل تکاملی جامعه بظهور نرسیده و بدون شک قادر به نفوذ در تمام مناسبات اقتصادی نمیشد. مثلاً مالیاتهای جنسی و داد و ستدهای جنسی حتی در اوج اعتدالی امپراتوری روم نیز پایه و اساس آن امپراتوری را تشکیل میداد؛ در حقیقت نظام پولی کاملاً تکامل یافته تنها در ارتش روم وجود داشت و هرگز به تمام شئون کارسازیت نکرده. بنابراین با وجود آنکه مقوله ساده‌تر ممکن است از لحاظ تاریخی مقدم بر مقوله مشخص‌تر وجود پیدا کرده باشد با اینحال رشد درونی و بیرونی مقوله ساده‌تر میتواند در صورتبندی اجتماعی پیچیده‌ای صورت گیرد حال آنکه مقوله مشخص‌تر ممکن است در صورتبندی اجتماعی بدوی تری بعداً اعلائی تکامل خود برسد.

کار مقوله‌ای بسیار ساده بنظری رسد. مفهوم کار در این شکل عام - بعنوان کار بطور عام - سابقه‌ای بسیار طولانی دارد. با این وجود "کار" در این سادگی‌اش از لحاظ اقتصادی بهمان اندازه یک مقوله جدید قلمداد میگردد که مناسبات بوجود آورنده این انتزاع ساده، مثلاً نظام پولی هنوز هم ثروت را به طریقی کاملاً عینی بعنوان چیزی میداند که بطور مستقل در قالب پول وجود دارد. در مقایسه با این بینش، برخورد نظام مانوفاکتوری یا تجاری پیشرفت عظیمی بود باین ترتیب که این نظام سرچشمه ثروت را از شیئی به فعالیت ذهنی - کار تجاری یا صنعتی - منتقل نمود، ولی هنوز هم بر این عقیده بود که تنها خود این فعالیت همه جانبه مولد پول است.

فیزیوکراتها¹ در مقابل این نظام معتقدند که شکل خاصی از کار - کشاورزی - خالق ثروت میباشد و آنان شیئی را دیگر در حجاب پول ندیده بلکه بعنوان محصول بطور عام، بعنوان حاصل عام کار در نظر میگیرند. این محصول مطابق با این فعالیت کماکان همه جانبه، محصول کشاورزی، عالیترین² محصول زمین و محصولیست که بطور طبیعی تکامل یافته است.

طرد کلیه محدودیت‌های فاعلیت شده بر این فعالیت مولد ثروت توسط آدام اسمیت پیشرفت عظیمی بود. در نزد وی کار، هیچیک از کارهای مانوفاکتوری، تجاری و کشاورزی نبوده بلکه همه انواع کار بود. کلیت انتزاعی ای که بوجود آورنده ثروت است فحواً "موجد کلیت اشیا" است که بعنوان ثروت تعریف میشوند؛ آنهائس محصول یا نفس کاری میباشد که مادیت یافته است. اینک این گذار تاچه اندازه دشوار و عظیم بوده است را میتوان در این حقیقت مشاهده نمود که حتی خود آدام اسمیت هم گهگاه مجدداً "به نظام فیزیوکراتی در میغلند. ممکن است چنین بنظر آید که در این مسیر آنچه یافته شد چیزی بجز بیان انتزاعی ساده‌ترین و قدیمی‌ترین رابطه‌ای نیست که در آن انسانها بعنوان تولید کننده عمل مینمایند. قطع نظر از نوع جامعه‌ای که در آن زندگی میکنند، این مطلب از یک جهت صحیح بوده و از جهت دیگر نه.

علی السویه بودن نوع خاص کار مستلزم مجموعه بسیار توسعه یافته‌ای از انواع کارهای واقعا موجودی میباشد که هیچیک ارجحیتی بر دیگری ندارد. بطور کلی عام‌ترین انتزاع وقتی صورت میگیرد که رشد مشخص به بیشترین حد رسیده باشد بطوریکه یک کیفیت خاص در تعدادی از پدیده‌ها یا همه آنها مشترک دیده شود. تنها در اینصورت است که این کیفیت خاص دیگر بشکلی بخصوص دیده نمیشود. از طرف دیگر این کار انتزاعی بهیچوجه صرفاً "منتجه ذهنی انواع مشخص کارهای متفاوت نمیشد. بی تفاوت بودن انواع بخصوص کار در جامعه‌ای مصداق پیدا میکند که در آن افراد براحثی از یک نوع کار به کار نوع دیگر میپردازند و انجام کار از نوع بخصوص برای آنان اتفاقی و در نتیجه علی السویه میباشد. کار نه تنها بعنوان یک مقوله بلکه در عالم واقعیت هم تبدیل به وسیله‌ای برای آفرینش ثروت بطور اعم گردیده است و از انتساب به فردی بخصوص دست برداشته است. این وضع در ایالات متحده، این جدیدترین جامعه بورژوازی به بارزترین حالت خود می‌رسد. باین ترتیب مقوله انتزاعی "کار"، "کار بالذاته"، "کار صرف"³، این مبداء حرکت اقتصاد جدید تنها در ایالات متحده است که جامعه عمل بخود میبوشد. بهر حال ساده‌ترین انتزاعی که در اقتصاد سیاسی جدید نقش قاطعی ایفا می‌نماید، انتزاعی که مبین وجود رابطه‌ای قدیمی در کلیه صورتبندیهای اجتماعی است تنها بعنوان یک مقوله متعلق به جدیدترین جوامع است که در این شکل انتزاعی مصداق واقعی پیدا میکند. ممکن است چنین گفته شود که پدیده‌هایی که در ایالات متحده نتایج تاریخی میباشند - مانند علی السویه بودن نوع کار - در نزد روسها بعنوان مثال بصورت آمادگی‌هایی⁴ بروز مینمایند که بطور طبیعی بوجود آمده‌اند. ولی در اصل بین بررهائی که دارای

1- Physiocrats

2- Par Excellence

3- Sans Phrase

4- Predis Positions

آمادگی‌هایی در برکاردن آن پدیده‌ها در امور مختلف می‌باشند، با مردم متمدنی که آن آمادگی‌ها را در امور مختلف مورد استفاده قرار می‌دهند تفاوتی فاحش وجود دارد. در مورد روسها باید گفت که بی تفاوتی شان نسبت به انجام نوع کار بخصوص در عمل با عادت سنتی آنها به چسبیدن به نوع بسیار معینی از کار که تنها بوسیله تاثیرات خارجی از قید آن رها میشوند، ربط پیدا میکند.

مثال کار بطرز بارز نشان می‌دهد که چگونه حتی انتزاعی‌ترین مقولات، علیرغم معتبر بودنشان در کلیه ادوار - دقیقاً "بدلیل انتزاعی بودنشان - نیز به همان ترتیب، حتی در شکل خاص انتزاعی‌شان حاصل شرایط تاریخی می‌باشند و تنها در خدمت و در محدوده این شرایط است که اعتبار کامل خود را حفظ میکنند.

جامعه بورژوازی پیشرفته‌ترین و پیچیده‌ترین سازمان تاریخی تولید است، بنابراین مقولاتی که مبین مناسبات جامعه بورژوازی می‌باشند و درک ساخت آن در حکم دریچه‌ایست بروی شناخت ساخت و مناسبات تولیدی کلیه صورت‌بندی‌های اجتماعی موجود در گذشته که از بقایا و عناصر متشکله آنها در ایجاد جامعه بورژوازی استفاده بعمل آمده است. هنوز هم بعضی از این بقایای جذب نشده در درون جامعه بورژوازی به حیات خود ادامه می‌دهند، برخی دیگر که در گذشته تنها بشکلی ابتدایی وجود داشته‌اند توسعه بیشتریافته‌امیت تمام و کمالی می‌یابند و قس علیهذا، کالبد شناسی انسان کلید کالبدشناسی میمون است، از طرف دیگر نطفه اشکال پیشرفته‌تر انواع حیوانات پست‌تر از آنها موقعی میتوان درک نمود که اشکال تکامل یافته‌تر شناخته شده باشند، باین ترتیب اقتصاد بورژوازی کلید اقتصاد عهد باستان و غیر آنرا بدست می‌دهد، ولی [۱] بدست آوردن چنین شناختی [۲] به شیوه آن اقتصاددانانی که کلیه تفاوت‌های تاریخی را نادیده گرفته در کلیه پدیده‌های اجتماعی فقط پدیده‌های بورژوازی را می‌بینند کاملاً" غیر ممکن است. اگر کسی از بهره مالکانه شناخت داشته باشد برای وی درک خراج¹، عشریه و امثالهم امکان پذیر است ولی این بدان معنا نیست که با همه آنها بایستی یکسان رفتار نمود.

وانگهی از آنجا که جامعه بورژوازی شکل متناقضی از رشد است، حاوی مناسباتی از جوامع اولیه می‌باشد که اغلب بشکلی بسیار معوج یا حتی تقلیدی مضحکی - نظیر مالکیت اشتراکی² - درمی‌آید. باین ترتیب با وجود صحت آنکه مقولات اقتصاد بورژوازی در مورد کلیه صورت‌بندی‌های اجتماعی دیگر معتبرند با اینحال این مطلب را بایستی با قید احتیاط³ تلقی نمود زیرا این مقولات ممکن است حاوی شکل پیشرفته، معوج، کاریکاتور مانند و غیره‌ای باشند که با مقولات اقتصاد بورژوازی تفاوت‌های بسیار دارند. آنچه بنام تکامل تاریخی خوانده میشود بطور کلی مبتنی بر این حقیقت است که آخرین شکل [هر پدیده] شکلهای پیشین خود را - مراحل از رشد خود محسوب نموده همواره با آنها با دیدی یکجانبه می‌نگرد زیرا یک جامعه تنها در مواقع بسیار نادر و تحت شرایط بسیار مخصوصی قادر به اتخاذ نظری انتقادی نسبت به خود می‌باشد؛ البته ما در این مضمون صحبت

1- Tribute

2- Communal Owner Ship

3- Cum Grano Salis

از دوره‌های تاریخی‌ای به میان نمی‌آوریم که تصدیق خود آن، در دوره‌های افول بوده‌اند، مسیحیت تنها وقتی به درک عینی اساطیر قبیل از خود کمک نمود که آمادگی انتقاد از خود در آن پیدا گردید. اقتصاد سیاسی بورژوازی نیز تنها زمانی قادر به درک اقتصادهای فئودالی، باستانی و شرقی گردید که انتقاد از خود جامعه بورژوازی آغاز شده بود. از آنجا که اقتصاد سیاسی بورژوازی معتقد به شباهت اسطوره‌وار خود با گذشته نبود، انتقاد آن از اقتصادهای قبلی - بویژه نظام فئودالی که بایستی کماکان بر علیه آن مستقیماً "مبارزه می‌نمود - شباهت به انتقادی پیدا کرد که مسیحیت بر بت پرستی، یا پروتستانتسم بر کاتولیسیسم وارد نموده بود.

همانطور که بطور کلی در بررسی علوم تاریخی یا اجتماعی و سیر تحولی مقولات اقتصادی همواره بایستی بخاطر داشت که موضوع مورد بررسی - در اینجا جامعه بورژوازی معاصر - هم در واقعیت و هم در ذهن پیش فرض قرار داده شده است، همانطور هم بایستی بخاطر داشت که مقولات [اقتصادی] مبین اشکال وجودی و شرایط وجودی - و گاهی هم صرفاً "جنبه‌های مختلف - این جامعه بخصوص یعنی موضوع مورد بررسی می‌باشند؛ باین ترتیب مقوله مربوطه حتی از نقطه نظر علمی نیز بهیچ وجه در لحظه‌ای که بحث آن باین صورت انجام میشود آغاز میگردد. دلیل بخاطر داشتن این نکته آنست که ضابطه پراهمیتی در ترتیب‌بندی¹ مطالب بدست می‌دهد. مثلاً "هیچ چیز طبیعی‌تر از آن بنظر نمی‌رسد که بررسی خود را با بهره مالکانه آغاز کنیم، یعنی با مالکیت زمین زیرا اجازه در ارتباط با زمین - این منبع کل تولید وکل حیات - و کشاورزی، این اولین شکل تولیدی تمام جوامعی که به درجه‌ای از ثبات نائل آمده‌اند، قرار میگیرد. لیکن هیچ چیز هم در عین حال اشتباه‌آمیزتر از اینکار نیست. در هر صورت باین اجتماعی شاخه بخصوصی از تولید تعیین‌کننده مقام و اهمیت کلیه شاخه‌های دیگر است و باین مناسبت مناسبات بدست آمده در این شاخه تعیین‌کننده مناسبات کلیه شاخه‌های دیگر نیز می‌باشد. گوئی پرتوی از یک رنگ بخصوص بر همه چیز تابیده تمام رنگهای دیگر را تحت الشعاع قرار داده شمای خاص آنها را تغییر می‌دهد؛ یا گوئی اثر مخصوصی است که تعیین‌کننده وزن مخصوص هر آن چیزی است که در آن یافت شود. اجازه بدهید برای مثال اقوام شبان را در نظر بگیریم. (قبایلی که منحصرًا "از راه شکار یا صید امرار معاش میکنند و با نقطه آغاز رشد تکاملی واقعی فرسنگها فاصله دارند) نوع بخصوصی از فعالیت کشاورزی میانشان متداول است که تعیین‌کننده مالکیت ارضی² می‌باشد، و آن مالکیت اشتراکی است. این مردمان این شکل از مالکیت را بسته به درجه حفظ سنتهای خود کم و بیش حفظ میکنند. نظیر مالکیت اشتراکی در میان اسلاوها، در میان مردمانی که به زراعت اسکان یافته در مقیاسی وسیع می‌پردازند و کشاورزی در میانشان جنبه غالب را دارد، نظیر جوامع باستانی و دوران فئودالی و حتی [عصر] مانوفاکتور، ساخت و اشکال مالکیت مربوط به آن نواحی دارای مشخصات خاص ارضی است. مانوفاکتور یا کاملاً³ وابسته به کشاورزی است نظیر اواصل عصر رومیان یا نظیر آنچه در قرون وسطی صورت گرفت در شهر و شرایط حاکم بر آن مبادرت به تقلید از سازمان بندی روستا میکند. در قرون وسطی حتی سرمایه‌هم - با استثنای سرمایه صرفاً " پولی - از ابزار

1 Arrangement

2 Land Ownership

سنی و نظائر آن تشکیل مییافت و این خصیلت ارضی خاص را حفظ می نمود. عکس آن در جامعه بورژوازی اتفاق می افتد. کشاورزی بطوری روز افزون شاخه‌ای از صنعت شده بطور در بست زیر سلطه سرمایه قرار می گیرد. این مطلب در مورد بهره مالکانه نیز صادق است. در کلیه اشکالی که در آنها مالکیت ارضی نقشی تعیین کننده ایفا می نماید مناسبات طبیعی که ماکان حکم فرماست؛ در اشکالی که در آنها عامل تعیین کننده سرمایه می باشد، عناصر اجتماعی ای که از لحاظ تاریخی تکامل یافته اند غالب میباشند، بهره مالکانه بدون وجود سرمایه قابل فهم نیست. ولی سرمایه بدون وجود بهره مالکانه قابل فهم می باشد، سرمایه قدرتی اقتصادیست که در جامعه بورژوازی بر همه چیز مسلط است. سرمایه بایستی هم نقطه آغاز باشد و هم نقطه پایان و بایستی قبل از مالکیت ارضی تعریف و تشریح گردد بعد از تجزیه و تحلیل جداگانه سرمایه و مالکیت ارضی بایستی به بررسی رابطه بین آن دو پرداخت.

بنابر این تنظیم مقولات اقتصادی پشت سر یکدیگر به ترتیبی که در تاریخ نقش غالب را ایفا کرده اند ناروا و اشتباه میبود. برعکس، ترتیب پشت هم قرار گرفتن آنها بوسیله رابطه متقابل آنها در جامعه بورژوازی جدید تعیین میگردد و این ترتیب عکس ترتیب ظاهرا "طبیعی یا تسلسل تکامل تاریخی آنها می باشد. بحث بر سر نقشی نیست که مناسبات اقتصادی مختلف در تسلسل صورت بندیه‌های اجتماعی مختلفی که در طول تاریخ پدیدار شده اند، ایفا میکنند؛ و بنحو احسن بر سر تسلسل آنها "بعنوان مفاهیم" (پروودن) (تصور گنگی از روند تاریخ) نبوده بلکه بحث بر سر ترتیب قرار گرفتن آنها در درون جامعه بورژوازی جدید است.

دقیقا " به سبب سلطه مردمان زراعت پیشه دنیای کهن بود که ملل تجارت پیشه -- فنیقی‌ها، کارتاژها -- توانستند بصورتی خالص (دقت انتزاعی) رشد کنند. زیرا سرمایه در قالب سرمایه تجاری یا پولی درجائی بآن شکل انتزاعی پدیدار میشود که سرمایه در آنجا هنوز مبدل به عامل غالب جامعه نشده باشد. لومباردها¹ و بهبودیان در برابر جوامع زراعی² قسروان و سوطائی در یک ردیف قرار میگیرند.

نمونه دیگری از نقشهای متفاوتی که همان مقولات در مراحل مختلف جامعه ایفا نموده اند شرکت‌های سهامی، این تازه ترین وجه مشخصه جامعه بورژوازی می باشد؛ این شرکتها در اوان پیدایش جامعه بورژوازی بشکل شرکت‌های تجاری ممتاز بزرگی پدیدار میشوند که دارای حقوق انحصاری میباشند. مفهوم ثروت ملی³ آنطور که از آثار اقتصاددانان قرن هفدهم بر میآید آنست که ثروت برای دولت بوجود آورده میشود، دولتی که قدرتش متناسب با این ثروت است -- این تصور هنوز هم تا حدی حتی در میان اقتصاددانان قرن هجدهم رایج است. این برخورد غیر تعمدی ریاکارانه، ثروت و تولید ثروت را هدف دولتهای امروزی قرار میدهد و دولت را صرفا "بعنوان وسیله‌ای برای تولید ثروت قلمداد میکند.

1- Lombards

2- Agrarian Societies

3- National Wealth

تنظیم مطالب محققا " بایستی بطریقی صورت گیرد که بخش یک شامل تعاریف انتزاعی عامی باشد که باین ترتیب تا اندازه‌ای در ارتباط با کلیه صورتبندیهای اجتماعی قرار میگیرد البته بمعنائی که قبلا" شرح آن رفت. دو- مقولاتی که ساخت درونی جامعه بورژوازی را تشکیل داده تکیه‌گاه طبقات اصلی آن جامعه قرار میگیرند. سرمایه، کار اجرتی، مالکیت ارضی و روابط آنها با یکدیگر، شهروروستا، سه طبقه عمده اجتماعی؛ مبادله بین آنها، گردش. نظام اعتباری (خصوصی) سه- دولت بعنوان مظهر جامعه بورژوازی، تجزیه و تحلیل روابط آن با خود. طبقات " غیر مولد". مالیاتها، قرضه دولتی. اعتبارات دولتی. جمعیت. مستعمرات. مهاجرت. چهار - شرایط بین المللی تولید. تقسیم کار بین المللی، مبادله بین المللی. صادرات و واردات. نرخ اسعار. پنج- بازار جهانی و بحرانها.

وسائل تولید و شرایط تولید،
شرایط تولید و ارتباطات
اشکال سیاسی و اشکال شناخت
در رابطه با شرایط تولید و ارتباطات
روابط حقوقی، روابط خانوادگی

یادداشت‌های مربوط به نکاتی که ذکر آنها در اینجا ضرورت دارد و ناپستی آنها را از خاطر دور داشت.

۱- جنگ [بعضی وجوه مشخصه] راپیش‌تر از صلح‌رشد می‌دهد؛ طریقی که طی آن برخی شرایط اقتصادی نظیر کار اجرتی، ماشین آلات و غیره در نتیجه جنگ و در ارتشها زودتر از جامعه غیر نظامی تکامل پیدا نمود. روابط موجود بین نیروی مولد و شرایط ارتباطی نیز بطرز بارزی در ارتش بیچشم میخورد.

۲- رابطه تاریخ نگاری ایده‌آلیستی‌ایکه تابحال وجود داشته است با تاریخ نگاری رئالیستی بویژه آنچه بعنوان تاریخ تمدن، تاریخ قدیمی مذهب و دولتها شناخته شده است. (انواع مختلف تاریخ نگاری‌ایکه تا بحال وجود داشته است را نیز میتوان مورد بحث قرار داد؛ باصطلاح [تاریخ نگاری] عینی، ذهنی (اخلاقی و غیره) و فلسفی).

۳- پدیده‌های درجه دوم و سوم که بطور کلی مشتق شده و انتقال می‌یابند، یعنی شرایط غیر عمده تولید، تاثیر مناسبات بین المللی.

۴- نظرات انتقادی در زمینه ماتریالیسم این ادراک؛ رابطه [آن] با ماتریالیسم طبیعت‌گرایانه^۱.

۵- منطق دیالکتیکی مفاهیم نیروی مولد (وسائل تولید) و مناسبات تولیدی، لزوم تعریف حدود این ارتباط دیالکتیکی که تفاوت‌های حقیقی را طرد نمی‌کند.

۶- عدم برابری رشد تولیدمادی و مثلاً "رشد هنر. مفهوم ترقی را بطور کلی ناپستی در شکل‌انتزاعی معمول آن دید. هنر جدید و امثالهم. این عدم تناسب به اهمیت و دشواری درک آن چیزهایی نیست که در مناسبات اجتماعی مشخص مانند تعلیم و تربیت وجود دارند. مناسبات ایالات متحده با اروپا. بهر صورت نکته واقعا "دشواری که در اینجا بایستی مورد بحث قرار گیرد چگونگی دخالت مناسبات تولیدی بعنوان مناسباتی حقوقی در این رشد نابرابر است؛ مثلاً" رابطه قوانین مدنی رومیان (این امر در مورد قوانین جناهی و اساسی کمتر صدق میکند) با تولید جدید.

1- Naturalistic Materialism

۷- این ادراک بصورت رشدی غیر قابل اجتناب نمودار میشود. بجز امور احتمالی. چطور؟ (آزادی و غیره هم جزو آن میشود). تاثیر وسائل ارتباطی. تاریخ جهان همیشه وجود نداشته است. تاریخ بعنوان تاریخ جهان خود یک نتیجه است.

۸- نقطه آغاز بدون شک عواملی میباشد که بطور طبیعی تعیین میگردند؛ هم ذهنی و هم عینی. اقوام، نژادها، و امثالهم.

در رابطه با هنر معروفست که برخی از نقاط اوج آن، بهیچ وجه با رشد عمومی جامعه مصادف نیست؛ و از اینرو بازیربنای مادی و اسکلتی که گوئی سازمان آنست مطابقت نمی‌کند. مثلاً^۱ یونانیان درمقایسه با [ملل] جدید یا شکسپیر. بسیاری اذعان دارند که برخی شاخه‌های هنرنظیر شعر حماسی بعد از آغاز اینگونه تولید هنری دیگر نمیتوانست بشکل کلاسیک دورانسازش سروده شود؛ عبارات دیگر برخی آفرینش‌های پر اهمیت در عرصه‌هنر تنها در مرحله ابتدائی رشد هنر میسر است. اگر این مطلب در مورد شاخه‌های مختلف هنر در دورن حوزه خود هنر صادق باشد چندان تعجیبی ندارد که در مورد کل حوزه هنر و رابطه آن با رشد عمومی جامعه نیز صادق باشد. اشکال‌کار فقط در فرمولبندی این تناقضات نهفته است. تحویل این تناقضات به سؤالاتی خاص بمتابه توضیح آنها نیز میباشد.

بعنوان مثال اجازه بدهید رابطه‌هنر یونان و هنر شکسپیر را با عصر حاضر در نظر بگیریم. میدانیم که اساطیر یونان نه فقط گنجینه‌ای از هنر یونان است بلکه منای آن نیز میباشد. آیا تصور طبیعت و مناسبات اجتماعی نهفته در عمق تخیل یونانی و لذا [هنر] یونانی در عصر موتورهای خودکار، راه آهن، لوکوموتیور و تلگراف برقی امکان پذیر است؟ ولکان^۱ درمقایسه با شرکت رابرتزجیست، یا ژوپیتتر^۲ درمقایسه با برق‌گیر و هرمس^۳ در قیاس با اعتبار منقوسول^۴ وظیفه تمام اساطیر غلبه یافتن، مهارکردن و شکل دادن به نیروهای طبیعت در تخیل و از طریق تخیل است و لذا بمجرد استقرار کنترل واقعی بر این نیروها ناپدید میگردند. با وجود "میدان چاپخانه‌ها" چه بسر "شایعات" می‌آید. هنر یونان مستلزم اساطیر یونان است بعبارت دیگر پدیده‌های طبیعی و اجتماعی به گونه‌ای غیر تعمداً "هنری بوسیله تخیل مردم همانند سازی شده است. اینست آنچه که مواد اولیه هنر یونان را تشکیل میدهد و نه هیچ اساطیر دیگری، یعنی نه هر همانند سازی ناآگاهانه هنری از طبیعت (این اصطلاح در اینجا شامل کلیه پدیده‌های فیزیکی من جمله جامعه می‌گردد)؛ اساطیر مصری هرگز نمیتوانست مینا یا موج هنر یونان گردد. ولی درهر حال [مستلزم] نوعی داستانهای اساطیری است؛ و بهیچ وجه [مستلزم] رشد اجتماعی‌ای نیست که مانع از برداشتی اساطیری از طبیعت - یعنی هرگونه تلقی از طبیعت که قادر به ایجاد اسطوره است - بشود؛ بنابراین تقاضای جامعه از هنرمند تخیلی مستقل از اساطیر است.

1- Vulcan

2- Jupiter

3- Hermes

4- Crédit Mobilier

مطلب را از جنبه دیگری در نظر بگیریم: آیا با اختراع باروت و گلوله وجود شخصی چون آشیل امکان پذیر است؟ آیا با وجود دستگاه چاپ و حتی ماشین چاپ، ایلیدامیتواند وجود داشته باشد؟ آیا با ظهور آوازخواندن، نقالی و نغمه‌سرائی، یعنی شرایط لازم برای شعر حماسی منتفی نمیشود؟

مشکلی که در پیش روی ما قرار دارد درک چگونگی ارتباط هنر یونان و شعر حماسی با برخی اشکال رشد اجتماعی نیست. مشکل بدین‌قرار است که آنها هنوز هم بما لذت زیبا پسندانه می‌بخشند و در بعضی جهات بعنوان معیار کمال مطلوب دست نیافتنی تلقی می‌گردند.

یک آدم بالغ نمیتواند کودکی از سرگیرد و اگر چنین کند کودگانه میشود. ولی آیا سادگی کودک بوی لذت نخواهد بخشید و آیا خود وی سعی نمیکند صداقت کودک را در سطحی بالاتر بازسازی نماید؟ آیا کودک در هر دوره با صداقت طبیعی خود معرف خصلت آن دوره نیست؟ چرا دوران کودکی تاریخ، بشر، یعنی زمانیکه به زیباترین شکل خود در می‌آید نایستی بدلیل آنکه مرحله‌ای تکرار نشدنی است، سحری ازلی پیدا نماید؟ برخی کودکان نارس و خامند برخی دیگر زود بالغ شده. بسیاری از ملل باستان متعلق به این دسته میباشند. یونانیان کودگانی متعادل بودند. جذبه‌ای که هنر آنها برای ما دارد در تضاد با مرحله نارس‌جامعه‌ای نیست که آن هنر از آنجا نشأت گرفته است، برعکس جذبه آن در نتیجه همان نارسی میباشد و بطور قطع سکی به این حقیقت است که شرایط اجتماعی نارسی که موجب - و تنها موجب - این هنر گردید تکرار شدنی نیست.

بین اوت و اواسط سپتامبر ۱۸۵۷ تحریر شد

فردریک انگلس

کارل مارکس، " درباره نقد اقتصاد سیاسی "

بخش یک، فرانتس دانکر¹

برلن، ۱۸۵۹

(بررسی)

[] داس فولک^۳، شماره ۱۴ مورخ ۶ اوت ۱۸۵۹ []

آلمانی‌ها از دیرباز نشان داده‌اند که در تمام حوزه‌های علوم همتای ملل متعدهن دیگر بوده‌اند و در بیشتر آنها برتر از دیگران. تنها یک شاخه از علوم، یعنی اقتصاد سیاسی است که در فهرست پژوهندگان ترار اول آن نامی از یک آلمانی بی‌چشم نمیخورد. دلیل آن واضح است. اقتصاد سیاسی عبارتست از تجزیه و تحلیل تئوریک جامعه بورژوازی و لذا پیش شرط آن وجود شرایط بورژوازی توسعه یافته‌ایست که در آلمان بدنبال بروز جنگ‌های متعاقب جنبش اصلاح مذهبی² و جنگ‌های دهقانی و بویژه جنگ سی ساله³ نتوانست برقرار شود. منتزع شدن هلند از امپراتوری مقدس روم^{۳۱}، آلمان را از راه‌های تجارت بین‌المللی محروم کرده توسعه صنعتی آنرا از همان ابتدا به‌کوچکترین مقیاس ممکنه تنزل داد. درحین آنکه آلمانها با مشقت فراوان و بکندی ضایعات جنگ‌های داخلی را ترمیم می‌نمودند، درحینی که ذخیره انرژی ملی خود را که همواره اندک بوده است در مقابل بی‌شمر با موانع گمرکی و مقررات بیپه‌ده تجاری‌ایکه هر امیر بچه و بارون درباری به صنعت و متابعین خود تحمیل می‌نمود، تلف میکردند، درحینی که شهرهای امپراطوری در اثر اعمال صنفی پیشه‌ورانه⁴ و طرز فکر اریستوکرات مابانه⁵ ایشان رو به ویرانی می‌نهادند، هلند، انگلستان و فرانسه در تجارت بین‌المللی موقعیتهای ممتازی کسب کرده یک مستعمره پشت مستعمره دیگر بچنگ می‌آوردند. تولید مانوفاکتوری را به حد اعلای رشد آن رساندند، تا آنکه سرانجام انگلستان با کمک نیروی بخار که به ذخائر ذغال سنگ و آهن آن ارزش می‌بخشید در

1- F Duncker

2- Reformation

3- Thirty Tears' War

4- Craft- Guild

5- Patrician

راس رشد بورژوازی جدید قرار گرفت. لیکن اقتصاد سیاسی در آلمان - تا زمانیکه هنوز میبایستی بر ضد بقایای عتیقه شده نامعقول قرون وسطایی ای مبارزه میشد که مانع از رشد بورژوازی نیروهای مادی آن کشور تا سال ۱۸۳۰ گردیده بود - نمیتوانست نضج بگیرد. تنها ایجاد اتحادیه گمرکی^۱ بود که آلمانها را قادر به درک اقتصاد سیاسی نمود. در حقیقت در این موقع بود که آشکار اقتصادی انگلیسی و فرانسوی برای استفاده طبقه متوسط آلمان باین کشور وارد گردید. فضلا و بوروکراتها بسرعت این مطالب وارداتی را بچنگ آورده با آنها آنچنان معامله ای کردند که چندان مایه مباهات "تفکر آلمانی" نمیتواند بود. تلاشهای ادبی معجونی از شوالیه های صنعت^۲، تجار، آقا معلم ها و بوروکراتها بصورت مشتئی نشریات اقتصادی ای تظاهر نمود که از لحاظ تکرار مکررات، ابتذال، هرزه درائی، درازگویی و کپی برداری همتر از رومانهای آلمانی بود. از میان کسانی که در صدد نیل به اهداف عملی بودند در ابتدا مکتب حمایت طلبانه^۳ صاحبان صنایع بیرون آمد که سخنگوی ارشدشان لیست^۴ است که با وجود آنکه اثر نامدارش تماما "کپیهای از فری بیه^۵ فرانسوی - خالق تئوری نظام قاره ای - است با اینحال وی برانزنده ترین محصولی است که اقتصاد سیاسی بورژوازی آلمان تا به امروز بیرون داده است. در مقابل این مکتب، در سالهای چهل، مکتب تجارت آزاد بدست تجار ایالات بالتیک تاسیس یافت که با اعتقادی کودکانه - و نه غیر مغرضانه - به تکرار کورکورانه استدلالات تجار آزاد انگلیسی پرداخت. و بالاخره اینکه در میان آقا معلم ها و بوروکراتهایی که میبایست به جنبه های تئوریک مربوطه بپردازند افرادی پیدا شدند نظیر آقای رائو^۶ که بدون داشتن هیچ نظر انتقادی، نظیر کولکسیونرهای گیاهان خشک به جمع آوری موضوعات اقتصاد سیاسی پرداختند، یا نظر بازان ذکاوت نمائی نظیر آقای اشتاین^۷ که قضایای بیگانه را به زبان هضم نشده هگلی برگرداندند و یا دانه ورچینانی نظیر آقای ریل^۸ که داعیه ادیبان در رشته باصطلاح تاریخ تمدن است. حاصل همه اینها بصورت کامرالیست های^۹ از آب در آمد که چاشنی اقتصادی معجونی از خزعلات متعددی از قماش مطالبی شد که به درد امتحانات آخر سال کارمندان دون پایه دولتی میخورد.

در زمانیکه بورژوازی، آقا معلم ها و بوروکراتهای آلمان با جدیت فراوان سرگرم از برکردن و تا حدی سر در آوردن عناصر ابتدائی اقتصاد سیاسی انگلیسی - فرانسوی بودند، حـــــــزب پرولناریائی آلمان پا به صحنه گذاشت. جنبه های تئوریک این حزب تماما "بر پایه مطالعه اقتصاد سیاسی استوار بود و اقتصاد سیاسی آلمانی نیز بعنوان یک علم مستقل با ظهور این حزب پا به عرصه وجود گذاشت. پایه اساسی این اقتصاد سیاسی آلمانی بر درک مادی تاریخ استوار بود و وجوه مشخصه اصلی آن بطور خلاصه در دیباچه کتاب حاضر نشان داده شده است. از آنجا که دیباچه مزبور در

- | | | |
|-------------------------|---------------------------|---------------|
| 1- customs Union | 2- Chevaliers D'industrie | |
| 3- Protectionist School | 4- List | |
| 5- Ferrier | 6- Herr Rau | 7- Herr stein |
| 8- Herr Riehl | 9- Cameralistics | |

داس فولک^۱ بچاپ رسیده است به آن اشاره می کنیم. قضیه ای که میگوید "روند زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری همگی تابع شیوه تولید زندگی مادی است"؛ و اینکه کلیه مناسبات اجتماعی و سیاسی، کلیه نظامهای مذهبی و حقوقی، کلیه مفاهیم نظری ای که در طول تاریخ پدیدار میگردد تنها در صورتی قابل فهم میباشند که شرایط مادی حاصل شده در هر دوره مربوطه تفهیم شده باشد و کلیه موارد اولی به این شرایط مادی بر میگردد، نه تنها در اقتصاد بلکه در کلیه علوم تاریخی - کلیه شاخه های علم که جزو علوم طبیعی نباشند علوم تاریخی اند - اکتشافی انقلابی بود، "شعور انسانها وجود آنان را تعیین نکرده بود بلکه وجود اجتماعشان شعور آنان را تعیین میکند". این قضیه آنچنان ساده است که فهم آن برای کسی که در دام تذویر ایده آلیستی نیفتاده باشد نیازی به توضیح ندارد. این قضیه نه تنها در قلمرو تئوری بلکه در عرصه عمل نیز منتهی به نتایجی بسیار انقلابی میشود. "نیروهای تولید مادی جامعه در مرحله ی رشد از رشد خود عمل نموده اند - ایندو در قاموس مناسبات مالکیتی که در چهارچوب آن، تا آن مرحله از رشد خود عمل نموده اند - ایندو در قاموس اصطلاحات حقوقی بیک معنی بیان میشوند - در تضاد می افتد. این مناسبات که از بطن اشکال نیروهای مولده بیرون میآیند، بدست و پای آنها زنجیر می زند، در این موقع یک دوره انقلاب اجتماعی فرا می رسد، تغییرات حاصله در مبانی اقتصادی دیر یا زود منتهی به دگرگونی کل روبنا میگردد. . . . شیوه تولید بورژوازی آخرین شکل تضاد آشتی ناپذیر روند اجتماعی تولید است - تضاد آشتی ناپذیر نه بمعنای تضاد آشتی ناپذیر فردی بلکه تضاد آشتی ناپذیری که از شرایط اجتماعی وجود افراد نشات میگیرد - ولیکن نیروهای مولدی که در درون جامعه بورژوازی رشد میکنند موجبات ایجاد شرایط مادی حل این تضاد آشتی ناپذیر رانیز فراهم میآوردند". باین مناسبت بمجرد آنکه ما تز مادی خود را بیشتر دنبال نموده آنرا به زمان حاضر تسری میدهیم، دورنمای یک انقلاب عظیم، عظیم ترین انقلابی که تا بحال بوقوع پیوسته است را در مقابل خود خواهیم دید.

بررسی دقیقتر، بلافاصله نشان میدهد که نتایج این قضیه بظاهر ساده که شعور انسانها بوسیله وجود اجتماعشان تعیین میگردد و نه برعکس، چگونه طومار هستی کلیه اشکال ایده آلیسم - حتی پوشیده ترین آنها - را در نور دیده دست رد به سینه کلیه نظرات متعارف سنتی موضوعات تاریخی زده است. سراسر شیوه سنتی استدلال سیاسی واژگون شده است؛ غیرت میهن پرستانه با غضب هر چه تمامتر به یک چنین تعبیر کفرآمیز اعتراض میکند. باین ترتیب این نقطه نظر جدید نه تنها ضربه محکمی بر شارحین بورژوازی وارد نمود بلکه سوسیالیست های فرانسوی ایرا که قصد داشتند با سحر کلمات آزادی، برابری و برادری^۲ انقلابی در دنیا بوجود آورند، نیز تکان داد. این نقطه نظر جدید در عین حال دموکرات های عامی پر جار و جنجال آلمانی را شدیداً زیر تاثیر خود گرفت. اینان بدون درک این عقاید جدید کوشش مغرضانه ای در سرقت محتویات آن به نفع خود بخرچ دادند.

- 1- Das Volk
2- Liberté, Égalité, Fraternité

نشان دادن درک ماتریالیستی از حتی یک مورد تاریخی واحد، کاریست علمی که مستلزم سالها تحقیق صورانه است، زیرا از مقتضیات آن چنین بر میآید که در محدوده آن جایی برای حرف مفت نیست و تنها با داشتن انبوهی از مطالب تاریخی - که منقدانه مورد بررسی قرار گرفته - و احاطه کامل بر آنهاست که حل چنین مسئله‌ای میسر میگردد. نیروی محرکه حزب ما را در قدم گذاشتن به عرصه سیاسی، انقلاب فوریه تشکیل میداد و همین انقلاب، حزب ما را از دنبال کردن اهداف صرفاً علمی بازداشت. درک اساسی فوق، مانند رشته‌های ممتد، کلیه نشریات ادبی این حزب را بیکدیگر متصل میکند. هر یک از نشریات مزبور موجد آنست که اعمال، در هر مورد بخصوص همواره بوسیله علل مادی آغاز میگردند نه بوسیله عبارات بیان کننده آن اعمال؛ عبارات سیاسی و حقوقی نظیر اعمال سیاسی و نتایج آنها، از علل مادی نشأت میگیرند.

بعد از شکست انقلاب ۴۹ - ۱۸۴۸، زمانیکه اعمال هرگونه تاثیر از خارج به داخل آلمان بطرز روزافزونی غیر ممکن میگشت حزب ما میدان جر و بحث‌های وارداتی - زیرا اینکار تنها کاری بود که در آن شرایط باقی مانده بود - را به دموکراتهای عامی واگذاشت. در حین که اینان با شور و هیجان باین در و آن در می زدند، امروز بگو مگو میکردند، فردا از در برادری در میآمدند و روز بعد حیثیت از دست رفته‌شان را در انظار عمومی اعاده میکردند، در حینی که در سراسر آمریکا در یوزگی کرده بلافاصله بر سر تقسیم یک مشت سکه‌ای که بچنگ آورده بودند مجدداً دست به یقه میشدند، حزب ما فرصت را غنیمت شمرده یکبار دیگر در فراغت بال به کار تحقیق پرداخت. حزب ما این مزیت را داشت که اساس تنوریکش، درک علمی جدیدی بود که پرداختن به جزئیات آن مستلزم کار زیادی بود؛ کاری که ما بعهده داشتیم اگر حتی بدلیل پژوهش گرانه طبیعت آنهم که باشد هیچگاه نمیتوانست باندازه سرخوردگی این " مردان بزرگ " مهاجر، روحیه ما را تضعیف نماید.

کتاب حاضر اولین حاصل این مطالعات است.

[داس فولک، شماره ۱۶ مورخ ۲۰ اوت ۱۸۵۹]

هدف کتابی نظیر آنچه مورد بررسی ماست نمیتواند نقدی رویه بخشهای جداگانه اقتصاد سیاسی و یا مسائل اقتصادی مجزا از یکدیگر باشد، برعکس، این اثر از همان ابتدا طوری طرح ریزی شده است که بتواند بطور سیستماتیک شرح خلاصه‌ای از کل مجموعه اقتصاد سیاسی و دقایق مرتبط به یکدیگر قوانین حاکم بر تولید بورژوازی و مبادله بورژوازی را بدست بدهد. ذکر این دقایق در عین حال نقد جامعه‌ای است از متون اقتصادی، زیرا اقتصاددانان کاری ندارند بجز تعمیرو توجیه این قوانین. از زمان مرگ هگل هیچ کوششی در جهت وضع شاخه‌ای از علم صورت نگرفته است که دارای انسجام درونی خاصی باشد، مکتب رسمی هگلی، تنها به جذب ساده‌ترین ابزار دیالکتیکی استاد خود هگل پرداخته بود و این ابزار را اغلب با بی کفایتی مضحکی در مورد همه چیز بکار میبرد. کل

میراث هگل در نزد آنان منحصراً در الگویی خلاصه میشد که آنرا بر تمام موضوعات بزور منطق میکردند، بعلاوه مشتکی کلمات و عباراتی که در غیاب هرگونه فکر و دانش حقیقی، باقتضای مورد مربوطه بکار گرفته میشد. بقول یکی از پروفیسورهای بن^۱، این هگلی‌ها هیچ چیز نمی دانستند و درباره همه چیز قلمفرسائی میکردند، البته حاصل کار هم معلوم است که چه میشود. این آقایان با همه تفاخر خود نسبت به این امر وقوف کامل داشتند که حتی الامکان از مواجهه با مسائل عمده طفره می‌روند. نوع فرسوده و فسیل شده آموزش بدلیل دانش واقعی برتر^۲ دوام آورد، ولیکن بعد از آنکه فوئر باخ^۳ روش نظری^۴ را ترک نمود، هگلسم کم کم از بین رفت و چنان بنظر آمد که علم یکبار دیگر مقهور متافیزیک عتیقه‌ای شده است با مقولاتی متحجس.

علل آنهم بسیار طبیعی بود. طبیعتاً بدنبال فرمانروائی جانشینان هگلی^۵ که کارشان با ادای عباراتی توخالی خاتمه یافت، دوره‌ای آغاز شد که در آن محتوای حقیقی علم یکبار دیگر بر جنبه رسمی آن فائق گشت. در این زمان آلمان باتکای رشد عظیم بورژوازی بعد از سال ۱۸۴۸ بانوروی فوق‌العاده‌ای به بکار گرفتن علوم طبیعی همت گماشت؛ با متداول شدن این علوم که در آنها گرایشهای نظری هیچگاه اهمیتی حقیقی نیافته بود، شیوه تفکر متافیزیکی قدیمی، حتی تا حد ابتدال و لوف^۶ سرعت پا گرفت. هگل فراموش شد و ماتریالیسم جدیدی در علوم طبیعی پدیدار گشت که تفاوت چندانی با ماتریالیسم قرن هجدهم نداشت و مزیت عمده آن تنها در موجودی داده‌های بیشتری بود که به علوم طبیعی، بویژه شیمی و فیزیولوژی مربوط میشد. شیوه تنگ نظرانه تفکر دوران ماقبل کانت، در مبتذل‌ترین شکلش توسط بوخنر^۷ و وولف^۸ و حتی مولشوت^۹ - که به فوئر باخ اعتقاد کامل دارد - تکرار میشود، [شیوه ایکه] بطرز بسیار انحرافی در میان ساده‌ترین مقولات دست و پا می زند، بلا شک اسب درشکه مفلوک ذهن معمول بورژوازی در مقابل ورطه حایل میان ذات^{۱۰} و عرض^{۱۱} علت و معلول، سرش بدوای می افتد؛ ولی کسی که قصد عبور از سنگلاخ استدلال انتزاعی را دارد نبایستی بر ترک اسب درشکه بنشیند.

بنابراین در این مضمون بایستی به مسئله‌ای پاسخ داده میشد که بالذاته با اقتصاد سیاسی ارتباطی نداشت، کدام روش علمی را میبایست بکار برد؟ در یک طرف دیالکتیک هگلی قرار داشت در شکل " نظری " کاملاً " انتزاعی ایکه هگل از خود بجای گذاشته بود، و در طرف دیگر روش متافیزیکی عمدتاً " وولفی عادی ایکه دوباره متداول شده بود و اقتصاددانان بورژوازی در نوشتن مجلدات یرت و پلای فطور خود از آن استفاده میکردند. روش دوم راکانت و بوینر - هگل از لحاظ تنوریک بی اعتبار ساخته بودند بطوریکه ادامه استفاده از آن در عمل، تنها در غیاب یک روش ساده دیگر و در اثر اجبار میسر میگردد، از طرف دیگر روش هگلی در شکل موجود خرد:

- | | | |
|-----------------------|---------------|----------------------|
| 1- Bonn | 2- Superior | 3- Feuerbach |
| 4- Speculative Method | | 5- Hegelian Diadochi |
| 6- Wolff | 7- Büchner | 8- Vogt |
| 9- Moleschott | 10- Substance | 11- Appearance |

اصلاً "قابل استفاده نبود، روش هگلی اساساً ایده‌آلیستی بود و نکته اصلی در اینجا شرح و بسط بینشی بود ماتریالیستی تر از هر مورد پیشین خود، روش هگل تفکر محض را بعنوان نقطه شروع می‌گرفت، حال آنکه نقطه شروع در اینجا میبایست حقایق مسلم باشد، روشی که به اصرار خود "از طریق هیچ از هیچ به هیچ رسیده بود" از این قالب ابداً "قابل استفاده نبود، ولی با اینحال در میان کلیه مطالب منطقی موجود تنها عنصری بود که دست کم میتوانست بعنوان نقطه مبداء بکار رود، هنوز بآن انتقادی وارد نشده اعتبارش را همچنان حفظ نموده بود؛ هیچ یک از دیالکتیسیسم‌های عظیم‌الشان مخالف آن نتوانسته بودند یک شکاف هم در بنای پر صلابت آن بوجود بیاورند، باین دلیل بدست فراموشی سپرده شده بود که مکتب هگلی چگونگی استفاده از آنرا نمیدانست، از اینرو قبل از هر چیز لازم بود انتقاد تمام و کمالی از روش هگلی بعمل آید.

شیوه تعقل¹ هگل بخاطر داشتن مفهوم تاریخی منحصر بفردی که در بطن خود داشت از شیوه استدلال تمام فلاسفه دیگر متمایز میگردد، با وجود انتزاعی و ایده‌آلیستی بودن قالبی که هگل بکار میبرد، تکامل افکار وی همواره به موازات تکامل تاریخ کلی حرکت میکرد و دومی در حقیقت تنها بعنوان نشانه‌ای² از اولی تصور میگردد، با وجود آنکه در عالم واقعیت عکس این رابطه صادق است با اینحال محتوای واقعی آن تماماً "در فلسفه وی گنجانده شده بود، بویژه باین خاطر که هگل - بر خلاف پیروانش - تکیه بر جهل نکرده بلکه یکی از فاضل‌ترین متفکران زمانه بود، وی نخستین کسی است که سعی نمود تکامل و انسجام³ ذاتی تاریخ را نشان بدهد، هر چند ممکن است چیزهایی در فلسفه تاریخ وی امروز بنظر عجیب برسند ولیکن عظمت درک اساسی وی از تاریخ - در مقایسه با اسلافش و کسانی که بعد از وی به طرح ملاحظات تاریخی عام پرداختند - کماکان قابل ستایش است، "پدیده شناسی"⁴، "زیبایی شناسی"⁵ و "تاریخ فلسفه"⁶ وی مشحون از این درک پر عظمت از تاریخ است، و این مطلب در همه جا، در هر مضمون معین تاریخی، حتی بصورت تحریف شده انتزاعی هم که شده از لحاظ تاریخی مطرح است.

حصول این درک دورانساز از تاریخ، پیش شرط تفوریک مستقیم بینش⁷ مادی جدید بود و این گونه [درک تاریخ] با روش منطقی مزبور نیز در ارتباط قرار میگرفت، از آنجائیکه این دیالکتیک فراموش شده، حتی از نقطه نظر "تعقل محض" هم که شده، منتهی به چنین نتایجی شده بود و علاوه بر آن براحتی هر چه تمامتر با کل منطق و متافیزیک قبلی کنار آمده بود، میبایستی بهر صورت چیزی بیشتر از یک مغلطه کاری و احتجاج باشد ولی نقد این روشی که تمامی فلسفه رسمی از انجامش ظفره رفته بود و هنوز هم ظفره می‌رود کار کوچکی نبود،

1- Reasoning

3- Coherence

5- Ästhetik

7- Outlook

2- Proof

4- Phänanologie

6- Geschichte Der Philosophie

مارکس تنها کسی بود و هست که از میان منطق هگلی موفق به استخراج هسته‌ای شد که حاوی کشفیات حقیقی هگل در این زمینه بود و موفق به استقرار روش دیالکتیکی عاری از پوششهای ایده‌آلیستی گردید و آنرا به شکل ساده‌ای در آورد که به تنها شیوه صحیح تکامل عقلی مبدل گردید، بنظر ما بیرون کشیدن روش مزبور که در بطن نقد مارکس از اقتصاد سیاسی نهفته است، کاری است که اهمیتش بهیچ وجه کمتر از خود درک مادی اصلی نمیباشد.

نقد اقتصاد، حتی بعد از تعیین روش آن، نیز میتوانست بدو طریق تنظیم گردد - یکی از لحاظ تاریخی، و دیگری از لحاظ منطقی. از آنجا که تکامل آن در طول تاریخ - نظیر باز تاب ادبی آن - بطور کلی از ساده‌ترین مناسبات شروع کرده بطرف مناسبات پیچیده‌تر حرکت می‌کند، تحول تاریخی اقتصاد سیاسی، سر نخ طبیعی‌ای بدست میداد که نقد اقتصادی میتوانست آنرا بعنوان نقطه آغاز اختیار نماید، از آن بیعد مقولات اقتصادی بطور کلی بهمان ترتیبی ظاهر میشد که در هرگونه شرح و بسط¹ منطقی ظاهر میشود، این طرز برخورد ظاهراً "این مزیت را دارد که از وضوح بیشتری برخوردار است زیرا به جستجوی تحولات واقعی² می‌پردازد، لذا این طرز برخورد در حقیقت میتوانست عامه پسندتر باشد. تاریخ اغلب بطرز جهش‌وار در مسیری زیگزاگ حرکت میکند و از آنجا که سراسر این مسیر بایستی دنبال میشد لذا پیمودن آن بدین معنا بود که نه تنها نکات بی اهمیت بسیاری بایستی در نظر گرفته میشد بلکه رشته افکار ناقد نیز بایستی گاه و بیگاه قطع میگردد؛ علاوه بر آن، نوشتن تاریخ اقتصادی بدون پرداختن به اقتصاد بورژوازی غیر ممکن میگردد و باین ترتیب انجام آن بدون انجام مطالعات مقدماتی، وظیفه‌ای بسیار عظیم میشد. از اینرو تنها روش مناسب همان روش منطقی بود. این روش نیز در حقیقت چیزی نیست بجز همان روش تاریخی منتها عاری از قالب تاریخی و انصراف از حوادث اتفاقی³. نقطه شروع این تاریخ نیز بایستی نقطه شروع رشته افکار ما باشد و پیشروی بیشتر آن همانا بازتاب انتزاعی و شکل نامتعارض⁴ تفوریک مسیر تاریخی خواهد بود، با وجود آنکه بازتاب ذهنی آن تصحیح شدنی است با اینحال تصحیح آن بر طبق قوانینی صورت می‌گیرد که مسیر تاریخی عملاً "پیش پای ما میگذارد زیرا هر فاکتوری در آن مرحله از رشدش قابل بررسی است که به بلوغ کامل، شکل کلاسیک خود رسیده باشد.

با استفاده از این روش ما کار خود را با اولین و ساده‌ترین روابطی شروع میکنیم که از لحاظ تاریخی عملاً "در اختیار داریم، باین ترتیب در محدوده بحث ما، نخستین رابطه همانا رابطه اقتصادی است که بدان دست می‌یابیم، مابیه تجزیه و تحلیل این رابطه می‌پردازیم. رابطه بودن آن بدان معناست که دارای دو جنبه بوده و این دو جنبه با یکدیگر مربوط میباشند، هر یک از این دو جنبه را بطور جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم؛ این بررسی ماهیت رفتار و کردار متقابل آنها را بر ما آشکار میگرداند، [در اینجا] تضادهای ظاهر خواهد شد که طالب یک راه حل

1- Exposition

3- Chance Occurrences

2- Factual

4- Consistent

است. ولی از آنجائیکه ما سرگرم بررسی یک روند ذهنی انتزاعی ای نمیشیم که تنها در ذهن ما صورت گرفته بلکه حادثه ایست واقعی که زمانی حقیقتاً "بوقوع پیوسته" یا در شرف وقوع است، این تضادها از عمل برخاسته و احتمالاً "فیصله یافته اند". ما روال این راه حل را دنبال کرده متوجه خواهیم شد که این راه حل بوسیله برقراری رابطه جدیدی اجرا گردیده که ما از آن پس دو جنبه متضاد این رابطه جدید را مورد بررسی قرار خواهیم داد، الی آخر.

اقتصاد سیاسی کارش را با کالاها، از لحظه ای که محصولات خواه توسط افراد، خواه توسط جماعات بدوی مبادله میگردند، آغاز می نماید. محصولی که مورد مبادله قرار میگیرد یک کالا است. ولیکن این محصول فقط باستاند آن چیز، یک کالا میباشد، باستاند محصولی که متصل به رابطه موجود میان اشخاص یا جماعات میباشد، رابطه میان تولیدکننده و مصرف کننده ای که از این مرحله بعد دیگر در یک شخص واحد جمع نمایند. این امر مبین یک حقیقت خاصی است که در سراسر قلمرو اقتصاد حاضر بوده موجب سر درگمی شدید اقتصاددانان بورژوا شده است. — سر و کار اقتصاد با اشیاء نبوده بلکه وظیفه اش [بررسی] روابط بین افراد و در تحلیل نهائی روابط بین طبقات است؛ معیناً این روابط همواره محدود به اشیاء بوده بصورت اشیاء ظاهر میگردند، با وجود آنکه عده ای از اقتصاددانان، اینجا و آنجا به نشانهائی از این ارتباط پی برده بودند با اینحال مارکس نخستین کسی بود که از اهمیت آن در کلیه شئون اقتصادی پرده برداشت و باین ترتیب دشوارترین مسائل را آنچنان ساده و روشن گرداند که حتی اقتصاددانان بورژوا هم امروز قادر به درک آنها میباشند.

در صورتیکه جنبه های مختلف کالا را مورد بررسی قرار دهیم، یعنی جنبه های مختلف کالای تماماً "تکامل یافته را" — نه آنطور که در ابتدا آهستگی از میان مبادله پایاپای خود بخودی دو جماعت بدوی بیرون میآید — متوجه میشویم که جنبه های مختلف مزبور از دو زاویه در مقابل ما ظاهر میگردند، یکی ارزش مصرفی و دیگری ارزش مبادله ای، باین ترتیب ما بلافاصله وارد حوزه بحث اقتصادی میشویم. هر آن کسی که درصدد یافتن نمونه بارزی از این حقیقت باشد که روش دیالکتیکی آلمانی در مرحله فعلی سیر تکاملی خود دست کم بهمان اندازه بر روش متافیزیکی مصنوعاً "شسته و روفته قدیمی برتری دارد که راه آهن بروسائل ارتباطی قرون وسطائی، وقتی آدام اسمیت یا هر اقتصاددان ذیصلاح مشهور دیگری را از نظر میگذراند متوجه میشود که ارزش مبادله ای و ارزش مصرفی تا چه حد موجب اضطراب این آقایان شده و اینکه ایشان در تمیز ایندو از یکدیگر و بیسان شکل معین خاص هر یک به چه مخصه های افتاده بودند، آنگاه بایستی پریشان گوئی آنان را با شرح و تفسیر روشن و ساده مارکس مقایسه نماید.

بعد از آنکه ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای تشریح گردیدند، کالا بعنوان وحدت مستقیم آیندو، بهنگام ورود به روند مبادله توصیف میگردد. تضادهائی که در این مرحله پدیدار میگردند رامیتوان در صفحات ۴۴ - ۴۳ کتاب حاضر یافت. فقط بایستی باین نکته توجه داشته باشیم که این تضادها نه تنها بدلائل نظراً "انتزاعی برای ما مطرح اند بلکه بازگو کننده دشواریهائی

میباشند که از طبیعت مبادله مستقیم — یعنی مبادله پایاپای ساده — و مواعی بر میخیزند که بطریقی غیر قابل اجتناب در مقابل این شکل ابتدائی مبادله قرار دارند. این موانع با استفاده از کالای خاصی — پول — برطرف میشوند که معرف ارزش مبادله ای کلیه کالاهاست. سپس پول با گردش ساده در فصل دوم بترتیب زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد، (۱) پول بعنوان یک مقیاس ارزش و همزمان با آن ارزشی که بر حسب پول سنجیده میشود، یعنی قیمت، با عمق بیشتری تعریف میگردد؛ (۲) پول بعنوان وسیله گردش و (۳) وحدت دو جنبه مزبور، یعنی پول حقیقی که کلاً "نماینده ثروت مادی بورژوازی است. این مطلب نقطه اختتام بخش اول بوده، تبدیل پول به سرمایه در بخش دوم مورد بررسی قرار میگیرد.

ملاحظه میکنید که روش بررسی منطقی بهیچوجه لزوماً "به قلمرو صرفاً" انتزاعی محدود نشده بلکه برعکس نیازمند شرح و بسط تاریخی و تماس دائم با واقعیات میباشد. لذا در اجرای این روش مقدار زیادی از اینگونه مستندات تاریخی واقعی جور واجور مورد استفاده قرار میگیرد که حاکی از مراحل مختلف سیر تاریخی واقعی رشد اجتماعی و آثار اقتصادی ای میباشد که در آنها تدوین تعاریف واضح روابط اقتصادی از همان آغاز کار دنبال میگردد. باین ترتیب نقد تعابیر بخصوص، کم و بیش یکجانبه یا مغشوشی که در نقد منطقی در گذشته به میزان فاحشی صورت میگرفت به حداقل ممکنه تقلیل داده میشود.

مضمون اقتصادی کتاب حاضر را در مقاله سوم^{۳۴} مورد بحث قرار خواهیم داد.

تاریخ تحریر بین ۳ الی ۵ اوت ۱۸۵۹

توضیحات

Fetishism "متفکران" آلمانی فرار دارد، "متفکرانی" که معتقدند "ماده" و یک مشت عوامل نامربوط دیگر عناصر تشکیل دهنده ارزش میباشند، علاوه بر منابع دیگر رجوع کنید به L. Stein، همان منبع، جلد اول، ص. ۱۷۰.

** Bishop Berkeley، "پرسش گر"، لندن، ۱۷۵۰.

صفحه ۱۲

* توماس کوپر، "سخنرانی‌های پیرامون عوامل اقتصاد سیاسی"، لندن، ۱۸۳۱ (کلمبیا،

۱۸۲۶)، ص. ۹۹.

صفحه ۱۳

* Fredrich List بهیچوجه نتوانسته است از تفاوت بین کار بعنوان تولیدکننده چیزی مفید یعنی ارزش مصرفی و کار بعنوان تولیدکننده ارزش مبادله‌ای یعنی شکل اجتماعی خاصی از ثروت سردر بی‌آورد (از آنجائیکه فکر و ذکر وی متوجه مسائل عملی بوده است هیچ علاقه‌ای هم به درک این تفاوت نداشته است)؛ از اینرو وی اقتصاد دانان جدید انگلیسی را افرادی در ردیف نسخه برداران موسی مصری میدانند.

* بسادگی ملاحظه میگردد که مقوله "خدمت" بایستی چه نوع "خدمتی" برای اقتصاد دانانی نظیر J. B. Say و F. Bastiat - که بقول مالتوس فراخی فکرشان همیشه از شکل خاص شرایط اقتصادی یک [تصویر] انتزاعی میسازد - انجام بدهد.

صفحه ۱۵

* "این یکی دیگر از خصوصیات مقیاسهای سنجش است که داخل در یک چنین رابطه با چیزهایی میگردند که آنها را اندازه میگیرند، باین عبارت که چیزهایی که اندازه گرفته شده‌اند بنحو خاصی تبدیل به مقیاس سنجش مقیاسی میگردند که خود آنها را سنجیده است" Montannari، "پول"، ص ۴۱ مجموعه Custodi، جلد سوم، "بخش قدیم"

صفحه ۱۶

* ارسطو در این معناست که از ارزش مبادله‌ای صحبت میکند (نگاه کنید به عبارت نقل شده در آغاز فصل).

صفحه ۲۲

* Genovesi هم همین نام را بکار می‌برد. [یادداشت مندرج در نسخه مولف]

صفحه ۲۳

* ارسطو هم در رابطه با خانواده فردی که بمنابیه جماعت بدوی در نظر گرفته میشود برداشت مشابهی دارد. لیکن شکل بدوی خانواده عبارتست از خانواده قبیله‌ای که در بطن انحلال تاریخی آن خانواده فردی تکامل مییابد. "این هنر" (یعنی دادوستد) "میان نخستین جماعت که در حقیقت همان خانواده باشد، آشکارا مورد استفاده‌ای نداشت" (ارسطو، همان منبع).

صفحه ۵

* ارسطو، "جمهوریت"، کتاب اول، فصل ۹ (چاپ I. Bekkeri، Oxonii، ۱۸۳۷)؛ "از برای داراییها دو نوع استفاده متصور است: یکی استفاده مقتضی و دیگری استفاده غیر مقتضی یا فرعی. مثلا "کفش هم برای پوشیدن مورد استفاده قرار میگیرد و هم بکار مبادله میآید؛ هر دو اینها کار برد کفش محسوب میشوند. عمل آنکسی که کفش را در ازای پول یا خوراک مبادله میکند در مقایسه با عمل کسی که طالب آنست و کفش را بعنوان کفش بکار می‌برد استفاده مقتضی یا اصلی از کفش نمیشود زیرا کفش برای آن ساخته نمیشود که مورد مبادله پایایی قرار گیرد، این استدلال در مورد تمام دارایی‌ها صادق است. . . . [] "سیاست" ارسطو، ترجمه Benjamin Jowett، چاپ تجدید نظر شده، اکسفورد، ۱۹۶۶، ۱۲۵۷ الف [C.]

صفحه ۶

* باین دلیل است که محققین آلمانی در باره ارزشهای مصرفی غزلها سروده آنها را "جنس" میخوانند. برای مثال رجوع کنید به بخش "اجناس" جلد اول کتاب Schafft System der Staatswissen اثر L. Stein در "کتاب راهنمای اجناس" اطلاعات مفیدی در باره "اجناس" میتوان یافت.

صفحه ۸

* Simple Labour، اقتصاد دانان انگلیسی آنرا "کار بدون مهارت" میخوانند.

صفحه ۱۰

* در حال حاضر عده زیادی بر این عقیده بی‌اساس و مغرضانه‌اند که مالکیت اشتراکی اولیه پدیده‌ای مختص اسلاوها یا حتی منحصر "روسها" میباشد. این پدیده شکل ابتدائی‌ای بود که در میان رومیان، Teutons و سلت‌ها مشاهده گردید بطوریکه مجموعه کاملی از نمونه‌های متنوعش (گاهی تنها بقایای آنها) هنوز در هندوستان بچشم میخورد. مطالعه دقیق اشکال آسیایی و بویژه هندی مالکیت اشتراکی نشان میدهد که تجزیه اشکال مختلف مالکیت اشتراکی اولیه موجب پیدایش اشکال متنوع مالکیت میگردد. مثلا "الگوهای اصیل مختلف مالکیت خصوصی رومیان و ژرمن‌ها را میتوان در پاره‌ای از اشکال مالکیت اشتراکی هندی‌ها مشاهده نمود.

** "پول" اثر Galiani، ص ۲۲۱. در جلد سوم مجموعه Custodi بنام "متون کلاسیک ایتالیایی در باب اقتصاد سیاسی، بخش جدید"، میلان، ۱۸۰۳.

صفحه ۱۱

* "ماده در حالت طبیعی خود همواره فاقد ارزش است." McCulloch، "گفتاری در پیرامون اعتلا و پیشرفت اشیاء خاصه و اهمیت اقتصاد سیاسی"، چاپ دوم، ادینبورگ، ۱۸۲۵، ص ۴۸. این مطلب نشان میدهد که حتی شخصی چون مک‌کالا هم چه اندازه رفیع تر از سطح

* " در حقیقت پول فقط ابزاری است برای خرید و فروش " (ممکن است لطفاً مقصود خود را از خرید و فروش توضیح بدهید؟) " و توجه به آن همان قدر با علم اقتصاد سیاسی بیگانه است که توجه به کشتی یا ماشین بخار یا هر نوع وسیله دیگری که در امر تولید و توزیع ثروت مورد استفاده قرار میگیرد " (Thomas Hodgskin ، " اقتصاد سیاسی عامیانه " ، لندن ، ۱۸۲۷ ، ص ۱۷۹ - ۱۷۸) .

* بررسی تصبیقی آثار پتی و Boisguillbert و شخصیت آنان - علاوه بر آنکه روشنگر جدائی اجتماعی موجود بین انگلستان و فرانسه در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میباشد - منشاء تفاوتهای ملی موجود بین اقتصاد سیاسی انگلستان و فرانسه را توضیح خواهد داد . همان تفاوت را بین ریکاردو و سیموندی میتوان مشاهده نمود .

پتی با تقسیم کار نیز مانند نیروی مولده رفتار می کند و اینکار را بمقیاسی بسیار بزرگتر از آدام اسمیت انجام میدهد . نگاه کنید به " مقاله ای در زمینه زاد و ولد بنی آدم " ، چاپ سوم ، ۱۶۸۶ ، ص ۳۶ - ۳۵ . در این مقاله وی نه تنها با آوردن مثال تولید ساعت - همچنانکه بعدها آدام اسمیت با مثال تولید سنجاق نشان میدهد - بلکه با در نظر گرفتن شهرها و کشورها بعنوان موسسات صنعتی بسیار عظیم ، مبادرت به نشان دادن مزایائی میکند که تقسیم کار برای تولید بهمراه می آورد . شماره ۲۶ نوامبر ۱۷۱۱ مجله Spectator^{۱۳} به این " نمایش قابل ستایش سر ویلیام پتی " اشاره می کند ، بنابراین ظن مک کالا دایر بر اینکه مجله " اسپکتیتر " پتی را بسا نویسنده ای چهل سال جوانتر از او عوضی میگیرد اشتباه است . (نگاه کنید به " نوشتجات مربوط به اقتصاد سیاسی ، کاتالوگ طبقه بندی شده " ، مک کالا ، لندن ، ۱۸۴۵ ، ص ۱۰۵۲) . پتی خود را بنیانگذار علم جدیدی معرفی میکند ، او میگوید که روش وی " هنوز چندان متعارف نیست ، زیرا بجای استفاده از صفات تفضیلی و عالی و بحث های روشنفکرانه " چنین پیشنهاد میکند که مطالب را " بر حسب ارقام ، اوزان یا مقیاسات " بیان کرده " مباحث عقلی را بکار برده و تنها آن علت - هائی را در نظر گرفته است که در کنه طبیعت مشاهده میشوند ؛ و بررسی سایر علتها را که ناشی از تراوشات مبهم اذهان ، نظرات ، اشتها و غلیان احساسات خاص انسان میباشد به رشته های دیگر وامیگذارد " (" علم حساب سیاسی " ، و غیره ، لندن ، ۱۶۹۹ ، دیباچه) . نیوگ خارق العاده وی وقتی ظاهر میشود که مثلاً " پیشنهاد انتقال " تمام اموال منقول و مردم ایرلند و مرتفعات اسکاتلند را به بقیه سرزمین بریتانیای کبیر میکند . اینکار باعث صرفه جوئی در مدت کار و افزایش بارآوری کار خواهد شد و " در نتیجه پادشاه و متابعین وی به ثروت و قدرت بیشتری خواهند رسید " (" علم حساب سیاسی " ، فصل ۴ ، ص ۲۲۵) . یا در جای دیگر در فصل " علم حساب سیاسی " - در زمانیکه هلند هنوز بازار تجارت را زیر سلطه خود داشت و فرانسه میرفت که تبدیل به قدرت تجارتی عمده جهان شود - ثابت می کند که چنین مقدر شده است که انگلستان بازار جهان را فتح نماید ؛ و " اینکه متابعین پادشاه انگلستان سرمایه کافی برای اداره تجارت تمام دنیای تجارت را در اختیار دارند "

(همان منبع ، فصل ۱۰ ، ص ۲۲۲) . و " اینکه اگر مواعی هم بر سر راه عظمت انگلستان وجود داشته باشد بسیار احتمالی و رفع شدنی است " (ص ۲۴۷ و بعد آن) . شوخ طبیعی بسیار اصیلی بر تمام نوشته های وی حکم فرماست . وی نشان میدهد که مثلاً " تسخیر بازار جهانی توسط هلند - که از نظر اقتصاد دانان انگلیس بعنوان کشوری نمونه بشمار می آید ، همانطور که امروز انگلستان در نظر اقتصاد دانان قاره اروپا کشوری نمونه بحساب می آید - بر خلاف آنچه بعضی ها منتسب به فراست و دقت تصمیم هلندیها میکنند ، بدلا بلی کاملاً " طبیعی بوقوع پیوسته است " (همان منبع ، ص ۲۶ - ۱۷۵) . وی آرامش وجدان را شرط تجارت میدانند زیرا تهیدستان سعی در کارها کرده " اعتقاد بآن دارند که کار و کوشش فریضه ایست که در راه خدا انجام میدهند " البته تا آنجا که بگذارند " آنها چنین فکر کنند که بیشتر از دیگران صاحب درایت و شعور میباشد علی الخصوص نسبت به آن چیزهائی که بنظرشان حقا " متعلق به تهیدستان است . از این مطلب چنین نتیجه میشود که تجارت مختص به نوع خاصی از مذهب آنجنانی نبوده بلکه . . . اختصاص به بخشی از کلی دارد که بری از تعصبات مذهبی است " (همان منبع ، ص ۸۶ - ۱۸۲) . وی اعانه عمومی مخصوصی برای اراذل پیشنهاد میکند زیرا بیشتر به صلاح عامه مردم است که خودشان بر خود مالیاتی بفع اراذل مقرر نمایند تا آنکه اراذل مالیاتی بر آنها تحمیل گردانند (همان منبع ، ص ۱۹۹) . از طرف دیگر وی مخالف هرگونه مالیاتی است که باعث انتقال ثروت از دست مردم زحمتکش به جیب آنکسانی شود که " کاری بجز عیش و نوش ، دست افشانی و آواز خوانی ندارند ، ایضا " کسانی که به مطالعه ماوراء الطبیعه می پردازند " (همان منبع ، ص ۱۹۸) . نوشته های پتی تقریباً " جنبه فهرست مطالب عجیب و غریبی را پیدا کرده است که تنها در چاپهای کم ارزش قدیمی موجود میباشد . این موضوع وقتی شگفت انگیز تر بنظر خواهد آمد که بشنویم ویلیام پتی نه تنها پدر اقتصاد سیاسی انگلستان ، بلکه جدهنری پتی ، ملقب به Marquis of Lansdowne این رایزن ویگهای انگلستان نیز میباشد ، خانواده لنزداون نمیتوانست کتاب کاملی از پتی بچاپ برساند بدون آنکه سرگذشت وی را در ابتدای آن بیاورد و آنچه در مورد اصل و نسب اکثر خانواده های بزرگ و بگ صدق میکند در مورد این خانواده نیز صادق است بدین معنی که هر چه در باره آن کمتر صحبت شود بهتر است . جراح نظامی ای که متفکر جسوری بود و لیکن فاقد هرگونه مرام اخلاقی ، کسیکه در زیر سیر حمایت کرامول همانقدر آماده غارت ایرلند بود که در پیشگاه چارلز دوم حاضر به هرگونه تملق گوئی بخاطر احراز لقب با رونتی بقصد زینت دادن شمایل بی ارزش خود ، مطمئناً " تصویر مناسبی از جد آنان در انتظار عمومی نمیتوانست باشد . پتی در اکثر نوشته های خود که در زمان حیاتش منتشر شد سعی در اثبات آن دارد که عصر طلائی انگلستان در دوران سلطنت چارلز دوم بود ، نظری بسیار میری از تعصبات مذهبی برای استثمارگران موروثی " انقلاب شکوهمند " .

بواگلیلبردر مخالفت با " هنر سیاه امور مالی " زمان خود میگوید : " علم امور مالی از چیزی بجز معلومات همه جانبه مورد نیاز کشاورزی و تجارت تشکیل نمیآید " (" جزئیاتی در باره فرانسه " ، ۱۶۹۷ ، مندرج در اثر Eugene Daire بنام " اقتصاد دانان امر مالی قرن هجدهم " ،

♦♦♦♦♦ ولی نه اقتصاد سیاسی لاتینی، زیرا تفاوت اقتصاد دانان انگلیسی و فرانسوی در دو مکتب ایتالیایی، یکی در ناپل و دیگری در میلان، تکرار میشود؛ حال آنکه اسپانیایی‌های دوره پیشین یا Mercantilists ساده و مرکانتیلیست‌تجیبیر شکل یافته نظیر Ustáriz اند یا نظیر Jovellanos در آن وسط‌ها، دنباله‌رو آدام اسمیت (نگاه‌کنید به Obras، بارسلونا، ۱۸۳۹-۱۸۴۰).

♦♦♦♦♦ "ثروت واقعی... عبارتست از تمنع کامل از نه تنها چیزهای لازم زندگی بلکه کلیه چیزهای غیر لازمی که قادر به ایجاد لذت برای حواس ما میباشد" (بواگلیبر، "بحثی در پیرامون ماهیت ثروت"، و غیره، ص ۴۵۳). پتی عملاً "ماجراجویی سبک سر، طماع و فائد مرام اخلاقی بود در حالیکه بواگلیبر با وجودیکه یکی از مابشران لوئی چهاردهم بحساب می‌آمد، با ذکاوت و بی باکی هر چه تمامتر بدفاع از منافع طبقات ستمدیده برخاست.

♦♦♦♦♦ سوسیالیسم فرانسوی بآن ترتیبی که توسط Proudhon ارائه میشود نیز دچار همان نقیصه ملی است.

♦♦♦♦♦ بنیامین فرانکلین، "تفحصی کوتاه در ماهیت و لزوم اسکناس در آثار بنیامین فرانکلین"، چاپ ج. اسپارکس، جلد ۲، بوستون، ۱۸۳۶. صفحه ۲۷

♦ "نظرات و حقایق مربوط به اسکناس امریکائی"، ۱۷۶۴ (همانجا).

♦♦♦♦♦ نگاه کنید به "رسالتی در پیرامون سیاست امریکا، و نظرات و حقایق مربوط به اسکناس امریکائی"، ۱۷۶۴ (همانجا). صفحه ۲۸

♦ "مثلاً نگاه کنید به" پول "گالیانی، جلد ۳، در "متون کلاسیک ایتالیایی در باب اقتصاد سیاسی" (چاپ کوستودی)، "بخش جدید"، میلان، ۱۸۵۳. وی میگوید: "تنها زحمت" (Fatica) "است که به چیزها ارزش می‌بخشد"، ص ۷۴. استفاده از اصطلاح "Fatica" بجای کار، مختص ساکنین جنوب است.

♦♦♦♦♦ اثر Sir James Steuart بنام "تفحصی در اصول اقتصاد سیاسی، مقاله‌ای در پیرامون علم سیاست داخلی در کشورهای آزاد" نخستین بار در لندن سال ۱۷۶۲ یعنی ده سال قبل از انتشار "ثروت ملل" آدام اسمیت، در دو جلد بقطع خشتی منتشر شد. نقل قول‌هایی که می‌آورم از چاپ ۱۷۷۰ دوبلین استخراج شده است.

♦♦♦♦♦ استوارت، همان منبع، جلد اول، ص ۸۳-۱۸۱.

♦♦♦♦♦ همانجا، ص ۶۲-۳۶۱.

♦♦♦ استوارت باین دلیل اعلام میدارد که شکل پدرسالارانه کشاورزی که هدف مستقیمش تولید ارزش‌های مصرفی برای صاحبان زمین میباشد استفاده‌ای نارواست، البته نه در اسپارت،

رم یا حتی آتن، بلکه در کشورهای صنعتی قرن هجدهم. این "کشاورزی ناروا، داد و ستد" نبوده بلکه چیزی بجز وسیله امرار معاش نیست. همانطور که کشاورزی بورژوازی زمین مزروعی را از وجود نان خورهای اضافی خالی میکند، همانطور هم تولید کننده، کارخانه را از وجود کارگران اضافی تهی میگرداند.

♦♦♦ آدام اسمیت من باب مثال چنین مینویسد - "مقادیر مساوی از کار در هر زمان و هر مکان میتواند برای کارگر ارزشی برابر داشته باشد، کارگر با برخورداری از سلامت، توانایی و روحیه‌ای عادی و داشتن درجه‌ای عادی از مهارت و چیره دستی بایستی همیشه یک مقدار از آسایش، آزادی و سعادت خود را مایه بگذارد. قیمتی که وی باین ترتیب می‌پردازد، صرف نظر از مقدار جنسی که در ازای آن دریافت میکند، همواره بایستی یکسان باشد. در حقیقت کار ممکن است قدرت خرید گاهی بیشتر و گاهی کمتر این اجناس را پیدا کند، آنهم بدلیل آنکه ارزش این اجناس است که تغییر میکند نه ارزش کاری که آنها را خریداری می‌نماید. ... بنابراین تنها کار - کاری که بر حسب ارزش خود تغییر نمیکند - به تنهایی عبارتست از معیار نهایی و حقیقی ای که توسط آن، ارزش کلیه کالاها را میتوان... بر آورد نمود. ... کار عبارتست از قیمت حقیقی آنها...". ("ثروت ملل"، کتاب اول، فصل ۰۵)

* دیوید ریکاردو، "در باب اصول اقتصاد سیاسی و وضع مالیت"، چاپ سوم، لندن،

۱۸۲۱، ص ۰۳.

** سیسموندی، "بررسی اقتصاد سیاسی"، جلد ۲، بروکسل، ۱۸۳۸. "داد و ستد،

کل قضیه را به آنتی تری ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای تحویل نموده است" ص ۱۶۲.

*** همانجا، ص ۶۶ - ۱۶۳ و بعد آن.

* این جزئیات احتمالاً در یادداشت‌های J. B. Say بر ترجمه فرانسه - توسط

Constancio - اثر ریکاردو به ناچیزترین مقدار خود و در "تئوری مبادله" آقای Macleod

که اخیراً (۱۸۵۸) در لندن بچاپ رسیده است به مقلق‌ترین و اغراق آمیزترین حدش می‌رسد.

** این ایراد - که توسط اقتصاد دانان بورژوازی بر علیه ریکاردو مطرح گردید - بعدها

مورد استفاده سوسیالیست‌ها قرار گرفت. آنها با فرض آنکه فرمول مزبور از لحاظ تئوری صحیح

است ادعا کردند که استفاده عملی از آن در تضاد با تئوری قرار میگیرد و خواستار آن شدند که

جامعه بورژوازی بایستی نتایج عملی ای استنتاج نماید که ظاهراً "از اصول تئوریک آن برمیخیزد

باین طریق حداقل سوسیالیست‌های انگلیس فرمول ارزش مبادله‌ای ریکاردو را بر ضد اقتصاد سیاسی

بکار بردند. افتخار اعلام نه تنها اینکه اصل اساسی جامعه قدیم بایستی اصل جامعه جدید باشد،

بلکه اینکه شخص وی کاشف فرمولی است که ریکاردو در جمع‌بندی از نتایج نهایی اقتصاد کلاسیک

انگلستان از آن استفاده نموده بود نصیب م. پرو دون میشود. اینطور وانمود شده است که وقتی

م. پرو دون در آن طرف کانال مانس موفق به "کشف" تعبیر ایده‌آلی فرمول ریکاردو گردید مدتها

بود که در انگلستان فرمول مزبور بدست فراموشی سپرده شده بود (مقایسه شود با بخش مربوط به la valeur Constituée مندرج در "فقر فلسفه" من، پاریس، ۱۸۴۷).

صفحه ۳۵

* حقیقتاً "که ارسطو باین مطلب واقف بوده است که ارزش مبادله‌ای کالاها مقدم بر قیمت آنهاست؛" اینکه مبادله باین ترتیب قبل از پیدایش پول صورت می‌گرفته است احتیاج به توضیح ندارد؛ زیرا تفاوتی نمیکند که در ازای یک‌خانه پنج تخت‌خواب تسلیم شود یا ارزش پولی پنج تخت‌خواب". از طرف دیگر از آنجا که کالاها در قالب قیمت، حائز شکل ارزش مبادله‌ای در رابطه با یکدیگر می‌گردند، وی با استفاده از پول آنها را قابل سنجش می‌گرداند. "باین دلیل است که برای هم‌اجناس بایستی قیمتی تعیین گردد؛ زیرا در اینصورت است که مبادله همواره صورت خواهد گرفت، و در نتیجه آن انسان با انسان معاشر خواهد شد. باین قرار پول از طریق عمل خود بعنوان یک مقیاس، اجناس را قابل سنجش نموده همسنگ یکدیگر قرار میدهد؛ زیرا اگر مبادله نمیبود معاشرت صورت نمی‌گرفت و اگر همسنگی وجود نمیداشت مبادله صورت نمی‌گرفت و اگر قابلیت اندازه‌گیری وجود نمیداشت همسنگی تحقق پذیر نمیشد". ارسطو به این حقیقت آگاهی دارد که چیزهای مختلفی که توسط پول اندازه گرفته میشوند اندازه‌هایی کاملاً "غیر قابل سنجش با یکدیگر میباشند، آنچه وی بدنبالش میگشت یکی شدن کالاها بعنوان ارزش مبادله‌ای بود و از آنجا که وی در یونان باستان می‌زیست غیر ممکن بود که به آن دست یابد. وی با توسل به پول و در نتیجه قابل سنجش کردن چیزهایی که اساساً "غیر قابل سنجش با یکدیگرند - تا آنجا که این کار بخاطر احتیاجات عملی ضروریست - خود را از مخمصه نجات میدهد." در حقیقت غیر ممکن است چیزهایی را که تا این اندازه متفاوت اند بزور تبدیل به چیزهای قابل سنجش با یکدیگر نمود، ولی در اثر وجود تقاضا میتوان تا حد کفایت چنین نمود" (ارسطو، Ethica Nicomachea، کتاب ۵، چاپ Oxonii، ۱۸۳۷). [نقل از

Ethica Nicomachea، کتاب ۵، فصل ۸، ترجمه W. D. Ross، اکسفورد، ۱۹۲۵، ص ۱۱۳۳]

صفحه ۳۶

* برای توضیح حقیقت شگفت‌انگیزی که چرا اونس طلا بعنوان معیار پول در انگلستان به اجزاء صحیح تقسیم نشده دلایل زیر اقامه میشود: "ما در ابتدا برای ضرب سکه تنها از نقره استفاده می‌کردیم - بهمین دلیل هم یک اونس نقره همیشه به تعداد صحیحی از قطعات سکه بخش پذیر است؛ ولی بدلیل آنکه طلا در دوره‌های بعد در مسکوکاتی مورد استفاده قرار گرفت که بر اساس نقره استوار بود یک اونس طلا را نمیتوانستند بر اساس مسکوک نقره [به تعداد قطعات صحیحی ضرب کنند" (James Maclaren)، "طرحی از تاریخ پول رایج"، لندن، ۱۸۵۸، ص ۱۶).

صفحه ۳۷

* پول میتواند از لحاظ ارزش دائماً "تغییر کند و با اینحال بعنوان یک مقیاس ارزش مناسب که گوئی کاملاً" ثابت است مورد استفاده قرار گیرد. فرض کنید که مثلاً "ارزش آن کاسته

شود... قبل از این‌کاهش، یک‌گینی میتوانست سه بوشل گندم یا شش روز کار خریداری کند، بعد از کاهش تنها دو بوشل یا چهار روز کار. در هر دوی این موارد روابط گندم و کار با پول، معلوم فرض شده، روابط متقابل آنها را با یکدیگر میتوان تعیین نمود؛ عبارت دیگر میتوان معلوم داشت که یک بوشل گندم معادل دو روز کار می‌ارزد. اینکار - یعنی همه آنچه که از ارزش اندازه‌گیرنده برمی‌آید - را بعد از کاهش مزبور بهمان سادگی میتوان انجام داد که قبل از کاهش آن. مرغوبیت هر چیز بعنوان مقیاس ارزش بطور کلی مستقل از تغییر پذیری ارزش خود آن میباشد" (Samuel Bailey، "پول و تغییرات آن"، لندن، ۱۸۳۷، ص ۹ و ۱۰).

مسکوک زری که بهای اسمی آن یک لیره بود و از سال ۱۷۱۷ بعد قیمت آن ۲۱ شلینگ شد.

** "سکه‌هایی که سامیسان امروز چیزی جز یک اسم بی‌مسمی نیست از جمله قدیمی‌ترین سکه‌های هر ملت میباشند؛ روزی اسمی همه آنها مصداق حقیقی داشت" (جمله آخر بدلیل کلی گوئی ناصحیح است) "و دقیقاً" بخاطر حقیقی بودنشان بود که برای شمارش بکار می‌رفتند" (گالیانی، "پول"، همان منبع، ص ۱۵۳).

صفحه ۳۸

* A. Müller خیالاتی میگوید: "بنظر ما هر کشور مستقل حاکم بر سرنوشت خود حق دارد پول فلزی رواج داده بر آن ارزش اسمی اجتماعی، درجه بندی، محل و عنوانی قائل شود" (آدام‌ها، مولر، "عناصر سیاستمداری"، برلن، ۱۸۰۹، جلد دوم، ص ۲۸۸). تا آنجا که به عنوان پول فلزی مربوط میشود حق با این رایزن دربار است ولی وی محتوی آنرا بدست فراموشی می‌سپارد. آشفتگی "نظرات" وی من باب مثال در عبارت زیر آشکار میشود: "بر همه آشکار است که تعیین دقیق قیمت سکه‌ها تا چه اندازه حائز اهمیت میباشد. بویژه در کشوری چون انگلستان که در آن حکومت با سخاوت قابل ستایشی مجانا" سکه ضرب میکند" (آقای مولر از قرار معلوم چنین فرض می‌کنند که حکومت انگلستان هزینه ضرب سکه را از جیب مبارک خود پرداخت میکند)، "کشوری که حق‌الضرب و نظایر آنرا پای‌ملتش حساب نمیکند و اگر قرار میشد قیمت خرید طلا را در ضرابخانه فوق‌العاده بیشتر از قیمت بازار آن تعیین نماید و بجای پرداخت ۳ پوند، ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس در ازای یک اونس طلای امروز تصمیم می‌گرفت قیمت یک اونس طلا را در ۳ پوند و ۱۹ شلینگ ثابت نگه دارد، کلیه پولها به ضرابخانه سرازیر میشد و نقره‌ای که در آنجا عاید میگردد در بازار با طلای ارزانتر مبادله شده که باز دوباره راهی ضرابخانه میگردد و باین ترتیب نظام پولی به نابسامانی کشیده میشد" (همان منبع، ص ۲۸۰ و ۲۸۱). مولر برای حفظ سامان ضرابخانه انگلستان، نظرات خود را به "نابسامانی" میکشاند. شلینگ و پنس چیزی جز نام اضعاف معینی از یک اونس طلا نمیباشند که بوسیله علامت نقره و مس معرفی گردیده‌اند، حال آنکه ایشان چنین پنداشته‌اند که یک اونس طلا بر حسب طلا، نقره و مس ارزیابی شده و لذا برای انگلستان معیار ارزش سه گانه تراشیده‌اند. نقره که همراه با طلا بعنوان معیار پول مورد استفاده قرار میگرفت رسماً در ۱۸۱۶ بامر جورج سوم ملغی گردید هرچند در حقیقت قانوناً به

امروزج دوم در ۱۷۳۴ مبلغی شده بود و حتی سابقه آن به پیشتر هم می رسد. دو دلیل خاص وجود دارد که اول مولر را به درک عالیتر اقتصاد سیاسی نائل نمود؛ یکی جهل مفرط ایشان نسبت به حقایق اقتصادی و دوم عشق سبکسرانه بیحد وی به فلسفه.

** "وقتی از Anacharsis پرسیدند که هلنی‌ها پول را برای چه بکار می‌برند، پاسخ داد برای شمارش" (Athenaeus، ضیافت Deipnosophistai، کتاب ۴، ۴۹، جلد ۲، ص ۱۲۰، چاپ Schweighäuser ۱۸۰۲).

*** G. Garnier، یکی از اولین کسانی که مبادرت به ترجمه آثار آدام اسمیت به زبان فرانسه نمود اعتقاد عجیب و غریبی در زمینه تعیین نسبتی بین استعمال پول شمارشی و استعمال پول حقیقی داشت. برزم وی این نسبت برابر است با ۱۰ به یک (ج، گارنیس، Histoire de la Monnaie depuis les Temps de la plus Haute Antiquité جلد ۱، ص ۷۸).

صفحه ۳۹

* قانون ۱۷۲۳ مریلند (The Act of Maryland of 1723) که تنباکو را رایج قانونی قرار میداد ولی ارزش آنرا با اعلان آنکه یک پوند تنباکو برابر یک پنی میباشد، به پول طلای انگلستان تبدیل مینمود انسان را بیاد قانون برابرها^{۱۷} می اندازد که بر عکس قانون فوق مقادیر معینی پول را معادل گاو، گاومیش و امثالهم قرار میداد. در این جا ماده حقیقی پول شمارشی نه طلا و نه نقره بلکه گاو و گاومیش بود.

** Mint Price قیمتی که ضرابخانه به آن قیمت حاضر به خرید فلز میشود.

*** باین ترتیب مثلا در "حرفهای آشنا" ی آقای David Urquhart چنین میخوانیم: "ارزش طلا بایستی بوسیله خود آن اندازه گرفته شود؛ چگونه یک ماده میتواند مقیاس سنجش ارزش خودش در چیزهای دیگر باشد؟ ارزش طلا بایستی بوسیله وزن خود آن تحت اسم صوری بدلی همان وزن تعیین گردد - و قرار شود که یک اونس باندازه فلان تعداد 'پوند' و خوردهای بیارزد، این کار نه ایجاد یک معیار بلکه جعل آنست"، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

صفحه ۴۰

* "پول مقیاس اندازه‌گیری تجارت است... پس باید (نظیر تمام مقیاسات دیگر) تا آنجا که میتوان ثبات و عدم تغییر آن را حفظ نمود، انجام اینکار در صورتیکه پول ما از دو فلزی تشکیل یافته باشد که نسبت آنها... با یکدیگر دائما" تغییر میکنند میسر نیست" (John Locke، ملاحظات در پیرامون پائین آوردن نرخ بهره، ۱۶۹۱، مندرج در "آثار" وی، چاپ هفتم، لندن، ۱۷۶۸، جلد ۲، ص ۶۵).

صفحه ۴۱

* لاک ضمن بیان مطالب دیگر چنین می‌گوید: "... آن چیزی که قبلا" بخشی از یک Crown بود، اکنون یک کرون خوانده میشود... کرونی که در آن دو مقدار مساوی نقره همواره دارای یک ارزش میباشد... چنانچه تقلیل $\frac{1}{10}$ مقدار نقره موجود در هر سکه از ارزش آن چیزی نگاهد پس تقلیل $\frac{1}{10}$ مقدار نقره موجود در آنهم از ارزش آن نخواهد کاست. و از اینرو... یک پنی ساده که کرون خوانده میشود همان مقدار ادویه یا بریشم یا هر کالای دیگر خواهد خرید که یک قطعه کرون با داشتن [۲۰ یا ۲۰] ۶ برابر نقره بیشتر". تنها کاری که در مورد افزایش مقدار پول میتوان کرد آنستکه "به مقدار کمتری نقره، مهر بیشتر زد یا برای آن ارزش صوری بالاتری قائل شد" با این وجود "این نقره است که بابت قروض پرداخت میشود و کالا خریداری میکند نه اسامی صوری آن". "مقدار پول چیزی نیست که با اطلاق اسامی دلخواه به اجزاء صحیح هر قطعه - یعنی حالا هم یک شصتم یک اونس را یک پنی میخوانیم - آنرا هر قدر که بخواهیم بتوانیم افزایش دهیم". لاک در پاسخ به استدلال لوندس چنین اشعار میدارد که تجاوز نمودن قیمت بازار از قیمت ضرابخانه بدلیل افزایش ارزش نقره نبوده بلکه علت آن کاهش وزن مسکوکات است. ۷۷ شلینگ که وزن فلز آن کاسته شده بود کمتر از ۶۲ شلینگ استاندارد وزن داشت. و بالاخره در تاکید این مطلب حق کاملا" بجانب لاک است که میگوید علیرغم خساراتی که نقره بشکل مسکوک در گردش متحمل شده است احتمال دارد در انگلستان قیمت بازار شمش نقره نسبت به قیمت ضرابخانه تا حدودی بالا برود زیرا صدور شمش نقره به خارج مجاز شناخته شده ولی صدور مسکوک نقره ممنوع گردیده است (نگاه کنید به همان منبع، ص ۱۱۶ - ۵۴ اینجا و آنجا). لاک با دقت فراوان سعی میکند از مسئله حیاتی قرضه ملی احتراز نماید همانطور که از درگیر شدن در بحث مربوط به مسئله اقتصادی حساس دیگری خودداری میکند، مسئله اقتصادی مزبور باین ترتیب است که مطابق آنچه از فراین مربوط به نرخ تسعیر و نسبت شمش نقره به مسکوک نقره بر میآید استهلاک پول در گردش بهیچ وجه با مقدار نقره از دست رفته تناسبی ندارد، مادر بخش مربوط به واسطه گردش دوباره به این مسئله در شکل عام آن خواهیم پرداخت. Nicholas Barbon در "صحبت‌هایی در پیرامون ضرب سبک تریپول جدید، در جواب ملاحظات آقای لاک"، لندن، ۱۶۹۶ به عبت می‌کوشد لاک را به ورود به این مضایق بفریبد.

* استوارت، همانجا، جلد دوم، ص ۱۵۶.

صفحه ۴۲

* "پرسشگر"، همانجا، ضمنا" لازم به تذکر است که بخش "پرسش‌هایی در باب پول" بسیار زیرکانه است. این بخش علاوه بر مطالب دیگر حاوی این برداشت صحیح میباشد که رشد مستعمرات امریکای شمالی "مثل روز روشن می‌کند که بر خلاف تصور عوام، طلا و نقره در ثروت یک ملت چندان ضرورتی ندارند".

** در اینجا قیمت نظیر آنچه در آثار اقتصاددانان انگلیسی قرن هفدهم مشاهده میشود در مفهوم یک معادل مشخص بکار رفته است .

صفحه ۴۳

* استوارت ، همان منبع ، جلد دوم ، ص ۱۰۷ - ۱۰۲ .

صفحه ۴۴

* Spanish doubloons نوعی سکه طلای اسپانیولی .

** در رابطه با بحران تجاری اخیر گروهی در انگلستان - بعد از انتقال محل پول ایده‌آلی آفریقائی از سواحل بربری [منطقه مسلمان نشین غرب مصر در شمال آفریقا - مترجم] به نواحی مرکزی آن خطه - با حرارت تمام به تمجید آن پرداختند و چنین اعلام نمودند که از آنجائیکه شمشهای بربرها از مقیاس اندازه‌گیری ایده‌آلی تشکیل یافته بود ، آنان را هیچگاه دچار بحران تجاری و صنعتی نکرد . آیا آسانتر نخواهد بود که بگوئیم تجارت و صنعت شرط لازم بحرانهای تجاری و صنعتی است ؟

French assignat پول کاغذی ایکه در انقلاب فرانسه با پشتوانه زمینهای مصادره

شده انتشار یافت - مترجم .

صفحه ۴۵

* " مسئله پول رایج ، نامه‌های جوزا " ، لندن ، ۱۸۴۴ ، ص ۷۲ - ۲۶۶ اینجا و آنجا .

صفحه ۴۶

* John Gray ، " نظام اجتماعی ، رساله‌ای بر اصل مبادله " . ادینبورگ ، ۱۸۳۱ ، مقایسه‌شود با " سخنانسی در زمینه ماهیت و کاربرد پول " ، ادینبورگ ، ۱۸۴۸ نوشته همین مولف . گری بعد از انقلاب فوریه یادداشتی به حکومت موقت فرانسه ارسال داشت که طی آن بشرح این مطلب پرداخت که فرانسه نیاز به " سازمان کار " نداشته بلکه باید " سازمان مبادله " بوجود بیاورد ، برنامه‌ای که وی تمام دقایق و جزئیاتش را در نظام پولی اختراعی خود توضیح داده بود . جان والا مقام خبر نداشت که شانزده سال بعد از انتشار " نظام اجتماعی " ، پرودون زرنگ آن اختراع را بنام خود ثبت خواهد رساند .

** گری ، " نظام اجتماعی " ، ص ۶۳ . " پول نبایستی چیزی بجز رسید یا مدرکی باشد حاکی از آنکه دارنده آن ، مقدار معینی ارزش به ثروت ملی افزوده است یا این حق را بر آن ارزش از کس دیگری که این افزایش ثروت ملی را بوجود آورده کسب نموده است . "

*** " ارزشی که برای یک محصول تخمین زده شده به بانک سپرده میشود و هر زمان که لازم آید برداشت میگردد ؛ و گنجاندن این شرط - با رضایت همه - که هر آنکس که هر نوع مالی را به بانک ملی میسپارد ، بجای آنکه مجبور به برداشت همان چیزی باشد که سپرده است حق داشته باشد ارزشی برابر آنرا از هر آنچه در بانک وجود دارد برداشت نماید . " همان منبع ، ص ۶۸ - ۶۷ .

*** همان منبع ، ص ۱۶ .

صفحه ۴۷ * گری ، " سخنانسی در زمینه پول ماهیت و کاربرد پول " ، ص ۱۸۲ .

* همان منبع ، ص ۱۶۹ .

*** " کسب و کار هر ملت بایستی از طریق سرمایه‌ملی هدایت شود " (جان گری ، " نظام

اجتماعی " ، ص ۱۷۱) .

**** " زمین بایستی مبدل به ملک ملی شود " (همان منبع ، ص ۲۸۹) .

صفحه ۴۸

* برای مثال نگاه کنید به " تفحصی در توزیع ثروت " ، لندن ، ۱۸۲۴ ، نوشتن - W. Thompson ، " اشتباهات مربوط به کار و چاره جوئی آنها " ، لیدز ، ۱۸۳۹ ، نوشته Bray . ** " درباره اصلاح بانکها " ، پاریس ، ۱۸۵۶ نوشته Alfred Darimon را میتوان بعنوان نمونه برجسته این تئوری پولی عاقبت بخیر دانست .

صفحه ۵۰

* " دونوع پول وجود دارد ، یکی پول اسمی و دیگری پول حقیقی که به دو طریق متمایز بکار می‌روند ، یکی برای اندازه‌گیری چیزها و دیگری برای خریدن آنها . پول اسمی برای ارزش‌گذاری چیزها همانقدر مناسب است که پول حقیقی ، شاید هم مناسبتر از آن باشد . و نیز پول برای خرید چیزهایی بکار می‌رود که ارزش گذاری شده‌اند . . . قیمت‌ها و قراردادها بر حسب پول اسمی محاسبه شده بر حسب پول حقیقی پرداخت میگردد " (گالیانی ، همان منبع ، ص ۱۱۲ و بعد) .

صفحه ۵۲

* البته این مانع بالاتر یا پایین‌تر رفتن قیمت بازار کالاها از ارزش آنها نمیشود . لیکن چنین ملاحظاتی خارج از حوزه گردش ساده بود به حوزه کاملاً " متفاوتی مربوط میشود که بعداً " مورد بررسی قرار خواهیم داد . ما بهنگام بررسی این حوزه ، به بحث درباره رابطه ارزش با قیمت بازار خواهیم پرداخت .

صفحه ۵۵

* مطالب زیر که از " درسهای پیرامون صنعت و امور مالی " ، پاریس ، ۱۸۳۲ نوشته M. Isaas Péreire استخراج شده نشان میدهد چگونه جنبه کاملاً " سطحی تعارضی که بوسیله خرید و فروش ارائه میشود میتواند خاطر لطیف انسان را عمیقاً " بیآزاد ، در حقیقت همان ایراک مخترع و انشاء کنندگان اعتبار منقول^{۱۸} این گرگ بدنام بورس اوراق بهادار پاریس است که به ذکر اهمیت حقیقی یک چنین انتقاد احساساتی از اقتصاد می پردازد . م . پرر که در آن موقع مرید سن سیمون بود چنین می‌گوید ؛ " از آنجا که افراد چه از لحاظ کار و چه از لحاظ مصرفشان جدا و مجزا از یکدیگرند مبادرت به مبادله محصولات حاصل از مشاغل مربوطه خود مینمایند . لزوم مبادله اشیاء لزوم تعیین ارزش نسبی آنها را ایجاد میکند . بنابراین آنچه از ارزش و مبادله استنباط میشود عمیقاً " بیکدیگر مربوط بوده و هر دو آنها در شکل فعلی خود مبین اصالت فرد و تضاد آشتی ناپذیر . . . میباشند . ارزش

محصولات تنها بدلیل وجود خرید و فروش تعیین میشود، عبارت دیگر بدلیل وجود تضاد آشتی - ناپذیر بین اعضاء مختلف اجتماع، دلمشغولی از بابت قیمت و ارزش در جایی وجود دارد که ما با خرید و فروش سرو کار داشته باشیم، یعنی جائیکه هر فرد برای بدست آوردن چیزهای لازم برای حفظ بقای خود ملزم به جنگیدن است" (همان منبع، ص ۲ و ۳ اینجا و آنجا).

** "پول فقط واسطه و عامل است در حالیکه کالا که منفی از آن در زندگی عاید میشود هدف و مقصود میباشد." "بواگیلیر،" جزئیاتی درباره فرانسه، "۱۶۹۷، مندرج در "اقتصاد دانان امور مالی قرن هجدهم"، جلد اول، پاریس، ۱۸۴۳، ص ۲۱۰.

صفحه ۵۶

* جزوه‌ای بقلم W. Spence تحت عنوان "بریتانیا مستقل از تجارت" که در لندن در تاریخ نوامبر ۱۸۰۷ بچاپ رسید؛ تز مورد بحث در این جزوه را W. Cobbett در "مندرجات سیاسی" تحت عنوان رزمنده تر "هلاکت تجارت" شرح و بسط بیشتری میدهد، در مخالفت با این تز بود که جیمز میل "دفاع از تجارت" خود را که در ۱۸۰۸ منتشر گردید برشته تحریر در آورد؛ وی در این اثر همان استدلالی را بکار می برد که در "عناصر اقتصاد سیاسی" خود بکار برده است. عبارت فوق از این کتاب نقل گردیده است. این کشف نبوغ آسا مقبول طبع ج. ب. س. واقع شده آنرا در مجادلات خود با سیموندی و مالتوس بر سر مسئله بحرانهای تجاری مورد استفاده قرار میدهد، و معلوم نیست این شاهزاده مضحک قلمرو علم - که تفوقش بر دیگران بیشتر بخاطر عدم تعصب در سوء تعبیر مداوم از معاصرین خود مالتوس، سیموندی و ریکاردو میباشد - چه اندیشه جدیدی به اقتصاد سیاسی اهدا نموده است که طرفداران اروپائی وی او را کاشف قضیه پر ارزش تعادل منافذ یکی خرید و فروش قلمداد میکنند.

** طرقی که اقتصاد دانان مبادرت به توصیف وجوه مختلف کالا می نمایند را در مثالهای زیر میتوان مشاهده نمود:

"ما با داشتن پول برای آنکه شیئی مورد نیاز خود را بدست آوریم کفایت مبادله‌ای انجام بدهیم، حال آنکه با داشتن محصولات، مازاد بر احتیاج دو مبادله بایستی صورت گیرد، اولین آن (بدست آوردن پول) بینهایت از دومی دشوارتر است" (G. Opdyke، "رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی"، نیویورک، ۱۸۵۱، ص ۸۸-۲۸۷).

"قابلیت فروش عالیتر پول متأثر از یا نتیجه طبیعی قابلیت فروش کمتر کالاهای دیگر میباشد" (Thomas Corbet، "تفحصی در علل و اشکال ثروت افراد"، و غیره، لندن، ۱۸۴۱، ص ۱۱۷).

پول دارای ... کیفیتی است که میتواند با هر آنچه اندازه میگیرد مبادله گردد (Bosanquet، "پول فلزی، کاغذی، اعتباری"، و غیره، لندن، ۱۸۴۲، ص ۱۰۵).
"پول همیشه میتواند کالاهای دیگر را خریداری کند در حالیکه کالاهای دیگر نمیتوانند

همیشه پول بخرند" (Thomas Tooke، "تفحصی در اصل پول"، چاپ دوم، لندن، ۱۸۴۴، ص ۱۰).
صفحه ۵۷

* یک کالا را میتوان چند بار خریده و مجدداً بفروش رساند. در این صورت کالای مزبور بصورت یک کالای صرف گردش نکرده بلکه عملی انجام میدهد که از نقطه نظر گردش ساده و آنتی تز ساده کالا و پول هنوز وجود خارجی ندارد.

صفحه ۶۱

* مقدار پول علی السویه میباشد "در صورتیکه مقدار کافی از آن برای حفظ قیمت تعیین شده بوسیله کالاها وجود داشته باشد." "بواگیلیر،" جزئیاتی درباره فرانسه"، ص ۲۰۹.
در صورتیکه گردش چهارصد میلیون کالا نیازمند به چهل میلیون پول رایج باشد و ... این نسبت یکدهم سطحی مناسب باشد ... بنابراین اگر ارزش کالاهای آماده برای گردش به دلایل طبیعی به چهارصد و پنجاه میلیون افزایش یابد ... پول رایج را اگر خواهیم در همان سطح حفظ کنیم، بایستی به چهل و پنج میلیون افزایش بدهیم. "William Blake، "ملاحظات بر اثرات ناشی از مخارج حکومت ..."، لندن، ۱۸۲۳، ص ۸۰ و ۸۱.

** "فراوانی یا قلت موجودی پول نه بسبب مقدار فلزی آن بلکه منوط به سرعت گردش آنست" (گالیانی، همان منبع، ص ۹۹).

صفحه ۶۲

* همچنانکه دیلا "عبارت مستخرج از "اکنونیست" لندن نشان میدهد یک نمونه از افت فوق العاده پول رایج فلزی نسبت به سطح متوسط در انگلستان در ۱۸۵۸ رویداد: "تحصیل داده‌های بسیار دقیق از ماهیت قضیه مورد بحث" (بسبب پراکندگی گردش ساده) "نظیر مقدار پول در نوسان موجود در بازار و در نزد طبقات غیر بانکدار میسر نمیشد. ولی فعالیت یا عدم فعالیت ضرابخانه‌های ملل تجارت پیشه بزرگ شاید با احتمال زیاد حاکی از تغییرات مقدار پول باشد. موقعیکه مقدار زیادی از آن ضروری باشد بمقدار زیاد تولید میگردد و چنانچه مقدار زیادی احتیاج نباشد بمقدار کم تولید میگردد ... ضرب سکه در ضرابخانه انگلستان در ۱۸۵۵ بالغ بر ۵،۲۹۳،۸۵۸ لیره، در ۱۸۵۶ بالغ بر ۶،۴۷۶،۰۰۰ لیره و در ۱۸۵۷ بالغ بر ۵،۲۹۳،۸۵۸ لیره بود. در سال ۱۸۵۸ ضرابخانه مزبور تقریباً بیکار بود. "شماره ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۸" "اکنونیست".
ولی در همین زمان در حدود ۱۸ میلیون لیره استرلینگ در صندوق بانکها خوابیده بود.

صفحه ۶۴

* Dodd، "عجایب صنعت"، لندن، ۱۸۵۴، ص ۱۶.

** "نگاهی مجدد بر تئوری پول رایج ... نوشته یک بانکدار. ادینبورگ، ۱۸۴۵، ص ۶۹. "چنانچه ارزش سکه قدری سائیده شده را کمتر از سکه کاملاً نو در نظر بگیریم گردش آن مرتباً دچار اختلال خواهد شد و هیچ پرداختی بدون مشاجره صورت نخواهد گرفت" (ج. ج.

گارنیه، " تاریخ پول... "، کتاب اول، ص ۲۴).
صفحه ۶۵

* ویلیام جاکوب، " پژوهشی تاریخی در تولید و مصرف فلزات قیمتی "، لندن، ۱۸۳۱، جلد دوم، فصل ۲۶، ص ۳۲۲.

صفحه ۶۸

* David Buchanon، " ملاحظاتی بر موضوعات مورد بررسی دکتر اسمیت در کتابشان تحت عنوان پژوهشهایی در ماهیت و علل ثروت ملل "، ادینبورگ، ۱۸۱۴، ص ۳۱.

صفحه ۷۱

* " مسیر اقتصاد سیاسی... " به همراه یادداشت‌هایی از ج. ب. س. پاریس، ۱۸۲۳، فصل ۴، صفحه ۷۹. استورج اثرش را بزبان فرانسه در سن پترزبورگ منتشر نمود. ج. ب. س. بلافاصله آنرا در پاریس به همراه باصطلاح یادداشت‌هایی تجدید چاپ نمود که در حقیقت چیزی نیست جز توضیح واضح و واکنش استورج نسبت به ضمیمه‌ای که " شاهزاده علم " به اثر وی چسبانده بود چندان مودبانه نبود (رجوع شود به " ملاحظاتی در باب ماهیت درآمد ملی "، پاریس، ۱۸۲۴).

** " جمهوریت " افلاطون، جلد ۲. " سکه عبارتست از علامت مبادله " (Opera Omnia و غیره، منتشره G. Stallbaumius، لندن، ۱۸۵۰، ص ۳۰۴). افلاطون تنها دو جنبه پول را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد یکی پول بعنوان معیار ارزش و دیگری پول بعنوان علامت ارزش؛ وی علاوه بر علامت ارزشی که در داخل کشور در گردش است از علامت ارزش دیگری نام می‌برد که در تجارت یونان یا کشورهای دیگر مورد استفاده قرار میگرفت (مقایسه شود با کتاب پنجم " قوانین " وی).

*** " Ethica Nicomachi، کتاب ۵، فصل ۸، ص ۹۸، اثر ارسطو. " لیکن پول عرفاً نماینده نوعی تقاضا شده است؛ و باین دلیل است که ' پول ' نام گرفته است - زیرا موجودیتش را نه مدیون طبیعت که مدیون ' قانون ' است و تغییر یا سلب ارزش آن بستگی به اراده ما دارد. [] ترجمه انگلیسی Ethica Nicomachea ارسطو، اکسفورد، ۱۹۲۵، ۱۱۳۳ الف. [] درک ارسطو از پول بمراتب پیچیده‌تر و عمیق‌تر از درک افلاطون بود. وی طی عبارات زیر بخوبی شرح میدهد که چگونه در اثر مبادلات پای پای بین جماعات مختلف، تبدیل کالائی خاص - یعنی ماده‌ای که خود دارای ارزش باشد - به پول ضرورت پیدا میکند. " زمانیکه اهالی یک کشور وابستگی بیشتری به اهالی کشور دیگری پیدا کردند و احتیاجات خود را وارد کرده مازاد بر احتیاج خود را صادر نمودند، ناچار پول مورد استفاده قرار گرفت... و لذا انسان قرار گذاشت که در مراودات خود با یکدیگر چیزی را بکار بگیرد که ذاتاً مفید بوده و بسادگی بکار زندگی بیاید، نظیر آهن، نقره و امثالهم. " (" جمهوریت " ارسطو، کتاب اول، فصل ۹، منبع مذکور، ص ۱۰۴. [] ترجمه انگلیسی " سیاست " اثر ارسطو، Benjamin Jowett، اکسفورد، ۱۹۶۶، ۱۲۵۷ الف. []

مایکل شوالیه کسی که نه آثار ارسطو را خوانده و نه گفته‌های وی را درک کرده است، عبارت فوق را بشهادت میگیرد که بنا بر گفته ارسطو واسطه گردش بایستی ماده‌ای باشد که خود دارای ارزش است. بهر جهت ارسطو به صراحت میگوید پولی که تنها بعنوان واسطه گردش تلقی میگردد همانطور که حتی از اسمش بر میآید چیزی نیست بجز یک موجودیت قراردادی یا قانونی و در حقیقت ارزش مصرفی آن بعنوان سکه تنها ناشی از عمل آن است و نه ارزش مصرفی ذاتی آن. " برخی دیگر معتقدند که پول مسکوک چیز است قلابی و غیر طبیعی ولیکن قراردادی، زیرا در صورتیکه مصرف کنندگان آن کالای دیگری جانشینش نمایند از آنجا که جزو هیچ یک از مایحتاج زندگی نیست بدل به چیزی بی ارزشی خواهد شد (" جمهوریت " ارسطو، صفحه ۵. [] ترجمه انگلیسی " سیاست " ارسطو، ۱۲۵۷ ب. [])

**** " سفرنامه " Sir John Mandeville، لندن، ۱۷۰۵، ص ۱۰۵:

" این امپراتور (کاتای یا چین) بدون حساب هر چقدر اراده کند ولخرجی میکند. زیرا وی پول درست نمیکند بلکه بجای آن نوشته یا کاغذ مصرف میکند. و وقتی آن پول کاغذی باندازه‌ای دست بدست گشت که شروع به پاره شدن نمود آنها را جمع‌آوری نموده به خزانه‌داری امپراتور می‌آورند و از آن پول جدید دریافت می‌کنند. و آن پول در سراسر مملکت و در سراسر ایالات وی رواج دارد... اینها پول خود را نه از طلا و نه از نقره میسازند. " و منده ویل اینرا هم می‌افزاید که " بنابراین امپراتور میتواند دیوانه‌وار دست و دلبازی کند. "

***** " نظرات و حقایق مربوط به اسکنااس امریکائی " اثر بنیامین فرانکلین، ۱۷۶۴، همان منبع، ص ۳۴۸: " در این زمان در انگلستان بخشی از ارزش پول نقره در گرو رایج قانونی است؛ بخشی که مابه‌التفاوت وزن حقیقی و ارزش صوری آن است. بخش عظیمی از [سکه‌های شلینگ و شش پنی] که در حال حاضر رواج دارند بواسطه سائیدگی ۵، ۱۰، ۲۰ و بعضی سکه‌های شش پنی تا حتی ۵۰٪ وزن خود را از دست داده‌اند. در مقابل این تفاوت موجود بین ارزش حقیقی و ارزش اسمی، ارزش ذاتی‌ای موجود نمیشود؛ در مورد پول کاغذی بهیچ وجه چنین چیزی نیست. این بواسطه رایج قانونی است که بدلیل اطمینان خاطر از اینکه براحتی میتوان آنرا با حفظ ارزش اولیه‌اش دست بدست گرداند، نقره بارزش سه پنس بجای شش پنس دست بدست میگردد. " ****

لیکن شمش [طلا] از بین رفته است... گردش تجاری را بنحوی حفظ نمود؟

صفحه ۷۶

* Genovesi در اثر خود Lezioni di Economia Civile، ۱۷۶۵، مندرج در " بخش مدرن " کاستودی، کتاب هشتم، ص ۲۸۱ میگوید: " نه تنها فلزات قیمتی علائم چیزها میباشند... بلکه گاهی چیزهایی بعنوان علائم طلا و نقره قرار میگیرند. "

** طلا و نقره عبارتند از " ثروت عام " ، Political Arithmetick اثر Petty ، ص ۲۴۲ .

*** E. Misselden ، "تجارت آزادیا وسائل رونق تجارت" ، لندن ۱۶۴۲ .
 ماده مصنوعي تجارت پول است که بدان لقب رگ و پي جنگ و دولت داده اند . . . هر چند پول ماهيتا " و از لحاظ زمانی موخر بر مال التجاره است با اينحال تا آن ميزان که در حال حاضر مورد استفاده مي باشد سمت رياست دارد " (ص ۷) . مولف مزبور وضع کالا و پول را با وضع احقاد " يعقوب سالخورده " مقايسه مي کند که " بهنگام دعای نوادگان خود چليبيا وار دست راست خود را بر سر نوه کوچکتر و دست چپ خود را بر سر نوه بزرگتر نهاد " (همانجا) . بواگيلبر " بحثی در پيرامون ماهيت ثروت " ، " بدین ترتيب غلام تجارت مبدل به سرور تجارت ميشود . . . فلاکت مردمان از آنجا ناشی شده است که غلامی را مبدل به سرور و يا بهتر بگوئيم ظالم کرده اند . " (صفحات ۳۹۵ و ۳۹۹) .

**** " اين فلزات (طلا و نقره) به بت هائی تبديل شده اند و بی اعتنا به هدف و منظوری که برای آنها در تجارت تعيين شده بود . . . يعني کاربرد آنها در مبادله و داد و ستد متقابل بعنوان علائم - رخصت یافته اند که از انجام اين خدمات تماما " استنکاف ورزيده مبدل به الوهيتی گردند که در درگاه آن اجناس ، نیازهای حیاتی و حتی انسانها قربانی شده و هنوز هم ميشوند ، بمراتب بيشتراز آنچه در پای خدايان ساختگی عهد سياه باستان قربانی ميگردید . . . " (بواگيلبر ، همان منبع ، ص ۳۹۵) .

صفحه ۷۷

* بواگيلبر احتمال مي دهد که نخستين توقف اين متحرک ابدی ، يعني نفی و طيفه آن بعنوان واسطه گردش در رابطه با کالاها يلافاصله بآن استقلال خواهد بخشید . او می گوید پول بايستی " در حرکت دائم باشد ، و تا وقتی پول است که حرکت مي کند و بمحض آنکه از حرکت باز- ايستد همه چيز از دست می رود " (بواگيلبر " جزئیاتی در باره فرانسه " ، ص ۲۱۳) . آنچه وی در نظر نمی گیرد آنست که اين عدم فعاليت لازمه حرکت آن مي باشد . انتظار واقعی او آنست که شکل ارزش کالاها بايستی وجه بسيار ناچيزی از سوخت و ساز آنها را تشکيل داده هيچگاه خود آن هدف قرارداد نشود .

صفحه ۷۹

□ Cato سياستمدار رومی معتقد به سادگی و بی پيرايگی زندگی . مترجم .

* " هر قدر ساز و برگ جنگی بيشتتر افزايش يابد خزانه بيشتتر خالی ميشود .

E. Misselden همان منبع ، ص ۲۳ .

** Sempéré " نظراتی در باب علل عظمت و انحطاط سلطنت اسپانيا " جلد اول

ص ۷۶ - ۲۷۵ - ویر استار .

صفحه ۸۰ * E. Misselden همان منبع ، صفحات ۱۳ - ۱۱ اينجا و آنجا .

صفحه ۸۱

* " حساب سياسی " ، اثر Petty صفحه ۱۹۶ .

Voyage Contenant la description des etats du Grand Mogol

** نوشته Francois Bernier ، چاپ ۱۸۳۵ پاریس ، جلد ۱ ، رجوع شود به ص ۱۴ - ۲۱۲ .

Puritan : گروهی از مردم انگلستان و مستعمرات امريکا که در قرون

۱۶ و ۱۷ خواستار انجام اصلاحاتی در کلیسای انگلستان بودند تا آنرا از قيودات و مراسم زائد پاک گردانند . - مترجم .

*** " Bücher vom kaufhandel und wucher " تالیف دکتر Martin Luther ، ۱۵۲۴ .

لوتر در همین قسمت می نویسد : " خداوند چنین مقدر کرده است که ما آلمانها زور و سيم خود را بپای کشورهای خارجی بریزیم و همه دنيا را غنی گردانده خود بدریوزگی بنشینیم . شکی نیست که اگر آلمان از خرید پارچه های انگلیسی امتناع می ورزید انگلستان طلاي کمتری میداشت ايضا " پادشاه پرتغال ، در صورتیکه ما ادويه جاتش را تحویل نمی گرفتیم . اگر مقدار پولی را که بدون هيچ دليل و نیازی در هر بازار فرانکفورت از سرزمین آلمان بیرون کشیده ميشود محاسبه کنید تعجب خواهيد کرد اگر یک ربع پنی هم در این کشور باقی مانده باشد . فرانکفورت زیر آب زر و سيمي است که هر چه در اينجا ضرب و ساخته ميشود از آن مجرا بیرون می رود ؛ اگر اين زیر آب را مسدود نمائیم ديگر از وای وای بی پولی و قرضهای سنگین و شیوع رباخواری در اقصی نقاط مملکت اثری بجای نخواهد ماند . باری بگذریم ، کاری نمیتوان کرد ، اوضاع بهمین منوال ادامه خواهد یافت : ما آلمانها آلمانی باقی خواهيم ماند . ما دست از هيچ عادت بی - نمیداریم مگر باينکار وارد شویم " صفحات ۵ - ۴ .

ميسلدن در اثر نامبرده خواستار حفظ بی چون و چرای طلا و نقره در درون مرزهای سرزمینهای مسیحی مي باشد ؛ " دلایل بیواسطه ديگر نیاز به پول عبارتند از انجام تجارت در خارج از مرزهای سرزمینهای مسیحی با ترکیه ، ايران و هندوستان ، که عمدتاً با پول نقد انجام میگيرد و با تجارت کشورهای مسیحی با یکدیگر تفاوت دارد . درست است که تجارت بين کشورهای مسیحی هم با پول نقد انجام ميشود ولی اين پولها در داخل مرزهای کشورهای مسیحی مانده و جريان پيدامی کند . در واقع آمدو شد ، جزر و مد پولها در داخل کشورهای مسیحی صورت میگيرد البته گاهی درجائی بيشتتر و گاهی در جائی کمتر ، بسته به احتياج و فراوانی آن در کشور . پول می آید و می رود و در اطراف و اکناف کشورهای مسیحی به گردش در می آید ليکن از محدوده آنها خارج نميشود . اما پولی که به کشورهای نامبرده فوق که در خارج از سرزمینهای مسیحی قرار دارند انتقال می يابد هرگز باز نخواهد گشت . " صفحات ۲۵ - ۱۹ .

* " اما از پول نخست حرص زائیده میشود . . . که طی مراحل از رشد خود به نوعی جنون می انجامد که دیگر حرص ساده نبوده بلکه ولع سیری ناپذیری برای تحصیل طلا میباشد . " (" تاریخ طبیعی" اثر Plinius ، کتاب ۳۳ ، جلد سوم ،)

* باین ترتیب Horace بهنگام ادای سخنان زیر از علل احتکار گنجینه‌ها بی خبر است (" طنز " ، کتاب دوم ، طنز سوم) : اگر کسی بدون داشتن هیچگونه علاقه به چنگ یا هرگونه هنر مبادرت به خرید تعدادی چنگ نماید و سپس آنها را برویهم انبار کند ؛ اگر کفافی بیاید - هرچند هیچ کفافی چنین نمی کند - همینکار را با کفش ، چاقو و قالب کفشدوزی یا ملاحی با بادبانها - هرچند ممکن است به قیمت زندگی وی تمام شود - انجام دهد همه او را به بحق سفیه و دیوانه خواهند خواند . چه فرقی است میان این کسان و کسی که بدون داشتن کمترین اطلاع از نحوه استفاده از دینیه خود مبادرت به احتکار زر و سیم میکند و از دست زدن به آن بعنوان یک موجود مقدس واهمه دارد ؟ " Satires , Epistles , Ars Poetica اثر هوراس ، لندن ۱۹۴۲ صفحه ۱۶۳ .

آقای Senior اطلاعات بیشتری از این موضوع دارند :

" چنین بنظر می رسد که پول تنها شیئی است که مقبولیت همگانی دارد آنهم بدلیل آنکه ثروتی است انتزاعی ، دارنده آن میتواند بطور دلخواه هرگونه نیاز خود را برآورد . " اصول اساسی اقتصاد سیاسی " ترجمه کنت Jean Arrivabene پاریس ۱۸۳۶ ، صفحه ۲۲۱ .
و استورج نیز چنین می گوید : " از آنجا که پول معرف کلیه اشکال دیگر ثروت است انسان تنها به این دلیل احتیاج به جمع آوری آن دارد که بتواند بتوسط آن انواع دیگر ثروت موجود بروی زمین را بدست بیاورد " (همان منبع ، کتاب دوم ، صفحه ۱۳۵) .

* اینکه تا چه حد ناچیزی ذات صاحب کالاها دستخوش تغییر گردیده است - حتی وقتی هم که این شخص متمدن شده بیک سرمایه دار مبدل میگردد - از این مثال آشکار میگردد که نماینده یکی از مراکز بانکی بین المللی قطعه اسکناس ۵۰۰ ۱۰۰ لیره ای را قاب کرده بعنوان نشان خانوادگی بمعرض نمایش میگذارد . نکته ای که در این مثال نهفته است حالت نگاه استهزاء آمیز و تبختر آلودی است که اسکناس مزبور به گردش [پول] میندازد .

** رجوع شود به عبارت کزنفون که بعداً " نقل خواهیم کرد .

*** Jacob ، همان منبع ، جلد دوم فصل ۲۵ و ۲۶ .

* همان منبع ، جلد دوم صفحه ۳۵۷ : " در دورانهای پراشوب و نا امنی بویژه در اثنای تلاطمات داخلی یا حملات خارجی اجناس ساخته شده از طلا و نقره بسرعت تبدیل به پول میشوند حال آنکه در دورانهای آرامش و رفاه پول به ظروف و جواهرات تبدیل میگردد . "

** کزنفون در بحث مربوط به پول و اندوخته راكد ، یعنی دو وجه خاص و متمایز پول چنین می گوید : " از میان کلیه عملیاتی که من می شناسم این تنها موردی است که توسعه بیشتر امور مربوط به آن هیچگونه حس حسادتی در میان عاملین آن بوجود نمیآورد . . . هر چه مقدار سنگ معدن کشف شده بیشتر باشد و مقدار نقره بیشتری استخراج گردد اشخاص بیشتری حاضر به شرکت در آن عملیات میشوند . . . وقتی شخص در خانه خود باندازه کافی اثنایه فراهم آورده باشد بهیچ وجه درصد در خرید بیشتر از آن بر نمیآید ولی هیچکس تا بحال آنقدر نقره نداشته است که فریاد زند بس است ، برعکس چنانچه کسی مقدار زیادی از آن بچنگش بیفتد از چال کردن آن در زمین و احتکار آن همانقدر لذت می برد که از استفاده واقعی آن . . . مردم در زمان رونق کار یککشور بیش از هر چیز طالب نقره میباشند . مردان پول را برای آن میخواهند که بالای سلاحهای زیبا ، اسبان راهوار و همهگونه اسباب عیش و طرب بدهند . زنان آنرا صرف لباسهای گرانبها و زینت آلات ساخته شده از طلا می کنند . یا زمانیکه مملکتی در اثر قحطی غلات و سایر میوه ها یا جنگ به حال افلاس می افتد برای خرید مایحتاج یا وسائل نظامی تقاضا برای مسکوکات رایج بمراتب میرم تر میگردد . " (de Vectigalibus اثر کزنفون جلد چهارم) . ارسطو در فصل ۹ کتاب اول اثر خود " سیاست " ، دو مدار گردش ک - پ - ک - پ را که " اقتصاد " و " علم انباشت ثروت " میخواند باضافه تفاوت آنها با یکدیگر ذکر میکند . تراژدی نویسان یونان بویژه اوریپید ، ایندو شکل را تحت عناوین δόλιχον و χέρδος در مقابل یکدیگر قرار میدهند .

* البته سرمایه نیز بصورت پول پیش ریز میشود و امکان دارد پول پیش ریز شده ، سرمایه پیش ریز شده باشد لیکن این جنبه مطلب از حوزه بحث گردش ساده بیرون است .

□ در اینجا جناس بکار برده شده است . در آلمانی der gläubige بمعنی آدم معتقد der glaubiger بمعنی طلبکار است - ویراستار .

* لوتر بر سر وجه تمایز موجود بین وسیله خرید و وسیله پرداخت تاکید میکند .

[] یادداشت موجود در نسخه مولف [] .

* آقای Macleod علیرغم وسواس آموزه وارث در زمینه تعاریف ، اولیه تسرین مناسبات اقتصادی را تا آن حد سوء تعبیر می کنند که می گویند پول بطور کلی از پیشرفته ترین شکلش

— یعنی وسیله پرداخت — ناشی میشود. ایشان ضمن بیان چیزهای دیگر چنین می‌گویند که چون مردم همواره نیازمند خدمات دیگران در یک زمان و بیک ارزش نمیباشند لذا " بین شخص اول و شخص دوم یک تفاوت یا یک مقدار دین باقی می ماند که تشکیل بدهی را میدهد ". شخص طلبکار ممکن است احتیاج به خدمات شخص سومی پیدا کند که این شخص احتیاج فوری به خدمات شخص دوم نداشته باشد و " برای شخص دوم چه چیز طبیعی تر از آنست که طلب خود از شخص اول را به شخص سومی واگذار نماید. سند بدهی . . . آنچه را که ما پول رایج میخوانیم . . . دست بدست خواهد گشت . . . زمانیکه شخص، دینی را که بر حسب پول رایج فلزی احتساب شده دریافت میکند صاحب نه تنها خدمات بدهکار اولیه میشود بلکه صاحب خدمات تمامی جماعت زحمتکشانش میشود ".
H. D. Macleod ، " تئوری و عمل بانکداری "، جلد اول، لندن، ۱۸۵۵، فصل اول، ص ۲۹ — ۲۴.

** " پول عبارتست از کالای عام قراردادها، یا آن چیزی که اکثریت معاملات مربوط به اموال — که قرار است در آینده تکمیل گردد — بر حسب آن انجام میشود. " Bailey ، همان منبع ص ۳.

*** Senior (همان منبع، ص ۲۲۱)، میگوید: " از آنجا که ارزش همه چیزها در هر دوره‌ای تغییر میکند مردم جنسی را که ارزشش از همه اجناس دیگر کمتر تغییر میکند و قدرت متوسط خرید معینی را بمدتی طولانی تر از هر جنس دیگری حفظ میکند، بعنوان وسیله پرداخت بر می‌گزینند. باین ترتیب پول مبدل به بیان یا معرف ارزشها میشود. " برعکس، طلا و نقره و امثالهم بدلیل آنکه مبدل به پول، یعنی تجسم مستقل ارزش مبادله‌ای شده‌اند، تبدیل به وسیله عام پرداخت میگردند. دقیقاً " وقتی که ثبات ارزش پول — که آقای سنیر از آن نام می‌برند — بحساب آورده میشود، یعنی در دوره‌هایی که فشار مقتضیات، پول را بعنوان وسیله عام پرداخت مستقر میکند، مردم به نوسانات ارزش پول واقف میشوند. عصر الیزابت در انگلستان یکی از این دورانها بود. در این دوره بدلیل تنزل آشکار ارزش فلزات قیمتی لرد Burleigh و Sir Thomas Smith قانونی از مجلس گذراندند تا دانشگاههای اکسفورد و کمبریج را وادار کنند که از بابت یک سوم اجاره زمینهایشان گندم و جو خشک تحویل دهند. " صفحه ۹۲

* بواگلیبر که میخواهد خود بورژوازی را از گزند مناسبات تولید بورژوازی حفظ کند ترجیح میدهد آن اشکالی از پول را در نظر بگیرد که پول در آن اشکال بعنوان یک پدیده صرفاً " اسمی یا موقتی ظاهر میشود. او قبلاً " وسیله گردش را از این دید می‌نگریست و حالا وسیله پرداخت را. بهر صورت وی قادر به مشاهده تحول ناگهانی شکل اسمی پول به یک حقیقت خارجی و اینکه حتی مقیاس صرفاً " تصویری ارزش نیز در خفا حاوی پول نقد است، نمی‌شود. بواگلیبر میگوید، تجارت عمده فروشی — که در آن مبادله بعد از " ارزشیابی کالاها " بدون دخالت پول انجام میگیرد — نشان میدهد که پول چیزی بجز جنبه‌ای از خود کالاها نیست. " جزئیاتی درباره

فرانسه " ص ۲۱۰.

** Locke ، " ملاحظاتی در زمینه پائین آوردن نرخ بهره "، ص ۱۷ و ۱۸.

صفحه ۹۵

* " پول انباشته شده راهی مقدار پولی که برای بگردش درآمد حقیقی و تحقق امکانات داد و ستد، جدا شده و خود حوزة گردش را ترک می‌کند اضافه می‌کنیم. " (G. R. Carli ، یادداشت بر Verri مندرج در Meditazioni Sulla Economia Politica ، ص ۱۹۲، جلد ۱۵، کاستودی، همانجا) .

صفحه ۹۶

* " مراد به بین ملل بر سراسر کره ارض تا آن حد گسترده میشود که تقریباً " چنین میتوان گفت که دنیا شهرپرست که در آن بازاری دائمی از کلیه کالاها تشکیل شده است تا هر کس درموطن خود با استفاده از پول بتواند کلیه محصولات زمین، حیوانات و مصنوعات انسانی را کسب کرده‌اروجود آنها برخوردار گردد. چه اختراع حیرت انگیزی " . " پول "، ۱۶۸۳، ص ۴۰، اثر Montanari .

صفحه ۹۷

* " یکی از مشخصات ویژه فلزات آنست که کلیه روابط تنها در آنهاست که بیک رابطه واحد، یعنی کمیت آنها تحویل میشود زیرا باقتضای طبیعتشان نه در ترکیب داخلی و نه در شکل و ساختمان ظاهریشان هیچ گونه تفاوت کیفی آنها را از یکدیگر متمایز نمیکند " (Galiani ، همان منبع، ص ۲۷ — ۱۲۶) .

صفحه ۹۹

* در سال ۱۶۰۰ جمعی از تهیدستان در رودخانه‌ای واقع در جنوب پراگ به بیرون کشیدن شن‌های مخلوط با ذرات طلا پرداخته سه نفر از آنان در یک روز موفق به استخراج نیم پوند طلا گردید؛ متعاقب آن هجوم به این " حفاریات "، و تعداد کشاورزانی که باین محل کشیده شدند آنچنان عظیم شد که سال بعد به قحط و غلا دچار گردیدند. (رجوع کنید به Abhandlung von dem Alterthum des böhmischen Bergwerks

اثر M. G. Körner . اشنی برگ، ۱۸۵۸، ص ۳۷) .

صفحه ۱۰۰

** اکتشافات انجام شده در استرالیا و سایر نقاط تا امروز تأثیری بر ارزش نسبی طلا و نقره نداشته است. اعتقاد Michel Chevalier دایر به رد این مطلب بهمان اندازه بی ارزش است که سوسالیسم این سن سیمونست سابق. مظهرهای موجود در بازار لندن " طلا " آنست که از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۸ قیمت متوسط نقره بر حسب طلا تقریباً " ۳ درصد بیشتر از روم مسابه در دوره بین ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰ میباشد؛ لیکن علت این ترقی تقاضای کشورهای اسپانیا، فرانسه دریافت نقره بوده است. تغییر قیمت نقره بین سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵۸ از سالی به سال دیگر "

از ماهی به ماه دیگر منحصر" مطابق با تقاضای مذکور بوده و بهیچ وجه منطبق با عرضه طلا از منابع تازه کشف شده نمیباشد. آنچه در زیر میآید صورت خلاصه‌ای از قیمت نقره بر حسب طلائی میباشد که در بازار لندن اعلام گردیده است.

قیمت یک اونس نقره

سال	مارس	ژوئیه	نوامبر
۱۸۵۲	$\frac{1}{8}$ ۶۰ پانس	$\frac{1}{4}$ ۶۰ پانس	$\frac{7}{8}$ ۶۱ پانس
۱۸۵۳	" $\frac{3}{8}$ ۶۱	" $\frac{1}{2}$ ۶۱	" $\frac{7}{8}$ ۶۱
۱۸۵۴	" $\frac{7}{8}$ ۶۱	" $\frac{3}{4}$ ۶۱	" $\frac{1}{4}$ ۶۱
۱۸۵۵	" $\frac{7}{8}$ ۶۰	" $\frac{1}{3}$ ۶۱	" $\frac{7}{8}$ ۶۰
۱۸۵۶	" ۶۰	" $\frac{1}{4}$ ۶۱	" $\frac{1}{8}$ ۶۲
۱۸۵۷	" $\frac{3}{4}$ ۶۱	" $\frac{5}{8}$ ۶۱	" $\frac{1}{2}$ ۶۱
۱۸۵۸	" $\frac{5}{8}$ ۶۱		

** " طلا چیز زیبایی است. دارنده آن صاحب هر آن چیز است که دلش آرزو کند. طلا حتی میتواند روح را هم وارد بهشت گرداند. " (کلمبوس ، در نامه‌ای از جامائیکا مورخ ۱۵۰۳) .

صفحه ۱۰۳

* ضمناً " بایستی متذکر شد که هیوم به وقوع تدریجی تعدیل مزبور اذعان دارد هر چند قبول آن مغایر اصل وی میباشد. رجوع کنید به " مقالات و رسالاتی بر چند موضوع " ، اثر دیوید هیوم ، لندن ، ۱۷۷۷ ، جلد اول ص ۳۰۰ .

** مقایسه شود با استوارت ، همان منبع ، جلد اول ، ص ۴۰۰ - ۳۹۴ .

*** دیوید هیوم ، همان منبع ، ص ۳۰۰ ، ۳۰۲ و ۳۰۳ .

صفحه ۱۰۴

* دیوید هیوم ، همان منبع ، ص ۳۰۳ .

** " چنین پیداست که قیمتها بآن اندازه که به مقدار مطلق کالاهائیکه میتوانند یا ممکن است به بازار راه پیدا کنند و پول در گردش بستگی دارند به مقدار مطلق کالاها و مقدار مطلق پولی که در یک کشور موجود است وابسته نمیباشند. حبس شدن سکهها در صندوقها در نظر

قیمتها در حکم نابودی آنهاست ؛ اگر کالاها را در مخازن و سیلواها احتکار کنیم تاثیر مشابهی را ملاحظه خواهیم نمود. از آنجا که در این موارد پول و کالاها هیچگاه با یکدیگر روبرو نمیشوند تاثیر بریکدیگر نمیتوانند داشته باشند. . . . و بالاخره تمامی (قیمتها) با مقدار تازه مسکوکات موجود در قلمرو کشور به تناسبی عادلانه خواهد رسید. " دیوید هیوم ، همان منبع ، ص ۳۰۳ .

۳۰۷ و ۳۰۸ .

صفحه ۱۰۵

* رجوع کنید به " قانون فرانکلین " در پیرامون ارزش اضافی اینکه میگویند طلا و نقره در نتیجه عملشان بعنوان پول بدست میآورند. ایضا Forbonnais . [] یادداشت مندرج در نسخه^۴ مولف . []

** این کشف را در حقیقت در آثار مونتسکیو میتوان یافت. [] یادداشت در نسخه مولف . []

*** استوارت ، همان منبع ، جلد اول ، ص ۳۹۴ و صفحات بعد .

صفحه ۱۰۶

* جیمز استوارت همان منبع ، جلد دوم ، صفحات ۷۹ - ۳۷۷ ، ۳۸۰ و ۴۰۷ - ۳۹۷ اینجا و آنجا .

** " سکه‌های اضافی احتمالاً " حبس شده یا مبدل به ظروف میگردند. . . . اسکناس‌هم بمحض انجام نخستین مقصود خود که بر آوردن تقاضای شخص قرض کننده آن باشد. . . به بدهکار آن بازگشته و به تحقق می رسد ؛ . . . بنابراین اگر مسکوکات یک کشور به بیشترین حد خود افزایش یاکاهش یابند ، کالاها کمکان بر طبق اصول تقاضا و رقابت ترقی و تنزل خواهند نمود و این ترقی و تنزل همواره تابع تمایلات آن کسان است که دارای مال و منال یا هرگونه معادلی میباشد که قابل تسلیم است و بهیچ وجه تابع مقدار سکه متصرفی آنان نمیباشد. . . . چنانچه " (مقدار مسکوک یک کشور) " به پائین ترین حد کاهش خود برسد ، بشرط آنکه در کشور ، مالی حقیقی بهر ارزش صوری که میخواهد باشد یافت شود و بین صاحبان آن مال در مصرف آن مال رقابتی موجود باشد ، قیمت‌های مورد معامله از طریق مبادله پایاپای ، پول سمبولیک ، دیون متقابل و هزار و یک وسیله اختراعی دیگر ، بالا خواهد بود. . . . آیا روشن نیست که اگر این کشور در ارتباط با کشورهای دیگر باشد بین قیمت مال التجاره‌های متعدد آن با قیمت مال التجاره‌های مشابه در جاهای دیگر بایستی نسبتی وجود داشته باشد و اینکه آیا افزایش یا کاهش ناگهانی مسکوکات - بفرض آنکه خود به تنهایی قادر به بالا و پائین بردن قیمتها باشد - در یک کشور بوسیله رقابت کشورهای خارجی مهار نخواهد شد ؟ " (همان منبع ، جلد اول ، ص ۵۱ - ۴۰۰) . [] مسکوکات [] در گردش یک کشور بایستی کاملاً " متناسب با مصنوعات آن باشد که ساکنان آن کشور تولید نموده و به بازار می آورند. . . . بنابراین

اگر مقدار مسکوک یک کشور کمتر از میزان محصولات عرضه شده برای فروش باشد . . . برای ایجاد معادلی از برای [مابه التفاوت] آندو چیزهایی نظیر پول سمبولیک اختراع خواهد شد. ولی اگر مقدار مسکوک بیشتر از مصنوعات باشد نه تنها باعث بالا رفتن قیمتها نشده بلکه بگردش هم در نخواهد آمد؛ در خزان احتکار خواهد شد . . . نسبت مقدار پول هر کشور به مقدار پول کشورهای دیگر هر چه باشد تنها آن مقدار در گردش باقی خواهد ماند که با مصرف ثروتمندان و کارو مصنوعات ساکنین تنگدست آن کشور متناسب باشد " و این نسبت " بوسیله مقدار پول واقعا موجود در کشور " تعیین نمیگردد (همان منبع ، ص ۴۰۷) . " کلیه ملل سعی میکنند آن مقدار از پول نقد خود را که برای گردش داخلی خود لازم ندارند در کشورهای بکار بیندازند که نرخ بهره آن بیشتر از نرخ بهره خودشان است " (همان منبع ، جلد دوم ، ص ۵) . " غنی ترین کشورها در اروپا شاید از لحاظ مسکوک در گردش فقیرترین آنها باشند " (همان منبع ، جلد دوم ، ص ۶) . [یادداشت در نسخه مولف ، [رجوع کنید به جلد با استوارت در کتاب Arthur Young : *** استوارت ، همان منبع ، جلد دوم ، ص ۳۷۰ . Louis Blanc " پول جامعه " را که به معنی پول داخلی و ملی است به پول سوسیالیستی که هیچ معنایی ندارد تغییر میدهد . و باین مناسبت John Law را مبدل به یک سوسیالیست میکند . (رجوع کنید به جلد اول تاریخ انقلاب فرانسه خود وی)

صفحه ۱۰۷

* Maclaren ، همان منبع ، ص ۴۳ و بعد آن . نویسندهای آلمانی (Gustav Julius) که در سنین جوانی فوت کرد از روی احساسات میهن پرستانه بر آن شد که بعنوان یکی از صاحب نظران مکتب ریکاردو با Busch پیر به مخالفت برخیزد . Busch عالمیقام ، انگلیسی سلیس استوارت را به لهجه آلمانی سفلی هامبورگ ترجمه کرده و متن اصلی را تا آنجا که دستش رسیده تحریف کرده است .

** این برخورد نادرست است . اسمیت در بعضی جاها به بیان صحیح قانون مربوطه مبادرت می ورزد . [یادداشت در نسخه مولف]

*** باین ترتیب در هیچ جای " ثروت ملل " به وجه تمایز بین " پول رایج " و " پول " ، یعنی بین وسیله گردش و پول اشاره ای نمیگردد . مک لارن بی تقصیر تحت تاثیر نوع آشکار آدام اسمیتی که هیوم و استوارت را دقیقا " مورد مطالعه قرار داده بود گمراه شده چنین اظهار میدارد : " ثنوری وابستگی قیمتها به میزان پول رایج هنوز توجه کسی را بخود جلب نکرده است و دکتر اسمیت هم نظیر آقای لاک " (نظرات لاک متغیر است) " پول فلزی را چیزی جز یک کالا نمیدانند . " مک لارن ، همان منبع ، ص ۴۴ .

صفحه ۱۰۹

* دیوید ریکاردو ، " گرانی قیمت شمش ، دلیلی بر کاهش ارزش اسکناس " ، چاپ چهارم ، لندن ، ۱۸۱۱ (چاپ اول در ۱۸۰۹ انتشار یافت) . همچنین ؛ " پاسخی به ملاحظات علمی آقای

بوزانکه در پیرامون گزارش کمیته شمش " ، لندن ، ۱۸۱۱ .

** دیوید ریکاردو ، " در پیرامون اصول اقتصاد سیاسی و اخذ مالیات " ، ص ۷۷ . " همان قاعده کلی ایکه ارزش محصول خام و کالاهای صنعتی را تنظیم میکند در مورد فلزات نیز جاریست ، ارزش آنها تابع . . . مقدار کل کار لازم برای بدست آوردن فلز و آوردن آن به بازار میباشد . "

*** همان منبع ، ص ۷۷ ، ۱۸۰ و ۱۸۱ .

**** ریکاردو ، همان منبع ، ص ۴۲۱ . " مقدار پولی که میتوان در یک کشور مورد استفاده قرار داد تابع ارزش آنست ؛ چنانچه برای گردش کالاها ، تنها طلا مورد استفاده قرار گیرد ، یک مقدار لازم است ، و اگر برای همان منظور از نقره استفاده شود یک پانزدهم آنچه ضروریست کافی میباشد . " ریکاردو همچنین در " پیشنهاداتی در زمینه پول رایجی مقتصدانه و مطمئن " ، لندن ، ۱۸۱۶ ، ص ۸ چنین می نویسد ؛ " مقدار فلزی که اسکناس جانشین آن میشود - در صورتیکه اسکناس بعضا " یا تماما " مورد استفاده باشد - لزوما " تابع سه چیز است ؛ اولاً " ارزش آن ؛ ثانيا " مقدار یا ارزش پرداختهایی که قرار است صورت گیرند ؛ - و ثالثا " درجه اقتصادی که در انجام آن پرداختها اعمال میگردد . "

***** ریکاردو ، " اصول اقتصاد سیاسی " ، ص ۴۳۲ و ۴۳۳ .

صفحه ۱۱۲

* دیوید ریکاردو ، " پاسخ به ملاحظات عملی آقای بوزانکه " ص ۴۹ . " ترقی یا تنزل قیمت کالاها به تناسب افزایش یا کاهش پول را من بعنوان حقیقتی غیر قابل انکار فرض می کنم . "

** ریکاردو ، " گرانی قیمت شمش " . " پول در تمام کشورها ارزشی یکسان خواهد داشت " . (ص ۴) . ریکاردو در " اصول اقتصاد سیاسی " به تشریح کیفیات این قضیه میپردازد . ولی نه آنطور که شایسته اهمیت آنست .

*** همان منبع ، ص ۴ - ۳ .

**** همان منبع ، ص ۴ .

صفحه ۱۱۳

* ریکاردو ، همان منبع ، ص ۱۱ و ۱۲ .

** " صدور سکه بعلت ارزانی آن است و معلول موازنه منفی پرداختها نبوده بلکه علت آنست . "

(همان منبع ، ص ۱۴) .

*** همان منبع ، ص ۱۷ .

* ریکاردو، همان منبع، ص ۷۴ و ۷۵. "انگلستان در اثر خشکسالی حالت کشوری را پیدا خواهد نمود که از داشتن بخشی از کالاهای خود محروم مانده است و بنابراین بایستی مقدار واسطه گردش آن کاسته شود. پول رایجی که در گذشته معادل پرداختهای کشور بود اکنون اضافه آمده و نسبت... به تولید کاهش یافته کشور نسبتاً ارزان میگردد؛ بنابراین صدور این مقدار اضافی، ارزش پول رایج کشور را به ارزش پول رایج کشورهای دیگر باز خواهد گرداند". سر درگمی او در تشخیص پول از کالاها و پول از مسکوکات در عبارت زیر بشکل کاملاً "مضحکی نظاهر میکند. اگر بتوانیم چنین فرض نمائیم که انگلستان در اثر خشکسالی محتاج به وارد کردن مقدار زیادی غله بشود و کشور دیگری پیدا شود که دارای مقدار بسیار زیادی از آن قلم جنس باشد ولی تمایلی به کسب هیچ کالائی نداشته باشد، بدون تردید چنین نتیجه خواهد شد که چنین کشوری مبادرت به صدور غله در ازای کالاهای [دیگر] نخواهد کرد؛ و یقیناً هم مبادرت به صدور غله در ازای پول نخواهد نمود زیرا پول کالائیسنگه هیچ کشوری بآن بطور مطلق نیاز نداشته بلکه بطور نسبی طالب آنست" (همانجا، ص ۷۵). پوشکین در یکی از اشعار حماسی خود چنین نقل میکند که پدر قهرمان وی قادر به درک پول بودن کالاها نمیشد. ولی اینکه روسها از مدتها پیش پول بودن کالاها را درک کرده اند نه فقط از واردات غله به انگلستان از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ پیداست بلکه سراسر تاریخ تجارت آنها نیز شهادت بر این مدعا میدهد.

** مقایسه شود با "تاریخ قیمتها" اثر Thomas Tooke و "سرمایه، پول رایج و بانکداری" اثر James Wilson. (کتاب دومی تجدید چاپی است از سلسله مقالات منتشره در "اکومونیست" لندن طی سالهای ۱۸۴۴، ۱۸۴۵ و ۱۸۴۷).
صفحه ۱۱۵

* James Deacon Hume، "نامه‌هایی در زمینه قوانین غلات"، لندن، ۱۸۳۴، ص ۳۱-۲۹.

** Thomas Tooke، "تاریخ قیمتها"، لندن، ۱۸۴۸، ص ۱۱۰.
صفحه ۱۱۶

* مقایسه شود با "ملاحظات... قبل الذکر" اثر W. Blake.
** جیمز میل، "عناصر اقتصاد سیاسی".

* جیمز میل، همان منبع، پاریس ۱۸۲۳، ص ۳۶-۱۲۸ اینجا و آنجا. [] "عناصر اقتصاد سیاسی"، لندن، ۱۸۲۱، ص ۱۰۱-۹۵ اینجا و آنجا. []
صفحه ۱۲۱

* چند ماه قبل از شروع بحران تجاری همه گیر ۱۸۵۷ یکی از کمیته‌های مجلس عوام

مبادرت به بررسی عملکرد قوانین بانکی ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ نمود. لرد اورستون، پدر تئوریک این قوانین در ضمن اقامه ادله خود به ادای لافه و گزافه زیر پرداخت: "با تبعیت دقیق و بموقع از اصول قانون ۱۸۴۴ همه چیز بسهولت و با نظم و ترتیب به پیش میرود؛ نظام پولی مطمئن و استوار، رفاه کشور تضمین و اعتماد عمومی به تدابیر قانون ۱۸۴۴ روز بروز افزایش می یابد؛ چنانچه کمیته مزبور خواهان مشاهده مظاهر عملی بیشتری از صحت اصولی باشد که قانون مزبور بر آن استوار است یا طالب نتایج ثمر بخشی باشد که این قانون تضمین کرده است، پاسخ صادقانه و فایده کننده ما به کمیته مزبور آنست که با طرف خود نگاه کنید؛ به وضع فعلی تجارت کشور، به رضایت خاطر مردم، به ثروت و رفاهی که تمام طبقات جامعه را فرا گرفته است؛ و بعد از انجام اینکار از کمیته مزبور میتوان بحق درخواست نمود که در زمینه دخالت در ادامه اجرای قانونی که تحت لوای آن اینهمه نتایج بدست آمده است تصمیم گیری بنماید." اورستون در ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۷ باین ترتیب داد سخن داد و در ۱۲ نوامبر همان سال قانون معجزه آسای ۱۸۴۴ بدست کابینه وقت بمسئولیت خود آن معلق گردید.

** عدم آگاهی کامل توک از کار استوارت در اثر وی "تاریخ قیمتها از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۷" که در آن به جمع بندی تاریخ تئوریهای پول میپردازد هویدا است.

*** اثر اصلی توک - گذشته از "تاریخ قیمتها" که بهمکاری Newmarch

درشش جلد انتشار یافت - همانا "تفحصی در اصل پول رایج، تصحیح پول رایج بوسیله قیمتها...". چاپ دوم، لندن، ۱۸۴۴ میباشد. ما قبلاً از کتاب ویلسون نام برده ایم. آنچه باقی میماند یادآوری کتاب جان فولرتن است بنام "درباره تنظیم پولهای رایج"، چاپ دوم، لندن، ۱۸۴۵.

صفحه ۱۲۲

* "ما بایستی... میان طلا بعنوان مال التجاره، یعنی بعنوان سرمایه، و طلا بعنوان پول رایج... تفاوت قائل شویم" (توماس توک، "تفحصی در اصل پول رایج"، ص ۱۰). طلا و نقره... بمجرد ورود میتوانند تقریباً هر آن مقدار که لازمست را به تحقق برسانند... طلا و نقره به سبب آنکه در همه جا بعنوان پول مورد استفاده قرار میگیرند دارای مزیتی فراوان بر انواع مال التجاره‌های دیگر میباشند... پرداخت بدهی‌ها، اعم از خارجی یا داخلی معمولاً نه بر حسب جای، قهوه، شکر یا نیل بلکه بر حسب مسکوک صورت میگیرد و بنابراین ارسال وجه المثل چه بر حسب سکه و چه بر حسب شمش که در ضرابخانه یا بازار سریعاً قابل تبدیل به سکه است به کشور دریافت کننده بایستی همواره مطمئن‌ترین، فوری‌ترین و دقیق‌ترین وسیله انجام این هدف باشد بدون تحمل خطر عدم تکافوی تقاضا یا نوسانات قیمت" (جان فولرتن، همان منبع، ص ۱۳۲ و ۱۳۳). "هر جنس دیگر" (گذشته از طلا و نقره) "ممکن است از لحاظ مقدار یا نوع خارج از حدود تقاضای معمول کشوری باشد که وجه المثل بدان ارسال میگردد" (توک، "تفحصی...". ص ۱۰)

یادداشتها

صفحه ۱۲۴

* افلاطون، "جمهوریت"، کتاب اول، فصل ۲ - ویراستار.

صفحه ۱۲۸

□ در دستنویس، "اشخاص" آمده است. - ویراستار.

صفحه ۱۴۶

□ مارکس لغت "Verhältnisse" را بکار میبرد که هم بمعنی "شرایط" است و هم بمعنی "روابط". در این بخش لغت "Verhältnisse" بیشتر به "شرایط" ترجمه شده است.

صفحه ۱۴۷

Vulcan - خداوند آتش و فلزکاری در نزد رومیان - مترجم.

Jupiter - خدای خدایان و خدای رعد و برق در نزد رومیان - مترجم.

Hermes - خداوند تجارت، علم، بلاغت و زبیرکی در نزد رومیان - مترجم.

صفحه ۱۴۸

Achilles - قهرمان جنگ تروا که ضرب تیر پاریس به پاشنه پایش

که تنها نقطه آسیب پذیر وی بود از پای درآمد. "ایلیاد" اثر هومر. - مترجم.

(۱) - "در باره نقداقتصادسیاسی" مارکس که نمونه پراهمیتی در شرح و بسط اقتصادسیاسی مارکسیستی است بین اوت ۱۸۵۸ و ژانویسه ۱۸۵۹ به رشته تحریر درآمد. برطبق طرح اولیه مارکس قرار بود کل این اثر مشتمل بر شش کتاب باشد و مارکس قصد داشت در کتاب اول به تجزیه و تحلیل سرمایه بپردازد.

(p) - مارکس در اثنای نوشتن کتاب اول مبادرت به تحریر تعدادی دستنویس مطولی نمود که برخی از آنها در ابتدا تحت عنوان "Groundrisse Der Kritik (Rohtentwurf) der politischen Ökonomie" مابین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ در مسکوه چاپ رسید. این دستنویسها مشتمل بر دو جلد قطور میشود که بیش از ۱۰۰۰ صفحه را در بر میگیرد.

(p) - با وجودیکه چاپ نخست "نقد" که در ۱۸۵۹ در برلین انتشار یافت بعنوان "بخش اول" خوانده شد با اینحال هیچ بخش دیگری از آن انتشار نیافت و متعاقب آن مارکس نقشه اولیه خود را رها کرده بر آن شده اثری در باره سرمایه در چهار جلد بنویسد.

(۲) - نگاه کنید به صفحات ۲۱۷-۱۸۸ کتاب حاضر. ص - ۱۹.

(۳) - Rheinische Zeitung für Politik, Handel und Gewerbe - روزنامه ای که از اول ژانویه ۱۸۴۲ تا ۳۱ مارس ۱۸۴۳ در کولونی انتشار یافت. این روزنامه در ایالت راین توسط عناصری بورژوازی که مخالف خودکامگی پروسی بودند تأسیس یافت. مارکس از آوریل ۱۸۴۲ شروع به ارسال مقالاتی به این روزنامه نمود و در اکتبر همان سال دبیر آن شد. در زمان دبیری مارکس، خطبته انقلابی و دموکراتیک این روزنامه نمایان تر شد. دولت در ابتدا شدیداً "به سانسور آن پرداخت و سپس آنرا تعطیل نمود. (ص - ۱۹).

(۴) - Allgemeine Zeitung - روزنامه ای ارتجاعی بود که در ۱۷۹۸ تأسیس یافت و از ۱۸۱۰ تا ۱۸۸۲ در آگزبرگ منتشر شد. ص - ۲۰

(۵) - Deutsch-Französische Jahrbücher - سالنامه ای که تحت تصدی کارل مارکس و آرنولد روژ (Arnold Ruge) بزبان آلمانی منتشر شد. تنها یک شماره آن در فوریه ۱۸۴۴ انتشار یافت. شماره مزبور علاوه بر مقاله مارکس تحت عنوان "در باره نقد فلسفه حقوق هگل پیشگفتار" حاوی مقالات دیگری از مارکس و انگلس بود و این نشان میدهد که مؤلفین آن بطور قطع بینش ماتریالیستی و کمونیستی اختیار کرده بودند. ص - ۲۰.

- (۶) - اشاره مارکس به Umriss zu einer Kritik der Nationalökonomie است (این مقاله تحت عنوان " رهوس مطالب نقداقتصادسیاسی" اثر فردریک انگلس، ضمیمه "دستنویسهای اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴" مارکس انتشار یافت.) ص - ۲۲
- (۷) - اشاره است به Die deutsche Ideologie (نگاه کنید به " ایدئولوژی آلمانی " اثر کارل مارکس و فردریک انگلس، مسکو ۱۹۶۴). ص - ۲۲
- (۸) - اشاره مارکس به Lohnarbeit und Kapital است که به انگلیسی تحت عنوان " کار اجرتی و سرمایه " انتشار یافته است. ص - ۲۲
- (۹) - این انجمن در اواخر اوت ۱۸۴۷ توسط مارکس و انگلس بنیان گذاشته شد. هدف آن آموزش سیاسی کارگران آلمانی ساکن بلژیک و تبلیغ نظریات مربوط به کمونیسم علمی بود. ص - ۲۲
- (۱۰) - Neue Rheinische Zeitung, Organ der Demokratie روزنامه ارگان رزمنده جناح پرولتاریائی دموکراسی، منتشر شده در کولونی از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹. سردبیری این روزنامه با مارکس بود، مارکس و انگلس نویسنده سرمقالاتی بودند که مبنی بر موضع این روزنامه در قبال مسائل اصلی انقلاب در آلمان و اروپا بود. این روزنامه بعد از شکست انقلاب آلمان تعطیل شد. ص - ۲۲
- (۱۱) - " نیویورک دی لی تریبیون (New York Daily Tribune)" روزنامه ای آمریکائی که بین سالهای ۱۸۴۱ و ۱۹۲۴ منتشر میشد. مارکس بین سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۶۲ با این روزنامه همکاری میکرد. بسیاری از مقالات مربوطه بنا به خواهش مارکس، توسط انگلس نوشته شد. ص - ۲۳
- (۱۲) - نقل قول مارکس از " رساله مالیاتها و اعانات " است که در ۱۶۶۷ در لندن بدون ذکر نام مؤلف انتشار یافت. ص - ۳۵
- (۱۳) - The Spectator - مجله ادبی ای که از ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۴ در لندن بزبان انگلیسی منتشر میشد. ص - ۵۲
- (۱۴) - " ریکا ردودر " درباره حمایت تا کشاورزی "، لندن، ۱۸۲۲، ص ۲۱ به " متوازی الاضلاع آقای اوئن " اشاره میکند.
- (P) - اوئن در طرحهای تخیلی خود از اصلاحات اجتماعی میخواست ثابت کند که طرح اماکن مسکونی بشکل متوازی الاضلاع یا مربع از لحاظ صرفهجویی و مسکن، مناسبترین شکل ممکنه میباشد. ص - ۶۰

- (۱۵) - " تئوری مبادله " عنوان فصل چهارم کتاب " عناصر اقتصاد سیاسی " اثر H. D. Macleod میباشد. ص - ۶۱
- (۱۶) - یعنی قبل از قانون اتحادیه ۱۷۰۷ ای که باعث از بین رفتن پارلمان اسکاتلند و از میان برداشتن کلیه مرزهای اقتصادی ای گردید که انگلستان را از اسکاتلند جدا میکرد. ص - ۷۲
- (۱۷) - Leges barbarorum (قوانین بربرها) اسناد مربوط به قوانین متداول یا عرفی قبایل ژرمنی که از قرن پنجم تا نهم گردآوری شده بود. ص - ۷۴
- (۱۸) - " انجمن کل اعتبار منقول " - شرکت سهامی فرانسوی عظیمی بود که در ۱۸۵۲ توسط برادران پیرتاء سیس یافت. هدف اصلی از تشکیل آن همانا ایفای نقش واسطه در عملیات اعتباری و پیشبرد امرتاء سیس شرکتهای صنعتی با مسئولیت محدود بود. قسمت اعظم درآمد شرکت از عملیات سفته بازی اوراق بهادار تاء سیس میشد. این شرکت در ۱۸۶۷ ورشکسته شده و در ۱۸۷۱ منحل گردید. پیشرفت این نوع جدید از بنگاههای مالی در ۱۸۵۰ مظهر این دوره از تسلط ارتجاع است که با سفته بازی بی حد و حصر اوراق بهادار مشخص میگردد. ص - ۹۵
- (۱۹) - پیتراشله میل قهرمان داستان Peter Schlemihl's wundersame Geschichte اثر Chamisso است که سایه خود را در ازای یک کیسه پول سحرآمیز میفروشد. ص - ۱۱۵
- (۲۰) - اشاره مارکس به جنگهای استقلال طلبانه ایست که توسط مستعمرات اسپانیا در آمریکای سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۶ صورت گرفت. طی این دوره اکثر کشورهای آمریکای لاتین خود را از قید تسلط اسپانیارها کردند. ص - ۱۲۵
- (۲۱) - گفته شایلاک در " تاجرونیزی " اثر شکسپیر، پرده چهارم صحنه اول. ص - ۱۴۰
- (۲۲) - منظور عهدنامه کیخاخناست که در ۲۱ اکتبر ۱۷۲۷ میان روسیه و چین منعقد شد. در نتیجه این عهدنامه، دادوستد پایایی میان این دو کشور گسترش فراوان یافت. ص - ۱۵۰
- (۲۳) - جنگ با اصلاح دوم تریاک توسط انگلستان و فرانسه بر علیه چین صورت گرفت. این جنگ منتهی به شکست چین و انعقاد قرارداد اسارت بارتیان شان گردید. ص - ۱۵۰
- (۲۴) - نقل از کتاب " تاریخ تسخیر مکزیک ... " نوشته William Hickling Prescott، جلد اول، لندن، ۱۸۵۰، ص ۱۲۴، زیر نویس ص - ۱۵۴

- (۲۵) - اشاره به گرایش ارتجاعی تاریخ و حقوق که در اواخر قرن هجدهم در آلمان پدیدار شد. - ص - ۱۶۷
- (۲۶) - John Law ، متخصص امور مالی و اقتصاددان سعی نمود توهم پوچ خود را دایر بر اینکه دولت میتواند از طریق انتشار اسکناس بدون پشتوانه ثروت کشور را افزایش دهد، به مرحله اجرا بگذارد. او در سال ۱۷۱۶ در فرانسه بانکی تاءسیس نمود که در اواخر ۱۷۱۸ مبدل به بانک ملی گردید. بانک مزبور مبادرت به انتشار مقادیر نامحدود اسکناس نمود و مقارن با آن سکه های طلا و نقره را از گردش خارج نمود. بدنبال این اقدام توفان بیسابقه سفته بازی اوراق بهادار بر خاست تا آنکه در ۱۷۲۰ بانک مزبور همراه با سیستم Law به ورشکستگی انجامید. - ص - ۱۶۹.
- (۲۷) - این " پیشگفتار " ، پیش نویس ناتمامی است که بعد از مرگ مارکس در لایبای نوشتجات وی پیداشد. این " پیشگفتار " اولین بار در ۱۹۰۳ در مجله Die Neue Zeit به چاپ رسید. این " پیشگفتار " در اولین مجموعه دستنویس هائی آمده است که تحت عنوان Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie (Rohentwurf) ، در مسکوبه تاریخ ۱۹۳۹ (تجدید چاپ در انگلستان در ۱۹۵۳) انتشار یافت. - ص - ۱۸۸.
- (۲۸) - نگاه شونده " اصول اقتصاد سیاسی " نوشته جان استوارت میل ، جلد اول ، لندن ، ۱۸۴۸ ، کتاب اول ، " تولید " . - ص - ۱۹۱.
- (۲۹) - ه . استورج ، " ملاحظاتی بر ماهیت درآمد ملی " ، پارپیس ۱۸۲۴ . - ص - ۱۹۹.
- (۳۰) - " داس فولک " - هفته نامه آلمانی منتشره در لندن از ۷ مه تا ۲۰ اوت ۱۸۵۹ . مارکس ، انگلس ، فرای لیگرات ، و . وولف ، هایزه با این هفته نامه همکاری میکردند. - ص - ۲۱۸.
- (۳۱) - هلند که از ۱۴۷۷ تا ۱۵۵۵ بخشی از امپراتوری مقدس روم بود ، بهنگام تجزیه این امپراتوری در اکتبر ۱۵۵۵ به اسپانیا تعلق یافت . این کشور بعدها خود را از قید حاکمیت اسپانیا رها کرده خود جمهوری مستقلی را تشکیل داد .
- در نتیجه منتزع شدن هلند ، آلمان از دسترسی مستقیم به راههای اصلی دریائی محروم مانده متکی به تجارت حمل و نقل هلندیها شد . این امر مانعی شد بر سر راه رشد اقتصادی آن کشور . - ص - ۲۱۸ .
- (۳۲) - اتحادیه گمرکی تحت سیادت پروسی ها در ۱۸۳۴ تشکیل یافت . این اتحادیه دربرگیرنده اکثر ایالاتی از آلمان بود که در محدوده اطیش قرار نداشتند .

- اتحادیه مزبور از طریق لغو مواعع گمرکی بین این ایالات مبادرت به ایجاد بازار مشترک آلمان نمود . - ص - ۲۱۹ .
- (۳۳) - Cameralistics مخلوطی از علوم اداری ، مالی و اقتصاد که در قرون وسطی و ادوار بعدی در دانشگاههای متعدد اروپائی تدریس میشد . - ص - ۲۱۹ .
- (۳۴) - بخش سوم بررسی مزبور انتشار نیافت و نسخه دستنویس آن هرگز پیدا نشد . - ص - ۲۲۷ .

فهرست کتابهای منتشر شده :

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱- ماتریالیسم و امپریوکریتیسم | و-ای - لنین |
| ۲- درباره برنامه حزب | مارکس - انگلس - لنین |
| ۳- تاریخچه اول ماه مه | |
| ۴- برگزیده آثار روزالوگزامبورگ | روزا لوگزامبورگ |
| ۵- پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران | سازمان چریکهای فدائی خلق |
| ۶- درباره رهائی زن | و-ای - لنین |
| ۷- زندگی ، آثار و فعالیت مارکس ، انگلس | جلد اول |
| ۸- زندگی ، آثار و فعالیت مارکس ، انگلس | جلد دوم |
| ۹- دایک (مادر) به زبان کردی | گورکی |
| ۱۰- درباره جنبش چپ انقلابی شیلی | میر |
| ۱۱- خاطرات من از لنین | کلارا زتکین و دو مقاله از |
| ۱۲- جنگ خلق - ارتش خلق | جیب |
| ۱۳- افشاگریهائی درباره محاکمه کمونیستها در کلن مارکس | |
| ۱۴- کودتای شیلی (یا وقتیکه زنان بورژوازی
بخوابان سرازیر میشوند) | میشل ماتلار |
| ۱۵- انقلابهای ۴۹-۱۸۴۸ | مارکس - انگلس |
| ۱۶- اتحادیه کمونیستها چارنیستها | مارکس - انگلس |
| ۱۷- گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهارم
حزب کمونیست ویننام | له دون |
| ۱۸- درباره دیکتاتوری پرولتاریا | مارکس - انگلس - لنین |
| ۱۹- اقتصاد سیاسی | جلد ۱- روابط تولیدی |
| ۲۰- اقتصاد سیاسی | ماقبل سرمایه داری - سرمایه داری |
| ۲۱- فقر فلسفه | جلد ۳ (امپریالیزم) |
| ۲۲- جنگ داخلی در آمریکا | مارکس |
| ۲۳- توسعه سرمایه داری در روسیه | مارکس - انگلس |
| ۲۴- سیاست خارجی روسیه تزاری | لنین |
| ۲۵- نقد اقتصاد سیاسی | مارکس - انگلس |
| | مارکس |



از انتشارات
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (۲۵)

۱۰۰ پلا